



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

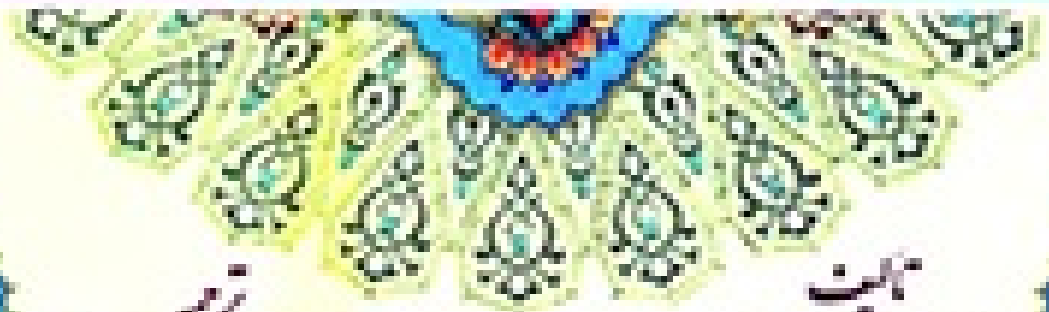
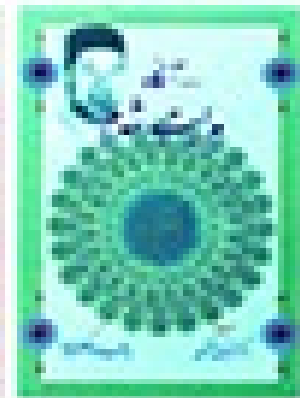
.net

.ir



همراه با

راستگروان



پیشینه جراحی

دکتر محمدتجایی تونسی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

همراه با راستگويان

نويسنده:

محمد تيجانی سماوی

ناشر چاپی:

بنیاد معارف اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	همراه با راستگویان
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۱۷	مقدمه
۲۷	پیشگفتار
۳۳	قرآن کریم نزد اهل سنت و جماعت
۴۳	سنت پیامبر از نظر اهل سنت
۵۹	عقاید نزد شیعیان
۵۹	اشاره
۶۳	عقیده دو گروه دربارهٔ خدای تعالی
۶۹	عقیده دو گروه در نبوت
۷۷	عقیده دو گروه در امامت
۷۷	اشاره
۷۸	حقیقت کجا است؟
۸۱	امامت در قرآن
۸۵	امامت در سنت پیامبر
۹۱	دیدگاه اهل سنت دربارهٔ خلافت
۹۷	ولایت علی (علیه السلام) در قرآن کریم
۹۷	اشاره
۱۰۱	آیهٔ بلاغ
۱۲۳	آیهٔ «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ»
۱۲۳	اشاره

۱۲۹	ادعائی که این آیه در روز عرفه نازل شده:
۱۵۳	اساسی ترین نکته بحث:
۱۷۹	دریغ و افسوس -
۱۷۹	اشاره
۱۸۶	بازگشت به اصل مطلب:
۱۸۹	حاشیه ای در کنار متن
۲۰۱	استدلالات دیگری
۲۰۱	اشاره
۲۰۱	نخستین استدلال:
۲۰۳	استدلال دوم:
۲۰۷	حاشیه ای بر مسئله شورا
۲۱۵	قضا و قدر
۲۱۵	اشاره
۲۱۷	قضا و قدر نزد اهل سنت آیه
۲۳۱	عقیده شیعیان در قضا و قدر
۲۳۹	خلافت در چارچوب قضا و قدر
۲۴۳	اختلاف در واگذاری پیامبر
۲۴۳	اشاره
۲۵۵	اختلاف میان اصحاب در مورد
۲۵۵	اشاره
۲۵۷	داستانی دیگر از تناقض های ابو هریره
۲۵۹	اختلاف عایشه و ابن عمر:
۲۵۹	اختلاف عایشه با سایر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله):
۲۶۵	اختلاف مذاهب در سنت پیامبر
۲۶۷	اختلاف سنی و شیعه در سنت نبوی
۲۶۷	اشاره

۲۷۹	خمس
۲۸۹	تقلید
۳۰۱	عقاید شیعه که از نظر اهل سنت
۳۰۱	اشاره
۳۰۹	عصمت
۳۱۹	تعداد امامان
۳۲۱	علم امامان
۳۲۹	بداء
۳۳۹	تقیه
۳۵۱	متعته یا ازدواج موقت
۳۶۳	ادعای تحریف قرآن
۳۷۹	جمع بین دو نماز
۳۹۳	سجده بر خاک
۳۹۹	رجعت
۴۰۵	غلو
۴۱۳	مهدی منتظر
۴۲۴	درباره مرکز

سرشناسه: سماوی، محمد تیجانی، ۱۹۳۶ - م.

عنوان قراردادى: لاكون مع الصابرين

عنوان و نام پديدآور: همراه با راستگويان / محمد تیجانی تونسى؛ ترجمه محمدجواد مهرى.

مشخصات نشر: قم: بنياد معارف اسلامى، مركز نشر، ۱۳۷۶.

مشخصات ظاهرى: ز، ۴۱۵ص.

فروست: بنياد معارف اسلامى، مركز نشر؛ ۸.

شابك: ۶۰۰۰ ريال ۹۶۴-۶۲۸۹-۵-۰۴ : ؛ ۱۳۰۰۰ ريال: چاپ چهاردهم ۹۷۸۹۶۴۶۲۸۹۰۴۸ : ؛ ۳۰۰۰۰ ريال : چاپ پانزدهم
۹۷۸-۹۶۴-۶۲۸۹-۷-۰۳ :

يادداشت: چاپ قبلى: بنياد معارف اسلامى، ۱۳۷۰ (بدون فروست).

يادداشت: چاپ دوازدهم: ۱۳۸۱.

يادداشت: چاپ چهاردهم: ۱۳۸۶.

يادداشت: چاپ پانزدهم: زمستان ۱۳۸۶.

يادداشت: كتابنامه به صورت زيرنويس.

موضوع: شيعه -- دفاعيه ها و ردیه ها

موضوع: شيعه -- دفاعيه ها و ردیه ها

شناسه افزوده: مهرى، سيدمحمدجواد، ۱۳۲۶ - ، مترجم

شناسه افزوده: بنياد معارف اسلامى

رده بندى كنگره: BP۲۱۲/۵/س ۸۵ ۲۰۴۱ ۱۳۷۶

رده بندى ديويى: ۲۹۷/۴۱۷۲

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۷-۲۵۷۶

ص: ۱

اشاره

بسم الله الرحمن الرحيم

ص: ٣

همراه با راستگويان

محمد تييجاني تونسى

ترجمه محمدجواد مھري

ص: ۴

فهرست مطالب

عنوان صفحه

مقدمه مترجم ۳

مقدمه مؤلف ۹

پیشگفتار ۱۹

قرآن کریم نزد اهل سنت و شیعه امامیه

قرآن کریم نزد اهل سنت و شیعه امامیه ۲۵

سنت پیامبر از نظر اهل سنت و شیعیان

سنت پیامبر از نظر اهل سنت و شیعیان ۳۵

عقاید نزد شیعیان و اهل سنت

عقاید نزد شیعیان و اهل سنت ۵۳

عقیده دو گروه درباره خدای تعالی ۵۵

عقیده دو گروه در نبوت ۶۱

عقیده دو گروه در امامت ۶۹

امامت در قرآن ۷۳

امامت در سنت پیامبر ۷۷

ص: ۶

دیدگاه اهل سنت درباره خلافت و بررسی آن ۸۳

ولایت علی «علیه السلام» در قرآن کریم

ولایت علی «علیه السلام» در قرآن کریم ۸۹

آیهٔ بلاغ ۹۳

آیه «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» ۱۱۵

دریغ و افسوس ۱۷۱

حاشیه ای در کنار متن ۱۸۱

استدلالاتهای دیگری بر ولایت علی ۱۹۳

حاشیه ای بر مسئله شورا ۲۰۱

قضا و قدر

قضا و قدر نزد اهل سنت ۲۰۹

عقیده شیعیان در قضا و قدر ۲۲۳

خلافت در چارچوب قضا و قدر ۲۳۱

اختلاف در واگذاری پیامبر

اختلاف در واگذاری پیامبر ۲۳۵

اختلاف میان اصحاب در مورد حدیث ۲۴۷

اختلاف مذاهب در سنت پیامبر ۲۵۷

اختلاف سنی و شیعه در سنت نبوی

اختلاف سنی و شیعه در سنت نبوی ۲۵۹

خمس ۲۷۱

تقلید ۲۸۱

عقاید شیعه که از نظر اهل سنت نکوهیده است

عقاید شیعه که از نظر اهل سنت نکوهیده است ۲۹۱

عصمت ۲۹۹

تعداد امامان ۳۰۹

علم امامان ۳۱۱

بداء ۳۱۹

تقیّه ۳۲۹

متعّه یا ازدواج موقت ۳۴۱

ادّعی تحریف قرآن ۳۵۳

جمع بین دو نماز ۳۶۹

سجده بر خاک ۳۸۳

رجعت ۳۸۹

غلو ۳۹۵

مهدی منتظر ۴۰۳

ص: ۸

بسم الله الرحمن الرحيم

سپاس و حمد خدای جهانیان را که بر ما مَنّت نهاد به نعمت هدایت و هرگونه خیر و خوشبختی را به ما ارزانی داشت تا بندگان شایسته ای باشیم. و همانا هر که بر او توکل کند و از او استمداد جوید او را بس است که او خود از کید و مکر شیاطین، بندگان صالحش را نجات می دهد و آنان که از راهش منحرف شوند، خوار و ذلیل می سازد.

و درود و سلام بر کسی که رحمه للعالمین برانگیخته شد، همو که یار و یاور مظلومان و مستضعفان و دوست و معشوق محرومان و درماندگانی بود که به انگیزه نیل به آنچه برای بندگان راستین خداوند فراهم آمده، به خدای سبحان، ایمان آوردند. و سلام و درود بر اهل بیت طاهرینش که خداوند مقام آنان را بر سایر بندگان والا-تر ساخت تا سرور عارفان و رهنمای هدایت پیشگان و کشتی نجاتی باشند که هر که از آن دوری کرد، به هلاکت رسید.

و رضا و رضوان الهی بر اصحاب و یاران نیکبختی که با آن حضرت بیعت کردند و یاریش نمودند و پیمان شکنی نکردند و پس از او بر پیمانش پابرجا ماندند و منقلب و دگرگون نشدند و از شاکران و سپاسگزاران بودند و بر آن کس که از آنها پیروی نمود و بر راهشان

پایدار ماند از اولین و آخرین و از روزی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت تا روز رستاخیز.

«رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي وَ يَسِّرْ لِي أَمْرِي وَ اخْلُلْ عُقْدَةً مِنْ لِسَانِي يَفْقَهُوا قَوْلِي».

پروردگارا! سینه ام را بگشای و امرم را آسان گردان و گره را از زبانم بردار تا سخنم را بفهمند.

بار پروردگارا! دیده ای بصیرت بین ده به کسانی که کتابم را می خوانند تا به آن حقیقتی که راه هدایت بندگان ناب و خالصت در آن است، پی برند.

و امّا سخن درباره نخستین کتابم «آنگاه... هدایت شدم»، که به فضل خداوند مورد قبول و پذیرش خوانندگان عزیز قرار گرفت و همواره برخی نظرها در مورد آن ابراز نمودند و همچنین از من خواستند که مسائل اختلافی میان مسلمانان سنی و شیعی را بیش از پیش توضیح دهم تا پرده ها برداشته شود و برای کسی که خواهان تحقیق و رسیدن به حقیقت مطلب است، هیچ گره و مشکلی نماند، از این روی، این کتابم را با همان سبک نگاشتم تا پژوهشگران باانصاف، به آسانی و از نزدیک ترین راه، حقیقت را دریابند، همچنان که خودم از راه کنکاش و بررسی به آن دست یافتم.

نام این کتاب را-با توکل بر خداوند-«لاکون مع الصادقین»-تا با راستگویان باشم، نهادم و این اسم را از این آیه اخذ کردم که فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ».

ای آنان که ایمان آوردید، تقوای الهی داشته باشید و همراه با راستگویان

باشید.

و بی گمان راستگوتر از محمد و اهل بیتش - که درود خداوند بر آنان باد - وجود ندارد و کدام یک از مسلمانان هست که از همراهی با این راستگویان امتناع ورزد، پس خود را دور از صراط مستقیم ببیند و از مغضوبین و گمراهان باشد.

این چیزی است که من به آن رسیده‌ام و می‌خواهم آن را برای دیگران - تا آنجا که توان دارم - توضیح دهم، بی آنکه بخواهم نظرم را بر کسی تحمیل کنم یا نظر دیگران را محترم نشمارم، زیرا خداوند خود هدایت کننده است و خود عهده دار امر صالحان است.

برخی به من اعتراض کردند که چرا نام آن کتابم را «آنگاه هدایت شدم» گذاشتم و چنین ادعا کردند که این نام، اهل سنت را خشمگین می‌سازد زیرا اگر آنان هدایت نشده‌اند، پس قطعاً در گمراهی‌اند! و من برای پاسخ به این اعتراض عرض می‌کنم:

اولاً - در قرآن کریم، واژه گمراهی و ضلالت بمعنای فراموشی و نسیان نیز آمده است. خداوند می‌فرماید:

«قَالَ عَلَّمَهَا عِنْدَ رَبِّي فِي كِتَابٍ لَا يَضِلُّ رَبِّي وَلَا يَنْسِي» (۱).

گفت: علم آن نزد پروردگارم در کتابی است که پروردگارم نه از یاد می‌برد و نه به فراموشی می‌سپارد.

و می‌فرماید:

«أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى» (۲).

... اگر یکی فراموش کند، دیگری او را یادآور شود.

و همچنین در قرآن کریم، واژه «ضلالت» بمعنای بحث

ص: ۱۳

۱- (۱) -سوره طه- آیه ۵۲.

۲- (۲) -سوره بقره آیه ۲۸۲.

و بررسی آمده است.

خداوند در خطاب به پیامبر گرامیش می فرماید:

«وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ» (۱).

و ترازه گم کرده یافت، پس رهنمائی کرد.

یعنی ترا یافت که در جستجوی حقیقت هستی، پس ترا به آن هدایت نمود و معروف است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم حتی پیش از نزول وحی بر او از قوم خود در مکه کناره گیری می کرد تا شبها در «غار حرا» به جستجوی حقیقت سر ببرد.

و به همین معنی است، سخن آن حضرت که می فرماید:

«الحکمه ضالّه المؤمن، این ما وجدها أخذها».

حکمت، گمشده مؤمن است، هر جا آن را یافت، برمی دارد.

بنابراین، تیترا کتاب متضمن این معنی است، زیرا من پس از جستجوی حقیقت، به فضل الهی، به این گمشده دست یافتم.

ثانیا- هر گاه سخن خدای سبحان را می خوانیم که می فرماید:

«وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ» (۲).

بتحقیق من می بخشم کسی را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح داشت و سپس هدایت یافت.

در این صورت ما احساس نمی کنیم که هر کس هدایت نشده است، گمراه است زیرا-طبق آیه شریفه- کسی که توبه کرد و ایمان آورد و عمل صالح داشت، او را گمراه و ضالّ نمی خوانیم هر چند پیرو اهل بیت علیهم السلام نیز نباشد.

ثالثا- بر فرض که هر کس ولایت اهل بیت علیهم السلام را نداشته

ص: ۱۴

۱- (۱) -سوره ضحی آیه ۷.

۲- (۲) -سوره طه آیه ۸۲.

باشد، او گمراهی است در برابر انسان های هدایت شده؛ بگذار چنین باشد. این همان مطلبی است که بیشتر مردم از آن فرار می کنند و نمی خواهند با آن مواجه شوند و نمی خواهند حق را هرچند تلخ است بپذیرند، و گرنه چه معنی دارد سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود:

«أنتی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی أهل بیتی، ما ان تمسکتهم بهما لن تضلوا أبدا».

من در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم و می روم: کتاب خدا و عترتم اهل بیتم، که اگر به هر دوی اینها تمسک جستید هرگز گمراه نخواهید شد.

و این روایت واضح و روشن است که هرکس به این دو ثقل تمسک نجوید، گمراه خواهد بود. به هر حال من بر این باورم که در گمراهی بسر می بردم و بفضل خدای سبحان، به کتاب خدا و عترت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم ره یافتم و هدایت شدم. پس خدای را سپاس که به این سوی هدایتمان کرد و اگر هدایت الهی نبود، هرگز هدایت نمی شدیم.

در نامگذاری اولین و دومین کتابم از قرآن کریم قتباس کرده ام و این بهترین کلام و راست ترین سخن است و اگر آنچه در این دو کتاب گرد آورده ام، همان حق مطلق نباشد، پس نزدیک تر است به حق و حقیقت زیرا حاوی مطالبی است که هر دو گروه سنی و شیعه بر آن اتفاق نظر دارند و نزد هر دو گروه به اثبات رسیده و بر آن صححه گذاشته اند. و بدین سان بحمد الله دو کتابم به دنیا آمدند تا هدایت شوم و همراه با راستگویان و صادقان باشم.

و از خداوند خواهانم که تمام امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم را هدایت فرماید تا برترین امت باشند و جهان را به سوی نور

و هدایت، به رهبری امام مهدی عجل الله تعالی فرجه که جدش صلی الله علیه و آله و سلم به ما وعده داده است رهنمون گردند تا آن امام همام زمین را پر از عدل و داد کند، پس از آنکه پر از ظلم و ستم شده باشد و تا نور خدا کامل گردد هر چند کافران را خوش نیاید.

ص: ۱۶

بسم الله الرحمن الرحيم

سلام و درود بر اشرف مرسلین، سرور و مولای ما حضرت محمد و بر آل پاک و طاهرش.

و اما بعد:

از اینکه دین در آغاز تکیه بر عقاید دارد و از آن، مجموعه افکار و مفاهیمی می سازد که گروندگان به آنها ایمان دارند و برخی از این عقاید را باید بدیهی به حساب آورد که نیاز به دلیل علمی یا عقلی ندارد زیرا هم علم و هم عقل محدودند، و از اینکه خدای سبحان را زمان و مکانی محدود نمی سازد و علم و عقلی او را احاطه نمی کند، لذا واجب است بر پیروان هر دینی که ایمان بیاورند و معتقد شوند به امور و مسائلی که هرگز برای علم و عقل خاضع نمی شود، مانند اینکه آتش، سرد شود و سلامت زا باشد درحالی که علم و عقل متفق اند بر اینکه آتش را حرارتی است سهمگین و هلاک کننده، یا اینکه پرنده ای ذره ذره شود و ذراتش بر فراز کوه پراکنده گردد، آنگاه، آن را بخوانند و به سلامت باز گردد، درحالی که علم و عقل این امر را محال و غیر ممکن می دانند یا اینکه کور و کر و پیسی،

ص: ۱۹

بمحض اینکه حضرت عیسی علیه السلام دست بر آنها بکشد شفا یابند، بلکه مرده نیز زنده گردد، درحالی که علم و عقل هیچ تفسیری برای آن ندارند.

امروز پیشرفته ترین چیزی که علم و عقل به آن دست یافته اند، تعویض یک چشم نابینا به چشمی سالم یا جایگزین نمودن قلبی مرده به قلبی زنده و یا عضوی خراب به عضوی سالم است، و چه فرق زیادی است بین این و آن، چرا که در اینجا عضو مرده ای زنده می شود و به عبارتی دیگر: این درست می کند و او می آفریند.

بهمین مناسبت است که خداوند در طول تاریخ، تمام مردم جهان را به مبارزه طلبیده است که می فرماید:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ ضُرِبَ مَثَلٌ فَاستَمِعُوا لَهُ إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ، لَنْ يَخْلُقُوا ذُبَاباً وَلَوْ اجْتَمَعُوا لَهُ» (۱).

ای مردم! مثلی زده شده است، پس به آن گوش بدهید: آن بتان که بدون خدا معبود خود ساخته اید، هرگز نمی توانند یک مگس را بیافرینند هرچند همه بر آن اجتماع کنند.

من عمدا مانند این مثالها را آوردم زیرا نه تنها مسلمانان که یهود و نصاری هم به آنها ایمان دارند و اینها هیچ ارتباطی به موازین علمی و عقلی ندارد، همان طور که روشن است.

و اینکه خدای سبحان، معجزات و خارق عادت ها را تنها بدست پیامبران و رسولان خود قرار داده است، برای این است که به مردم بفهماند که عقلهایشان قاصر است از ادراک و احاطه

ص: ۲۰

بر هر چیز، زیرا خداوند جز اندکی از دانش به آنها عطا نکرده است و شاید در این امر، صلاح آنها و کمال نسبی شان باشد. زیرا با اینکه خداوند علمی اندک و عقلی قاصر به آنها داده است، بسیاری از آنها به نعمت خداوند کفران ورزیده و وجود خدا را منکر گشتند و بسیاری نیز به عقل و دانش خود مغرور شده، آنان را بجای خدا پرستیدند؛ پس اگر علم همه چیز به آنها بخشیده بود، چه می کردند! سبحان الله که چه منزّه و والا است پروردگارمان که هرچه آفرید خوب آفرید و به اندازه هدایت کرد.

به این دلایل، کتابم شامل برخی از عقاید اسلامی است که در قرآن کریم و سنت شریف وارد شده و جولانگه اختلافهای فرقه ها و مذاهب اسلامی بوده است و به همین جهت علم کلام و مکتبهای فلسفی پیدا شد که ادب عرب را به چنان میراثی آراسته ساخت که شاید در دیگر ادیان، مانند آن دیده نشده باشد، و افتخار بر آن نه تنها برای عرب است که برای تمام مسلمانانی است که زندگی خود را با بحث و بررسی و جهاد در راه حمایت از عقاید مسلمانان بسر رساندند.

و هرگز گزافه گوئی نمی کنم اگر ادعا کنم که عقاید اسلامی در مجموع، مورد پذیرش علم و عقل است. و این سخن تناقضی با سخن گذشته ام ندارد زیرا عقل مسلمان و علمش خاضع در برابر آیات قرآن و احادیث راستین پیامبر است در اموری که با مقیاس های بشری، قابل درک نیست.

و بدین سان، کتاب من در آغاز، فصل ویژه ای برای بررسی عقاید اهل سنت و شیعه در قرآن و سنت پیامبر می گشاید، و از آن پس تمام عقایدی را که مورد اختلاف این دو گروه بوده است و بی جهت،

گروهی، گروه دیگر را بدان خاطر دشنام داده است به بحث و بررسی می گذارد.

از خدای بزرگ خواهانم که ما را به آنچه دوست دارد و مورد رضایتش است توفیق بخشد و مسلمانان را به وحدت و یگانگی سوق دهد که او-اگر بخواهد-بر این کار توانا است.

ص: ۲۲

قرآن کریم نزد اهل سنت و جماعت و شیعه امامیه

ص: ۲۳

قرآن کریم، کلام خدا است که بر پیامبرش صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده است و هرگز باطلی در آن راه ندارد. و قرآن بالاترین مرجع و پشتوانه مسلمانان در احکام، عبادتها و عقایدشان است. هر که در او شک و تردید کند یا به او اهانت نماید، از ذمه اسلام خارج شده است. و تمام مسلمانان متفق القول اند بر گرامی داشتن و مقدس شمردن قرآن و جز با وضو آن را لمس نمی کنند.

ولی در تفسیر و تأویل اختلاف ورزیدند، که پشتوانه شیعه در تفسیر و تأویل، ائمه اهل بیت می باشد و سند و مرجع اهل سنت، اصحاب یا یکی از امامان چهارگانه که صاحب مذاهب معروف اند، می باشد. از این رو، طبیعی است اگر اختلافی در احکام بویژه در مسائل فقهی پیش آید و اگر اختلاف در میان چهار مذهب اهل سنت، بوضوح پیدا باشد، بیگمان اختلاف بین آن مکاتب و مکتب اهل بیت واضح تر و بین تر است.

همچنان که در آغاز کتاب متذکر شدم، تنها به برخی از نمونه های اختلاف بسنده می کنم زیرا هدفم خلاصه گوئی و اختصار است

و اگر کسی خواهان تحقیق بیشتر است، لازم است خود را به ژرفنای دریا فروبرد تا هرچه می تواند از مروارید ناب، بدست آورد.

اهل سنت در این سخن، هم نوا با شیعیان اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم جمیع احکام قرآن را برای مسلمانان بیان کرد و تمام آیاتش را تفسیر نمود، ولی اختلاف در این مطلب دارند که پس از وفات پیامبر، در تأویل و تفسیر آیات، باید به چه کسانی مراجعه کرد؛ و لذا اهل سنت گفتند: اما در مورد تفسیر، در درجه نخست، تمام اصحاب، شایسته اند و پس از آنها، علمای امت اسلامی سزاوار تفسیر کردن قرآن اند و اما در مورد تأویل، بیشتر آنان گفتند: کسی جز خداوند، بر تأویل قرآن، آگاه نیست.

این مطلب مرا به یاد گفتگوئی می اندازد که بین من و شیخ «زغوانی» از علمای مشهور تونس ردوبدل شد، هنگامی که از او راجع به حدیث کتک خوردن ملک الموت از حضرت موسی و کور کردن چشم او پرسیدم!! که این حدیث را بخاری و مسلم هر دو نقل کرده اند!^(۱) شیخ زغوانی که متخصص در تدریس کتاب بخاری و شرح آن بود، فوراً پاسخ داد: آری! این حدیث در صحیح بخاری وجود دارد و صحیح است و هر حدیثی را صحیح بخاری جمع کرده، درست است و هیچ تردیدی در آن راه ندارد!

گفتم: حدیث را نفهمیدم. اگر ممکن است آن را برایم توضیح دهید؟

گفت: صحیح بخاری مانند کتاب خدا است! هرچه را فهمیدی

ص: ۲۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ ص ۱۹۱ و ج ۲ ص ۱۱۳ باب وفاه موسی و باب من احب الدفن بالارض المقدسه صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۱۸۴۲ باب فضائل موسی.

که فهمیدی و هرچه را نفهمیدی، پس آن را به خدا واگذار کن!!

گفتم: وجه تشابه چیست؟ وانگهی ما موظفیم که قرآن را بفهمیم، و مطالبش را درک کنیم.

گفت: بسم الله الرحمن الرحيم «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ...» (۱).

او است خدائی که قرآن را بر تو نازل کرد که برخی از آن، آیات محکم است که اصل و مرجع کتاب است و برخی از آیات متشابه است ولی آنان که در درونشان انحراف از حق است، دنبال آیات متشابه هستند تا با تأویل کردن در آن، راه فتنه و آشوب ببینند، درحالی که تأویل آن آیات را جز خداوند نمی داند.

من هم با او، همین آیه را می خواندم ولی پس از این قسمت از آیه، من ادامه آیه را نیز خواندم که می فرماید: «وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» و آنان که پایدار در علم اند. فوراً فریاد برآورد:

ساکت باش. پس از «إِلَّا اللَّهُ» باید وقف کنی.

گفتم: سرورم! او عطف، الراسخون فی العلم را معطوف بر «الله» می کند.

گفت: نه خیر! این جمله جدیدی است، می فرماید که پایداران در علم می گویند ما به همه آنها ایمان داریم، چون همه آیات از سوی خدا آمده است! هرچند تأویل این آیات را هم ندانند.

گفتم: سرورم! شما دانشمند بلندمرتبه ای هستید، چگونه چنین

ص: ۲۷

تفسیری را می‌پذیرید؟

گفت: زیرا این همان تفسیر صحیح است.

گفتم: چگونه خدای سبحان، کلامی را نازل می‌فرماید که جز او هیچ کس از آن چیزی نداند. پس حکمت در انزال چنین آیه ای چیست؟ در صورتی که خودش به ما دستور می‌دهد که قرآن را بفهمیم و آیاتش را درک و تدبیر کنیم و بالاتر اینکه خود قرآن مردم را به مبارزه می‌خواند که اگر قدرت دارند یک آیه یا یک سوره مانند آیه‌ها و سوره‌هایش را بیاورند، پس اگر جز خودش، کسی از آن چیزی نمی‌داند، این مبارزه طلبی چه معنی دارد؟!

آنگاه شیخ زغوانی رو به آن اشخاصی کرد که مرا نزد او آورده بودند و به آنها گفت: شخصی را نزد من آورده اید که می‌خواهد مرا مغلوب سازد، نه اینکه می‌خواهد از من چیزی بپرسد، سپس اجازه خواست که برود و گفت: من بیمارم و بیش از این مرضم را بیشتر نکنید!

هنگامی که از نزد او رفتیم، یکی از آنها خیلی بر من عصبانی بود درحالی که چهار نفر دیگر، حق را به من داده و تصریح کردند که با این گفتگو برایشان ثابت شد که شیخ چیزی در چنته ندارد!

به موضوع بحث بازمی‌گردم:

اهل سنت متفق القول اند به اینکه قرآن را نمی‌شود تأویل کرد، زیرا جز خداوند، احدی تأویلش را نمی‌داند. ولی شیعیان می‌گویند: ائمه اهل بیت، شایسته اند که قرآن را تفسیر و تأویل کنند، زیرا اهل بیت «راسخین در علم» و «اهل ذکر» اند که خداوند به ما دستور مراجعه به آنها داده است، در آن آیه که می‌فرماید:

«فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

پس پرسید از اهل ذکر، اگر نمی دانید.

و آنهایند که خداوند انتخابشان کرده و آنان را برگزیده و علم کتاب را به آنها آموخته است، در آن آیه که می فرماید:

«ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۲).

پس ما آنان را که از بندگان خود برگزیدیم، وارث علم قرآن نمودیم.

و به همین خاطر است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آنها را مساوی و برابر قرآن قرار داده و یکی از دو ثقل (گرانها) معرفی نموده و دستور داده است که تمام مسلمانان به آنان تمسک جویند، و فرموده است:

«ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی، ما إن تمسکتکم بهما لن تضلّوا بعدی أبدا» (۳).

من دو چیز نفیس و گرانها را در میان شما گذاشتم، کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم پس تا وقتی که به این دو تمسک کنید، هرگز پس از من، گمراه نشوید.

و در صحیح مسلم چنین آمده است:

«... کتاب الله و اهل بیتی - اذکرکم الله فی اهل بیتی - قالها ثلاث مرات» (۴).

کتاب خدا و اهل بیتم شما را یادآور می شوم در مورد اهل بیتم، این جمله

ص: ۲۹

۱- (۱) -سوره نحل- آیه ۴۳-مراجعه کنید به تفسیر طبری ج ۱۴-ص ۷۵ و تفسیر ابن کثیر ج ۲-ص ۵۹۱.

۲- (۲) -سوره فاطر- آیه ۳۲.

۳- (۳) -ترمذی در صحیح خود ج ۵-ص ۶۲۲ و همچنین نسائی و امام احمد بن حنبل این روایت را آورده اند.

۴- (۴) -صحیح مسلم ج ۴-ص ۱۸۷۳، باب فضائل علی بن ابی طالب.

را حضرت سه بار تکرار فرمود.

بخاطر انصاف و برای برگزیدن حق، به سخن شیعیان میل می کنم زیرا به عقل نزدیک تر است و بی گمان باید قرآن را ظاهر و باطن و تفسیر و تأویلی باشد و لازم است که اهل بیت بر علوم آن آگاه باشند زیرا از حکمت بدور است که خدای سبحان، فهم قرآن را به همه مردم عطا کند، چرا که خود فرموده است: «... وَ مَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَ الرَّاْسِخُونَ فِي الْعِلْمِ» جز خداوند و پایداران در علم، کسی تأویلش را نداند. و حتی دانشمندان اسلام، در تفسیر آن اختلاف دارند جز راسخین و پایداران در علم که به گواهی خداوند، تأویلش را می دانند و لذا هرگز در تفسیرش اختلاف نمی کنند.

و ضرورتا پیدا است که اهل بیت از تمام مردم دانشمندتر، فاضلتر، باتقواتر و پارساتر بودند. فرزدق درباره شان می گوید:

ان عدّ اهل التقى كانوا ائمتهم و ان قیل من خیر اهل الارض قیل هم

اگر اهل تقوی را بشمارند، آنان ائمه و سرورانشان هستند و اگر گفته شود چه کسانی برترین مردم جهان اند، گفته می شود: آنهایند.

کافی است یک مثل بزنیم تا گواهی بر صحت قول شیعیان باشد و خواننده عزیز بداند که شیعه چیزی جز سخن قرآن و آنچه مورد تأکید سنت شریف پیامبر است ندارد. بیائید باهم این آیه قرآن را بخوانیم که خدای سبحان می فرماید:

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ، وَ إِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ، إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ، لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۱).

ص: ۳۰

سوگند یاد می کنم به مواقع نزول ستارگان-و اگر بدانید بتحقیق که این سوگند بسیار عظیم است-که این قرآن کتاب ارجمند و بزرگی است و در کتاب مکنون (لوح محفوظ) قرار دارد و جز مطهرین و پاکان کسی به آن دسترسی پیدا نمی کند.

این آیات بدون هیچ ابهامی، نشانگر این است که تنها اهل بیت اند که آیات مشکل و دشوار قرآن را درک می کنند.

بیائید با دقت به سوگندی که خدای سبحان یاد می کند و این سوگند را بسیار عظیم می داند بنگریم، پس اگر خداوند به عصر، قلم، تین و زیتون سوگند یاد کرده باشد، قطعاً مواقع ستارگان بسیار مهم است چرا که به امر خداوند تأثیر شگرفی در جهان دارند و اگر خداوند قسم یاد کرده است، قسم او برای نهی از چیزی نیست بلکه برای نفی و اثبات است.

خداوند پس از سوگند، تأکید می کند که این قرآن گرامی و عزیزی است که در کتابی مکنون و پنهانی قرار دارد. سپس می فرماید: جز مطهرین کسی به آن دست نمی یابد پس این «لا» قطعاً لای نافی است چون پس از قسم آمده است و معنای «مس» ادراک و فهم است نه لمس کردن با دست همان گونه که برخی پنداشته اند چرا که فرق زیادی بین «لمس» و «مس» است. خداوند می فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۱).

چون تقوایندگان را از شیطان، وسوسه ای به دل رسد، خدا را بیاد آورند،

ص: ۳۱

پس فوراً به بصیرت برسند.

و همچنین فرموده است:

«الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ» (۱).

آنان که ربا می خورند، بر نمی خیزند جز مانند کسی که در اثر وسوسه و فریب شیطان، دیوانه شده است.

«مس» در این دو آیه هرگز مربوط به لمس با دست نیست بلکه مربوط به عقل و ادراک است و اگر از ما پرسند: چگونه خداوند قسم یاد می کند که کسی جز با دست پاک، نتواند قرآن را لمس کند، درحالی که تاریخ شهادت می دهد که حاکمان بنی امیه بقدری با قرآن بازی کردند تا جائی که ولید گفت:

ای قرآن! تو ستمگران سفاک را تهدید می کنی؟! هان من یک ستمگر خون آشامم، پس اگر روز قیامت، پروردگارت را ملاقات کردی به او شکایت کن و بگو: پروردگارا! ولید مرا پاره پاره کرد!!

و همچنین خود شاهد بودیم که صهیونیست ها وقتی بیروت را اشغال کردند، قرآن را زیر پا گذاشته و آن را سوزاندند و تلویزیون نیز قسمتهائی از این منظره های وحشتناک را پخش کرد، پس ممکن نیست خداوند قسم یاد کند و آنگاه تخلف نماید!

ولی حقیقت این است که خداوند نفی کرده است که کسی جز گروهی از برگزیدگان خود که آنان را انتخاب کرده و پاک و طاهر نموده است، معانی پوشیده قرآن را درک کنند.

بنابراین، «الْمُطَهَّرُونَ» در این آیه اسم مفعول است یعنی: کسانی

ص: ۳۲

که مورد تطهیر قرار گرفتند و خداوند خود آنان را معرفی کرده است، می فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱).

و همانا خداوند چنین اراده کرده است که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را تطهیر و پاک نماید.

پس اینجا که می فرماید: «لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» معنایش این است که کسی جز اهل بیت، حقیقت قرآن را درک نمی کند، از این روی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم درباره شان فرمود:

«النجوم أمان لأهل الأرض من الغرق، و أهل بيتي أمان لأمتي من الاختلاف، فإذا خالفتها قبيلة من العرب، اختلفوا فصاروا حزب ابليس» (۲).

ستاره ها اهل زمین را از غرق شدن نگه می دارند و اهل بیتم را از اختلاف حفظ می کنند، پس اگر قبیله و گروهی از عرب با آنان مخالفت کردند، جزء حزب ابلیس می شوند.

بنابراین، ادعائی که اهل سنت و جماعت دارند به اینکه شیعیان درباره دوستی اهل بیت مبالغه و غلو می کنند درست نیست، زیرا آنچه آنها می گویند در صحاح اهل سنت نیز موجود است.

ص: ۳۳

۱- (۱) -سوره احزاب آیه ۳۳.

۲- (۲) -حاکم در مستدرک ج ۳-ص ۱۴۹ روایت را از ابن عباس نقل کرده و گفته است: اسناد این حدیث درست است ولی بخاری و مسلم آن را نقل نکرده اند.

و شیعیان

سنت عبارت است از تمام سخنانی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرموده یا کارهایی که انجام داده و یا بر آنها صحه گذاشته است.

(قول و فعل و تقریر) و سنت دومین مرجع و سند مسلمانان-پس از قرآن کریم-در احکام و عبادات و عقاید است.

اهل سنت اضافه می کنند بر سنت پیامبر، سنت خلفای راشدین: ابو بکر، عمر، عثمان و علی و در این باره حدیثی را نقل می کنند:

«بر شما باد به سنت من و سنت خلفای هدایت شونده راشدین پس از من، تا از این راه به کمال نائل آئید»^(۱).

و چیزی روشن تر از این پیروی، مانند پیروی کردن از سنت عمر بن خطاب در نماز تراویح نیست، همان نماز تراویحی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی فرمود^(۲).

ص: ۳۵

۱- (۱) -علیکم بسنتی و سنته الخلفاء الراشدین المهدیین من بعدی، عضوا علیها بالتواجذ» مسند امام احمد بن حنبل ج ۴-ص ۱۲۶.

۲- (۲) -صحیح بخاری-ج ۳-ص ۵۸ باب ما یجوز من الغضب و الشده لامر الله.

و برخی اضافه می کنند بر سنت پیامبر، سنت تمام اصحاب (هر کدام باشد) و در این باره حدیثی را نقل می کنند که فرمود:

«اصحاب من مانند ستارگان اند، به هر کدام اقتدا کنید، هدایت می شوید!!» و حدیث: «اصحاب من نگهدارنده اُمّت هستند»^(۱).

درحالی که حقیقتی که راه گریز از آن نیست، این است که حدیث «اصحابم مانند ستارگان هستند...» در مقابل حدیث صحیح پیامبر، جعل و ساخته شده است که فرموده:

«الأئمة من أهل بيتي كالنجوم، بأيهم اقتديتم اهتديتم»^(۲).

ائمه از اهل بیتم مانند ستارگان اند، از هر کدام پیروی کنید، هدایت می شوید.

و این کاملاً منطقی و معقول است زیرا ائمه اهل بیت، الگوی والائی هستند در علم، پارسائی، زهد و تقوی و نه تنها پیروانشان که حتی دشمنانشان هم، به این امر گواهی داده اند، و تاریخ این حقیقت را بی پرده نقل کرده است ولی حدیث «اصحاب من مانند ستارگان اند...» مورد پذیرش خرد سالم نیست زیرا برخی از اصحاب، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مرتد شدند^(۳) و در بسیاری از امور اختلاف ورزیدند که سبب طعنه زدن برخی به برخی دیگر شد^(۴) و حتی کار به جائی رسید که برخی از اصحاب، برخی دیگر را

ص: ۳۶

۱- (۱) - «اصحابی کالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم» و «أصحابی آمنه لأمتی» صحیح مسلم - کتاب فضائل الصحابه و مسند احمد بن حنبل ج ۴ - ص ۲۹۸.

۲- (۲) - قاضی آن را در کتاب «دعائم الاسلام» آورده است.

۳- (۳) - مانند کسانی که ابو بکر با آنها جنگید و آنان را اهل رده خواند.

۴- (۴) - بسیاری از اصحاب، عثمان بن عفان را مورد طعن قرار دادند، تا آنجا که او را کشتند.

لعن نیز کردند(۱) و گروهی با گروه دیگر، مبارزه و کارزار کردند(۲) و بر برخی از اصحاب که می نوشیده یا زنا کرده و یا دزدی نموده بودند، حدّ جاری شد، پس چگونه انسان خردمندی، به این حدیث اطمینان می کند که او را به پیروی از چنین افرادی وادار نماید؟! و چگونه کسی که پیروی از معاویه کرده و با علی کارزار می کند، از هدایت شدگان خواهد بود، درحالی که می داند پیامبر، او را پیشوای گروه باغی و ستمگر خوانده است؟! (۳).

چگونه می تواند از هدایت شدگان باشد کسی که پیروی از عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه و بسر بن اراطه می کند درحالی که بی گناهان را بقتل رساندند تا سلطنت امویان پابرجا بماند؟!

و تو ای خواننده دانا! اگر حدیث «اصحاب من مانند ستارگان اند...» را بخوانی خود خواهی فهمید که این حدیث، ساختگی و جعلی است زیرا از هرچه که بگذریم، این حدیث، خطاب به اصحاب است، پس چگونه می شود که پیامبر خطاب به اصحاب کند و بگوید: ای اصحاب من! به اصحاب من اقتداء کنید؟! و اما آن حدیثی که می گوید: ای اصحاب من! بر شما باد به ائمه از اهل بیت، زیرا آنان، پس از من، شما را هدایت می کنند، این مطلب، سخن حقی است که هیچ تردید در آن راه ندارد، زیرا دلیلهای بی شماری در سنّت نبوی، بر آن اقامه شده است و بدین سبب، شیعیان می گویند، حدیثی که می فرماید: بر شما باد به سنت

ص: ۳۷

۱- (۱) - مانند معاویه که دستور لعن علی را می داد.

۲- (۲) - مانند جنگهای جمل، صفین و نهروان و ...

۳- (۳) - حدیث پیامبر (صلی الله علیه و آله) که فرمود: «ویح عمّار تقتله الفئه الباغیه» گروه باغی و ستمگر، عمار را می کشند.

من و سنت خلفای راشدین هدایت شونده پس از من، مقصود از خلفای راشدین پس از پیامبر، همان دوازده امام از اهل بیت سلام الله عليهم هستند و آنهايند که اطاعتشان را پیامبر اکرم بر امتش واجب گردانیده و دستور داده است همان گونه که پیروی و تبعیت از کتاب خدا می شود از آنان نیز پیروی و تبعیت شود(۱).

و همچنین بر خود لازم دانستم که استدلال نکنم جز با مسائلی که شیعیان از کتابهای صحاح اهل سنت استدلال و احتجاج می کنند، و گرنه در کتابهای شیعیان، چندین برابر این مطالب و به بیانهای روشتری ذکر شده است(۲).

البته شیعیان هرگز نمی گفتند که حق تشریح به ائمه اهل بیت عليهم السلام واگذار شده است، به این معنی که سنت آنان همان اجتهادشان است بلکه معتقدند تمام احکامی که از امامان صادر می شود، از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم آنها را به علی علیه السلام آموخته و علی به فرزندانش یاد داده است، پس این علمی است که آنان وارثش هستند. و در این میان، دلیلهای بی شماری دارند که علمای اهل سنت در صحاح و مسانید و تاریخهای خود، آنها را نقل

ص: ۳۸

۱- (۱) - صحیح ترمذی ج ۵ ص ۶۲۲، صحیح مسلم ج ۴-ص ۱۸۷۴، نسائی در خصائص ص ۱۳۲، کنز العمال ج ۱-ص ۱۸۵، مسند امام احمد بن حنبل ج ۴-ص ۱۵۷، حاکم در مستدرک ج ۳-ص ۱۴۸، الصواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۴۸، الطبقات الکبری ابن سعد ج ۲-ص ۱۹۴، طبرانی ج ۱-ص ۱۳۱.

۲- (۲) - برای نمونه، ذکر می کنم: صدوق در «اکمال الدین» ج ۱-ص ۲۵۹ بسند خودش از امام صادق از پدرش از جدش عليهم السلام نقل می کند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرموده: «ائمه پس از من، دوازده نفرند، اول آنان علی و آخرشان قائم است؛ آنان خلفا و اوصیای من هستند».

کرده اند. باز هم این سؤال با اصرار فراوان خودنمائی می کند که چرا اهل سنت به مضمون احادیث صحیح نزد خودشان، عمل نمی کنند؟!

از آن پس، اختلاف شیعه و اهل سنت، در مورد احادیثی است که ورود آنها از پیامبر، ثابت و قطعی است-همان گونه که راجع به اختلافشان در بخشی از تفسیر قرآن و احادیث پیامبر، توضیح دادیم-مثلا راجع به معنای خلفای راشدین که در حدیث پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است و هر دو گروه آن را تصحیح کرده اند، اهل سنت بر این باورند که مقصود از خلفای راشدین، همان چهار خلیفه ای هستند که پس از پیامبر بر کرسی خلافت تکیه زدند ولی شیعیان آن را به ائمه دوازده گانه از اهل بیت علیهم السلام تطبیق می دهند.

و این اختلاف بروشنی در مورد تمام اشخاصی که قرآن یا پیامبر آنان را تزکیه کرده اند یا دستور به مسلمانان داده اند که از آنان پیروی کنند، دیده می شود.

به عنوان نمونه: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«علماء امتی أفضل من أنبياء بنی اسرائیل».

علمای امت من از پیامبران بنی اسرائیل برترند.

یا می فرماید:

«العلماء ورثة الأنبياء»^(۱).

علمای وارثان پیامبران اند.

اهل سنت و جماعت این حدیث را کلیت می بخشند یعنی

ص: ۳۹

۱- (۱) - صحیح بخاری، ج ۱ ص ۲۶ صحیح ترمذی، ج ۵-ص ۴۷.

می‌گویند: مقصود پیامبر تمام علمای امت است ولی شیعیان آن را اختصاص به دوازده امام می‌دهند و لذا آنان را برتر از پیامبران به استثنای انبیای اولوالعزم می‌دانند.

و حقیقت این است که عقل نیز این ویژگی را می‌پذیرد، زیرا:

اولاً-قرآن کریم، علم تأویل قرآن را مخصوص «راسخین» در علم، بدون دیگران می‌داند و برگزیدگان از بندگان خداوند را وارث علم کتاب می‌داند، و این هم ویژگی دیگر. بعلاوه اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم ویژگی هائی برای اهل بیت خود قائل است که هیچ کس در آن ویژگیها با آنان شریک نیست تا آنجا که آنان را کشتی نجات و امامان هدایت و ستارگان درخشان و ثقل دؤم-پس از قرآن-می‌نامد که مردم را از گمراهی نجات می‌بخشد.

ثانیاً-سخن اهل سنت و جماعت، معارض این ویژگی است که قرآن و سنت پیامبر آن را به اثبات رسانده اند و عقل هم، سخن آنان را پذیرا نیست زیرا در آن ابهام وجود دارد، وانگهی نمی‌توان علمای واقعی را از علمای دروغین تشخیص داد؛ علمائی که خداوند آنان را از هر رجس و پلیدی دور ساخته و مطهرشان نموده است، از علمائی که حاکمان اموی و عباسی، آنان را بر مردم تحمیل کردند. و به عبارت روشنتر: فرق است بین عالمانی که خداوند آنان را وارث علم کتاب قرار داده و حکمتشان آموخته است با آنان که بخاطر رهائی خود، علمی آموخته اند.

و این چنین است که درمی‌یابیم تاریخ، استادانی برای ائمه اهل بیت سراغ ندارد جز پدران خودشان، و باین حال علمای اهل سنت در کتابهای خود، روایتهای جالبی از امامان بویژه امام باقر و امام صادق و امام رضا علیهم السلام نقل کرده اند و یادآور شده اند

که-مثلاً-امام رضا در مجلس مأمون، با دانش سرشار خود، چهل قاضی را مغلوب ساخت، درحالی که نوجوانی بیش نبود(۱).

و همچنین علت اختلاف اصحاب مذاهب چهارگانه اهل سنت در تمام مسائل فقهی برای ما روشن می شود درحالی که ائمه دوازده گانه اهل بیت، حتی در یک مسئله هم اختلافی نکرده اند.

ثالثاً-اگر سخن اهل سنت را در تعمیم این آیات و احادیث بر تمام علمای امت بپذیریم، باید پذیرای هزاران مذهب در طول قرن ها و نسل ها باشیم. و گویا خود علمای اهل سنت، متوجه بی محتوایی این نظریه و در نتیجه اختلاف مذاهب ها و ملیت ها شده اند و لذا به سرعت، باب اجتهاد را پس از دوران مذاهب چهارگانه بسته اند. ولی سخن شیعیان، همواره دعوت به وحدت و پیروی از امامان بنامی دارد که خدای تعالی و پیامبرش آنان را بر تمام دانش ها و علمی که مورد نیاز مسلمانان در طول تاریخ است، احاطه داده و ممتاز نموده اند. و از این روی، دیگر جایی برای بدعت گذاران نمی ماند که بر خدا و رسولش، سخنی به گزاف گویند یا مذهبی را بتراشند و مردم را به پیروی خود بخوانند و اختلاف آنان در این مسئله مانند اختلافشان در احادیث حضرت مهدی است که هر دو گروه آن احادیث را قبول دارند ولی در مورد خود حضرت اختلاف دارند که شیعیان او را کاملاً می شناسند و پدر و جد و اجدادش را می شناسند ولی نزد اهل سنت تاکنون پوشیده و مجهول است و معتقدند که در آخر الزمان، بدنیا می آید. و بدین سان می بینید که بسیاری از آنان ادعای مهدویت کرده تا آنجا که شیخ

ص: ۴۱

۱- (۱) -عقد الفرید ابن عبد ربّه. و فصول المهمّه ابن صباغ مالکی ص ۲۶۸.

اسماعیل رهبر طریقت «مدنی» خود شخصا به من گفت که او مهدی منتظر است!! و این ادعا را در برابر یکی از دوستانم کرد که از پیروانش بود و پس از آن بحمد الله مستبصر شد. جالب اینجا است که بسیاری از اهل سنت نام فرزندانشان را «مهدی» می گذارند به این امید که در آینده یکی از آنان، مهدی منتظر باشد!! ولی هرگز فرزند شیعه ای-هرچند نامش مهدی باشد- چنین ادعائی نمی کند و اگر کسی نام فرزندش را «مهدی» گذاشت برای تیمن و تبرک به حضرت امام زمان سلام الله علیه است، همچنان که یکی از ماها نام فرزندش را محمد یا علی می گذارد گو اینکه ظهور امام زمان نیز به عقیده آنان، خود یک معجزه است زیرا دوازده قرن قبل بدنیا آمده و از دیدگان پنهان شده است و بدین سان، هم خود راحت شده و هم راه را بر تمام مدعیان دروغین بسته اند.

و بالاتر از این که گاهی اهل سنت حتی در معنای حدیثی که صحیح و مورد تأیید طرفین است، اختلاف می کنند هرچند هیچ ربطی به اشخاص هم نداشته باشد. به عنوان نمونه حدیثی است که می فرماید:

«اختلاف اُمّتی رحمه».

اهل سنت این حدیث را چنین معنی کرده اند: اختلاف احکام فقهی در هر مسئله ای، مایه رحمت برای مسلمان است که هر حکمی را مناسب حالش بود، می تواند برای خود برگزیند، و بدون شک، در چنین مواردی برای او رحمت است زیرا اگر مثلا امام مالک در مسئله ای سختگیر بود ولی ابو حنیفه آسان می گرفت، انسان می تواند در آن مسئله تقلید ابو حنیفه کند، هرچند خود مالکی باشد. ولی شیعیان به گونه ای دیگر، این روایت را معنی

می کنند؛ آنها می گویند:

هنگامی که از امام صادق علیه السلام سؤال شد نظر شما درباره این حدیث چیست؟ حضرت فرمود: «راست گفت رسول خدا».

آن شخص پرسید: پس اگر اختلاف امت رحمت است، لا بد وحدتشان نعمت است؟

حضرت فرمود: نه این چنین است که شما فکر می کنید و دیگران می اندیشند؛ مقصود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این است که رفت و آمد مردم با یکدیگر و مسافرتشان برای دیدار همدیگر^(۱) و استفاده علمی از یکدیگر، رحمت الهی را به ارمغان می آورد. آنگاه حضرت این آیه را تلاوت فرمود:

«فَلَوْلَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»^(۲).

پس چه می شد اگر از هر گروهی از آنان، طایفه ای برای جنگ و گروهی برای آموختن علوم دین، آماده شوند که پس از بازگشت، قوم خود را هشدار دهند شاید که خدا ترس گردند؟

سپس فرمود: پس اگر باهم در دین اختلاف کنند، جزء حزب ابلیس خواهند شد همان گونه که ملاحظه می کنید، این تفسیری قانع کننده است زیرا دعوت به وحدت عقیده می کند نه اختلاف در آن، که در نتیجه اختلاف، هر کسی به رأی خود فتوایی بدهد و در همان حال که یک مذهب، مطلبی را واجب بداند، مذهبی دیگر آن

ص: ۴۳

۱- (۱) - یکی از معانی اختلاف در عربی، رفت و آمد است. وقتی گفته می شود: اختلف الیه؛ معنایش این است که: به سوی او رفت و آمد کرد. اختلف الی المكان: آمد و شد کرد.

۲- (۲) - سوره توبه - آیه ۱۲۲.

را مستحب اعلام کند و مذهب سومی آن را مکروه بداند!! (۱).

و در زبان عربی، فرق است میان جمله «اختلفت الیک» و جمله «اختلفت معک» پس اگر گفته شود «اختلفت الیک» معنایش این است که: من به سوی تو روانه شدم و به دیدارت آمدم، اما وقتی بگوئیم: «اختلفت معک» معنایش این است که: من با نظر تو در این مسئله موافق نیستم.

وانگهی این حدیث از نظر اهل سنت، معقول و منطقی نیست زیرا دعوت به اختلاف و تفرقه و تعدد مذاهب می کند و این با نص قرآن کریم، معارضت دارد که ما را دعوت به وحدت و هم بستگی می کند. خداوند می فرماید:

«وَإِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاتَّقُونِ» (۲).

و براستی که این دین و آئین شماست، آئین یگانه و من پروردگارتان هستم، پس از عذاب من بترسید.

«وَاعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» (۳).

به ریسمان الهی چنگ بزنید و هرگز اختلاف نکنید.

«وَلَا تَنَازَعُوا فَتَفْشَلُوا وَتَذْهَبَ رِيحُكُمْ» (۴).

و هرگز اختلاف نکنید که در اثر آن آبرویتان برود و ضعیف و سست گردید.

و چه نزاع و تفرقه ای بالاتر از اینکه یک امت هماهنگ به گروه ها

ص: ۴۴

۱- (۱) - به عنوان نمونه، بسم الله در نماز، نزد مالکی ها مکروه است و نزد شافعی ها واجب و حنفی ها آن را مستحب می دانند و حنبلی ها معتقدند که حتی در نمازهای جهریه باید آن را آهسته خوانند.

۲- (۲) - سوره مؤمنون - آیه ۵۲.

۳- (۳) - سوره آل عمران - آیه ۱۰۳.

۴- (۴) - سوره انفال - آیه ۴۶.

و احزاب و مذهبهای گوناگونی تقسیم شوند که یکدیگر را مخالفت کرده و به همدیگر ناسزا بگویند، بلکه نه تنها ناسزا بگویند که یکدیگر را تکفیر کنند و خون یکدیگر را مباح و روا گردانند، همان طور که در طول دورانها و تاریخ، بیشترین گواه ها بر آن دیده شده است.

و نه تنها خدای بزرگ ما را دعوت به وحدت و انسجام کرده بلکه از نتایج وخیم اختلاف و تفرقه، ما را هشدار داده است، می فرماید:

«وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ تَفَرَّقُوا وَ اِخْتَلَفُوا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْبَيِّنَاتُ» (۱).

و نباشید از کسانی که اختلاف ورزیدند و پس از اینکه دلیلهای و آیات روشنی (از سوی خداوند) بر آنها نازل شد، راه تفرقه را پیمودند.

«إِنَّ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا لَسْتَ مِنْهُمْ فِي شَيْءٍ» (۲).

آنان که دین را پراکندند و گروه گروه شدند، تو (ای پیامبر) در هیچ چیز با آنها نیستی و آنها به کار تو نیایند.

«وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُشْرِكِينَ مِنَ الَّذِينَ فَزَعُوا دِينَهُمْ وَ كَانُوا شِيعًا، كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ» (۳).

و نباشید از مشرکین، همانها که دین خود را پراکندند و گروه گروه شدند.

و همانا هر حزبی به آنچه نزد خودشان است، خرسندند.

لازم به تذکر است که واژه «شیعا» در این آیه، هیچ ارتباطی به شیعیان ندارد همان گونه که برخی از ساده اندیشان می پندارند. یکی

ص: ۴۵

۱- (۱) -سوره آل عمران- آیه ۱۰۵.

۲- (۲) -سوره انعام- آیه ۱۵۹.

۳- (۳) -سوره روم- آیه ۳۱، ۳۲.

از آنها روزی به عنوان نصیحت آمد به من گفت: برادرم: ترا به خدا دست از این شیعیان بردار، مگر نمی بینی خداوند، آنها را مورد غضب قرار داده و به پیامبرش هشدار داده که از آنها نباشد.

هرچه خواستم او را قانع کنم که «شیعا» به معنای احزاب است و هیچ ارتباطی با شیعه ای ندارد که خداوند او را در قرآن مدح کرده و فرموده است: «وَإِنَّ مِنْ شَيْعَتِهِ لَأِبْرَاهِيمَ، إِذْ جَاءَ رَبَّهُ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ» - و همانا ابراهیم از شیعیانش است که با قلبی پاک به سوی پروردگارش آمد. و همچنین فرموده است: «فَوَجَدَ فِيهَا رَجُلَيْنِ يُقْتَتِلَانِ، هَذَا مِنْ شَيْعَتِهِ وَ هَذَا مِنْ عَدُوِّهِ» و موسی در آنجا دو نفر را یافت که باهم می جنگیدند، یکی از آنها، جزء شیعیان و پیروانش بود و دیگری از دشمنانش. ولی متأسفانه، از سخنان من قانع نشد زیرا سرور و آقایش که امام مسجدشان است، این چنین او را آموخته و از شیعیان پرهیزش داده بود و لذا چیزی جز سخنان او را نمی پذیرفت!

باز می گردم به اصل موضوع و تکرار می کنم که: من قبل از شیعه شدنم هنگامی که روایت «اختلاف امت من رحمت است» را می خواندم و با این حدیث که می فرماید: «اُمّت من بر هفتاد و دو فرقه منقسم می شوند که جز یک فرقه، همه شان در آتش اند» (۱) مقایسه می کردم، دچار شگفتی و تحیر می شدم و از خود می پرسیدم: چگونه ممکن است اختلاف امت، رحمت باشد و در همان حال موجب ورود در جهنم؟! ولی پس از آنکه تفسیر امام صادق را مطالعه کردم، سرگردانی و تحیرم برطرف و معمای حل

ص: ۴۶

۱- (۱) - سنن ابن ماجه ج ۲- حدیث ۳۹۹۳، مسند احمد- ج ۳- ص ۱۲۰، ترمذی در کتاب «الایمان».

شد و سپس دانستم که ائمه اهل بیت، پیشوایان هدایت و چراغهای راه اند و همانها بحق، مترجم واقعی قرآن و سنت می باشند و روا است اگر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره شان بفرماید:

«مثل اهل بیت من مثل کشتی نوح است که هر کس در آن نشست، رستگار و هر کس از آن تخلف ورزید به هلاکت رسید. هان، از آنها پیشی نگیرید که هلاک شوید و از آنها سرپیچی نکنید که هلاک خواهید شد و به آنان یاد ندهید زیرا از شما داناترند»^(۱).

و حقّ است اگر امام علی علیه السلام درباره آنها بفرماید:

«به سوی اهل بیت پیامبرتان رو آورید و از آنها روی برنگردانید و دنبال آنها بروید چرا که هرگز از هدایت منحرفتان نمی کنند و به گمراهی شما را بر نمی گردانند، پس اگر نشستند بنشینید و اگر برخاستند قیام کنید و هرگز از آنها پیشی نگیرید که گمراه می شوید و از آنها دوری نجوئید که هلاک خواهید شد»^(۲).

و در خطبه دیگری که قدر و منزلت اهل بیت را یادآور می شود، می فرماید:

«آنان حیات دانش و مرگ جهل اند. حلمشان از علمشان خبر می دهد و ظاهرشان از باطنشان و سکوتشان از راستی گفتارشان هرگز با حق و در حق

ص: ۴۷

۱- (۱) -صواعق المحرقة ابن حجر- ص ۱۸۶، جامع الصغیر سیوطی- ج ۲- ص ۵۳۳، حلیه الاولیا ج ۴- ص ۳۰۶، المعجم الصغیر طبرانی ج ۲- ص ۲۲.

۲- (۲) -نهج البلاغه خطبه ۹۷.

مخالفت نمی کنند. آنان ستونهای اسلام و پناهگاه های آن هستند. بوسیله آنان حق به اصل خود بازمی گردد و باطل از جای آن دور می شود و زبان باطل آنجا که حق آشکار شد، قطع می شود.

ایشان دین را از روی دانائی و رعایت نمودن شناختند نه شناختی که از روی شنیدن و نقل قول باشد که راویان علم بسیاری و رعایت کنندگان آن اندک» (۱).

آری! راست گفت امام علی علیه السلام در آنچه را که توضیح داد زیرا او در شهر علم است (۲) چه نیکو فرمود که فرق بسیار است میان آنان که دین را شناختند و رعایت کردند و آنان که دین را از راه شنیدن و روایت، درک کردند.

و بیگمان آنان که می شنوند و روایت می کنند بی شمارند. چه بسا اصحاب و یارانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم مجالست می کردند و از او احادیثی شنیده و نقل می نمودند بدون اینکه آنها را درک کنند و بفهمند و لذا معنای حدیث را به عکس آنچه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرموده بود، معنی می کردند که گاهی در اثر ساده اندیشی و درک نکردن معنای حقیقی، حتی به کفر هم می انجامید (۳).

ص: ۴۸

۱- (۱) - نهج البلاغه خطبه ۲۳۹-۳۵۷.

۲- (۲) - انا مدینه العلم و علی بابها- پیامبر اسلام.

۳- (۳) - به عنوان نمونه: روایتی را ابو هریره نقل کرده که خداوند آدم را به شکل و سیمای خود آفرید!! در صورتی که حضرت امام صادق علیه السلام این حدیث را چنین معنی فرمود که: پیامبر (صلی الله علیه و آله) شنید دو نفر به هم ناسزا می گفتند؛ یکی به دیگری گفت: خداوند صورت ترا و هر کس که شکل تو است قبیح گرداند! حضرت به او فرمود: «خداوند حضرت آدم را به شکل او آفریده است» یعنی تو-

ولی آنان که علم را درک کرده و به آن اهمیت می دهند بسیار اندک اند و چه بسا انسانی که تمام عمرش را در تحصیل علم به پایان برساند ولی به جز اندکی از آن دست نیابد، و ممکن است در یک باب یا یک فن از فنون دانش، تخصص پیدا کند ولی هرگز نمی تواند بر تمام ابوابش احاطه کند، لیکن آنچه معروف است این است که امامان اهل بیت علیهم السلام در تمام علوم و دانش ها، شناخت کامل داشته و بر آنها احاطه داشتند و این چیزی است که حضرت علی-همان گونه که تاریخ نگاران نوشته اند-آن را به اثبات رساند و همچنین امام محمد باقر و امام جعفر صادق که در محضرشان هزاران استاد در علوم و دانش های گوناگون مانند فلسفه، پزشکی، شیمی، طبیعی و ... درس می آموختند.

آنچه مرا قانع تر کرد که شیعیان، فرقه ناجیه هستند این بود که پذیرش عقاید آنان سهل و آسان است برای هر انسان خردمند، فهمیده و با معرفت. و ما نزد آنان تفسیر کامل و کافی برای حلّ هر مشکل و هر مسئله و هر عقیده ای می یابیم که این تفاسیر را از ائمه اهل بیت دریافت کرده اند و شاید چنین راه حل هائی در نزد اهل سنت یا سایر فرق اسلامی نیابیم.

من در این بخش، برخی از مهمترین عقاید هر دو گروه را مورد بررسی قرار می دهم و آنچه را که خود به آن قانع شده ام، اظهار می دارم و آزادی اندیشه و اختیار و انتقاد و تأیید یا ردّ را به خواننده واگذار می کنم. و این مطلب را قابل توجه می دانم که اصول عقاید نزد تمام مسلمانان یکسان است و آن ایمان به خدای تعالی و فرشتگانش و کتابهای آسمانی و پیامبرانش است که هیچ فرقی میان فرستادگان و رسولانش نیست و همچنین تمام مسلمانان اتفاق نظر دارند که دوزخ حقّ است، بهشت حقّ است و خداوند مردگان را برمی انگیزاند و برای روز حساب، محشور می نماید و متفق القول اند بر کتاب آسمانی، قرآن مجید و ایمان دارند به اینکه پیامبرشان محمد رسول خدا است و قبله شان یکی و دینشان یکی

است، لیکن در مفهوم این عقیده ها اختلافاتی وجود دارد که صحنه برخورد مکتبهای کلامی، فقهی و سیاسی شده است.

ص: ۵۴

مهمترین مطلبی که در این باره مورد بحث و گفتگو قرار می‌گیرد، رؤیت خدای تعالی است که اهل سنت و جماعت آن را برای تمام مؤمنین در آخرت، ثابت می‌دانند و هنگامی که صحاح اهل سنت را مانند «بخاری» و «مسلم» مطالعه می‌کنیم، روایتهایی را می‌بینیم که رؤیت را حقیقت می‌دانند نه اینکه حمل بر مجاز کنند(۱)، بلکه بالاتر اینکه خداوند را مورد تشبیه قرار می‌دهند و اینکه مثلاً خداوند می‌خندد(۲) و راه می‌رود و به آسمان دنیا نزول می‌کند(۳) و گاهی ران خود را نشان می‌دهد که در آن علامت مخصوصی است(۴) و یا اینکه پایش را در جهنم می‌گذارد و ناگهان جهنم پر می‌شود!! و غیر از این از اوصاف و اشیائی که خدای عز و جل از امثال آنها منزّه است(۵).

ص: ۵۵

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۴۷ و ج ۹- ص ۱۴۳ و ۱۵۰ و ۱۵۶ و ۱۶۲.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۹- ص ۱۵۸ و ج ۵- ص ۴۷ و ۴۸، صحیح مسلم ج ۱- ص ۱۶۶.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۹- ص ۱۵۶.
 - ۴- (۴) - صحیح بخاری- ج ۹- ص ۱۵۹.
 - ۵- (۵) - صحیح بخاری- ج ۹- ص ۱۴۳ و در صفحه ۲۰۲ ثابت می‌کند که خداوند دارای دست و انگشتانی است.

یادم می آید روزی در شهر «آمو» در «کنیا» بودم، امام جماعتی را از وهابیان دیدم که درون مسجد با نماز گزاران به نماز ایستاده بود و به آنها می گفت: خداوند دو دست و دوپا و دو چشم و یک صورت دارد! من اعتراض کردم، فوراً با این آیه قرآن استدلال کرد که می فرماید:

«وَقَالَتِ الْيَهُودُ يَدُ اللَّهِ مَغْلُولَةٌ غُلَّتْ أَيْدِيهِمْ وَ لُعِنُوا بِمَا قَالُوا بَلْ يَدَاهُ مَبْسُوطَتَانِ...» (۱).

یهودیان گفتند که دست خدا بسته است، و بواسطه این گفتارشان دستشان بسته شد و به لعنت خدا گرفتار شدند، بلکه دو دست خدا (دست رحمت و قدرتش) باز و گشاده است...

و همچنین این آیه را خواند:

«وَ اصْنَعِ الْفُلْكَ بِأَعْيُنِنَا» (۲).

و به ساختن کشتی (ای نوح) در حضور ما و به دستور ما پرداز.

و خواند:

«كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْإِكْرَامِ» (۳)

و هر که بر روی زمین می جنبد، فانی و هلاک شده است، و تنها ذات با جلال و عظمت پروردگارت هست که باقی می ماند.

گفتم: برادر! این آیاتی را که تلاوت کردی و به آنها استدلال نمودی، معانی مجازی دارند نه معانی حقیقی. پاسخ داد: همه قرآن حقیقت است و هیچ مجازی در آن راه ندارد! گفتم: پس شما چه تفسیر می کنید این آیه را که می فرماید:

ص: ۵۶

۱- (۱) -سوره مائده- آیه ۶۴.

۲- (۲) -سوره هود آیه-۳۷.

۳- (۳) -سوره رحمن- آیه ۲۵/۲۶.

«وَمَنْ كَانَ فِي هَذِهِ أَعْمَى فَهُوَ فِي الْآخِرَةِ أَعْمَى وَأَضَلَّ سَبِيلًا» (۱).

و هر که در این دنیا کور و نابینا بود، در آخرت نیز نابینا و گمراه تر خواهد بود.

آیا این آیه را هم حمل بر معنای حقیقی می کنید؟ پس هر که در این دنیا نابینا است، در آخرت هم باید نابینا باشد؟ شیخ پاسخ داد:

ما بحث درباره دست خدا و چشم خدا و صورت خدا داریم و این هیچ ربطی با نابینایان ندارد!!

گفتم: از این هم می گذریم! همان آیه که خودتان استدلال به آن کردید که می فرماید «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ...» نظر شما در تفسیر این آیه چیست؟ فوراً رو به حاضران کرده گفت:

کدام یک از شما معنای این آیه را نمی داند؟ این آیه روشن و واضح است، مانند قول خدای سبحان که می فرماید: «كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ» همه چیز هلاک شده است جز (وجه) خدای تعالی.

گفتم: تو که بدتر کردی! برادر! من و شما باهم درباره قرآن اختلاف داشتیم، تو ادعا کردی که قرآن همه اش حقیقی است و هیچ مجازی در آن راه ندارد و من هم ادعا کردم که در قرآن، معانی مجازی وجود دارد خصوصاً آیاتی که ظهور در تجسیم و تشبیه خداوند دارد؛ و اگر شما اصرار بر نظر خود دارید، پس ناچارید بپذیرید که همه چیز هلاک می شود جز صورت خداوند و معنایش این است که دستان و پاها و تمام جسم خدا نیز هلاک و نابود می شود و فقط صورتش باقی می ماند- که خداوند پاک و منزّه است

ص: ۵۷

از این نسبت‌ها-آنگاه رو به حاضران کرده، به آنها گفتم: آیا شما با این تفسیر راضی می‌شوید؟! همه سکوت کردند و حتی شیخ سخنران‌شان هم هیچ پاسخی نتوانست بدهد. آنگاه خداحافظی کرده از آنجا خارج شدم و برایشان دعای هدایت نمودم.

آری! این است عقیده آنها درباره خداوند که در سخنان‌شان و در کتابهای صحاحشان آمده است. البته من نمی‌گویم که همه علمای اهل سنت بر این عقیده اند ولی اغلب آنها ایمان به رؤیت و دیدار خداوند در آخرت دارند و معتقدند که خداوند در روز قیامت مانند ماه شب چهارده می‌درخشد! و هیچ پرده و حایلی مانع از دیدارش نیست و به این آیه هم استدلال می‌کنند که می‌فرماید:

«وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَاصِرَةٌ، إِلَىٰ رَبِّهَا نَاظِرَةٌ» (۱).

همین قدر کافی است که بر عقیده شیعیان امامیه در این مورد، آگاه شوی تا روانت آرام و ذهنت پذیرا گردد که باید آیات قرآنی را که، ظهور در تجسیم یا تشبیه خدای تعالی دارند تأویل نموده و آنها را حمل بر مجاز و استعاره کرد، نه بر حقیقت و ظاهر الفاظ همان طور که برخی پنداشته اند.

حضرت امیر علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«لا- یدرکه بعد الهمم و لا- یناله غوص الفطن، الّذی لیس لصفته حدّ محدود و لا- نعت موجود و لا- وقت معدود و لا اجل ممدود...» (۲).

ص: ۵۸

۱- (۱) -سوره قیامه-آیه ۲۲، اهل بیت علیهم السلام این آیه را چنین تفسیر کرده اند که صورتهائی از مؤمنان در آن روز فرخنده و خوش سیما است و به رحمت پروردگارشان امیدوارند.

۲- (۲) -نهج البلاغه-خطبه ۱.

حمد خداوندی را سزا است که بلندهمت‌ان پی به حقیقتش نمی‌برند و زیرک‌ها او را درک نمی‌کنند، همو که صفتش را نهایی و مرزی نیست و نه خود او را صفتی است ثابت و موجود و نه او را وقتی است شمارش شده و نه او را مدتی است طولانی و دراز...

امام باقر علیه السلام در ردّ بر «مشبّه» (تشبیه کنندگان خداوند) می‌فرماید:

«بل کلّ ما میزناه بأوهامنا فی أدقّ معانیه، فهو مخلوق مصنوع مثلنا مردود الینا» (۱).

هرچه ما آن را با اندیشه‌ها و اوهام خود در دقیق‌ترین معانی‌ش، تشخیص می‌دهیم، مخلوق ذهن ما است و مانند خود ما ساخته شده است و به ما بازمی‌گردد.

کافی است که در این مورد سخن خدای سبحان را در قرآن کریم، مورد استدلال قرار دهیم که می‌فرماید:

«لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» (۲) مانند او هیچ چیز نیست.

و می‌فرماید:

«لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ» (۳) دیدگان او را نمی‌بینند.

و سخنش با پیامبرش موسای کلیم علیه السلام هنگامی که رؤیت را از خداوند درخواست کرد:

«قَالَ رَبِّ أَرِنِي أَنْظُرْ إِلَيْكَ قَالَ لَنْ تَرَانِي» (۴).

حضرت موسی گفت پروردگارا، بگذار ترا ببینم، خداوند فرمود: تو

ص: ۵۹

۱- (۱) - عقائد الامامیه - ص ۱۳.

۲- (۲) - سوره شوری - آیه ۱۱.

۳- (۳) - سوره انعام - آیه ۱۰۳.

۴- (۴) - سوره اعراف - آیه ۱۴۳.

هرگز نمی توانی مرا ببینی.

همه اینها دلیلهائی قاطع و محکم بر صحت سخنان شیعیان است، چرا که شیعیان جز سخنان ائمه اهل بیت که معدن علم و جایگاه رسالت و وارثان علم کتاب اند، نمی گویند.

و هر که خواست مطالب بیشتری را در این باره بدست بیاورد، باید به کتابهای مفصّلی که راجع به این موضوع نوشته شده است، مانند کتاب «کلمه حول الروایه» تألیف مرحوم سید عبد الحسین شرف الدّین (ره) صاحب المراجعات، مراجعه کند.

ص: ۶۰

اختلافی که بین سنی و شیعه در این مورد وجود دارد، راجع به عصمت است، که شیعیان معتقد به عصمت پیامبران، قبل از بعثت و پس از آن هستند ولی اهل سنت معتقدند که پیامبران فقط در بازگو کردن کلام الهی معصوم اند، و در غیر آنها مانند دیگر افراد بشر، گاهی اشتباه می کنند و گاهی هم ره صواب می پیمایند! و بدین مناسبت در صحاح خود روایتی را نقل کرده اند که ثابت می کند پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مناسبت های گوناگونی اشتباه کرد و برخی از اصحاب، اشتباه آن حضرت را اصلاح نمودند مانند قضیه اسرای بدر که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در آن باره خطا کرد و عمر، راه درست را به آن حضرت آموخت و اگر عمر نبود، پیامبر به هلاکت رسیده بود!!! (۱).

و دیگر آنکه وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد مدینه شد، دید که مردم درختان خرما را تلقیح می کنند (یعنی گرده را بر درخت خرما می پاشند) حضرت به آنها فرمود: لازم نیست آنها را تلقیح کنید که خود باردار خواهند شد و خرما خواهند داد. ولی در نتیجه

ص: ۶۱

۱- (۱) - البدایه و النهایه ابن کثیر به نقل از امام احمد بن حنبل و مسلم و ابی داود و ترمذی.

درختها خرما ندادند. سپس نزد حضرت آمدند و به او شکایت بردند، حضرت به آنها فرمود: «شما در امور دینتان از من داناتر هستید!» و در روایت دیگری آمده است که فرمود:

«من هم انسانی مانند شما هستم، پس اگر در یکی از مسائل دنیائی به شما دستور دادم، از من فراگیرید و اگر به نظر خودم به شما امر کردم، من هم یک فردی مانند شما هستم»!! (۱)

و از جمله روایت می کنند که پیامبر سحرزده شد و چندین روز بهمین حال گذراند و نمی توانست کاری کند، حتی گاهی فکر می کرد که با زنها معاشرت می کند درحالی که چنین نبود (۲). همچنین روایت می کنند که در نمازش فراموشی به او دست داد و نفهمید چند رکعت خوانده است (۳) و اینکه یک بار خوابید و در خواب سنگینی فرورفت که صدای خرخرش شنیده می شد، پس از آن برخاست و بدون وضو نماز خواند (۴) و روایت می کنند که پیامبر غضب می کند، فحش می دهد و کسی که سزاوار لعن نیست، او را لعن می کند، آنگاه می گوید:

«خداوندا، من هم یکی از افراد بشر هستم، پس اگر یکی از مسلمانان را لعن کردم یا ناسزا گفتم، این ناسزای مرا، برای او زکات و رحمت قرار ده...»! (۵)

و روایت می کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم روزی در منزل

ص: ۶۲

-
- ۱- (۱) - صحیح مسلم - کتاب الفضائل - ج ۴ - ص ۱۸۳۵، مسند احمد بن حنبل - ج ۱ ص ۱۶۲ و ج ۳ - ص ۱۵۲.
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۱۷۷.
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۷۶ و ص ۱۷۸.
 - ۴- (۴) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۵۱ و ص ۵۲.
 - ۵- (۵) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۹۶.

عایشه دراز کشیده بود و رانش نمایان بود که ابو بکر بر او وارد شد و در همان حال با او گفتگو کرد، پس از آن، عمر وارد شد و در همان حال با او سخن گفت ولی هنگامی که عثمان، اجازه ورود خواست، او نشست و لباس خود را جمع کرد؛ عایشه سبب این کار را از او پرسید، حضرت فرمود:

«آیا نباید خجالت بکشم از کسی که فرشتگان از او خجالت می کشند؟!» (۱)

و روایت می کنند که او در ماه رمضان جنب می شد و نماز صبحش فوت می شد (۲).

و بسیاری دیگر از دروغهائی که نه عقل آن را می پذیرد و نه دین و نه وجدان انسانی، و قطعا از این تهمتها و دروغها، هیچ غرضی جز کوچک شمردن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بی ارزش جلوه دادن آن شخصیت عظیم و گرامی ندارند و از آن طرف خود را منزّه نشان دادن و آن همه پلیدی را از خود دور ساختن (۳).

ولی شیعیان که تکیه گاهشان ائمه اهل بیت است، مقام تمام پیامبران را از این سخنان پوچ و بیهوده منزّه می دانند و بویژه پیامبر عزیزمان حضرت محمد، که درود بی پایان بر او و خاندان پاکش باد. و معتقدند که ساحت پاک آن حضرت، منزّه است از تمام گناهان کوچک و بزرگ و او معصوم از هر خطا و فراموشی و سهو و سحر و دیوانگی و بیهوشی است، بلکه او منزّه است از هر چه که با مروّت و اختلاف پسندیده منافات دارد مانند غذا خوردن در کوچه

ص: ۶۳

۱- (۱) - صحیح مسلم - باب فضائل عثمان - ج ۴ - ص ۱۸۶۶.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۳۸ و ۴۰.

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۲۱ و ج ۷ - ص ۹۶.

و خیابان و یا خندیدن با صدای بلند (قهقهه) و یا شوخی بی مورد و یا هر کاری که نزد خردمندان و در عرف عمومی، ناپسند است، چه رسد به اینکه گونه بر گونه همسرش-در ملاء عام-بگذارد و همراه با او رقص سیاهان را نظاره گر باشد!! (۱) یا اینکه همسرش را با خود به غزوه ای ببرد و در آنجا با او مسابقه کشتی بگذارد که یکبار او این را به زمین بزند و یکبار بعکس و آنگاه به او بگوید: این در مقابل آن!!! (۲)

و شیعیان بر این باورند که چنین روایتهای دروغینی که با عصمت پیامبران منافات دارد، از سوی اموی ها و یارانسان ساخته شده است که:

اولا-ارزش والای حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را پائین آورده وانگهی ارزش اهل بیت را نیز زیر سؤال ببرند.

ثانیا-تا اینکه برای کارهای زشت و ناروای خود-که در تاریخ ثبت شده است-بهانه ای بتراشند، پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطا می کند و پیروی از هوای نفس خود می نماید -همچنان که در داستان دروغین عشقبازیش با زینب دختر جحش نقل می کنند که وقتی او را دید موهایش را شانه می زند و درحالی که زینب، همسر زید بن حارثه بود، گفت: سبحان الله که چگونه قلبها را منقلب می کند-!! (۳) یا داستان تمایلش به عایشه را جعل می کنند که حضرت او را بر سایر همسرانش مقدم می داشت تا آنجا که یکبار توسط فاطمه و یکبار توسط زینب دختر جحش برای او

ص: ۶۴

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۲۰ و ج ۲- ص ۳ کتاب «العیدین»، مسند امام احمد ج ۶- ص ۵۶.

۲- (۲) - مسند امام احمد بن حنبل- ج ۶- ص ۳۹ و ص ۲۶۴.

۳- (۳) - تفسیر جلالین در تفسیر آیه «و تُخْفِي فِي نَفْسِكَ مَا اللَّهُ مُبْدِيهِ» ص ۵۵۸.

پیغام فرستادند که همسرانت را با یک چشم بنگر!! (۱)، پس اگر رسول خدا چنین وضعی دارد، دیگر جایی برای سرزنش کردن معاویه و مروان و عمرو بن عاص و یزید بن معاویه و دیگر خلفایی که مرتکب زشت ترین گناهان شدند و حرمتها را شکستند و بی گناهان را کشتند، نمی ماند. و گویا زبان حالشان می گوید: اگر سرپرست خانه را دیدی که بر طبل می کوبد، پس کودکان در حال رقص را ملامت مکن!

ولی امامان اهل بیت که پیشوایان و رهبران شیعیان اند آن حضرت را معصوم می دانند، و قطعاً اهل خانه بیش از دیگران می دانند که در خانه چیست و لذا تأویل می کنند آن آیات قرآنی که از ظاهرش فهمیده می شود که خداوند پیامبرش را سرزنش می کند مانند آیه «عَبَسَ وَ تَوَلَّى» و یا در برخی از آنها اقرار بر گناهش می نماید مانند آیه «لِيُعْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ» و «لَقَدْ تَابَ اللَّهُ عَلَى النَّبِيِّ» و «عَفَا اللَّهُ عَنْكَ لِمَ أَذْنَتْ لَهُمْ».

البته هیچ یک از این آیات، خدشه ای بر عصمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد نمی آورد، چرا که در بعضی از آیات، مخاطب خود حضرت نیست و برخی دیگر، حمل بر مجاز می شود نه ظاهر لفظ که این روش سخن گفتن در زبان عربی بسیار استعمال می شود و خداوند نیز، در قرآن کریم، در مواردی به این سبک بیان کرده است و هر که مایل به تفصیل بود و میل داشت تفسیر روشن تری از آیات را داشته باشد، به کتابهای تفسیر شیعیان مراجعه کند مانند تفسیر المیزان علامه طباطبائی و البیان آیه الله خوئی و الکاشف

ص: ۶۵

آقای محمد جواد مغنیه و احتجاج طبرسی و... زیرا اینجانب بنا را بر خلاصه گوئی قرار داده ام و غرض اظهار عقیده دو گروه بطور کلی است و در این کتاب مطلبی جز بیان برخی از مسائلی که خود به آنها رسیده ام، وجود ندارد، و غرض دیگرم اعتراف به برگزیدن مذهبی است که معتقد به عصمت انبیا و جانشینان آنان می باشد و به من اطمینان قلبی می دهد و راه شک و تردید و دودلی و وسوسه های شیطانی را بر من می بندد! همان شیطانی که اشتباهاتم را گاهی صحیح جلوه می دهد و گناهانم را زینت می بخشد و اعمال ناشایسته ام را پسندیده می انگارد و شاید مرا نسبت به سخن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم و رفتار و گفتارش به شک و تردید اندازد و بالاتر اینکه شاید در سخن خداوند نیز مرا مشکوک کند، حتی آنجا که می فرماید: «ما آتاکم الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ ما نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» - هرچه پیامبر برای شما آورد، از او بگیرید و از هرچه شما را نهی کرد، اجتناب کنید، من چنین بیندیشم که نکند این سخن را خداوند نگفته است و شاید هم سخن خود رسول الله باشد (و العیاذ بالله!!).

و اینکه می گویند، پیامبر فقط در ابلاغ سخن خداوند معصوم است، سخن بیهوده ای است که مبتنی بر هیچ دلیل و منطقی نمی باشد زیرا هیچ دلیلی وجود ندارد که این بخش از سخنان حضرت، وحی است و بخش دیگر، سخنان خود او است که در قسمت اول معصوم باشد و در قسمت دوم، احتمال خطا بر او برود!

خدایا! به تو پناه می برم از این سخنان ضدّ و نقیض که باعث شکّ و تردید شده و طعن در قدسیت ادیان سماوی دارد.

این مطلب مرا به یاد گفتگوئی انداخت که بین من و گروهی از دوستانم، پس از تشییع رخ داد و من تلاش می کردم آنان را قانع نمایم به اینکه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نه تنها در تبلیغ قرآن که در همه چیز معصوم است. در این بین یکی از دوستان که معلّم بود و در منطقه «جرید»^(۱) سکونت داشت و مشهور به ذکاوت و دانش و لطیفه گوئی بود، اندکی اندیشید سپس گفت: دوستان! چیزی به نظرم آمد. ما همه گفتیم: بفرمائید، نظر خود را باز گو کنید.

او گفت: آنچه برادرمان «تیجانی» از زبان شیعیان می گوید، همان حقّ است و بر ما است که معتقد به عصمت مطلقه حضرت رسول باشیم و گرنه در نفس قرآن نیز به تردید می افتیم!

گفتند: چرا و چگونه؟

گفت: آیا در کدامیک از سوره های قرآن، امضای خداوند را زیر آن سوره دیده اید؟

و غرضش از ذکر امضا، همان مهری است که زیر نامه ها و قراردادها را مهر می کنند تا صاحبش شناخته شود و معلوم گردد که از چه کسی صادر شده است. همه برای این نکته ظریف خندیدند. ولی در حقیقت، این نکته را معنائی شگرف بود زیرا هر انسان خردمند و با انصافی به این حقیقت می رسد که: اعتقاد به اینکه قرآن، کلام خدا است، انسان را به عصمت کامل و علی الاطلاق کسی که قرآن را تبلیغ کرده است، وامی دارد زیرا هیچ کس را توان این نیست که ادّعا کند، سخن خدا را شنیده است

ص: ۶۷

۱- (۱) - «جرید» منطقه ای است در جنوب تونس که ۹۲ کیلومتر تا «قفصه» مسافت دارد و آنجا زادگاه شاعر معروف تونس «ابو القاسم الشابی» و رئیس از هر شریف «خضر حسین» و بسیاری دیگر از علمای تونس می باشد.

یا جبرئیل را هنگام نازل کردن وحی، دیده است.

بنابراین سخن شیعیان در عصمت، سخن محکم و قابل پذیرشی است که اطمینان خاطر می دهد و وسوسه های شیطان را می زداید و راه را بر فتنه انگیزان و دشمنان دین از یهود و نصاری و ملحدانی که در جستجوی رخنه هائی برای ویرانی اعتقادات ما و طعن بر پیامبر ما هستند، می بندد که متأسفانه این رخنه ها را تنها در کتابهای اهل سنت و جماعت می یابند و چه بسا بر ما خرده بگیرند از آن کردارها و گفتارهایی که صحیح بخاری و مسلم به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده اند، درحالی که آن حضرت از آنها بیزار است (۱).

و چگونه می توانیم به آنها بفهمانیم که برخی دروغها و تهمتها در کتاب بخاری و کتاب مسلم وجود دارد و این سخن خیلی خطرناک است چرا که اهل سنت به هیچ وجه آن را نمی پذیرند زیرا صحیح بخاری و صحیح مسلم، صحیحترین کتابها است، نزد آنان، پس از کتاب خدا!

ص: ۶۸

۱- (۱) - بخاری در صحیح خود ج ۳-ص ۲۲۵ در باب گواهی نابینا از کتاب «شهادت» آورده است که عایشه گوید: پیامبر شخصی را در مسجد دید که قرآن می خواند، پس گفت: خدایش رحمت کند، مرا به یاد آیه هائی انداخت که آنها را از فلان سوره و فلان سوره، حذف کرده بودم!! خواننده عزیز! بخوان و تعجب کن از این پیامبری که آیات را حذف می کند و اگر این مرد نابینا نبود که به یاد او انداخت، هرآینه برای همیشه آیات خداوند را از یاد می برد!! خدایا به تو پناه می بریم از این هذیان گوئی ها.

مقصود از امامت در این بحث، همان رهبری کلی مسلمانان یعنی خلافت و ولایت و حکومت است، نه تنها امامت نماز که بیشتر مردم بر آن واقف اند.

و نظر به اینکه کتاب من در بحثهایش، بنابر مقایسه بین مذهب اهل سنت و شیعه امامیه دارد، لازم است که مبدأ «امامت» را نزد هر دو گروه بیان کنم تا خواننده و پژوهشگر بر پایه ها و اصول بنیادی هر دو گروه، دسترسی پیدا کرده و آشنا شود و از آن پس بر قناعت‌های من که مرا وادار به پذیرش تحول و رهائی از عقیده گذشته ام نمود، آگاه گردد.

امامت در نظر شیعیان، اصلی از اصول دین است زیرا از بالاترین اهمیت برخوردار است و آن رهبری برترین امتها یعنی مسلمانان است و این رهبری، از فضیلت ها و ویژگی های منحصر بفردی مانند: دانش، دلیری، پاکدامنی، بردباری، پارسائی، پرهیزکاری، شایستگی و ... استوار است.

شیعیان معتقدند به اینکه امامت، منصبی است الهی که خداوند به برگزیدگان از بندگانش واگذار کرده است تا خطرناکترین و مهمترین نقش را ایفا کنند و آن رهبری جهان پس از پیامبر صلی الله

علیه و آله و سلم است.

بنابراین حضرت امام علی بن ابی طالب، امام مسلمانان به انتخاب خداوند بود و او بود که به پیامبرش وحی کرد که علی را برای امامت جامعه، بر مردم نصب کند و بدین سان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم - و پس از آخرین حج حضرت که آن را حجه الوداع می نامند - او را به این سمت، نصب کرد و امت را به او ارجاع داد و مردم هم بر همین اساس، در آن روز با او بیعت کردند. این نظریه شیعیان است در رابطه با امامت.

و امّا اهل سنت و جماعت، آنها نیز معتقد به وجوب امامت برای رهبری امت هستند ولی حق انتخاب امام و رهبر را به خود مردم واگذار می کنند و لذا ابو بکر بن ابی قحافه، به اختیار و انتخاب خود مسلمانان، امامت مسلمین را پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که در امر خلافت سکوت اختیار کرده بود و هیچ مطلبی را - در این باره - برای مردم بیان نکرده بود، و امر را شورائی قرار داده بود، برعهده گرفت. این سخن اهل سنت و جماعت است.

حقیقت کجا است ؟

اگر انسان پژوهشگر در سخن هر دو گروه با دقت بنگرد و استدلالهایشان را - بدون تعصب - مدنظر قرار دهد، بدون شک به حقیقت نزدیک می شود. ولی من که درباره خودم سخن می گویم و چون کتابم، حکایت از تحول و هدایتم دارد، پس ناچار - برای خواننده - نظر و عقیده خود را ابراز و اظهار می نمایم و او آزاد است که بپذیرد یا رد کند زیرا آزادی اندیشه، فراتر از هر ارزیابی

است.

«مَنْ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَىٰ...» (۱).

هرکس راه هدایت برگزید او تنها به نفع خویش این راه برگزیده و هر که گمراه شد، به زیان و تباهی خود شتافته و هیچ کس بار (کارهای غلط و ناشایست) دیگری را بر نمی دارد.

«كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ» (۲).

هرکسی در گرو اعمال خویش است.

و من هم از آغاز کتاب، خود را مقید کرده ام که در تمام بحثهایم، به کتاب خدا و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که مورد اتفاق دو گروه -سنی و شیعه- است، استدلال کنم و برای خرد سالم و درستی که ایمان به تناقض ها و اختلافها هرگز ندارد، خاضع باشم.

خداوند می فرماید:

«وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (۳).

و اگر از نزد غیر خدا بود، به تحقیق اختلاف زیادی در آن می دیدند.

ص: ۷۱

۱- (۱) -سوره اسراء- آیه ۱۵.

۲- (۲) -سوره مدثر- آیه ۳۸.

۳- (۳) -سوره نساء- آیه ۸۲.

خداوند می فرماید:

«وَ إِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (۱).

(به یاد آور) آنگاه که خداوند، ابراهیم را به اموری آزمایش کرد و او از پس آنها برآمد، پس خداوند فرمود: من ترا «امام» و پیشوای مردم قرار دادم، ابراهیم گفت: آیا این امر به فرزندان من نیز می رسد، خداوند فرمود: (به صالحین، آری) ولی هرگز پیمان من، ستمکاران را شامل نخواهد بود.

در این آیه کریمه، خداوند به ما می فهماند که امامت، منصبی است الهی که خداوند به هرکس بخواهد آن را می بخشد «جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا» و همچنین نشان می دهد که امامت پیمان الهی است که جز بندگان شایسته اش، همان ها که بدین خاطر آنان را برگزیده است دیگری را شامل نمی شود.

و در جای دیگر می فرماید:

«وَ جَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا وَأَوْحَيْنَا إِلَيْهِمْ فِعْلَ

ص: ۷۳

«الْخَيْرَاتِ وَ إِقَامَ الصَّلَاةِ وَ إِتَاءَ الزَّكَاةِ وَ كَانُوا لَنَا عَابِدِينَ» (۱).

و آنان را امامان و پیشوایان مردم ساختیم که به امر ما هدایت می کنند و کارهای خیر و برپا کردن نماز و پرداختن زکات را به آنها وحی نمودیم و آنها ما را می پرستیدند و عبادت می کردند.

و می فرماید:

«وَ جَعَلْنَا مِنْهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا لَمَّا صَبَرُوا وَ كَانُوا بآيَاتِنَا يُوقِنُونَ» (۲).

و از آنها امامانی قرار دادیم که به امر ما هدایت می کنند برای اینکه (در راه حق) صبر کردند و به آیات ما یقین داشتند.

و همچنین می فرماید:

«وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعَفُوا فِي الْأَرْضِ وَ نَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَ نَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ» (۳).

و می خواهیم که بر مستضعفین در زمین منت گذاریم و آنان را امامان و پیشوایان قرار دهیم و وراثت زمین را به آنها واگذار نمائیم.

شاید برخی پندارند که از این آیات چنین برمی آید که معنای «امامت» در آنها همان نبوت و رسالت است و این اشتباه است در فهم معنای کلی امامت، زیرا هر فرستاده خدا و رسولی، هم پیامبر است و هم امام، ولی هر امامی پیامبر یا رسول نیست.

و بدین سان خدای سبحان در کتاب خود توضیح داده است که بندگان شایسته اش می توانند از او درخواست کنند که آنان را به این منصب شریف، مشرف گرداند تا به هدایت مردم پردازند و

ص: ۷۴

۱- (۱) -سوره انبیاء- آیه ۷۷.

۲- (۲) -سوره سجده- آیه ۲۴.

۳- (۳) -سوره قصص- آیه ۵.

پاداشی بزرگ نصیبشان گردد.

خداوند در این باره می فرماید:

«وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا، وَالَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَحْزُوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا، وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا» (۱).

و آنان که به ناحق گواهی نمی دهند و اگر از لغوی بگذرند، بزرگوارانه بگذرند. و آنان که اگر آیات پروردگارشان را یاد آورند، کر و کورانه در آن آیات ننگرند. و آنان که-در مناجات با خدای خود-می گویند: پروردگارا ما را از همسرانمان، فرزندانمانی مرحمت فرما که مایه روشنی چشم ما باشند و ما را امام و پیشوای تقوای پیشگان قرار بده.

و در قرآن همین واژه «امامت» نیز بر فرمانروایان و حاکمان ستمگر که پیروان و ملت هایشان را به گمراهی کشانده و به سوی تباهی و عذاب دنیا و آخرت، سوق می دهند، نیز اطلاق می شود.

در داستان فرعون و لشکریانش، خداوند می فرماید:

«فَأَحْذَنَاهُ وَجُنُودَهُ فَنَبَذْنَاهُمْ فِي الْيَمِّ، فَانظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ، وَجَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يُنصِرُونَ، وَ أَتْبَعْنَاهُمْ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا لَعْنَةً وَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ هُمْ مِنَ الْمَقْبُوحِينَ» (۲).

ما فرعون و لشکریانش را گرفتیم و به دریا افکندیم، پس ببین عاقبت کار ظالمان چگونه بود؟ و ما آنان را پیشوایان و امامانی قرار دادیم که دعوت به آتش جهنم (و ضلالت) می کنند و روز رستاخیز یاری نمی شوند. و در

ص: ۷۵

۱- (۱) -سوره فرقان- آیه ۷۲ و ۷۳ و ۷۴.

۲- (۲) -سوره قصص- آیه ۴۰ و ۴۱ و ۴۲.

نتیجه کارهایشان در این دنیا، همواره آنان را لعنت و نفرین کردیم و در آخرت، آنها را از زشت کاران قرار دادیم.

از این روی سخن شیعیان در این باره، سخن درستی است، زیرا خدای سبحان مطلب را بگونه ای روشن نموده است که هیچ جای شک و تردید نمانده است و آن اینکه امامت، منصبی است الهی که خداوند به هر که خواست می بخشد و این پیمان خداوند است که از ستمگران و ظالمان بدور است و از اینکه ابو بکر و عمر و عثمان از ستمگران بودند بدین معنی که بیشتر ایام عمرشان را در شرک و بت پرستی گذراندند، پس شایستگی پیمان الهی ندارند؛ بنابراین، چاره ای نیست جز اینکه سخن شیعیان را بپذیریم که تنها حضرت علی را -منهای سایر اصحاب- شایسته پیمان الهی و امامت می دانند زیرا علی جز خداوند معبودی نداشت و خداوند او را گرامی داشته بود و از سایر اصحاب ممتاز گردانیده بود که هیچ بتی را در تمام عمرش نپرستید. و اگر گفته شود که اسلام، گذشته ها را پاک می سازد، پاسخ می دهیم: آری! ولی باین حال، خیلی تفاوت دارد میان کسی که مشرک بوده و توبه کرده است و میان کسی که خالص و ناب بوده و جز خدا کسی را نمی شناخته است.

ص: ۷۶

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم درباره امامت، سخنان بسیاری دارد که شیعه و اهل سنت در کتابهای خود نقل کرده اند. آن حضرت گاهی به لفظ امامت و گاهی به لفظ خلافت و یا ولایت و حتی گاهی به لفظ امارت، این مطلب را بیان کرده است.

درباره واژه «امامت» می فرماید:

«خيار أئمتكم الذين تحبونهم و يحبونكم و تصلون عليهم و يصلون عليكم و شرار أئمتكم الذين تبغضونهم و يبغضونكم و تلعنونهم و يلعنونكم. قالوا يا رسول الله:

أفلا نناذهم بالسيف؟ فقال: لا، ما أقاموا فيكم الصلاة» (۱).

بهترین امامان شما آنهایی هستند که دوستشان دارید و دوستتان دارند و بر آنها درود می فرستید و آنان نیز بر شما درود می فرستند، و بدترین امامانتان آنهایی هستند که دشمنشان می دارید و دشمنتان می دارند و نفرینشان می کنید و نفریتان می کنند. گفتند: ای رسول خدا! آیا با شمشیر آنان را از خود نرانیم؟ فرمود: نه، مادامی که در میان شما نماز را برپا می دارند.

ص: ۷۷

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۱۴۸۱ باب «خيار الائمة و شرارهم».

و فرمود:

«يكون بعدى أئمة لا يهتدون بهدای و لا يستنون بسنتى و سيقوم فيهم رجال قلوبهم قلوب الشياطين فى جثمان انس»^(۱).

پس از من، امامانى مى آیند که به هدایت من، مردم را هدایت نمى کنند و از سنتم پیروی نمى کنند و در میان آنان مردانى بر مى خیزند که دلهايشان، دلهاى شياطين است هرچند در کالبد انسانهايند.

و در مورد «خلافت» مى فرماید:

«لا يزال الدين قائما حتى تقوم الساعة أو يكون عليكم اثني عشر خليفة كلهم من قریش»^(۲).

دين همچنان پابرجا است تا قيامت برپا شود و يا اينکه دوازده خليفه بر شما خلافت کنند که همه آنها از قریش اند.

و درباره «امارت» مى فرماید:

«ستكون أمراء فتعرفون و تنكرون، فمن عرف برىء و من أنكر سلم و لكن من رضى و تابع، قالوا:

أ فلا نقاتلهم؟ قال: لا، ما صلوا»^(۳).

فرمانروايان و امرائی مى آیند، پس برخى آنان را مى شناسند و برخى انکارشان مى کنند؛ اگر كسى شناخت، مبرا شد و اگر كسى انكار كرد، در امان خواهد بود ولى برخى آنها را مى پذيرند و از آنان پیروی مى کنند.

گفتند: آیا با آنها کارزار کنیم؟ فرمود: نه، مادامی که نماز مى گذارند.

ص: ۷۸

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۱۴۷۶ باب «الامر بلزوم الجماعة عند ظهور الفتن».

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۱۴۵۳ باب «الناس تبع لقریش و الخلافه فى قریش».

۳- (۳) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۱۴۸۰، کنز العمال - ج ۳ - ص ۶۷ و جامع ترمذی - ج ۴ ص ۴۵۸.

و همچنین فرمود:

«یکون اثنی عشر امیرا کلّهم من قریش»^(۱).

پس از من دوازده امیر خواهند بود که همه شان از قریش اند.

و از آن حضرت روایت شده که اصحابش را هشدار داده و فرموده است:

«ستحرون علی الاماره و ستکون ندامه یوم القیامه...»^(۲).

بر سر امارت و فرمانروائی حرص می ورزید ولی در روز قیامت پشیمانی بیار خواهد آورد.

و همین روایت با واژه «الولایه» نیز نقل شده است.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

«ما من وال یلی رعیه من المسلمین فیموت و هو غاشّ لهم الا حرم الله علیه الجنه»^(۳).

هیچ والی و حکمرانی، بر گروهی از مسلمانان حکم نمی راند مگر اینکه اگر به آنان خیانت کرده باشد و بمیرد، خداوند بهشت را بر او حرام گرداند.

و به لفظ «ولایت» هم می فرماید:

«لا یزال أمر الناس ماضیا ما ولیهم اثنی عشر رجلا کلّهم من قریش»^(۴).

امر مردم به خیر خواهد گذشت، ما دام که دوازده نفر بر آنها ولایت داشته باشند که همه آنها از قریش اند.

آنچه از مفهوم امامت و خلافت-به اختصار-در اینجا ذکر

ص: ۷۹

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۶ - ص ۲۳ باب «وجوب الانکار علی الامراء».

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۹ - ص ۷۹ باب «الاستخلاف».

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۹ - ص ۸۰ باب «ما یکره من الحرص علی الاماره».

۴- (۴) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۴۵۲ باب «الخلافة فی قریش».

کردم، همه را از قرآن کریم و سنت صحیح پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل نمودم بدون اینکه تفسیر یا تأویل کرده باشم، بلکه تکیه من بر صحاح اهل سنت بود زیرا از نظر شیعیان، خلافت منحصرأ به دوازده نفر می رسد که همه آنها از قریش اند و در این باره هیچ اختلافی ندارند، باین حال برخی از علمای اهل سنت و جماعت نیز تصریح کرده اند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«یکون بعدی اثنی عشر خلیفه کلهم من بنی هاشم»^(۱).

پس از من دوازده خلیفه خواهند آمد که همه آنها از بنی هاشم هستند.

شعبی از مسروق نقل می کند که گفت: هنگامی که نزد ابن مسعود بودیم و قرآن های خود را برای تصحیح، بر او عرضه می کردیم، یکی از جوانان به او گفت: آیا پیامبرتان به شما گفته بود که چند خلیفه پس از او خواهند بود؟

ابن مسعود گفت: تو هنوز جوان هستی و این سؤال را تاکنون قبل از تو کسی از من نپرسیده است، ولی به تو پاسخ می دهم: آری! پیامبر به ما خبر داد که پس از او، دوازده خلیفه خواهند بود به عدد نقبای بنی اسرائیل.^(۲)

اکنون خوب است که سخنان و ادعاهای هر دو گروه را از لابلای نص های صریح و روشن، مورد بررسی قرار دهیم و تأویلهای هریک از این دو گروه را درباره این مطلب بسیار مهم که از روز وفات حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم تا امروز میان مسلمانان تفرقه و اختلاف انداخته است، مورد بحث قرار دهیم، چرا که این

ص: ۸۰

۱- (۱) -ینابیع المودّه-ص ۴۴۵.

۲- (۲) -ینابیع المودّه-ص ۴۴۵.

اختلاف مسلمانان منشأ پیدایش فرقه‌ها و مکتبهای کلامی و فکری بسیاری شده است، پس از اینکه امت واحد بودند. پس هر اختلافی بین مسلمانان ایجاد شده است خواه در فقه یا تفسیر قرآن یا برداشت از حدیث باشد، منشأ و علتش همان خلافت است؛ چه خلافتی که پس از سقیفه، یک واقعت بوده و برای ایجاد آن، چه آیات روشن و چه روایتهای صحیح را انکار کردند و برای تثبیت آن، چه روایتهای دروغینی جعل کردند که در سنت راستین پیامبر، هیچ وجودی نداشت.

و این امر مرا به یاد اسرائیل و عمل انجام شده می‌اندازد چرا که در همان حال که رؤسا و پادشاهان عرب اجتماع و اتفاق بر این داشتند که اسرائیل را به رسمیت شناسند و با آن هیچ مذاکره و صلحی نکنند و آنچه با زور گرفته شده باید با قدرت بازپس گرفته شود، پس از چند سال، یکبار دیگر اجتماع کردند و این بار روابط خود را با مصر که اسرائیل را به رسمیت شناخته بود، قطع کردند و پس از سالهائی کوتاه، همه آنها اسرائیل را به رسمیت شناختند هرچند اسرائیل، حق ملت فلسطین را نپذیرد و از مواضع خود کوچکترین عقب نشینی نکند، بلکه لجاجت بیشتر کرده و دشمنی خود را با ملت فلسطین بیافزاید، پس تاریخ تکرار می‌شود و اعراب عادت کرده اند که در برابر عمل انجام شده، تسلیم گردند!

و بررسی آن

نظر اهل سنت در این باره، برای همگان معروف است و آن اینکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و کسی را برای خلافت و جانشینی خود تعیین نکرد و بدین سان اهل حلّ و عقد و صاحب نظران از اصحاب در سقیفه بنی ساعده گرد آمدند و ابو بکر را به خاطر قرب و منزلتی که با رسول خدا داشت، و پیامبر در ایام بیماریش او را برای نماز به مسجد فرستاد برای این امر برگزیدند و چنین گفتند: کسی که پیامبر برای امر دینمان او را برگزید، چگونه ما برای امر دنیا مان او را انتخاب نکنیم؟

و خلاصهٔ سخنشان این است که:

۱- هیچ نصی از پیامبر در مورد خلافت نرسیده است.

۲- خلافت جز با شورا، امکان پذیر نیست.

۳- خلافت ابو بکر از سوی بزرگان اصحاب تأیید و امضاء شد.

آری! این رأی و نظر من بود هنگامی که «مالکی» بودم و از آن با تمام امکان و با استناد به آیات شورا و مشورت، دفاع می نمودم، و تلاش می کردم به دیگران بفهمانم که اسلام دین دموکراسی است

ص: ۸۳

و اگر امروز کشورهای متمدن به آن افتخار می کنند، اسلام سالها پیش از این، این مسأله انسانی را مد نظر قرار داده است، و همواره می گفتیم: اگر در قرن نوزدهم، غربی ها رژیم جمهوری را برای حکومت شناختند، اسلام در قرن ششم (میلادی) آن را به اجراء درآورد.

ولی پس از اینکه با علمای شیعه دیدار کردم و کتابهایشان را مورد مطالعه قرار دادم و بر استدلالهای قانع کننده آنان- که در کتابهای خودمان موجود است- آگاه شدم، از دیدگاه نخستینم گذشتم زیرا از جلالت خدای سبحان بدور بود اگر امتی را بدون امام و پیشوا رها کند، درحالی که خود در کتابش فرموده است:

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَلِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» (۱) تو ای پیامبر تنها یک انذار کننده و هشدار دهنده ای و برای هر گروهی، یک انسان هدایتگر وجود دارد.

و همچنین از رأفت و مهربانی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بدور است اگر امتش را بدون سرپرست رها کند بویژه اگر بدانیم که او بر امتش از اختلاف (۲) و واپس گرائی (۳) و نزاع بر سر دنیا (۴) می هراسید که نکند گردن یکدیگر را بزنند (۵) و سنت های یهود و نصاری را پیروی کنند. (۶)

و اگر ام المؤمنین عایشه دختر ابو بکر در پی عمر بن خطاب هنگامی که ضربت خورده بود، می فرستاد و به او می گفت که:

ص: ۸۴

۱- (۱) -سوره رعد- آیه ۷.

۲- (۲) -ترمذی و داود و ابن ماجه و مسند احمد بن حنبل- ج ۲- ص ۳۳۲.

۳- (۳) -صحیح بخاری- ج ۹- ص ۵۸، باب الحوض و ج ۵- ص ۱۹۲.

۴- (۴) -صحیح بخاری، ج ۴- ص ۱۱۸.

۵- (۵) -صحیح بخاری- ج ۹- ص ۶۳.

۶- (۶) -صحیح بخاری- ج ۹- ص ۱۲۷.

«شخصی را بر امت محمد بگمار و آنان را پس از خود رها مکن چرا که من، بر آنها از فتنه می ترسم»^(۱).

و اگر عبد الله بن عمر بر پدرش وارد می شود، هنگامی که ضربت خورده بود و به او می گوید:

«مردم ادعا می کنند که تو جانشینی برای خود قرار نداده ای و همانا اگر شتریان یا چوپانی داشتی که می خواست گله را رها کند، می دانستی که گله بی سرپرست نمی تواند بماند؛ پس مراعات وضع مردم کردن از اهمیت بیشتری برخوردار است»^(۲).

و اگر ابو بکر که مسلمانان او را به خلافت نصب کردند، خود این قانون را می شکنند و برای جانشین قرار دادن عمر پس از خویش می شتابد تا ریشه اختلاف ها و پراکندگی ها را برکند؛ تازه اگر نسبت به ایشان حسن نیت داشته باشیم و گرنه حضرت علی علیه السلام- که از ما به اوضاع و احوال دوران آشناتر بود- پیش بینی کرده بود که خلافت پس از ابو بکر به عمر واگذار می گردد و آن به هنگامی بود که عمر بر حضرت علی فشار می آورد که با ابو بکر بیعت کند؛ پس علی علیه السلام به او گفت:

«شیری بدوش که نیمی از آن خودت باشد، امروز برای خلافت او تلاش کن تا فردا به خودت واگذار کند»^(۳).

حال من سؤال می کنم: اگر ابو بکر به شورا ایمان و اعتقاد نداشت، چگونه باور کنیم که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم امر

ص: ۸۵

۱- (۱) - الامامه و السیاسة ابن قتیبه - ج ۱ - ص ۲۸.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۴۵۵.

۳- (۳) - الامامه و السیاسة ابن قتیبه - ج ۱ - ص ۱۸.

مسلمانان را بدون خلافت و جانشینی رها کرد؛ آیا او نمی دانست چیزی را که ابو بکر و عایشه و عبد الله بن عمر می دانستند و تمام مردم آن را بطور طبیعی می دانند زیرا همه کس متوجه است که اگر امر به مردم واگذار شود، نظریات گوناگون و هواهای نفسانی مختلف در آن دخالت می کند بویژه اگر مسئله مربوط باشد به ریاست و خلافت مسلمین؛ همان گونه که در مورد شخص ابو بکر نیز -در روز سقیفه- رخ داد، زیرا دیدیم که بزرگ انصار، سعد بن عباد و فرزندش قیس بن سعد و علی بن ابی طالب و زبیر بن عوام و عباس بن عبدالمطلب و سایر بنی هاشم و برخی از اصحابی که خلافت را حق علی می دانستند (۱) به مخالفت برخاسته و بیعت نکردند تا وقتی که تهدید به سوزاندن شدند (۲).

از آن که بگذریم، هرگز دیده نشد که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در طول سالیان رهبری، برای یکبار هم با احدی از اصحاب، پیرامون نصب فرمانده یا فرمانروائی مشورت کرده باشد و یا اینکه وقتی از مدینه بیرون می رفت و یک نفر را که خود صلاحیتش را می پذیرفت، بر آنها نصب می کرد، هرگز با آنها مشورت نمی نمود و یا آن هنگام که گروه هایی برای اسلام آوردن بر حضرت وارد می شدند و یک نفر را برای هدایتشان تعیین می نمود، با کسی مشورت نمی کرد.

این مطلب را خود آن حضرت در واپسین روزهای عمر خود توضیح دادند، هنگامی که اسامه بن زید را به فرماندهی آنان نصب

ص: ۸۶

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۲۱۰.

۲- (۲) - تاریخ الخلفاء ابن قتیبه - ج ۱ ص ۸.

کردند درحالی که اسامه جوان بود آنها نپذیرفتند و در فرماندهیش اختلاف ورزیدند، تا اینکه حضرت هرکس را که از فرماندهی اسامه سر باز زد لعن و نفرین کردند(۱)؛ این بدان علت بود که حضرت می خواستند تأکید کرده باشند که امر ولایت و خلافت به اختیار مردم نیست، و تنها بدستور رسول خدا است که دستور او دستور خدا است.

بنابراین اگر مطلب چنین است، چرا نظری بر کتابها و استدلالهای گروه دوم- که طایفه امامیه اند- نیافکنیم همان ها که عکس سخنان اهل سنت را در این مورد بیان می کنند و معتقدند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی را برای خلافت نصب کرد و در مواقع و مناسبتهای گوناگون بویژه در غدیر خم، بر این امر با صراحت تأکید فرمود.

پس اگر انصاف در این باشد که به سخنان مخالفت گوش فرا دهی و آراء و نظراتش را در مسئله ای که با تو اختلاف دارد با دقت استماع کنی، چگونه خواهد بود اگر آن شخص مخالف بر چیزی احتجاج کند که تو خود بر وقوع آن گواهی دهی، زیرا هیچ دلیلی نزد شیعیان نیست جز اینکه در کتابهای اهل سنت نظیرش وجود دارد.

از سوئی دیگر استدلال شیعیان، ضعیف و توخالی نیست که بشود آن را نادیده گرفت یا به آسانی از یاد برد چرا که استدلال آنان عبارت است از استدلال با آیات قرآن کریمی که در این باره وارد شده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را بسیار اهمیت داده

ص: ۸۷

و خواص و عوام، آن را نقل کرده اند تا جائی که کتابهای تاریخ و حدیث را لبریز کرده و راویان در طول نسلهای پس از هجرت تاکنون آن را به رشته تحریر درآورده اند.

ص: ۸۸

خدای تعالی در سوره مائده-آیه ۵۶ و ۵۵ می فرماید:

«إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ. وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ».

(صدق الله العلی العظیم)

همانا ولی شما خداوند است و پیامبرش و آن مؤمنانی که نماز برپا می دارند و هنگامی که به رکوع رفته اند، زکات (صدقه) می دهند و هرکس ولایت خدا و رسولش و آن مؤمنان را بپذیرد، بی گمان، حزب الله، غالب و پیروز است.

امام ابو اسحاق ثعلبی(۱) در تفسیر کبیرش روایتی از ابو ذر غفاری نقل می کند که گفت:

شنیدم از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این دو گوشم- که اگر دروغ گویم کر شوند- و دیدم با این دو چشمم- که اگر دروغ گویم کور شوند- که می فرمود:

ص: ۸۹

۱- (۱) - ابو اسحاق ثعلبی احمد بن محمد بن ابراهیم نیشابوری، متوفای سال ۳۳۷. ابن خلکان درباره اش گوید: در علم تفسیر یگانه زمانش بود و آنچه نقل کرده صحیح و مورد وثوق است.

«علی رهبر خوبان و قاتل کافران است. هر که او را یاری دهد، خدایش یاور است و هر که از یاریش دست بردارد، خدایش یاری ندهد. هان! من روزی با رسول خدا نماز خواندم، سائلی را در مسجد دیدم که از مردم درخواست کمک می کرد و چیزی به او ندادند، علی در آن وقت به رکوع رفته بود، با انگشت میانه اش به او اشاره کرد و سائل نزدیک آمد، پس انگشتش را از انگشت حضرت برداشت، آنگاه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رو به سوی خداوند نمود و عرض کرد: بار خدایا، برادرم موسی از تو درخواست کرد و گفت: پروردگارا! سینه ام را بگشای و امرم را آسان گردان و گره از زبانم برگیر تا سخنم را دریابند، و جانشینی از خاندانم برایم قرار ده، هارون برادرم را؛ با یاری او مرا تقویت کن و او را در کارهایم شریک ساز تا هر دو باهم بسیار تسبیح گوئیم و همیشه به یاد تو باشیم و همانا تو به ما آگاه و بصیر بوده و هستی. آنگاه تو ای خدای من به او فرمودی که هان ای موسی، حاجت برآورده شد.

خدایا! من هم بنده و پیام رسان توام، پس سینه ام را بگشای و امرم را آسان گردان و از خاندانم، جانشینی برایم تعیین کن؛ علی را که به وسیله او نیرویم بخشی.

سپس ابو ذر گفت: به خدا قسم، هنوز سخن حضرت تمام نشده بود که جبرئیل امین بر او فرود آمد و این آیه

را آورد: «إِنَّمَا وَجَّهَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ...» (۱).

نزد شیعیان هیچ اختلافی نیست که این آیه در حق علی بن ابی طالب وارد شده و ائمه اهل البیت آن را روایت کرده اند و این از اخباری است که نزد آنان از مسلمات است و در بسیاری از کتابهای معتبرشان نقل شده است مانند:

۱- بحار الانوار مجلسی.

۲- ثبات الهداه، حرّ عاملی.

۳- تفسیر المیزان، علامه طباطبائی.

۴- تفسیر الکاشف، محمد جواد مغنیه.

۵- الغدير، علامه امینی و بسیاری دیگر جز اینان.

و همچنین بسیاری از علمای اهل سنت، شأن نزول آیه را درباره حضرت علی بن ابی طالب نقل کرده اند که تنها به علمای تفسیر اشاره ای می کنم:

۱- تفسیر کشاف، زمخشری- ج ۱- ص ۶۴۹.

۲- تفسیر طبری- ج ۶- ص ۱۶۵.

۳- زاد المسیر فی علم التفسیر، ابن جوزی- ج ۲- ص ۳۸۳.

۴- تفسیر قرطبی- ج ۶- ص ۲۱۹.

۵- تفسیر فخر رازی- ج ۱۲- ص ۲۶.

۶- تفسیر ابن کثیر- ج ۲- ص ۷۱.

۷- تفسیر نسفی- ج ۱- ص ۲۸۹.

۸- شواهد التنزیل حسکانی حنفی- ج ۱- ص ۱۶۱.

ص: ۹۱

۱- (۱) -الجمع بین الصحاح الستة- صحیح نسائی- مسند احمد بن حنبل- صواعق المحرقة ابن حجر- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید.

۹- الدر المنثور سیوطی- ج ۱- ص ۲۹۳.

۱۰- اسباب النزول واحدی- ص ۱۴۸.

۱۱- احکام القرآن جصاص- ج ۴- ص ۱۰۲.

۱۲- التسهیل لعلوم التنزیل، کلبی- ج ۱- ص ۱۸۱.

این تنها بعضی از علمای اهل سنت هستند که اسامی آنان نقل شده اما تعداد علمای اهل سنت که در نزول این آیه که همان آیه ولایت است و درباره علی بن ابی طالب وارد شده، با علمای شیعه اتفاق نظر دارند، خیلی بیش از آن است که بدان اشاره کردم.

ص: ۹۲

این آیه نیز در رابطه با ولایت علی بن ابی طالب نازل شده است. خداوند در سوره مائده، آیه ۶۷ می فرماید:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...».

ای پیامبر! آنچه از پروردگارت بر تو نازل شده به مردم ابلاغ کن که اگر این کار نکنی، رسالتش را تبلیغ نکرده ای و خدا تو را از شر مردم محفوظ خواهد داشت.

برخی از مفسرین از اهل سنت و جماعت می گویند که: این آیه در آغاز دعوت نازل شده است و درست آن هنگام که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نگهبانانی را برای حفظ جان خویش انتخاب کرده بود، زمانی که این آیه نازل شد به نگهبانان فرمود: بروید که به شما حاجتی نیست زیرا که خداوند خود حافظ جان من خواهد بود.

ابن جریر و ابن مردویه از عبد الله بن سقیق نقل کرده اند که گفت:

برخی از اصحاب همواره با حضرت رسول-برای نگهبانی-راه می رفتند، وقتی این آیه نازل شد به آنان فرمود: ای مردم! به کارهایتان برسید که خداوند مرا از شر مردم در امان خواهد

ابن حبان و ابن مردویه از ابو هریره نقل کرده اند که گفت:

هرگاه با پیامبر به مسافرتی می رفتیم، بهترین و بزرگترین درخت را برای استراحت آن حضرت قرار می دادیم. روزی-در یکی از سفرها-حضرت زیر درختی نشسته بود و شمشیر خود را بر آن آویزان کرده بود که یک نفر آمد و آن شمشیر را گرفت و رو کرد به پیامبر و گفت: ای محمد! چه کسی می تواند تو را از من نجات دهد؟ حضرت فرمود: خداوند مرا نجات می دهد؛ شمشیر را سر جایش بگذار. پس او شمشیر را گذاشت. آنگاه این آیه نازل شد: «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...» (۲).

همچنین ترمذی و حاکم و ابو نعیم از عایشه نقل کرده اند که گفت: رسول خدا را محافظانی بود ولی پس از نزول این آیه «وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ...» به آنها گفت: ای مردم! بروید که خداوند مرا حفظ می کند.

طبرانی و ابو نعیم در «دلائل» و ابن مردویه و ابن عساکر از ابن عباس نقل کرده اند که گفت: پیامبر را پاسدارانی محافظت می کردند و روزانه عمویش ابو طالب یکی از بنی هاشم را برای نگهبانیش می فرستاد، پس به او فرمود: ای عمو! خداوند مرا حفظ می کند؛ دیگر لازم نیست کسی را برای من بفرستی.

ما اگر با دقت به این روایت ها و تأویل ها بنگریم می بینیم هرگز با مفهوم آیه و حتی با سیاق آن نیز انطباق ندارند، زیرا همه این

ص: ۹۴

۱- (۱) - تفسیر الدر المنثور ج ۳- ص ۱۱۹.

۲- (۲) - تفسیر الدر المنثور ج ۳- ص ۱۱۹.

روایت‌ها نشان می‌دهند که آیه قبل از دعوت نازل شده و حتی برخی تصریح کرده‌اند که در سالهای زندگی ابو طالب و قبل از هجرت به سالهای زیادی بوده است، خصوصاً روایت ابو هریره همان گونه که ملاحظه کردید، پس تحریف و دروغ در این روایت کاملاً مشهود است زیرا ابو هریره نه اسلام را شناخت و نه پیامبر را، مگر در سال هفتم از هجرت که خودش هم به آن گواهی می‌دهد (۱) و همچنین عایشه در آن وقت به دنیا نیامده بود و یا اینکه عمرش از یک یا دو سال تجاوز نمی‌کرد زیرا همه می‌دانند که پیامبر بعد از هجرت با عایشه ازدواج کرده و در آن حال عمرش یازده سال بیشتر نبوده است؛ پس چگونه این مطلب، صحت دارد با اینکه تمام مفسرین سنی و شیعه اجماع دارند بر اینکه سوره مائده، در مدینه نازل شده (مدینه است) و آخرین سوره‌ای است از قرآن که نازل شده است؟!!!

احمد در مسندش و ابو عبیده در فضائلش و نحاس در ناسخ و نسائی و ابن منذر و حاکم و ابن مردویه و بیهقی در کتابهای سننشان از جبیر بن نفیر نقل کرده‌اند که گفت: به حج مشرف شده بودم، پس بر عایشه وارد شدم. عایشه به من گفت: ای جبیر! سوره مائده را می‌خوانی؟ گفتم: آری! گفت: این آخرین سوره‌ای است که نازل شده، پس هرچه از حلال در آن یافتید، آن را حلال بدانید و هرچه از حرام یافتید، تحریم کنید (۲).

و همچنین احمد و ترمذی نقل کرده‌اند و حاکم نیشابوری آن را

ص: ۹۵

۱- (۱) - فتح الباری - ج ۶ - ص ۳۱، البدایه و النهایه - ج ۸ - ص ۱۰۳، سیر اعلام النبلاء ذهبی - ج ۲ - ص ۴۳۶، الاصابه ابن حجر - ج ۳ - ص ۲۸۷.

۲- (۲) - الدر المنثور سیوطی - ج ۳ - ص ۳.

صحیح دانسته است، و ابن مردویه و بیهقی در سننش از عبد الله بن عمرو نقل کرده اند که گفت: آخرین سوره ای که نازل شده سوره مائده است (۱).

و همچنین ابو عبید از محمد بن کعب قرظنی نقل می کند که گفت: سوره مائده در حجه الوداع، بر پیامبر نازل شد در حالی که حضرت در میان راه مکه و مدینه بر شتر خود سوار بود، پس دوش آن ترک برداشت و حضرت از شتر پائین آمد (۲).

و نیز ابن جرید از ربیع بن انس نقل کرده که گفت: سوره مائده بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد در حالی که حضرت در حجه الوداع، میان راه بود و می خواست بر شترش سوار شود که شترش در اثر سنگینی بارش، فروخواهید (۳).

و ابو عبیده از ضمیره بن حبیب و عطیه بن قیس نقل کرده که گفتند: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوره مائده آخرین سوره ای است از قرآن که نازل شده، پس حلالش را حلال و حرامش را حرام بدانید (۴).

بنابراین انسان عاقل و بانصاف، پس از این چگونه می تواند ادعای آنان را بپذیرد که معتقدند این آیه در آغاز بعثت پیامبر نازل شده؟ بعلاوه شیعیان نیز بر همین باورند که سوره مائده آخرین سوره نازل شده از قرآن است و خصوصا این آیه که آن را آیه بلاغ می نامند «یا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ...» و معتقدند که این آیه در روز

ص: ۹۶

۱- (۱) - الدر المنثور سیوطی - ج ۳ - ص ۳.

۲- (۲) - همان مدرک.

۳- (۳) - مصدر سابق.

۴- (۴) - مصدر سابق.

۱۸ ذی حجه پس از تمام شدن اعمال حجه الوداع در غدیر خم و قبل از اینکه پیامبر امام علی را به عنوان خلیفه خود معرفی کند نازل شده و درست پس از گذشتن پنج ساعت از روز پنجشنبه بود که جبرئیل بر پیامبر نازل شد و گفت: یا محمد! خدایت سلامت می رساند و می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...».

از آن گذشته، سخن خدای تعالی که می فرماید: «وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ» و اگر این کار را نکنی، رسالتش را ابلاغ نکرده ای؛ دلالت روشنی دارد بر اینکه رسالت خاتمه یافته یا در حال پایان پذیرفتن است و تنها یک مطلب باقی مانده که دین، تکمیل نمی شود جز با آن.

و همچنین از آیه چنین برمی آید که پیامبر نگران این بود که نکند مردم دعوتش را برای آن امر مهم و حیاتی نپذیرند و با این حال خدای سبحان به او مهلت نداد که مسئله را به آینده واگذار کند زیرا اجل حضرت نزدیک شده بود و فرصتی از آن مناسب تر و مکانی از آن مکان عظیم تر نبود، چرا که بیش از صد هزار نفر از یاران همراه حضرت، آخرین حج را بجای آورده بودند و بیش از یک هفته نیز از مراسم حج نگذشته بود و همچنان دلها تازه به شعائر الهی زنده شده بود و در این میان همه شنیده بودند که پیامبر خبر از رحلت خود داده و به آنان گفته است:

«شاید پس از این سال، دیداری با شما نداشته باشم و بزودی پیغام پروردگارم خواهد رسید و مرا به سوی خود دعوت نموده و اجابت خواهم کرد».

و این آخرین دیدار آنها با پیامبر عزیزشان بود که پس از این

مراسم به سوی دیار خویش می رفتند و دیگر با چنان جمعیتی، برای همیشه از دیدار پیامبر محروم می شدند؛ زیرا غدیر خم جایی است که راه ها همه از آنجا منشعب می شود، و ممکن نیست که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، این فرصت را-به هر نحو که شده است-از دست بدهد و چگونه می تواند این فرصت را از دست بدهد و حال آنکه وحی به صورت تهدید بر آن حضرت نازل شده و تمام رسالتش را به آن پیغام مهم، مقید کرده. وانگهی خدای سبحان، ضامن نگهداری او از شر مردم است، پس دیگر چه جایی برای هراس از تکذیب آنان می ماند و مگر قبل از او، پیامبران خدا از سوی امتهایشان تکذیب نشدند و باین حال هیچ چیز مانع از تبلیغ مأموریتشان نمی شد و بر پیامبر چیزی جز ابلاغ رسالت نیست، هرچند خداوند خود قبلاً خبر داده که بیشتر مردم از حق گریزانند و اکثرشان تکذیب کننده اند. و باین حال خداوند بدون اینکه حجت را بر آنها تکمیل کند آنها را رها نکرد تا اینکه راه بهانه را بر آنها ببندد و همانا خداوند عز و جل عزیز و حکیم است.

به هر حال پیامبر الگوئی است از دیگر برادران پیامبرش که قبل از او آمدند و امتهایشان تکذیبشان کردند. خداوند می فرماید:

«وَإِنْ يُكَذِّبُوكَ فَقَدْ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحٍ وَ عَادٌ وَ ثَمُودٌ وَ قَوْمُ إِبْرَاهِيمَ وَ قَوْمُ لُوطٍ وَ أَصْحَابُ مَدْيَنَ وَ كَذَّبَ مُوسَى فَأَثَلَيْتُ لِلْكَافِرِينَ، ثُمَّ أَخَذْتُهُمْ فَكَيْفَ كَانَ نَكِيرِ» (۱).

و می بینی که-ای پیامبر-تکذیب می کنند همانا قبل از این نیز، امت های نوح و عاد و ثمود و قوم ابراهیم و لوط و قوم شعیب (اصحاب مدین) نیز

ص: ۹۸

پیامبران را تکذیب می کردند و موسی نیز تکذیب شد و من (خداوند) کافران را مهلت دادم سپس آنها را به عقوبتشان گرفتم و چقدر این مؤاخذه سخت است.

و ما اگر تعصب جاهلانه را کنار گذاریم، درمی یابیم که همین توضیح برای ما کافی است و با سیاق آیه و حوادثی که قبل و بعد از آن رخ داده است، مطابقت دارد.

بسیاری از علمای اهل سنت، شأن نزول این آیه را، جانشینی حضرت علی و نصب آن حضرت از سوی رسول خدا، در غدیر خم دانسته اند و بدین سان با برادرانشان از علمای شیعه همفکر شده اند، که به عنوان مثال، برخی از آن علمای اهل سنت را نام می بریم:

۱- حافظ ابو نعیم در کتاب نزول القرآن.

۲- امام واحدی در کتاب اسباب النزول ص ۱۵۰.

۳- امام ابو اسحاق ثعلبی در تفسیر کبیرش.

۴- حاکم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل لقواعد التفصیل» ج ۱- ص ۱۸۷.

۵- جلال الدین سیوطی در کتاب «الدر المثور فی التفسیر بالمأثور» ج ۳- ص ۱۱۷.

۶- فخر رازی در تفسیر کبیرش ج ۱۲- ص ۵۰.

۷- محمد عبده در تفسیر «المنار» ج ۲- ص ۸۶ و ج ۶- ص ۴۶۳.

۸- ابن عساکر شافعی در «تاریخ دمشق» ج ۲- ص ۸۶.

۹- شوکانی در «فتح القدیر» ج ۲- ص ۶۰.

۱۰- ابن طلحه شافعی در «مطالب السؤل» ج ۱- ص ۴۴.

۱۱- ابن صباغ مالکی در «الفصول المهمه» ص ۲۵.

۱۲- قندوزی حنفی در «ینایع الموده» ص ۱۲۰.

۱۳- شهرستانی در «الملل و النحل» ج ۱- ص ۱۶۳.

۱۴- ابن جرید طبری در «کتاب الولاية».

۱۵- ابن سعید سجستانی در «کتاب الولاية».

۱۶- بدر الدین حنفی در «عمده القاری فی شرح البخاری» ج ۸- ص ۵۸۴.

۱۷- عبد الوهاب بخاری در «تفسیر القرآن».

۱۸- آلوسی در «روح المعانی» ج ۲- ص ۳۸۴.

۱۹- حموینی در «فرائد السمطین» ج ۱- ص ۱۸۵.

۲۰- علامه سید صدیق حسن خان در «فتح البیان فی مقاصد القرآن» ج ۳- ص ۶۳.

و این تعداد کمی بود که چندین برابر آن را علامه امینی در کتاب «الغدیر» نقل کرده است.

حال بینیم رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با این پیغام خداوند که بر او نازل شد، چه کرد؟

شیعیان می گویند: حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم مردم را در یک جا که همان «غدیر خم» است، گردآوری کرد و خطبه ای طولانی و رسا خواند و آنها را به شهادت گرفت و آنان نیز گواهی دادند که آن حضرت اولای از آنان است، آنگاه پیامبر دست علی بن ابی طالب را بلند کرده و فرمود:

«هر که من مولای اویم، پس علی مولای او است، بار الها، دوست داشته باش هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد و یاری کن هر که او

را یار باشد و خوار کن هر که از یاریش دست بردارد و حق را با او بچرخان» (۱).

سپس عمامه اش را به او پوشانید و به اصحابش دستور داد که به حضرت به عنوان امیر مؤمنان تهنیت و تبریک گویند و آنان نیز این چنین بیعت کردند و در پیشاپیش آنان ابو بکر و عمر قرار داشتند که به او گفتند: «خوشا بحال تو ای فرزند ابو طالب، تو مولای ما و مولای هر مرد مؤمن و هر زن مؤمنه ای شدی» (۲).

پس از اینکه بیعت تمام شد، این آیه نازل شد:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا».

امروز دین را بر شما کامل کردم و نعمت را تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پذیرفتم.

این مطلبی است که شیعیان معتقد به آن هستند و آن را امری مسلم و غیر قابل انکار می دانند، ولی آیا این رویداد نزد اهل سنت جایی دارد یا نه؟ و برای اینکه به آنها میل نکنیم و از سخنانشان شگفت زده نشویم، خداوند نیز ما را هشدار داده و فرموده است:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (۳).

و برخی از مردم هستند که در زندگی دنیا، سخنانشان تو را شگفت زده کند

ص: ۱۰۱

-
- ۱- (۱) - این حدیث معروف به حدیث غدیر است که علمای سنی و شیعه آن را آورده اند.
 - ۲- (۲) - احمد بن حنبل در مسندش ج ۴- ص ۲۸۱، طبری در تفسیرش، رازی در تفسیر کبیرش- ج ۳- ص ۶۳۶، و ابن حجر در صواعقش و همچنین دار قطنی، بیهقی، خطیب بغدادی، شهرستانی و دیگران.
 - ۳- (۳) - سوره البقره- آیه ۲۰۴.

ولی خدا از قلبشان گواه است (که دروغ می گویند و منافق اند) و این چنین افراد بدترین دشمنان هستند.

پس لازم است که با احتیاط و هشیاری با این مطلب برخورد کنیم و با شرافت به استدلالهای هر دو گروه بنگریم و تنها رضایت الهی را مدّ نظر خود قرار دهیم.

در پاسخ خواهیم گفت: آری! بسیاری از علمای اهل سنت این رویداد را با تمام تفصیل ذکر کرده اند که اینک به برخی از آنها که در کتابهایشان آمده، اشاره می کنیم:

۱- امام احمد بن حنبل در مسندش از زید بن ارقم نقل می کند که گفت:

«با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در درّه ای به نام درّه خم گرد آمدیم، پس دستور نماز داد، آنگاه در نیمروز نماز را با حضرت گذاردیم، سپس خطبه ای خواند و درحالی که پارچه ای بر روی درخت آویزان کرده بودند که حضرت در سایه باشد تا آفتاب سوزان کمتر بر او بتابد، فرمود: آیا نمی دانید؟ آیا شهادت نمی دهید که من از هر مؤمنی به خود او سزاوارتر و اولی هستم؟ همه گفتند: آری! فرمود: هر که من مولای اویم، این علی مولای او است، خداوندا، دوست داشته باش هر که او را دوست بدارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد»^(۱).

۲- امام نسائی در کتاب «خصائص» از زید بن ارقم نقل می کند که گفت:

«هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از حجه الوداع باز

ص: ۱۰۲

۱- (۱) - مسند احمد بن حنبل - ج ۴ ص ۳۷۲.

می گشت، در غدیر خم فرود آمد و دستور داد کنار درختها جمع شویم، سپس فرمود: زود است که دعوت الهی را اجابت کنم و همانا در میان شما دو چیز گرانبها می گذارم که یکی از دیگری بزرگ تر است: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، پس ببینید چگونه در رابطه با این دو با من رفتار می کنید و به تحقیق این دو از هم جدا نمی شوند تا اینکه در حوض-روز رستاخیز-بر من وارد شوند. سپس فرمود: «خداوند مولای من است و من مولای هر مؤمن هستم»، آنگاه دست علی را گرفت و فرمود: «هر که من ولی اویم، پس این شخص هم ولی او است، بار الها دوست بدار هر که دوستش دارد و دشمن بدار هر که او را دشمن بدارد». ابو الطفیل گوید:

«من به زید گفتم: آیا تو این سخن را از خود پیامبر شنیدی؟ گفت: نه تنها من که هیچ کس زیر آن درختها نبود جز اینکه این سخن را با گوش خود شنید و پیامبر را با چشم خود دید»^(۱).

۳- حاکم نیشابوری از دو طریق صحیح نزد شیخین (بخاری و مسلم) از زید بن ارقم نقل می کند که گفت:

«هنگامی که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم از حجه الوداع بازگشت، در غدیر خم فرود آمد و دستور داد زیر درختها جمع شوند، سپس فرمود: به زودی خدایم مرا دعوت کند و من اجابت خواهم کرد و همانا میان شما

ص: ۱۰۳

دو چیز گرانبها قرار داده ام که یکی از دیگری بزرگتر است: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، پس ببینید چگونه پس از من با آنها رفتار می کنید و همانا این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا اینکه در حوض بر من وارد شوند.

آنگاه فرمود: خدای عز و جل مولای من و من مولای هر مؤمنم. سپس دست علی را گرفت و فرمود: هر که من مولای اویم، پس این مولای او است، خداوندا، دوست بدار هر که ولایتش را بپذیرد و دشمن بدار هر که با او دشمن باشد(۱).

۴- و همچنین این روایت را مسلم در صحیحش با سندی که به زید بن ارقم منتهی می شود آورده ولی خلاصه کرده است. می گوید که زید بن ارقم گفت:

«روزی در کنار آبی که آن را «خم» می نامند و بین مکه و مدینه واقع است، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در میان ما به سخنرانی ایستاد و پس از حمد و ثنای الهی و پند و نصیحت فرمود: اما بعد، هان! ای مردم! من انسانی مانند شمایم، بزودی فرستاده پروردگارم خواهد آمد و من اجابت خواهم کرد و همانا در میان شما دو چیز گرانبها و سنگین می گذارم، نخست کتاب خدا است که در آن نور و هدایت است، پس کتاب خدا را در بر گیرید و به آن تمسک جوئید و بسیار درباره کتاب خدا سفارش و تشویق کرد، سپس فرمود: و اهل بیت، شما را

ص: ۱۰۴

به خدا اهل بیت را فراموش نکنید؛ شما را بخدا اهل بیت را به فراموشی نسپارید؛ شما را بخدا اهل بیت را از یاد نبرید...» (۱).

هرچند امام مسلم این حادثه را خلاصه گوئی کرده و همه اش را ذکر نکرده، ولی بحمد الله، کفایت می کند و شاید این خلاصه گوئی از خود زید بن ارقم بوده که اوضاع سیاسی او را ناچار به کتمان کردن حدیث غدیر نموده است که از سیاق روایت چنین بدست می آید، زیرا راوی می گوید: من و حصین بن سیره و عمر بن مسلم نزد زید بن ارقم رفتیم و پس از نشستن، حصین به او گفت: ای زید! تو خیر بسیاری را دیده ای، تو رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیده ای و با او به جنگ رفته ای و پشت سرش نماز خوانده ای آری! ای زید! تو خیر بسیاری دیده ای، پس آنچه از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ای برای ما نیز نقل کن، زید گفت: ای فرزند برادرم! به خدا سوگند که من پیر شده ام و بسیاری از چیزهایی که از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیده ام از یاد برده ام، پس آنچه قبل از این از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده ام بپذیرید و بیش از این مرا اذیت نکنید. آنگاه گفت: «رسول خدا روزی در میان ما به سخنرانی ایستاد، در جائی که آن را «خم» می نامیدند...» و از سیاق حدیث برمی آید که حصین راجع به رویداد غدیر از زید بن ارقم پرسید و در جمع حاضرین، او را با این سؤال در تنگنا انداخت و بدون شک او می دانست که اگر با صراحت پاسخ گوید، او را دچار دردسر

ص: ۱۰۵

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۴ - ص ۱۸۷۳ باب فضائل علی بن ابی طالب، و همچنین این روایت را امام احمد و ترمذی و ابن عساکر و دیگران نیز نقل کرده اند.

و گرفتاری در سایه حکومتی خواهد کرد که مردم را وادار به دشنام و لعن علی بن ابی طالب می کرد، از این روی می بینیم که از سؤال کننده عذرخواهی می کند و به انگیزه سالخوردگی و فراموشی از حاضرین می خواهد که هرچه را قبلاً حدیث کرده پذیرند و بیش از این او را در تنگنا قرار ندهند زیرا در این باره مصلحت نمی بیند بازهم حدیثی نقل کند.

به هر حال علی رغم هراسی که داشت و با اینکه خلاصه گوئی کرد -خدا پدرش بیامرزد- بسیاری از حقایق را بازگو کرد و به روایت «غدیر» بی آنکه نامش ببرد، اشاره نمود و این از سخنش که گفت:

پیامبر در کنار آبی که آن را «خم» می نامیدند در میان ما به سخنرانی ایستاد، روشن می شود، سپس درباره فضیلت علی سخن گفت و حدیث ثقلین را -بی آنکه نام علی بر زبان بیاورد- ذکر کرد و او را شریک قرآن معرفی نمود، و بقیه مطلب را به خود حاضرین واگذار کرد که باهوش و ذکاوت خود، نتیجه را بدست آورند زیرا تمام مسلمانان می دانند که «علی» سرور و سالار اهل بیت پیامبر است و بدین سان ملاحظه می کنیم که خود امام مسلم نیز از حدیث آن را می فهمد که ما فهمیدیم و آن را بدست می آورد که ما بدست آوردیم و لذا این روایت را در باب فضائل علی بن ابی طالب نقل می کند هرچند نامی از علی در حدیث نیامده است.

۵-طبرانی در معجم کبیر خود به سند صحیح از زید بن ارقم و از حذیفه بن اسید غفاری نقل می کند که هر یک بجای خود گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در غدیر خم، زیر درختان خطبه ای خواند و در آن خطبه فرمود:

«ای مردم! به زودی خدایم مرا به سوی خود می خواند،

و من دعوتش را لبیک خواهم گفت، من مسئولیتی دارم و شما هم مسئولیتی، پس شما چه می گوئید؟

مردم گفتند: ما شهادت می دهیم که تو خوب پیام پروردگارت را به ما رساندی و نیکو جهاد کردی و نصیحت نمودی، پس خدای تو را جزای خیر دهد.

آنگاه حضرت فرمود: آیا شهادت نمی دهید به یگانگی خداوند و اینکه محمد بنده و رسولش است و اینکه بهشت و جهنم حق است و مرگ حق است و برانگیخته شدن پس از مرگ حق است و اینکه قیامت حتما خواهد آمد و هیچ تردیدی در آن نیست و خداوند همه را از قبرها برمی انگیزد؟ همه گفتند: آری! شهادت به آن می دهیم. سپس حضرت فرمود: خداوندا، شاهد باش. آنگاه فرمود: ای مردم! خداوند مولای من و من مولای مؤمنین هستم و من از آنها به جانهایشان بهترم پس هر که من مولای اویم، این-یعنی علی-مولای او است. خداوندا دوست داشته باش کسی که دوستش بدارد و دشمن بدار کسی که دشمنش بدارد. سپس فرمود: ای مردم! من پیش از شما می روم و شما در حوض بر من وارد می شوید، حوضی که حد آن از ما بین دیدگان من تا صنعا عریض تر باشد؛ و هنگامی که بر من وارد می شوید من درباره دو چیز گرانها از شما می پرسم که چگونه پس از من با آن دو، رفتار کرده اید؟ یکی از آن دو که ثقل اکبر است کتاب خدای عز و جل می باشد که از یک سوی به خدای متعال متصل است و از

سوئی دیگر در دست شما است، پس به آن چنگ زنید تا هرگز گمراه نشوید و در دینتان منحرف نگردید، و ثقل دوم عترتم و اهل بیتم می باشد که همانا خدای لطیف و خبیر به من خبر داده است که این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند»^(۱).

۶- همچنین امام احمد از طریق براء بن عازب به دو سند نقل کرده که گفت:

«با رسول خدا بودیم که در غدیر خم فرود آمدیم. وقت نماز شد و همه به نماز جماعت ایستادیم، برای پیامبر فرشی زیر دو درخت انداختند، آنگاه حضرت نماز ظهر را خواند و دست در دست علی گذاشت و فرمود:

آیا نمی دانید که من برتر از مؤمنین به جانهای آنها هستم؟ گفتند: آری! حضرت فرمود: آیا نمی دانید که من از هر مؤمنی به خویشتن خویش سزاوارترم؟ گفتند:

آری! پس دست علی را گرفت و گفت: هر که من مولای اویم، پس علی مولای اوست؛ خداوند! دوست داشته باش هر که ولایتش را بپذیرد و دشمن بدار هر که با او دشمنی کند. براء گوید: پس از آن، عمر نزد علی آمد و گفت: خوشا بحال تو ای فرزند ابو طالب، اینک مولای هر مؤمن و مؤمنه ای گردیده ای»^(۲).

و در کوتاه سخن، حدیث غدیر را بسیاری دیگر از علما و بزرگان

ص: ۱۰۸

۱- (۱) - ابن حجر در صواعقش ص ۴۳ به نقل از طبرانی و ترمذی.

۲- (۲) - مسند امام احمد بن حنبل ج ۴- ص ۲۸۱، کنز العمال ج ۱۳- ص ۱۳۳، فضائل الخمسه من الصحاح الستة ج ۱- ص ۳۵۰.

اهل سنت-جز اینان که نام بردیم-در کتابهای خود آورده اند مانند: ترمذی، ابن ماجه، ابن عساکر، ابن نعیم، ابن اثیر، خواریزمی، سیوطی، ابن حجر، هیشمی، ابن صباغ مالکی، قندوزی حنفی، ابن مغزلی، ابن کثیر، حموینی، حسکانی، غزالی و بخاری در تاریخش، اینان با اختلاف مذاهب و گروه هایشان در قرن اول هجری و تا قرن چهاردهم در کتابهای خود، این حدیث را ذکر کرده اند که عددشان از ۳۶۰ دانشمند تجاوز می کند. هرکس مایل به پژوهش بیشتر در این زمینه می باشد به کتاب «الغدیر»^(۱) مراجعه کند.

آیا پس از این بازهم می تواند کسی ادعا کند که حدیث غدیر از ساخته های شیعیان است؟ و آنچه بیشتر مایه تعجب و شگفتی است اینکه بیشتر مسلمانان هنگامی که حدیث «غدیر» را برایشان می خوانی، اظهار نادانی می کنند و کمتر کسی اعتراف می کند که آن را شنیده است، و از این عجیب تر ادعای علمای اهل سنت است به اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خلیفه ای را برای خود نصب نکرد و مسأله را به شوری بین مسلمانان واگذار نموده، در حالی است که آن همه علما و دانشمندان بر صحت حدیث غدیر، اجماع کرده اند.

ای بندگان خدا! آیا برای خلافت، روایتی از این روشن تر و واضح تر وجود دارد؟

من به یاد می آورم گفتگویم را با یکی از علمای «زیتونه» در

ص: ۱۰۹

۱- (۱) - کتاب «الغدیر» نوشته علامه امینی است که در یازده جلد به چاپ رسیده و آنچه در رابطه با غدیر از کتابهای اهل سنت در طول تاریخ اسلام تا دوران نویسنده نوشته شده، در این کتاب ارزشمند گردآوری شده است.

کشورمان، که وقتی روایت «غدیر» را برای او نقل کردم و به آن دربارهٔ خلافت حضرت علی علیه السلام استدلال نمودم، او اقرار به صحت روایت کرد و افزود که خود نیز تفسیر قرآنی نوشته است و در آن حدیث غدیر را ذکر کرده و آن را چنین تصحیح نموده است:

«شیعیان استدلال می کنند که این حدیث، خلافت حضرت علی «کرم الله وجهه» را می رساند و اهل سنت و جماعت، این استدلال را باطل می دانند زیرا چنین مطلبی با خلافت حضرت ابو بکر صدیق و حضرت عمر فاروق و حضرت عثمان ذو النورین، منافات دارد، پس ناچار واژه «مولی» را در حدیث به معنای دوست و یاری دهنده بدانیم همچنان که در قرآن نیز بدین معنی وارد شده است، و خلفای راشدین و صحابه گرامی -رضی الله عنهم- این چنین معنی کرده اند و تابعین و علمای اسلام نیز از آنها استفاده نموده اند؛ پس هیچ ارزشی برای تأویل رافضیان نسبت به این حدیث نیست زیرا آنها خلافت سایر خلفا را نمی پذیرند و در اصحاب پیامبر تردید دارند و این کافی است که ادعاهایشان را رد و تکذیب نماید».

من از او پرسیدم: آیا این رویداد در غدیر خم روی داده است یا نه؟ پاسخ داد: اگر چنین حادثه ای رخ نداده بود که علما و راویان حدیث، آن را نقل نمی کردند. گفتم: پس آیا سزاوار است که پیامبر، اصحاب خود را در آن گرمای سوزان آفتاب نگهدارد و خطبه ای طولانی ایراد کند که به آنها بفهماند، علی دوست و یاورشان است؟! آیا شما چنین تأویلی را می پذیرید؟

پاسخ داد: برخی از اصحاب، از علی گله داشتند و برخی نسبت به او دشمنی می ورزیدند، پس پیامبر خواست که دشمنیهایشان را برطرف سازد لذا به آنها گفت که علی دوست و یاورشان است تا آنها او را دوست بدارند و دست از دشمنی بردارند!

گفتم: چنین مطلبی نیاز به متوقف کردن آنها و نماز خواندن با آنان و خطبه خواندن نداشت، آن هم با این لحن که: آیا من به شما اولی تر و سزاوارتر از خودتان نیستم؟ و اگر مطلب به همان نحوی است که شما می گوئید، کافی بود به هر کس که نسبت به علی گله ای داشت بگوید که علی دوست و یاور شما است و مطلب تمام می شد و هیچ ضرورتی نداشت که بیش از صد هزار نفر را- که در میان آنان پیرمردان و زنان نیز وجود داشتند- در آن آفتاب سوزان، مدتی زندانی کند! انسان خردمند هرگز چنین تأویلی را نمی پذیرد.

او گفت: و هرگز هیچ خردمندی باور نمی کند که صد هزار نفر از اصحاب، نفهمیدند آنچه را تو و شیعیان فهمیدید؟!!

گفتم: اولاً- جز عده قلیلی از آنان، بقیه در مدینه منوره سکونت نداشتند.

ثانیاً- آنها خوب مطلب را فهمیدند همان گونه که من و شیعیان فهمیدیم و لذا علما روایت کرده اند که ابو بکر و عمر به علی تبریک می گفتند و عرضه می داشتند: آفرین بر تو ای فرزند ابو طالب که همانا تو سرور و مولای هر مؤمنی شدی.

گفت: پس چرا پس از وفات پیامبر با او بیعت نکردند؟ آیا می خواستند از دستور پیامبر تخلف کرده و نافرمانی نمایند؟ من از این سخن استغفار می کنم!

گفتم: اگر برخی از علمای اهل سنت در کتابهایشان گواهی

می دهند که بعضی از اصحاب، حتی در زمان حیات پیامبر و در حضور آن حضرت، اوامر را اجرا نکرده و تخلف می کردند، پس هیچ تعجیبی نیست که پس از وفات آن حضرت، اوامر را مطاع ندانسته و تخلف نمایند، و اگر بسیاری از آنان در فرماندهی اسامه بن زید تردید می کردند و طعنه می زدند زیرا سنش کم بود، چگونه امارت و فرماندهی علی بن ابی طالب را با کم بودن سنش و آن هم ما دام العمر و برای خلافت مطلقه بپذیرند؟ حال آنکه خود جنابعالی گواهی می دهید که برخی از آنان نسبت به علی دشمنی می ورزیدند و آن حضرت را دوست نمی داشتند.

با اضطراب پاسخ داد: اگر حضرت علی - کرم الله وجهه - مطمئن بود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم او را جانشین و خلیفه خود قرار داده، هرگز دست از حقش بر نمی داشت، حال آنکه او قهرمانی بود که از هیچ کس هراس و خوفی نداشت و تمام اصحاب، او را احترام می کردند و از او می ترسیدند.

گفتم: آقای من! این مطلب دیگری است که نمی خواهم وارد آن شوم زیرا تو روایتهای صحیح و معتبر پیامبر را نمی پذیری و در پی تأویل و تحریف معانی آنها هستی برای اینکه شخصیت گذشتگان را لکه دار نکنی، پس چگونه تو را نسبت به سکوت امام علی و احتجاج او در مورد حق غصب شده اش در خلافت، قانع سازم؟!

آن مرد تبسمی کرده گفت: من به خدا قسم از کسانی هستم که سیدنا علی - کرم الله وجهه - را بر دیگران ترجیح می دهم و اگر قدرت در دست من بود، هیچ یک از اصحاب را بر او مقدم نمی داشتم زیرا او در شهر علم است و او شیر خدا است ولی مشیت پروردگار اقتضا نمود که افرادی را مقدم بدارد و گروهی را

مؤخر و هیچ کس را حق سؤال و اعتراض به ذات احدیت نیست!

من هم تبسّی می کردم و گفتم: این نیز موضوع بحث دیگری است که ما را به «قضا و قدر» می کشاند و قبلاً درباره آن بحث کردیم و هریک بر نظر خود باقی ماند. و من تعجب می کنم-آقای من-از اینکه هرگاه با یکی از علمای اهل سنت بحث کردم و او را با دلیل و برهان مغلوب ساختم، او به سرعت از موضوع اصلی فرار کرده و بحث دیگری را پیش می گیرد که هیچ ربطی به بحث مورد نظرمان ندارد!

گفت: پس مطمئن باش که من هم بر نظر خودم باقی هستم و هرگز نظر دیگری را نمی پذیرم!! با او خداحافظی کردم و گذشتم.

ولی مدّتی به این فکر فرورفتم که چرا یک نفر از علمای اهل سنت را نمی یابم که راه را تا آخر با من طی کند و مردانه، حق را پذیرا باشد. مثلاً برخی از افراد هستند که وقتی در بحث ناتوان ماندند و نتوانستند استدلال کنند ناگهان می گویند: آنها امتی بودند که گذشتند و خود گرفتار اعمال خودشان هستند و شما هم گرفتار اعمال خودتان، پس شما را با آنها چه کار؟! و برخی دیگر می گویند:

ما چه کار داریم که فتنه های کهنه را زنده کنیم؛ همین بس است که اهل سنت و شیعیان همه معتقد به یک خدا و یک پیامبر هستیم.

برخی می گویند: برادر! از صحبت کردن درباره اصحاب، تقوا داشته باش و از خدا بترس!!

آیا با چنین حرفهائی، باز هم جایی برای بحث علمی و یافتن راه صحیح و بازگشت به حقی که پس از آن جز گمراهی نیست، می ماند؟

اینها کجایند که روش قرآن را برای استدلال کردن دنبال کنند،

آنجا که می فرماید: «قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ» بگو-ای پیامبر-دلیل خود را بیاورید اگر راست می گوئید. و این در حالی است که هرجا اسمی از شیعه می آید، و هروقت با آنها استدلال و احتجاج صحیح می شود، از هر تهمت و ناسزائی نسبت به شیعیان، طرفی نمی بندند و ابائی ندارند!

ص: ۱۱۴

خدای سبحان می فرماید:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» (۱).

امروز دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پذیرفتم.

شیعیان اجماع دارند که این آیه در «غدیر خم» و پس از نصب علی از سوی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به عنوان خلیفه مسلمین، نازل شد و این مطلب را به نقل از ائمه اهل بیت عترت و طهارت، روایت می کنند و لذا «امامت» را جزء اصول دین می نامند.

بسیاری از علمای اهل سنت و جماعت نیز، نزول این آیه را در «غدیر خم» پس از نصب حضرت علی، پذیرفته اند، که به عنوان مثال برخی از آنان را نام می بریم:

۱- ابن عساکر در تاریخ دمشق- ج ۲ ص ۷۵.

۲- ابن مغزلی شافعی در «مناقب علی بن ابی طالب»، ص ۱۹.

۳- خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» ج ۸- ص ۹۲.

ص: ۱۱۵

۴- سیوطی در «اتقان» ج ۱-ص ۱۳.

۵- خوارزمی حنفی در «مناقب» ص ۸۰.

۶- سبط ابن الجوزی در «تذکره الخواص» ص ۳۰.

۷- ابن کثیر در تفسیرش-ج ۲-ص ۱۴.

۸- آلوسی در «روح المعانی» ج ۶-ص ۵۵.

۹- ابن کثیر دمشقی در «البدایه و النهایه» ج ۳-ص ۲۱۳.

۱۰- سیوطی در «تفسیر الدر المثور» ج ۳-ص ۱۹.

۱۱- قندوزی حنفی در «ینایع الموده» ص ۱۱۵.

۱۲- حسکانی حنفی در «شواهد التنزیل» ج ۱-ص ۱۵۷.

و با این حال، علمای اهل سنت ناچارند که این آیه را تاویل‌های دیگری کنند تا کرامت اصحاب محفوظ بماند و گرنه اگر اعتراف کنند که این آیه در روز «غدیر خم» نازل شده، پس ناچار به ولایت حضرت علی بن ابی طالب اقرار کرده اند و پذیرفته اند که خداوند دین را با این ولایت کامل کرده و نعمتش را بر مسلمانان تمام نموده و دیگر خلافت خلفای سه گانه نقش بر آب می شود و عدالت اصحاب کم و زیاد می گردد و مکتب خلافت و اجتهاد در آن، پا در هوا می شود و بسیاری از احادیث، مانند نمک در آب، ذوب می شوند و رؤسای مذاهب و پیشوایانشان زیر سؤال می روند و بسیاری از اسرار و مسائل پشت پرده، رو می شود و نقابهای دروغین پس می رود! و این مصیبتی است بزرگ که باید عقیده یک امت بزرگ با آن تاریخ و آن همه علما و آن همه شخصیت ها، نادیده گرفته شود! و مگر می شود امثال بخاری و مسلم را تکذیب کرد زیرا آقایان، نزول این آیه را در شب عرفه که مصادف با جمعه است می دانند!!

ص: ۱۱۶

و از سوی دیگر نیز نخستین روایتها و احادیث، جزء خرافات شیعیان دانسته می شود که هرگز صحت ندارد! و طعن در شیعه مقدم بر طعن در اصحاب می گردد زیرا اصحاب، معصومند و هیچ خطا و انحرافی از آنها سر نمی زند (۱) و روا نیست کسی گفتارها و رفتارهای آنان را زیر سؤال ببرد، اما شیعیان که کافران مجوسی و زندیقان مشرک اند و مؤسس مذهبشان، یک نفر یهودی است به نام «عبد الله بن سبا» (۲) که در دوران عثمان اسلام آورد برای اینکه اسلام و مسلمین را به انحراف بکشاند. و بدگویی کردن و تهمت زدن به شیعیان بسیار آسان تر است بر امت مسلمان از اینکه اصحاب را (هرچند یکبار هم پیامبر را دیده باشند) زیر سؤال ببریم و به آنها اعتراض کنیم زیرا مردم عادت کرده اند که اصحاب را محترم دانسته و مقدس بشمارند!!

چگونه می توانیم آنها را قانع کنیم که این روایتها از ادعاهای شیعیان نیست، بلکه احادیثی است که از امامان دوازده گانه ای نقل شده که حضرت رسول، نص بر امامت آنها دارد. و متأسفانه حکومت‌های اسلامی در قرن اول توانستند که احترام و دوستی اصحاب را جا بیندازند و در مقابل، امت اسلام را از علی و فرزندان

ص: ۱۱۷

۱- (۱) - زیرا اهل سنت معتقدند که اصحاب مانند ستارگان اند، پس به هر کدام که خواستید می توانید اقتدا کنید تا هدایت شوید!

۲- (۲) - کتاب «عبد الله بن سبا» نوشته علامه عسکری را مطالعه کن تا بدانی که اصلاً چنین انسانی وجود نداشته است و این از تهمت‌های سیف بن عمر تمیمی است که مشهور به تحریف و دروغ است. و همین کتاب «التشیع الکبری» نوشته طه حسین را بخوان و اگر خواستی می توانی کتاب «الصله بین التصوف و اتشیع» تألیف دکتر مصطفی کامل الشیبی را مطالعه کنی تا بدانی که این عبد الله بن سبا، کسی جز حضرت عمار بن یاسر، رضی الله عنه، نیست.

گرامیش، متنفر و دور سازند تا آنجا که بر منبرها به آنان لعن و ناسزا گفته و شیعیان و پیروانشان را مورد قتل و شکنجه و آوارگی قرار دادند و در اثر تبلیغات مسموم دوران معاویه و نسبت دادن هر عقیده فاسد و هر انحرافی به شیعیان، آن همه حقد و دشمنی و انزجار و تنفر از شیعیان پدید آمد که آنان را منعزل ساخته و گاهی به نابودی کشاندند.

از این روی، می بینیم نویسندگان و تاریخ نویسان حتی در آن دوران ها، شیعیان را رافضی می خواندند و آنها را تکفیر کرده و مهدور الدّم می دانستند برای اینکه جای پائی نزد حاکمان ستمگر بازکنند. و هنگامی که حکومت امویان منقرض شد و عباسیان به حکومت رسیدند، بعضی از تاریخ نگاران، تاریخ را طبق دلخواه آنان نگاشتند و برخی که بر حقیقت اهل بیت، واقف شدند، علی را به خلفای راشدین ملحق کردند ولی جرأت نداشتند که علی را از دیگران لایق تر و سزاوارتر معرفی کنند و لذا می بینیم که در صحاح خود، در فضائل علی-جز بسیار اندک-چیزی نمی نویسند و اگر چیزی هم می نویسند، کوشش دارند که با خلافت دیگران، معارضه ای نداشته باشد و برخی از آنان احادیث زیادی را در فضیلت ابو بکر و عمر و عثمان، آن هم بر لسان علی، وضع کردند تا راه را-به خیال خود-بر شیعیانی که علی را سزاوارتر می دانند، ببندند.

من در هنگام جستجو برای دریافت حقیقت، به این نتیجه رسیدم که شهرت و عظمت مردان با دشمنی و کینه آنان نسبت به علی بن ابی طالب، محاسبه می شد، و لذا امویان و عباسیان، هر کس را که با علی دشمنی می ورزید و با شمشیر یا زبان مبارزه می کرد،

مقرّب و گرامی دانسته و از این روی، بعضی از اصحاب را بالا می بردند و بعضی را تحقیر می کردند، همچنان که برخی از شعرا را بی نیاز از پول ساخته و برخی را به قتل می رساندند و شاید عایشه به آن درجه و مقام والا نمی رسید اگر، نسبت به علی دشمنی نورزیده و با او نمی جنگید(۱).

و به همین خاطر است که می بینی عباسیان، بخاری و مسلم و امام مالک را شهرت می دهند و در بوق و کرنا می کنند زیرا آنان از فضائل حضرت علی-جز بسیار اندک-نامی نبرده اند بلکه به صراحت در این کتابها می خوانیم که هیچ فضیلت و امتیازی برای علی وجود ندارد. در همین زمینه، بخاری در صحیح خود در باب فضائل و مناقب عثمان، از ابن عمر نقل می کند که: در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هیچ کس را در درجه و منزلت ابو بکر نمی دانستیم و همچنین عمر و عثمان و بقیه اصحاب پیامبر، هیچ امتیازی بر دیگران نداشتند(۲)، پس علی نیز مانند سایر مردم است! (بخوان و تعجب کن).

و همچنین در امت اسلامی، گروه هائی مانند معتزلی ها و خوارج

ص: ۱۱۹

۱- (۱) -عایشه نمی توانست نام علی را بشنود (بخاری-ج ۱-ص ۱۲۶-ج ۷-ص ۱۸-ج ۵-ص ۱۴۰). و مورخین گفته اند که وقتی خیر قتل علی را به او دادند، سجده شکر بجای آورد و شعری در این زمینه سرود.

۲- (۲) -صحیح بخاری ج ۵-ص ۱۸. و همچنین بخاری در ج ۵-ص ۹ روایتی را به محمد بن حنفیه نسبت می دهد که گفت: از پدرم پرسیدم: پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله) چه کسی از مردم برتر است؟ گفت: ابو بکر. گفتم: سپس! گفت: عمر. من ترسیدم که پس از او نام عثمان را ببرد، لذا گفتم: پس خودت؟ گفت: من یکی از مسلمانان بیش نیستم!!!

و دیگران هستند که سخن شیعه را نمی پذیرند و دلیل دیگر اینکه امامت علی و اولادش، راه را برای رسیدن آنان به خلافت و برگرده مسلمانان سوار شدن، می بندد، و نمی گذارد که در سرنوشت و دارائیهای مسلمین بازی کنند، همان طور که بنی امیه و بنی عباس در دوران اصحاب و دوران تابعین تا به امروز، همه چیز را به بازیچه گرفتند.

به هر حال حتی حاکمان و فرمانروایان زمان ما نیز که به حکومت رسیدند یا مانند پادشاهان، شاهنشاهی را به ارث بردند! و یا حتی رؤسای جمهور که توسط ملت‌هایشان، برگزیده شدند، هیچ کدام، به این عقیده نمی توانند پایبند باشند یعنی نمی توانند خلافت اهل بیت را بپذیرند و این اندیشه شیعیان را به مسخره می گیرند و خصوصا خیلی نادانی و ساده اندیشی می دانند که کسی معتقد به امامت مهدی منتظر علیه السلام باشد که زمین را پر از عدل و داد خواهد کرد پس از اینکه پر از ظلم و ستم شده باشد.

حال باز گردیم به بررسی سخنان هر دو گروه، در کمال آرامش و بدور از تعصب، تا بدانیم در چه مناسبتی آیه «أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» نازل شد و سببش چه بود، و با این بررسی، حق برایمان روشن شود و از آن پیروی نمائیم و پس از آن دیگر رضایت این گروه یا آن گروه برای ما مطرح نیست زیرا ما رضایت خدای را بالاتر از رضایت مردم می دانیم و به امید رهائی از عذاب الهی در روزی هستیم که پول و فرزند هیچ کارائی ندارند جز قلب سلیم و دلی پاک و آگاه، آن هم چه روزی؟! روزی که برخی از صورتها سیاه و برخی سفید می شود، آنان که صورتشان سیاه است، همان‌ها هستند که پس از ایمان، کفر را انتخاب کردند، پس عذاب الهی را باید بچشند و اما

آنان که صورتشان سفید است، بی گمان در رحمت جاویدان الهی، باقی خواهند ماند.

(اقتباس از آیه ۸۸ سوره شعرا و آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ سوره آل عمران)

ادعائی که این آیه در روز عرفه نازل شده:

بخاری در صحیحش - ج ۶ - ص ۶۳ آورده است: محمد بن یوسف از سفیان از قیس بن مسلم از طارق بن شهاب، نقل کرده است که برخی از یهودیان گفتند؛ اگر این آیه درباره ما نازل شده بود، ما آن روز را عید قرار می دادیم؟ عمر پرسید: چه آیه ای؟ گفتند: آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...».

عمر گفت: من می دانم این آیه در کجا نازل شده است، این آیه بر پیامبر نازل شده درحالی که حضرت، در عرفه وقوف کرده بود!

ابن جرید از عیسی بن حارثه انصاری نقل می کند که گفت: ما در مجلس نشسته بودیم که یک نصرانی گفت: ای مسلمانان! آیه ای بر شما نازل شده که اگر بر ما نازل شده بود، ما آن روز و آن ساعت را عید قرار می دادیم، و آن آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» است. هیچ یک از ما پاسخ را نداد تا اینکه من محمد بن کعب قرطنی را ملاقات کردم و از او پرسیدم، پس او گفت: چرا پاسخش را ندادید؟ همانا عمر بن خطاب گفته است: این آیه بر پیامبر نازل شده درحالی که بر کوه عرفات - در روز عرفه - ایستاده بود، و لذا از آن روز، مسلمانان این روز را عید می گیرند و هیچ کس در آن اختلاف ندارد (۱).

ملاحظه کنید که در روایت دوم، راوی اعتراف می کند که

ص: ۱۲۱

هیچ یک از ما به آن نصرانی پاسخ ندادیم، زیرا به تاریخ و عظمت آن روز جهل داشتند و شاید خود راوی نیز تعجب می کند که چرا مسلمانان از جشن گرفتن در مثل آن روز، غفلت دارند، و به همین سبب است که از محمد بن کعب قرطنی می پرسد و او آن پاسخ را می دهد.

پس اگر این روز نزد مسلمانان معروف بود و واقعا روز عیدی بود، قطعا این راویان از آن اطلاع داشتند چه از صحابه باشند و چه از تابعین. زیرا آنچه نزد آنان مسلم است، این است که مسلمانان بیش از دو عید (فطر و اضحی) عیدی ندارند تا آنجا که علما و محدثین همچون بخاری و مسلم و دیگران، در کتابهایشان بابی تحت «کتاب العیدین» و یا صلاه العیدین و خطبه العیدین آورده اند و عید سومی نزد آنان وجود ندارد و لذا روز عرفه را نیز محققا روز عید نمی دانند.

در پاسخ می گوئیم:

اولا- از این روایتها روشن می شود که مسلمانان آن روز مهم و باعظمت را نادیده می گرفتند و در آن روز جشن نمی گرفتند، لذا گاهی یهودیان و گاهی نصرانیان به آنها اعتراض می کرده و می گفتند که اگر این آیه درباره ما نازل شده بود، ما آن روز را عید قرار می دادیم، و بدین سان عمر ناچار می شود و به آنها پاسخ می دهد که من از نزول آیه خبر دارم؛ این آیه در حالی نازل شد که حضرت رسول در عرفه وقوف داشتند!

ما بوی دروغ و گم کردن مطلب را از این روایت می شنویم، و آنها که این روایت را از زبان عمر بن خطاب- در دوران بخاری- وضع کرده اند، می خواستند بین نظرات و آرای یهود و نصاری- که آن روز،

روز عظیمی است و باید عید باشد- و بین جشن نگرفتن در آن روز مهم و بی اعتنائی به آن و نادیده گرفتنش، وفق دهند، درحالی که لازم است این عید از بزرگترین اعیاد مسلمین باشد زیرا خدای سبحان در آن روز، دین خود را کامل و نعمتش را بر مردم تمام و اسلام را برای آنها برگزیده است.

بنابراین، اولین عید- که آن را عید صغیر می نامند- عید فطر است و با آن، ماه رمضان را به پایان می رسانند.

و عید دوم- که آن را عید کبیر می نامند- عید اضحی (قربان) است و تاریخش، روز دهم ذی حجه است. پرواضح است که حجاج بیت الله الحرام، پس از طواف افاضه و رمی جمره عقبه و پس از قربانی کردن و حلق، از احرام خارج می شوند و آن روز دهم ذی حجه است که به همین مناسبت، به یکدیگر تبریک و تهنیت می گویند، و احرام در حج مانند ماه رمضان است که بر انسان روزه دار، چیزهائی حرام می شود و عید فطر همه آن حرام ها، حلال می گردد، همچنین است انسان محرم در حج، که از احرامش نمی تواند خارج شود و چیزی از قبیل عطر و زینت و لباس دوخته و صید و ناخن گرفتن و تراشیدن مو و هم بستر شدن برای او حلال نمی شود جز در روز دهم ذی حجه و پس از طواف افاضه (طواف حج)، و از این معلوم می شود که روز عرفه، روز عید نیست، بلکه روز عیدی که تمام مسلمانان در شرق و غرب جهان به هم تبریک می گویند، روز دهم ذی حجه است. بنابراین، لازم است بگوئیم که:

نزول آیه در روز عرفه دور از حقیقت است، و قانع کننده نیست.

بیشتر به نظر می رسد که معتقدین به نظریه شوری در خلافت و بنیان گذاران این نظریه، پس از اعلام جانشینی حضرت علی در

غدیر خم، شأن نزول آیه را تحریف کردند، وانگهی برای مردم، مطلب بهتر جا می افتد اگر روز نزولش را روز عرفه تعیین کنند زیرا در روز غدیر بیش از صد هزار نفر جمع شده بودند و هیچ مناسبتی در حجه الوداع از روز عرفه، به غدیر نزدیک نیست که در یک جا این همه حجاج خانه خدا جمع شوند، زیرا مردم در تمام ایام حج، متفرق اند و تنها در یک موقف گرد هم می آیند و آن روز عرفه و در عرفات است.

از این روی، می بینیم آنان که معتقد به نزول آیه در روز عرفه اند، بر این باورند که در این روز، پس از خطبه معروف پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، آیه نازل شد و برخی از راویان حدیث، آن را نقل کرده اند.

بعید بنظر نمی رسد که شخص عمر بن خطاب، این شأن نزول را ساخته باشد زیرا او قهرمان مبارزه با خلافت علی بود و او بنیان گذار بیعت برای ابو بکر در روز سقیفه بود و کارش به آنجا رسید که مخالفین بیعت با ابو بکر را- که در منزل فاطمه زهرا (س) جمع شده بودند- تهدید به سوزاندن کرد، اگر برای بیعت کردن با ابو بکر بیرون نیایند (۱)؛ پس کسی که چنین خشونت در این مورد داشته باشد، هرگز برای او دشوار نیست که مردم را قانع سازد به اینکه در روز عرفه، این آیه نازل شده است. و اینان که نصّ حضرت رسول را در مورد خلافت علی بن ابی طالب، به تحریف کشاندند و درحالی که مسلمانان و در رأس آنها حضرت علی، مشغول تجهیز و دفن و کفن کردن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند، مسئله بیعت با ابو بکر را بدون هیچ سابقه ذهنی و آماده گی مردم، در سقیفه

ص: ۱۲۴

۱- (۱) - تاریخ الخلفاء ابن قتیبه، در رابطه با چگونگی بیعت ابو بکر - ج ۱ - ص ۱۹.

بنی ساعده، جا انداختند و حدیث غدیر را به دیوار زدند و آن را بکلی نادیده گرفتند، پس دیگر چه کسی می تواند بعد از این همه حادثه ها، به نزول آیه در روز غدیر، استدلال و احتجاج کند؟!

به هر حال مفهوم آیه، روشن تر از حدیث «ولایت» نیست گرچه در معنی، اکمال دین و اتمام نعمت و رضایت پروردگار را می رساند، پس بگذار آن روز عید معنوی باشد، نه عید بالفعل!

آنچه بر صحت این عقیده می افزاید، روایتی است که ابن جریر از قبیصه بن ابی ذؤیب نقل می کند که گفت: کعب گفت: اگر امتی غیر از این امت بود و چنین آیه ای بر آنها نازل می شد، پس بی گمان آن روز را عید می گرفتند و در آن روز اجتماع می کردند. آنگاه عمر گفت: آنچه آیه ای است ای کعب؟! کعب گفت: آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» ناگهان عمر گفت: من آن روز را و آن مکان را که آیه در آن نازل شده می شناسم. این آیه در روز عرفه که مصادف با جمعه بود، نازل شد و بحمد الله هر دو روز برای ما عید است!! (۱).

ثانیا- این قول که نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» را در روز عرفه می داند، منافات دارد با آیه بلاغ که می فرماید: «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ» و پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را امر می کند به ابلاغ مطلب مهمی که رسالتش بدون آن ناتمام می ماند، و قبلا بحث آن گذشت و معلوم شد که این آیه در میان راه مکه و مدینه و پس از اتمام حجه الوداع نازل شده و بیش از ۱۲۰ صحابی و ۳۶۰ دانشمند از دانشمندان اهل سنت و جماعت آن را روایت کرده اند؛ پس چگونه ممکن است که خداوند دینش را به

ص: ۱۲۵

۱- (۱) - الدر المنثور سیوطی، در تفسیر آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» ج ۳- ص ۱۸.

کمال برساند و نعمتش را تمام کند در روز عرفه و پس از یک هفته به پیامبر دستور بدهد مطلب مهمی که رسالتش بدون آن تمام نمی شود، به مردم ابلاغ کند، درحالی که پیامبر به مدینه باز می گشت؟! ای خردمندان! شما را به خدا بیاندیشید چگونه چنین چیزی ممکن است؟!

ثالثاً- انسان پژوهشگر و اندیشمند اگر با دقت به خطبه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در روز عرفه بنگرد، چیز تازه ای- که مسلمانان آن را قبلاً نشنیده باشند- در آن نمی یابد که بتوان پذیرفت، بدون آن، دین تکمیل نمی شود و نعمت اتمام نمی گردد، جز اینکه بعضی از سفارشها و وصیت هائی در آن خطبه آمده است که قرآن آنها را ذکر کرده و خود حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مناسبتهای گوناگون برای مردم بیان کرده و در روز عرفه تأکید بر آنها نموده است.

اکنون آن خطبه را طبق نقل راویان در اینجا می آوریم:

-خداوند خونها و اموال شما را بر شما محترم دانسته مانند احترام این ماه و این روز.

-تقوای الهی داشته باشید و از حقوق مردم کم نگذارید و در روی زمین به فساد و تباهی مشغول نشوید؛ پس اگر کسی امانتی دارد، آن را بپردازد.

-مردم در اسلام یکسان اند و هیچ فضیلت و مزیتی برای عرب بر عجم نیست جز با تقوی.

-هر خونی که در ایام جاهلیت، مقزّر شده بود، و هر ربائی که در جاهلیت رواج داشت، آن را زیر پا می گذارم.

-ای مردم «نسیء» (۱) افزونی در کفر است... هان، امروز زمان بازگشته است مانند روزی که خداوند آسمانها و زمین را آفرید.

-همانا عدد ماه ها نزد خداوند دوازده ماه است که در کتاب خدا ثبت است و چهار ماه از اینها حرام است.

-شما را سفارش می کنم که با بانوان خوش رفتاری کنید، چرا که شما با پذیرفتن امانت الهی آنها را همسر خود قرار دادید و با کتاب الهی، آنها را برای خود حلال نمودید.

-شما را در مورد بردگانتان سفارش می کنم، به آنها اطعام کنید از آنچه خود می خورید و بپوشانید آنچه را که خود می پوشید.

-مسلمان برادر مسلمان است، او را فریب نمی دهد، به او خیانت نمی کند، او را غیبت نمی نماید و نه تنها خودش که هیچ چیز از اموال و دارائش برای او حلال نیست.

-همانا شیطان امروز ناامید شده است که پرستیده شود ولی از سوی اعمالتان، مورد اطاعت قرار می گیرد.

-دشمن ترین دشمنان خدا، کسی است که غیر قاتل

ص: ۱۲۷

۱- (۱) -نسیء: یعنی تاخیر ماه حرام به ماه دیگر. به عبارت دیگر: اعراب ماه های حرام را محترم می دانستند و در آنها قتال ممنوع شده بود ولی چون سه ماه ذو القعدة، ذو الحجه و محرم دنبال هم حرام بود، و بر آنها سنگین می آمد، لذا هریکی از ماه ها را حلال دانسته و سالی دیگر بجای آن ماه بعد را حرام می دانستند که در قرآن نیز آن را زیاده در کفر می نامند: «إِنَّمَا النَّسِيءُ زِيَادَةٌ فِي الْكُفْرِ...» (سوره توبه - آیه ۳۷). (مترجم).

خود را به قتل برساند و غیر زنده خود را بزند و هر که به نعمت موالیش کفر ورزد، به آنچه بر محمد نازل شده، کفر ورزیده است و هر که به کسی جز پدرش نسبت داده شود، پس لعنت خدا و فرشتگان و تمام مردم بر او باد.

-من مأموریت یافتم که با مردم بجنگم تا «لا اله الا الله» بگویند و شهادت به پیامبری من دهند، پس اگر چنین کنند، خودشان و اموالشان در پناه من هستند و جز از روی حق، چیزی از آنان برداشته نمی شود و حسابشان با خداوند است.

-پس از من کافرانی گمراه کننده نباشید که بر گردن یکدیگر سوار شوید.

این تمام آنچه بود که در خطبه عرفه در حجه الوداع آمده بود، و من تمام فرازهایش را از منابع موثق گردآوری کردم و هیچ یک از سفارشهای حضرتش را از قلم نیانداختم؛ آیا در این سفارشات چیز تازه ای برای اصحاب گفته شده است! خیر! هرگز چیز جدیدی در آنها نیست جز تأکید بر اموری که در قرآن یاد شده و در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حکمش بیان گردیده است، و همانا حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم عمر خود را در این صرف کرد که آنچه از احکام بر مردم واجب شده، همه را بیان کند و کوچک و بزرگ مسائل را به آنان بیاموزد، پس هیچ وجهی برای نزول آیه اکمال الدین و اتمام النعمه، پس از این سفارتهائی که بر مسلمانان پوشیده نیست، نمی ماند ولی حضرت چون آن جمعیت فراوان را مشاهده فرمود و قبلا به آنها گوشزد کرده بود که آخرین حج را انجام

می دهد، بر خود لازم دید که این وصیت ها و سفارش ها را یک جا بر آنها تکرار کند.

ولی اگر شأن نزول آیه را طبق قول دوم بگیریم یعنی بپذیریم که این آیه در روز غدیر خم و پس از نصب امام علی به عنوان جانشین پیامبر و فرمانروای مؤمنان، نازل شده، مطلب کاملاً منطقی و مطابق واقع خواهد بود زیرا خلافت، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از اهم امور است و ممکن نیست که بندگان خدا، پس از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رها شوند و سزاوار نیست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا برود بی آنکه جانشینی برای خود تعیین نماید و امت را بدون سرپرست رها سازد درحالی که هرگز از مدینه خارج نمی شد جز اینکه یکی از اصحاب را بر آن می گماشت، پس چگونه باور کنیم که از دنیا رحلت فرماید و در مسئله خلافت، هیچ اندیشه ای نکند؟!

و اگر ملحدین دوران، به این قانون معتقد باشند که باید هر رئیسی، پیش از وفاتش، جانشینی برای خود تعیین کند و یک روز را بدون رئیس نمی گذرانند، پس دین اسلام که برترین و کاملترین آئین ها است و خداوند تمام شرایع و آئین ها را به آن ختم کرده و از آن بهتر، عظیم تر، کامل تر و پیشرفته تر در دنیا وجود ندارد و خداوند درباره اش فرموده:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۱).

و این قرآن هدایت می کند به آنچه پابرجاتر و محکم تر باشد.

چگونه ممکن است که این امر مهم را نادیده بگیرد و از آن

ص: ۱۲۹

غفلت ورزد درحالی که-همچنان که قبلا- گذشت-عایشه و ابن عمر و پیش از آنها ابو بکر و عمر، همه به این نتیجه رسیده بودند که باید جانشین تعیین و نصب شود و گرنه فتنه در زمین برپا می شود، و همچنین تمام خلفائی که پس از آنها آمدند، همه برای خود جانشینانی تعیین می کردند، پس چگونه این حکمت مهم بر خدا و رسولش پنهان ماند؟!!!

بنابراین خداوند به پیامبرش وحی نمود-و او در حال بازگشت از حجه الوداع بود-که علی را بعنوان خلیفه و جانشین خود نصب نماید و فرمود:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ».

یعنی ای محمد! اگر به مردم ابلاغ نکنی آنچه را به تو دستور داده ام به اینکه علی، ولی و فرمانروای مؤمنین پس از تو می باشد، پس تو رسالتت را که به آن ترا مبعوث نمودم، به نحو احسن انجام ندادی.

بنابراین، اتمام دین فقط با امامت، میسر می شود و ولایت امری است ضروری نزد تمام عقلا و خردمندان و چنین برمی آید که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم، از تکذیب نمودن مردم و مخالفتشان می هراسید.

در برخی از روایتها آمده است: حضرت فرمود:

«جبرئیل از سوی پروردگارم این دستور را به من داد که در این مکان برخیزم و به اقشار گوناگون مردم (از سیاه و سفید) بفهمانم که علی بن ابی طالب، برادر، جانشین، خلیفه و امام پس از من است؛ از جبرئیل خواستم که عذر مرا به ذات احدیت برساند زیرا من اطلاع دارم که

تقواییشان اندک، و ملامت کنندگانم بسیارند چه اینکه من همواره در کنار علی و با علی بوده ام تا آنجا که مرا «اذن» نامیدند و خداوند فرمود: «وَمِنْهُمْ الَّذِينَ يُؤْذُونَ النَّبِيَّ وَيَقُولُونَ هُوَ أُذُنٌ، قُلْ أُذُنٌ خَيْرٌ لَكُمْ» (۱) و از آنان کسانی هستند که پیامبر را اذیت می کنند و می گویند که او گوش است، پس بگو گوشی است که خیر شما را می خواهد. و اگر می خواستم، می توانستم آنان را نام ببرم و آنها را به مردم معرفی کنم ولی با پنهان نمودن این امر، بر آنها منت می گذارم. ولی به هر حال خداوند راضی نشد جز اینکه پیامش را در مورد علی ابلاغ کنم و به مردم برسانم، پس ای گروه مردم! بدانید که خداوند علی را ولی و امام شما قرار داده و اطاعتش را بر همه کس، واجب و لازم دانسته است...» تا آخر خطبه (۲).

و هنگامی که خداوند به او فرمود: «وَاللَّهُ يَعْصِي مَمَّكَ مِنَ النَّاسِ» و خداوند تو را از مردم ننگه می دارد، بدون هیچ درنگی و با سرعت هرچه تمامتر به ابلاغ پیام پروردگارش برخاست و علی را به عنوان خلیفه پس از خودش نصب کرد و از اصحابش خواست که به او تبریک بگویند که امام مؤمنین شده است و آنها همچنین کردند؛ سپس این آیه نازل شد: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...».

ص: ۱۳۱

۱- (۱) -سوره توبه- آیه ۶۱.

۲- (۲) -حافظ ابن جریر طبری در کتاب الولاية تمام خطبه را نقل کرده و جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور ج ۳-ص ۱۱۷ همین خطبه را با تفاوتی جزئی در کلمات آورده است.

از آن که بگذریم، می بینیم برخی از علمای اهل سنت به صراحت اقرار می کنند که آیه ابلاغ در مورد امامت علی نازل شده.

روایتی از ابن مردویه نقل می کنند که او از ابن مسعود شنید که می گفت: در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم این آیه را چنین می خواندیم:

«يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ - ان عليا مولى المؤمنين - وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ»
(۱).

ای رسول ما، آنچه را که از سوی پروردگارت نازل شده به مردم ابلاغ کن که همانا علی مولا و سرور مؤمنان است، و اگر چنین نکنی، رسالتش را ابلاغ نکرده ای و خداوند تو را از شر مردم مصون می دارد.

و پس از این بحث، اگر روایتهای شیعیان را از ائمه طاهرين اضافه کنیم، کاملا مطلب روشن می شود که خداوند با امامت، دینش را تکمیل کرد و از این روی، امامت نزد شیعیان یکی از اصول دین است و با امامت علی بن ابی طالب، نعمتش را بر مسلمین تکمیل نمود تا اینکه رها نشوند و هواهای نفسانی گوناگون آنها را به خود جذب نکند و فتنه و آشوب ها آنان را از پای در نیورد که مانند گوسفندان بدون چوپان در بیابان رها شوند.

و اسلام را به عنوان دین برای آنان برگزید زیرا امامانی را برای آنها انتخاب کرد که از هر رجس و پلیدی بدور و پاک و طاهرشان گردانید و علم کتاب را به آنان آموخت تا اوصیا و جانشینان

ص: ۱۳۲

۱- (۱) - تفسیر فتح القدير شوکانی - ج ۳ - ص ۵۷، جلال الدین سیوطی در تفسیر الدر المنثور - ج ۳ - ص ۱۱۷ به نقل از ابن عباس.

محمد صلی الله علیه و آله و سلم باشند و بر مسلمین است که به این حکم الهی تن در داده و تسلیم فرمانش گردند، زیرا مفهوم واقعی اسلام، همان تسلیم برای خدا است. خداوند می فرماید:

«وَرَبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ، سُبْحَانَ اللَّهِ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ، وَرَبُّكَ يَعْلَمُ مَا تُكِنُّ صُدُورُهُمْ وَ مَا يُعْلِنُونَ، وَهُوَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْحَمْدُ فِي الْأُولَى وَالْآخِرَةِ وَ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ» (۱).

و پروردگارت هر چه می خواهد می آفریند و انتخاب می کند، و برای مردم هیچ اختیاری (در نظم جهان) نیست، خداوند منزّه و برتر است از آنچه شرک می ورزند. و پروردگارت می داند که چه در دل پنهان دارند و چه اظهار می دارند و او است خدائی که جز او خدائی نیست، حمد و ستایش در آغاز و پایان عالم مخصوص او است و حکم از آن او است و به سوی او بازمی گردید.

از اینجا معلوم می شود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم روز غدیر را عید قرار داد، زیرا پس از منصوب نمودن امام علی علیه السلام و پس از نزول آیه «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...» فرمود:

«حمد خدای را که دین را به حد کمال رساند و نعمت را تمام کرد و به رسالتم و ولایت علی بن ابی طالب، پس از من راضی شد» (۲).

پس از آن جایگاهی برای تبریک گفتن به او فراهم کرد و خود در خیمه و چادری نشست، علی را هم کنار خود نشانده و مسلمانان را

ص: ۱۳۳

۱- (۱) -سوره قصص- آیات ۶۸، ۶۹ و ۷۰.

۲- (۲) -حاکم حسکانی در تفسیر آیه، به نقل از ابو سعید خدری- و حافظ ابو نعیم اصبهانی در کتابش «ما نزل من القرآن فی علی».

- که زندهای پیغمبر هم جزء آنها بودند- وادار کرد که گروه گروه بر او وارد شوند و منصبش را به او تهنیت بگویند و به عنوان امیر مؤمنان بر او سلام کنند. مردم به آنچه حضرت دستور داده بود عمل کردند، از جمله ابو بکر و عمر بودند که خدمت حضرت رسیده و به او عرض کردند:

«درود و آفرین بر تو که مولای ما و مولای هر مرد مؤمن و زن مؤمنه ای گشتی»^(۱).

هنگامی که حسان بن ثابت، شاعر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم این مطلب را فهمید، خوشحال شد و از حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم خواست اجازه دهد که به این مناسبت ابیاتی را بسراید.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخش فرمود:

«به لطف خدا بخوان شعرت را ای حسان! تا آن روزی که با زبانت ما را یاری می کنی، مورد تأیید روح القدس خواهی بود».

حسان قصیده جالبی را سرود که مورخان آن را در کتابهایشان آورده اند و اول آن این است:

ینادیهم یوم الغدیر نبیهم بخم فاسمع بالرسول منادی^(۲)

روز غدیر، پیامبرشان در منطقه ای به نام «خم» آنان را ندا می کند، پس ندای پیامبر را با جان بشنو.

ص: ۱۳۴

۱- (۱) - امام غزالی در کتاب سر العالمین ص ۶، امام احمد بن حنبل در مسندش ج ۴- ص ۲۸۱، طبری در تفسیرش ج ۳- ص ۴۲۸ این داستان را نقل کرده اند و همچنین بیهقی، ثعلبی، دارقطنی، فخر رازی، ابن کثیر و بسیاری دیگر آن را روایت کرده اند.

۲- (۲) - حافظ ابو نعیم اصبهانی در کتابش (ما نزل من القرآن فی علی)، خوارزمی مالکی در کتاب مناقب ص ۸۰، کنجی شافعی در کفایه الطالب.

علی رغم آن سفارشها، قریش برنامه دیگری برای خود اختیار کرد و با جمع شدن نبوت و خلافت در بنی هاشم مبارزه نمود که در این راستا، گفتگویی بین عمر بن خطاب و عبد الله بن عباس در میان آمده که در آن عمر این مطلب را به صراحت مورد انتقاد قرار داده است (۱).

و بدین سان هیچ کس توان آن را نداشت که این عید را جشن اعلام کند، پس از گذشت یک سال بر آن که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شخصا در آن روز عید گرفته بود.

و همچنین می بینیم درحالی که بیش از دو ماه از اصل نصّ به جانشینی علی نگذشته بود با ایجاد جو رعب و وحشت آن را از یاد برده و بکلی از محدوده ذهن خارج کرده بودند و هیچ کس را یارای یادآوری آن نبود. طبیعی است که سالگرد غدیر آن هم پس از گذشت یک سال تمام، نامی از آن برده نشود و به هر حال این روز روزی است که خلافت علی در آن روز واقع شده است، پس اگر خود نصّ و متن سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را از بین برده و به فراموشی سپرده باشند، دیگر زمینه ای برای عید قرار دادن آن روز باقی نمی ماند.

سالها بر آن گذشت تا اینکه پس از یک ربع قرن (۲۵ سال) حق به اهلش برگشت و زمام امور بدست علی افتاد و امام علی این مناسبت مهم را از نو احیاء نمود و درحالی که نزدیک بود برای همیشه از بین برود حضرت از اصحاب و یاران پیامبر گرامی

ص: ۱۳۵

۱- (۱) - طبری در تاریخش - ج ۴ - ص ۲۲۳، تاریخ ابن اثیر - ج ۳ - ص ۶۳، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید - ج ۲ - ص ۱۸ و همچنین به کتاب الغدیر ج ۱ - ص ۱۷۳ مراجعه کنید.

اسلام صلی الله علیه و آله و سلم همانها که روز غدیر را دریافته بودند، خواست که در حضور مردم بایستند و به این روز تاریخی و مهم شهادت و گواهی دهند. سی نفر از اصحاب که شانزده نفر آنها «بدریون» بودند برخاسته و شهادت دادند(۱)، و اما آنان که شهادت را کتمان کردند و فراموشی را عذر آوردند، گرفتار شدند مانند انس بن مالک که دعوت علی بن ابی طالب به او رسید ولی حاضر به شهادت نشد و از جایش برنخواست جز اینکه گرفتار بیماری پیسی شد و همواره می گریست و می گفت: دعوت آن بنده صالح خدا را نپذیرفتم و گواهی ندادم و این چنین گرفتار شدم(۲). و بدین سان حضرت علی علیه السلام حجت را بر مردم تکمیل کرد و از آن تاریخ تا امروز و تا روز رستاخیز، شیعیان به یاد روز غدیر، جشن می گیرند و آن را بزرگترین عید خود می دانند و چرا چنین نباشد، که در این روز خداوند دین خود را به حد کمال رساند و نعمتش را بر ما تمام کرد و اسلام را به عنوان دین، برای ما پذیرفت. و این روز، روز بزرگی نزد خداوند و پیامبرش و تمام مؤمنین می باشد.

برخی از علمای اهل سنت از ابو هریره نقل کرده اند که گفت:

هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دست علی را بلند کرد و فرمود:

«من کنت مولاه فعلی مولاه...» خداوند این آیه را نازل فرمود:

«الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي

ص: ۱۳۶

۱- (۱) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۴ - ص ۳۷۰، ج ۱ - ص ۱۱۹، خصائص نسائی - ص ۹۶، کنز العمال - ج ۶ - ص ۳۹۷، تاریخ ابن کثیر - ج ۵ - ص ۲۱۱، اسد الغابه - ج ۴ - ص ۲۸، اصابة ابن حجر عسقلانی - ج ۲ - ص ۴۰۸. و همچنین به کتاب «الغدیر» نوشته علامه امینی - ج ۱ - ص ۱۷۳ مراجعه فرمائید.

۲- (۲) - مجمع الزوائد هیشمی - ج ۹ - ص ۱۰۶، تاریخ ابن کثیر - ج ۵ - ص ۲۶، مسند احمد بن حنبل - ج ۱ - ص ۱۱۹.

ابو هريره سپس گفت: آن روز غدیر خم بود که هرکس آن روز را که مصادف با هیجدهم ذی حجه است، روزه بگیرد، خداوند ثواب روزه شصت سال را برای او بنویسد(۱).

و اما روایتهای شیعیان در فضیلت آن روز به شمارش نمی آید، و ما خدای را حمد و سپاس می گوئیم که ما را از چنگ زندگان به ولایت امیر المؤمنین و از جشن گرفتگان در روز عید غدیر قرار داد.

در کوتاه سخن، حدیث غدیر «من کنت مولاه...» نه تنها یک حدیث است که یک رویداد تاریخی عظیم و بزرگی است که امت اسلام اجماع در نقل آن کرده اند. و قبلاً ذکر کردیم که بیش از ۳۶۰ نفر از علمای اهل سنت و بیش از آنها، علمای شیعه آن را یادآور شده اند، و هرکس مایل بود، بیشتر در این باره تحقیق کند، به یازده جلد کتاب «الغدیر» نوشته علامه امینی مراجعه کند که ایشان به خوبی در این زمینه تحقیق و بحث کرده و حق مطلب را ادا نموده است که خداوند از امت محمد، جزای خیرش دهد.

بنابراین، تعجبی نیست اگر بعد از این، امت اسلامی به دو بخش: سنی و شیعه تقسیم شوند و گروه اول عقیده به مبدأ شوری در سقیفه بنی ساعده داشته باشد و تمام نصوص آشکار خلافت را تأویل کند و اجماع روایت کنندگان حدیث غدیر و دیگر نصوص را نادیده بگیرد و گروه دوم به این نصوص روشن و آشکار تمسک جست، جز آنها را نپذیرد و با دوازده امام از اهل بیت بیعت نماید و از آنها دمی روی گردان نباشد. حق و انصاف در این است که من

ص: ۱۳۷

هرچه در مذهب اهل سنت و جماعت، جستجو کردم-خصوصاً در امر خلافت-مطلبی که مرا مطمئن سازد و قانع کند نیافتم زیرا مبنای تمام آن مطالب، بر ظنّ و اجتهاد استوار بود و تئوری انتخاب و گزینش هرگز دلیل قطعی بر افضلیت کسی نمی تواند باشد، زیرا ما از پشت پرده ها آگاهی نداریم و بی گمان اگر انتخاب افراد به ما واگذار شود، ما نمی توانیم نقش عاطفه ها، عصیت های قومی و خودخواهی های درونی را در تأثیر آن انتخاب ها، نادیده بگیریم.

و این مطلب هرگز خیال بافی نیست زیرا کسی که مسئله انتخاب خلیفه را دنبال کند، درمی یابد که این تئوری، هرچند بسیار آن را در بوق و کرنا کردند، ولی هرگز به پیروزی نرسیده و نخواهد رسید، زیرا شخص ابو بکر که خود رهبریت شوری را به عهده داشت و بوسیله شوری به خلافت دست یافت، پس از دو سال از تأسیس این تئوری، خود تلاش در کوبیدن و مخالفت ورزیدن با آن نمود زیرا هنگامی که مرگش فرارسید، عمر را به عنوان جانشین خود تعیین کرد برای اینکه وی در طی حکومت خویش بر مردم به این نتیجه رسیده بود که هرکس برای رسیدن به این منصب، تلاش خواهد کرد و در این راستا فتنه ها و آشوبهائی وحشتناک در میان امت پدید خواهد آمد و وحدت را نابود خواهد ساخت؛ تازه این در حالی است که ما نسبت به ابو بکر حسن ظن داشته باشیم ولی اگر بگوئیم که او می دانست خلافت، با نصّ قطعی بوده و شوری و سقیفه جز وسیله ای برای رسیدن خودشان به این منصب نبوده است، این امری دیگر است.

و این هم عمر بن خطاب است که خلافت ابو بکر را در سقیفه بنیان نهاد و پژوهشگران در تاریخ می فهمند که اگر او نبود، هرگز

ابو بکر بر کرسی خلافت نمی توانست بنشیند، وی پس از وفات یارش (ابو بکر) و در دوران خلافت خودش، روبروی مردم اعلام می کند که بیعت ابو بکر، یک امر ناگهانی بود که خداوند شرش را از ما دور ساخت (۱).

ای کاش کسی از عمر سؤال می کرد که اگر-به گواهی خودش- خلافت ابو بکر تصادفی و بدون اندیشه بود، خلافت خودش نیز زائیده بی فکری و تصادف در تصادف بود، پس چگونه وصیت ابو بکر را در مورد خلافت خویش پذیرفت؟

با این حال ملاحظه می کنیم که عمر وقتی ضربه خورد و یقین کرد از دنیا می رود، شش نفر را برگزید که از میان خود، خلیفه ای را تعیین کنند درحالی که یقین داشت-هرچند عددشان کم است- و علی رغم مصاحبت و همنشینی با پیامبر و تقوا و پارسائی، بازهم عواطف انسانیشان بر عقل غلبه می کند که در این میان جز معصومین، کسی نمی تواند، حق محض را ملاک قرار دهد. از این روی می بینیم برای اینکه جلوی اختلاف را بگیرد، رای گروهی که عبد الرحمن بن عوف جزویشان بود، مرجح و برتر دانست. و بعد می بینیم که اعضای آن شورا حضرت علی را برای خلافت برگزیدند ولی با او شرط کردند که به کتاب خدا و سنت پیامبر و سنت شیخین ابو بکر و عمر عمل کند و حضرت علی کتاب خدا و سنت پیامبرش را پذیرفت ولی زیر بار سنت شیخین نرفت (۲)، ولی عثمان این شروط را پذیرفت، آنگاه او را به عنوان خلیفه برگزیده

ص: ۱۳۹

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۲۱۰ (باب رجم الحبلی من الزنا).
 - ۲- (۲) - تاریخ طبری- ج ۴- ص ۲۳۳، تاریخ ابن اثیر- ج ۳- ص ۷۱.

و با او بیعت کردند.

اما علی علیه السلام در این زمینه فرمود:

«فيا لله وللشورى، متى اعترض الريب في مع الاوّل منهم حتى صرت أقرن الى هذه النظائر، لكنى اسففت اذ أسفّوا و طرت اذ طاروا، فصغى رجل منهم لضغنه و مال الاخر لصره مع هن و هن»(۱).

خداوندا، از تو استمداد می طلبم نسبت به شورائی که تشکیل دادند چگونه مرا با آن اوّلی مساوی دانستند و درباره من شك و تردید روا داشتند که امروز با این اشخاص هم ردیف شده ام ولی بازهم تحمل کردم و در فراز و نشیب از آنها تبعیت نمودم پس یکی از آنها که از حسد و کینه زیادی برخوردار بود، از حق منحرف شده، در راه باطل گام گذاشت (سعد بن ابی وقاص) و دیگری به خاطر داماد و خویشاوندی با عثمان از من دوری جست (عبد الرحمن بن عوف) و آن دو نفر دیگر (طلحه و زبیر) چه زشت است که نامشان برده شود.

و اگر اینان که نخبگان مسلمانان و برگزیدگان به حساب می آیند، این چنین پیروی از عواطف و احساسات کرده، این قدر حقد و حسد داشته و عصبیت و فامیل پرستی ها در آنان به جایی برسد که حضرت جمله «بین هن و هن» ذکر کند که محمد عبده در شرح خود می گوید: امام علی اشاره به مسائلی نموده است که ذکر آنها زشت و موهن است، پس چه توقعی از دیگران است. هرچند پس از مدتی عبد الرحمن بن عوف از انتخاب عثمان پشیمان شد و بر

ص: ۱۴۰

عثمان خشمناک گشت و او را متهم به خیانت کرد به خاطر آن کارهائی که در دورانش انجام شده بود، لذا بزرگان اصحاب نزد عبد الرحمن آمده به او گفتند: ای عبد الرحمن! این دست نشاندۀ خودت بود! به آنها پاسخ داد: من چنین باوری درباره او نداشتم ولی خدا گواه است که دیگر با او سخن نخواهم گفت. و چنین هم شد، و عبد الرحمن بن عوف از دنیا رفت درحالی که با عثمان رنجیده خاطر بود گرچه برخی از راویان نوشته اند که: عثمان در بیماریش به عیادتش رفت ولی او روی خود را به طرف دیوار کرد و از او روی برگرداند و با او سخنی نگفت (۱).

و پس از آن آمد بر سر عثمان آنچه آمد و مردم علیه او شوریدند تا منجر به کشتنش شد، اینجا بود که امت اسلامی، مستقیماً می خواست تصمیم بگیرد و علی را به عنوان خلیفه انتخاب کند ولی افسوس بر امت که دیر جنبید چرا که دیگر دولت اسلامی مضطرب شده بود و میدان برای بازی منافقین و مستکبرین و دشمنان اسلام و طمع کنندگان در خلافت، با هر قیمت و به هر وسیله حتی اگر با ریختن خون بی گناهان باشد، گشوده شده بود، و احکام خدا و رسولش در طی آن بیست و پنج سال تغییر یافته و حضرت علی خود را میان دریائی متلاطم و امواجی سهمگین و ابرهائی تیره می یافت و تمام مدّت خلافتش را در جنگهائی خونین بسر برد که ناکثین و قاسطین و مارقین بر او تحمیل کرده بودند و از آنها بیرون نیامد جز با شهادتش که درود خدا و سلامش

ص: ۱۴۱

۱- (۱) - تاریخ طبری و ابن اثیر در حوادث سال ۳۶ هجری. محمد عبده در شرح نهج البلاغه - ج ۱ - ص ۳۵.

بر او باد و چه بسیار بر امت محمد تأسف می خورد؛ امتی که برده آزاد شده و فرزند بردگان معاویه بن ابوسفیان و همدیفانش مانند عمرو بن عاص، مغیره بن شعبه، مروان بن حکم و بسیاری دیگر در او طمع کرده بودند که اگر آن نقشه شورا و انتخاب نبود، هرگز چنین جرأتی به خودشان راه نمی دادند.

و بدین سان امت محمد در دریائی از خون شناور شد و سرنوشتش بدست نادانان و اراذل و اوباش افتاد، و از آن پس، شورا مبدل به حکومتی شاهنشاهی شد که از دوران معاویه مانند قیصرها و کسراها، حکومت را به توارث گذاشته و به فرزندان و نوادگان خود، ردوبدل می کردند.

آن دورانی که نام خلافت را بر آن گذارده بودند سپری شد و حق این است که حتی آن خلفای چهارگانه نیز خلفائی با انتخاب و شورا نبودند جز ابو بکر و علی و حتی ابو بکر را هم باید استثنا کرد زیرا بیعتش عجولانه و بدور از چشم گروه مخالف-یعنی علی و بنی هاشم و بسیاری از مسلمانان که با آنان هم عقیده بودند- صورت پذیرفت؛ بنابراین، کسی جز علی بن ابی طالب نمی ماند که بیعت با شورا و انتخابات آزاد برای او محقق شود و مسلمانان علی رغم میل باطنی حضرت با او بیعت کردند و بعضی از اصحاب که سر باز زدند هرگز مورد اعتراض یا تهدید قرار نگرفتند. و خدای سبحان نیز چنین خواسته بود که علی بن ابی طالب با نص الهی و با انتخابات مسلمانان به خلافت برسد و تمام امت اسلامی، از شیعه و سنی، درباره خلافت علی اجماع کرده اند ولی-همان طور که می دانید-درباره خلافت دیگران اختلاف دارند.

اکنون من می گویم: دریغا بر این امت که اگر پذیرفته بودند کسی

را که خداوند او را برگزیده بود، به تحقیق که برکات آسمان بر آنان نازل می گشت و امروز سرور و راهبر و پیشوای جهان بودند، همچنان که اگر پیروی از خدا کرده بودند، بی گمان این امر محقق شده بود که خود می فرماید:

«وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ».

و شما برترید اگر ایمان داشته باشید.

ولی ابلیس پلید، این دشمن قسم خورده انسانها، به پروردگار خطاب کرده گفت:

«فَبِمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعِدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ* ثُمَّ لَأَنْبِتُهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَ عَنْ أَيْمَانِهِمْ وَ عَنْ شَمَائِلِهِمْ وَ لَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (۱).

شیطان گفت: چون تو مرا گمراه شمردی، من هم بندگان را از راه مستقیم که شرع و آئین تو است، منحرف می نمایم، آنگاه از پیش روی و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ آنان درآیم تا اینکه (شکرگزارانشان کم گردند) و نیایی بیشترشان را که شاکر باشند.

هر انسان خردمندی امروز به وضعیت مسلمانان در جهان-یا در جهان سوم که در اثر جهل و نادانی و عقب افتادگی و سرسپردگی به این نامشان می نامند-بنگردد درمی یابد که چگونه ذلیل و خوارند و نه تنها توانائی هیچ کاری ندارند بلکه متأسفانه دست نیاز به سوی کشورها دراز کرده و اسرائیل را به رسمیت می شناسند درحالی که اسرائیل آنان را نمی پذیرد و دست رد به سینه شان می زند و حتی اجازه نمی دهد که به «قدس» ره یابند چرا که اکنون پایتخت

ص: ۱۴۳

اسرائیل شده است! و اگر سری به کشورهای اسلامی بزنی در می یابی که وابسته به آمریکا و یا شوروی، هستند و فقر و گرسنگی ملت هایشان را از پای در آورده و مرض و بیماری- در اثر ناداری- بر آنان چیره شده و درحالی که سگهای اروپا از بهترین انواع گوشت و ماهی برخوردارند، بسیاری از مسلمانان در اثر نیافتن لقمه ای نان گندم یا جو، از گرسنگی جان می دهند و لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم.

حضرت زهرا سرور زنان جهان سلام الله علیها پس از مخاصمه با ابو بکر در آن خطبه ای که میان مهاجرین و انصار ایراد فرمود به این سرنوشت امت خبر داده چنین فرمود:

«به خدا قسم زمانه باردار است، پس دمی تامل کنند تا هنگام زادنش فرارسد (و فتنه ای برپا گردد) هان! اینان برای گرفتن شیر، ظرفی را پر از خون تازه و زهری هلاک کننده، نمودند؛ آنجا است که باطل پیشگان زیان بینند و آیندگان از سرانجام برنامه پیشینیان آگاه گردند.

وانگهی، اکنون به دنیاتان دل خوش دارید و برای دریافت فتنه، قلبهایتان را مطمئن سازید و شما را بشارت باد به شمشیری برنده و سلطه تجاوزگری ستم پیشه و آشوبی فراگیر و بی دادگری ستمگرانی که غنایم شما را چپاول کرده و خودتان را درو خواهند کرد، پس دریغ و افسوس بر شما، و وای به حالتان که هدایت از شما روی برگردانده و چگونه می شود شما را به آن واداشت که آن را خوش ندارید».

«اما لعمری لقد لقحت فنظره ریثما تنتج، ثم احتلبوا

ملء القعب دما عیطا و ذعافا مبیدا، هنالك یخسر المبطلون و یعرف التالون غب ما أسسه الاولون، ثم طیوا عن دنیاکم انفسا و اطمئنا للفتنه جاشا و ابشروا بسیف صارم و سطوه معتد غاشم و هرج شامل، و استبداد من الظالمین، یدع فیئکم زهیدا، و جمعکم حصیدا فیا حسره لکم و آئی بکم و قد عمیت علیکم، أنلزمکموها و أنتم لها کارهون»(۱).

راست گفت سرور بانوان جهان در پیشگوئیش که او است از دودمان نبوت و معدن رسالت و به تحقیق سخنان او در زندگی امت تجسم عینی یافت و به وقوع پیوست و کسی چه می داند شاید آینده ای سهمگین تر و دردناک تر از گذشته در انتظار امت باشد، زیرا به آنچه خداوند نازل کرد، روی گرداندند، پس اعمالشان حبط و باطل شد «ذَلِكِ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ».

اساسی ترین نکته بحث:

نکته مهمی در بحثمان ناگفته ماند که شایسته بررسی است و شاید آن تنها اعتراضی باشد که -معمولا- بسیاری از خصوم و دشمنان پس از درماندگی و دریوزگی، به آن در می آویزند و چون چاره ای جز اقرار به ثبوت نص های صریح و واضح در مورد امیر المؤمنین ندارند، در پایان خود را به تعجب و شگفتی می زنند

ص: ۱۴۵

۱- (۱) - طبری در دلائل الامامه - ص ۴۱ بلاغات النساء ابن طیفور ص ۲۰، اعلام النساء نوشته عمر رضا کخاله - ج ۴ - ص ۱۲۹ و ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه.

و بعید می دانند که روز نصب امام علی، صد هزار صحابی حضور یافتند سپس همه آنها توطئه علیه حضرت کرده و از او اعراض نمودند درحالی که میان آنان بسیاری از نخبگان اصحاب و افراد برتر وجود داشتند! و این اعتراض به خود من شد هنگامی که بحث به سود من تمام شد، و من نتوانستم باور کنم و هیچ کس نمی تواند این مطلب را باور کند، اگر همین طور مطرح گردد ولی اگر قضیه را از تمام ابعاد مورد بررسی قرار دهیم، تعجبمان از بین می رود زیرا مسئله آن طور که اهل سنت مطرح می کنند یا ما تصور می کنیم نیست و آنها نیز سخنان منطقی است زیرا خیلی بعید است صد هزار صحابی فرمان پیامبر را به زمین بزنند. پس قضیه چطور اتفاق افتاد؟

اولاً- بسیاری از آنان که در مجلس بیعت «غدیر» حضور یافتند، اهل مدینه منوره نبودند بلکه حد اکثر سه الی چهار هزار نفر آنان در مدینه سکونت داشتند. در این میان بسیاری از آنان نیز بردگان و یا مستضعفینی بودند که از مناطق مختلف بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وارد شده بودند و در مدینه قبیله و خویشاوندانی نداشتند، مانند اهل صفه، پس تنها نیمی از آنان باقی می ماندند که بیش از دو هزار نفر نمی باشند که اینها هم معمولاً گوش به حرف رؤسای قبایل و در مقابل نظام عشایری، خاضع بودند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز بر این مطلب صحت گذاشتند و لذا هرگاه گروهی بر حضرت وارد می شدند، سرور و زعمیشان را بر آنان حق سرپرستی می داد، از این رو در اسلام به آنان «اهل حل و عقد» می گویند.

و اگر به کنفرانس «سقیفه» که فوراً پس از وفات پیامبر برگزار شد بنگریم. می بینیم افرادی که ابو بکر را برای خلافت برگزیدند،

حد اکثر به صد نفر بیشتر نمی رسند زیرا از انصار که اهل مدینه بودند کسی جز رهبران و بزرگانشان حضور نداشتند، همچنین از مهاجرین که اهل مکه بودند و همراه با پیامبر هجرت کرده بودند جز سه یا چهار نفر به عنوان «قریش» حضور نداشتند و کافی است که ما وسعت و گشایش سقیفه را به نظر آوریم تا معلوم شود که وقتی ادعا می کنیم صد نفر در آن حضور داشتند، تا اندازه ای مبالغه و گزاف نیز گفته ایم، چرا که سقیفه بنی ساعده مانند سالن های بزرگ کنفرانس ها و کنگره های زمان معاصر نبوده است، وانگهی اغلب آن صد هزار نفر نه تنها حاضر نبودند که حتی از جریان سقیفه مطلع نشدند مگر پس از مدتی طولانی که از برگزاریش گذشته بود برای اینکه در آن زمان نه پست هوائی وجود داشت و نه تلفن های بی سیم و نه ماهواره ها.

و پس از اتفاق نظر آن شخصیت ها بر تعیین ابو بکر و علی رغم مخالفت بزرگ انصار سعد بن عباده و فرزندش قیس، الا اینکه اغلب افراد موجود در سقیفه، عقد بیعت را محکم بسته و بر آن اتفاق کردند، هرچند در همان وقت بیشتر مسلمانان از سقیفه دور بودند و برخی مشغول تجهیز و تکفین حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بودند یا اینکه بهت زده، خبر وفات را دریافته بودند، از طرفی عمر بن خطاب نیز مردم را مورد تهدید و ارباب قرار داده بود تا خبر وفات پیامبر را بازگو نکنند(۱).

از اینکه بگذریم بسیاری از اصحاب بدستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در سپاه اسامه بوده و در آن لحظه، در پایگاه «جرف»

ص: ۱۴۷

اقامت داشتند و وفات پیامبر را دریافت نکرده و در سقیفه نیز حضور نیافتند.

بنابراین آیا باز هم عاقلانه است اگر افراد یک قبیله یا عشیره با سرپرست خود مخالفت کنند در آنچه او تصویب کرده، بویژه اینکه در آنچه او صحنه گذارده، شرافتی بزرگ و فضیلتی همگانی است که هر قبیله تلاش در بدست آوردن آن دارد و کسی چه می داند، شاید شرافت ریاست بر تمام مسلمانان، روزی هم نصیب آن قبیله گردد زیرا اکنون دیگر حاکم واقعی و شرعی از منصبش رانده شده و مطلب به شورا گذاشته شده که هر بار یکی را میان خودشان انتخاب و بر مردم تحمیل می کنند، پس چرا از این امر خوششان نیاید و چگونه آن را تأیید نکنند؟

ثانیا- اگر اهل حلّ و عقد از مردم مدینه، مطلبی را تثبیت کردند، دیگر جائی برای دوردستان که از گوشه و کنار جزیره می آیند، نمی ماند که بخواهند به مخالفت برخیزند، گو اینکه آنها نمی دانند در غیابشان چه گذشته است زیرا وسائل حمل و نقل و ارتباطات در آن دوران، خیلی ابتدائی و عقب افتاده بود، از سوئی دیگر آن مردم چنین تصویری از اهل مدینه داشتند که اینان با پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می زیسته اند پس قطعاً دست یابی به احکام نوین که در هر ساعت و در هر روز با وحی پدید می آمد دارند. از آن گذشته، برای رئیس یک قبیله که از پایتخت دور است، فرقی ندارد، که چه کسی بر مسند خلافت باشد، پس برای او ابو بکر یا علی یا هر شخصی دیگر یکی است و آنچه برای او مهم است، این است که خود ریاست عشیره اش را عهده دار باشد و کسی در این امر با او مخالفت نکند.

ص: ۱۴۸

و چه بسا برخی از آنها می خواسته است که از حقیقت قضیه، آگاه شود ولی دستگاه حاکم او را یا با تشویق و یا با تهدید، ساکت کرده اند و شاید این مطلب را که شیعیان درباره مالک بن نویره می گویند که از پرداخت زکات به ابو بکر خودداری کرد، مطلب درستی باشد! خداوند عالم است و بس! به هر حال کسی که دنبال آن حوادث است و مسئله نبرد با مانعین زکات را بررسی می کند، به بسیاری از تناقضات برمی خورد و به آنچه تاریخنگاران برای حفظ آبروی اصحاب بویژه دست اندرکاران، نگاشته اند، هرگز قانع نمی شود.

ثالثاً- ناگهانی بودن مسئله، نقش مهمی را بازی کرد و مردم را در برابر عمل انجام شده قرار داد زیرا کنفرانس سقیفه، بی خبر از افرادی که مشغول تجهیز و دفن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بودند، مانند امام علی، ابن عباس، سایر بنی هاشم، مقداد، سلمان، ابو ذر، عمار، زبیر و بسیاری دیگر از اصحاب، برگزار شد و در آن هنگام که اهل سقیفه ابو بکر را به مسجد بردند و مردم را به بیعت طلبیدند، و مردم گروه گروه-خواسته یا ناخواسته-برای بیعت با او به مسجد می آمدند، علی و یارانش هنوز از آن واجب مقدسی که اخلاق و الایشان بر آنان فرض کرده بود، دست برنداشته و روا نبود که پیامبر خدا را بی غسل و کفن رها کنند و به سوی سقیفه بشتابند و در امر خلافت، نزاع کنند.

و همین که از آن واجب مقدس فارغ شدند، مطلب تمام شده بود و ابو بکر بر کرسی صدارت تکیه داده بود و هر کس از بیعت سرباز می زد، جزو فتنه انگیزانی به شمار می رفت که می بایست مسلمانان با او به نبرد برخیزند و حتی اگر لازم شد او را به قتل برسانند!! از این

روی می بینیم عمر، سعد بن عبادہ را تهدید به قتل کرده و فریاد برآورده بود که: «او را بکشید که اهل فتنه است»، چون او از بیعت با ابو بکر خودداری کرده بود(۱).

و از آن پس عمر، تمام مخالفانی را که در منزل علی گرد آمده بودند تهدید به سوزاندن خانه و هر که در خانه است نمود و اگر ما برآستی نظر عمر بن خطاب را در مسئله بیعت متوجه شویم، بسیاری از آن معماها که سرگردان کننده مانده است، برای ما حل می شود. زیرا عمر بر این عقیده است که برای صحت بیعت کافی است یک نفر مسلمان آن را تأیید کند و دیگر بر بقیه مسلمین واجب می شود که از او پیروی کنند و هر کس مخالفت و تمرد کند، از اسلام خارج شده و باید او را کشت!

حال بیائید با هم در مسئله بیعت به او گوش فرادهیم که از خود سخن می گوید، و بخاری در صحیحش(۲) آن را آورده است، او داستان سقیفه را چنین تعریف کرد:

«سروصدا بسیار شد و داد و فریاد به اوج خود رسید و من ترسیدم که اختلاف کنند لذا فوراً گفتم: ابو بکر! دستت را به من بده. ابو بکر هم دست خود را دراز کرد و من با او بیعت کردم و مهاجرین(۳) و انصار نیز بیعت کردند. آنجا بود که علیه سعد بن عبادہ شوریدیم و بر او

ص: ۱۵۰

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۲۱۱، تاریخ طبری- ج ۳- ص ۲۲۳.

۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۲۰۹.

۳- (۳) - همه مورخین نقل کرده اند که در سقیفه بیش از چهار نفر از مهاجرین کسی نبود. پس اینکه می گوید: من با او بیعت کردم و مهاجرین نیز بیعت کردند، معارض است با سخن خودش در همین خطبه که می گوید: علی و زبیر و هر که با آنها بود، با ما مخالفت کردند. صحیح بخاری ج ۸- ص ۲۱۰ را مطالعه کن.

پدیدیم که ناگهان یکی از حاضرین گفت: سعد بن عبادہ را کشتید. گفتیم: خدا سعد بن عبادہ را بکشد. عمر اضافه کرد: ما به خدا تا آن روز هیچ امری را سخت تر از بیعت با ابو بکر ندیدیم، ترسیدیم اگر آن جمع متفرق شوند و بیعت حاصل نشود، پس از ما بروند و با دیگری بیعت کنند و آن وقت مجبور شویم با کسی که نمی‌خواهیم بیعت نمائیم یا اینکه مخالفت کنیم و آنگاه فساد روی دهد، پس اگر کسی بدون مشورت با مسلمانان با دیگری بیعت کند، نه آن کس و نه آن که مورد بیعت قرار گرفته، پیروی می‌شوند، زیرا ممکن است هر دو به قتل برسند».

بنابراین، مسئله از دیدگاه عمر انتخاب و شورا نیست بلکه کفایت است که یک نفر از مسلمین مبادرت به بیعت کند تا برای بقیه، حجت باشد، بهمین خاطر به ابو بکر گفت که: ای ابو بکر! دستت را دراز کن و او هم دستش را دراز کرد و عمر بدون مشورت و بدون تأمل با او بیعت کرد از ترس اینکه دیگری خود را پیش بکشد، و از این نظریه خود چنین دفاع می‌کند: «ترسیدیم اگر مجلس متفرق شد و بیعت صورت نپذیرفت، پس از ما با دیگری بیعت کنند» (مثلاً انصار یکی را از میان خودشان برگزینند و با او بیعت کنند) و برای توضیح بیشتر اضافه می‌کند: «پس در آن صورت، ناچار بودیم با کسی بیعت کنیم که از او خوشمان نمی‌آمد و یا هم اینکه به مخالفت برخیزیم و در آن صورت، فساد برپا می‌شد»!!

اگر ما بانصاف، حکم و با دقت، بحث کنیم، لازم است اقرار

نمائیم که عمر در واپسین روزهای زندگیش، نظر خود را تغییر داد و آن روزی بود که از آخرین حجّش بازگشته بود و در حضور عبد الرحمن بن عوف بود که یک نفر آمد و به او گفت: یا امیر المؤمنین! چه می گوئی درباره فلان شخص که می گوید: اگر عمر از دنیا برود ما با فلان شخص بیعت می کنیم زیرا به خدا قسم بیعت ابو بکر چیزی جز یک کار شتابزده نبود و تمام شد عمر عصبانی شد و لذا تا به مدینه برگشت فوراً به منبر رفت و خطبه ای خواند و در آن خطبه چنین گفت: به من گزارش رسید که یکی از شماها گفته است: به خدا قسم اگر عمر بمیرد با فلان شخص بیعت می کنم، پس هشدارتان باد، نکند کسی چنین بگوید که: بیعت ابو بکر کاری شتابزده بود و تمام شد، هان! چنین بود ولی خداوند، شرش را از ما دور ساخت. آنگاه گفت: هر کس با مردی بیعت کند بدون اینکه با مسلمانان مشورت کرده باشد، پس نه او باید بیعت کند و نه آن کسی که مورد بیعت قرار گرفته، باید بپذیرد از ترس اینکه هر دو کشته شوند(۱).

ای کاش عمر بن خطاب، در روز سقیفه، همین نظر را داشت و با بیعت ابو بکر، همان بیعتی - که به قول خودش - کار شتابزده ای بود و خداوند ما را از شرش در امان نگهداشت، بر مردم ظلم روا نمی داشت. ولی چطور عمر می تواند این نظر تازه را حاکم کند زیرا در این صورت، حکم قتل خودش و دوستش را امضاء کرده زیرا در این نظر جدید به صراحت می گوید: هر که بدون مشورت مسلمانان، با دیگری بیعت کند، پس نه او بیعت کند و نه آن

ص: ۱۵۲

دیگری بپذیرد، زیرا ممکن است به قتل برسند.

مطلبی که می ماند این است که بدانیم: چرا عمر در آخرین ایام زندگیش، نظرش را تغییر داد با اینکه می دانست با این نظر جدید، بیعت ابو بکر را از اصل و اساسش ویران کرده است زیرا خود او قبلا بدون مشورت با مسلمین، بیعت کرده بود و با این نظر جدید بیعت خودش را نیز نابود کرده زیرا او به خلافت نرسید جز با بیعت ابو بکر با او، بدون مشورت مسلمانان، تا جائی که برخی از اصحاب بر ابو بکر وارد شدند و در مورد ولایت دادن به یک انسان شدید و تندخو اعتراض کردند(۱). زیرا در هنگامی که عمر از نزد ابو بکر خارج شد تا نامه او را بر مردم بخواند، شخصی از عمر پرسید: ای ابا حفص، در نامه چه نوشته شده؟ عمر گفت: نمی دانم ولی من نخستین کسی هستم که شنیدم و اطاعت کردم. آن مرد گفت: «ولی من بخدا قسم می دانم چه در آن هست، در آن سال تو او را حکومت دادی و امسال او تو را حکومت داد»(۲).

و این مانند سخن حضرت علی است که به عمر گفت (آن هنگام که عمر مردم را به زور وادار به بیعت با ابو بکر کرده بود): «امروز برای او شیری بدوش که مقداری از آن برای خودت بماند، و امروز حکومت او را تثبیت کن که فردا همین را به تو برگرداند»(۳).

مهم این است که بدانیم عمر چرا نظرش را در مورد بیعت عوض کرد، من تقریبا دارم به این باور می رسم که برخی از اصحاب خواستار بیعت با علی بن ابی طالب پس از عمر بودند و عمر هرگز

ص: ۱۵۳

۱- (۱) - تاریخ طبری - ج ۳ - ص ۴۲۸.

۲- (۲) - الامامه و السیاسة ابن قتیبہ - ج ۱ - ص ۲۵.

۳- (۳) - تاریخ الخلفاء ابن قتیبہ - ج ۱ - ص ۱۸.

به این امر رضایت نمی داد، چرا که او با نص های صریح و بی پرده مخالفت کرده و نگذاشته بود که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آن نامه را بنویسد (۱) زیرا می دانست مضمون آنچه خواهد بود و تا آنجا پیش رفت که پیامبر را متهم به بی حواسی کرد و پس از وفات پیامبر مردم را ترساند که کسی اعتراف به وفات پیامبر نکند (۲) چون نمی خواست مردم برای بیعت با علی به سوی او بشتابند، او بیعت با ابو بکر را بنیان نهاد و مردم را به زور وادار به آن کرد و مخالفین را تهدید به قتل نمود (۳)، تمام اینها برای این بود که می خواست علی را از خلافت دور سازد، بنابراین چگونه اجازه می دهد گوینده ای بگوید که: او پس از مرگ عمر با فلان شخص بیعت خواهد کرد بویژه اینکه آن گوینده (که نامش برای همیشه پنهان ماند و بدون شک او یکی از بزرگان اصحاب بود) به رفتار شخص عمر در مورد بیعتش با ابو بکر، احتجاج می کند که او گفت: «به خدا قسم، بیعت ابو بکر یک کار شتابزده ای بود که به خیر گذشت» یعنی: هرچند این کار بدون مشورت با مسلمانان و غفلتا صورت پذیرفت، اما به هر حال تمام شد و دیگر کسی نمی تواند این حقیقت موجود را انکار کند، و اگر برای عمر روا بود که این رفتار را با ابو بکر بکند، چرا برای آن شخص روا نباشد با فلان کس همین کار را انجام دهد. در این بین ملاحظه می کنیم که ابن عباس و عبد الرحمن بن عوف و عمر بن خطاب از بردن نام آن کس که مورد بیعت می خواهد قرار بگیرد خودداری می ورزند و چون این دو شخصیت، اهمیت

ص: ۱۵۴

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۳ - ص ۱۲۵۹ - ح ۲۲، صحیح بخاری - ج ۶ - ص ۱۱.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۶ - ص ۱۷.

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۲۱۰، تاریخ الخلفاء - ج ۱ - ص ۱۹.

بسزائی نزد مسلمانان داشتند، لذا می بینیم که عمر برای این سخن، سخت خشمگین می شود و در خطبهٔ اولین نماز جمعه، مسئله خلافت را به میان می کشد و نظر جدید خود را برای مردم مطرح می سازد تا اینکه راه را بر این شخص که می خواهد آن کار شتابزده را یک بار دیگر تکرار کند، ببندد زیرا نتیجه به نفع خصمش خواهد بود، گرچه در اثنای بحث، متوجه شدیم که این تنها نظر فلان شخص نبوده بلکه نظر بسیاری از اصحاب بود از این روی، بخاری می گوید: پس عمر خشمگین شد و گفت: من به خواست خدا امشب در میان مردم سخنرانی می کنم و هشدارشان می دهم از این افرادی که می خواهند امورشان را غصب کنند(۱).

بنابراین تغییر رأی عمر برای مخالفت با آنهایی بود که می خواستند سرنوشت مردم را بدست خود بگیرند و با علی بیعت کنند، و عمر از این نظر راضی نمی شود زیرا معتقد است خلافت از امور مردم است و حقّ علی بن ابی طالب نیست؛ پس اگر این عقیده درست بود، چرا ایشان برای خود روا می داند که پس از وفات پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سرنوشت مردم را به زور در دست بگیرد و بدون مشورت با مسلمانان، برای بیعت با ابو بکر می شتابد؟

موضعگیری های عمر نسبت به علی علیه السلام معروف و مشهور است که از هر طریقی می کوشید تا آن حضرت را از حکومت دور نگه دارد و این نتیجه گیری را ما تنها از سخنرانی گذشته او بدست نیآورده ایم، بلکه هر پژوهشگر تاریخ می داند که حتی در دوره خلافت ابو بکر، عمر عملاً حکومت می نمود، و از این رو وی از

ص: ۱۵۵

اسامه بن زید می خواهد که عمر را نزد او در مدینه باقی گذارد، تا در کار خلافت از او یاری جوید(۱).

بااین حال می بینیم علی بن ابی طالب علیه السلام در طول خلافت ابو بکر، عمر و عثمان، از هر پست و مسئولیتی برکنار می ماند، به طوری که نه به او سمتی و نه ولایت و حاکمیت بخشی و نه فرماندهی لشکری و نه خزانه داری بیت المال واگذار می گردد، در صورتی که شخصیت آن حضرت بر همه مسلمانان روشن و مشخص می باشد. و از همه شگفت انگیزتر اینکه-به نقل تاریخ- عمر در آستانه مرگش اظهار تأسف نمود که چرا ابو عبیده جراح و سالم غلام حدیفه در قید حیات نمی باشند تا یکی از آنها را پس از خویش خلیفه سازد.

بدون تردید نظر سابق وی هم در مورد شیوه بیعت دستخوش تغییر گردیده بود، چرا که آن گونه بیعت را کاری شتابزده و تجاوز به سرنوشت مسلمانان معرفی کرده بود، پس به ناگزیر می بایست شیوه ای تازه و راه حلی معتدل ارائه دهد، تا نتواند هرکس با فردی که او را شایسته خلافت تشخیص داد، خود کامانه بیعت نموده، و لزوم پیروی او را بر دیگران تحمیل سازد، چنانچه او و ابو بکر هر کدام در مورد بیعت با دیگری از چنین شیوه ای استفاده نمودند، و چنانچه بعضی افراد که انتظار مرگ عمر را می کشیدند، مایل بودند بهمین طریق خلیفه مورد نظر خود را انتخاب نمایند، ولی پس از اینکه عمر آن را شیوه ای عجولانه و غاصبانه خواند، دیگر

ص: ۱۵۶

استفاده از آن غیر ممکن بود، و نیز شورائی کردن مسأله تعیین خلیفه برای وی مقدور نبود، چرا که خود پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در اجتماع سقیفه حاضر بود و بدیده خویش اختلافی را که نزدیک بود به بهای از دست دادن جانها و ریختن خونهای تمام شود نگریست، و سرانجام اندیشه شورای شش نفره و یا بدیگر سخن، دادن حق رأی به شش نفر برای تعیین خلیفه برایش پیدا شد، و از دیگر مسلمانان حق شرکت در این شورا را سلب نمود، گرچه او می دانست اختلاف در میان شش نفر یادشده نیز اجتناب ناپذیر است، و ازاین رو وصیت نمود که در صورت بروز اختلاف نظر، از گروهی که عبد الرحمن در میان آنهاست پیروی شود، و لو این اختلاف به کشته شدن سه تن مخالف عبد الرحمن منتهی گردد. البته این مسأله در موردی پیش می آمد که اعضای شورا به دو دسته تقسیم می شدند که این امری محال بود، زیرا عمر می دانست «سعد بن ابی وقاص» پسر عموی عبد الرحمن و هر دو از قبیله «بنی زهره» اند بعلاوه او علی علیه السلام را دوست نداشته و کینه آن حضرت را در دل دارد، زیرا دائی های وی از قبیله «عبد شمس» بدست علی علیه السلام به قتل رسیده اند، چنانچه می دانست «عبد الرحمن بن عوف» داماد عثمان یعنی همسرش ام کلثوم، خواهر او می باشد و نیز از تمایل شدید طلحه به عثمان آگاه بود و به نقل مورخین میان آنان روابط دوستانه ای برقرار بود، و گذشته از اینها برای جلب نظر طلحه به عثمان تنها انصراف و بی علاقگی او نسبت به علی علیه السلام کافی بود، چرا که بین قبیله «تیم» که طلحه به آن تعلق داشت و قبیله بنی هاشم رابطه خصمانه حاکم بود و دلیل

این تیرگی رابطه از خلافت ابو بکر سرچشمه می گرفت (۱).

عمر به همه این مسائل آگاه بود و بهمین دلیل روی انتخاب این عده بخصوص، عنایت داشت، که هر شش نفر آنان از قریش و از مهاجرین بودند و حتی یک نفر از انصار در میانشان دیده نمی شد و هریک نماینده و رئیس قبیله ای به شمار می رفت که از موقعیت و نقش ویژه ای برخوردار بودند.

۱- علی بن ابی طالب «علیه السلام» رئیس قبیله بنی هاشم.

۲- عثمان بن عفان رئیس بنی امیه.

۳- عبد الرحمن بن عوف رئیس بنی زهره.

۴- سعد بن ابی وقاص از قبیله بنی زهره و از طرف مادر به قبیله بنی امیه منصوب بود.

۵- طلحه بن عبید الله بزرگ بنی تیم.

۶- زبیر بن عوام پسر صفیه عمه رسول خدا «صلی الله علیه و آله» و همسر اسماء دختر ابو بکر.

این شش تن همگی اهل حلّ و عقد به شمار می رفتند، و در میان تمام مسلمانان، مدینه-مرکز خلافت- و دیگر نقاط جهان اسلام، حکم و نظرشان پذیرفته بود و جز اطاعت و قبول بی چون و چرا چاره ای برایشان وجود نداشت، و هر کس که سرپیچی می کرد خونس مباح می گردید، و این خود همان مطلبی است که ما در صدد نزدیک ساختن آن به ذهن خواننده می باشیم، و بخصوص مسأله مسکوت ماندن «حدیث غدیر».

بنابراین با وجود آشنائی عمر به روحیات و احساسات و

ص: ۱۵۸

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه محمد عبده ج ۱ ص ۳۴.

تمایلات آن شش تن، جای تردید نیست که او از اول عثمان را کاندیدای خلافت نموده بود و به دیگر سخن، عمر می دانست که اکثر آنان به خلافت علی علیه السلام رضایت نخواهند داد و گرنه او چرا و بر چه اساسی حق داشت تا جانب عبد الرحمن بن عوف را در برابر علی بن ابی طالب علیه السلام تقویت نماید، در صورتی که مسلمانان از آغاز تاکنون درباره برتری علی علیه السلام و ابو بکر با یکدیگر اختلاف نظر دارند و هرگز شنیده نشده است کسی آن حضرت را با عبد الرحمن بن عوف مقایسه نماید.

اینجا لحظه ای درنگ می نمائیم تا از همه اهل سنت و جماعت و از تمام فریادگران اصل «شورا» و از جمیع آزاداندیشان سؤال نمائیم که چگونه سازش و ارتباطی را می توانند میان شوری و نظریه ابتکاری عمر برقرار سازند، در صورتی که اگر نظریه مزبور حکایت از چیزی نماید، آن چیز جز استبداد نظر خلیفه نخواهد بود، زیرا او بدون اطلاع و حضور مسلمانان، آن شش تن را برگزید، و چنانچه دستیابی خود وی بر مسند خلافت ناگهانی و شتابزده بود، پس با چه حقی یکی از آنان را بر جامعه اسلامی تحمیل نمود؟ بدین ترتیب دست کم باید اعتراف نمائیم که سیستم سیاسی اسلام به نظر هواداران «شورا» چنانچه خود آنان ادعا دارند بر پایه دموکراسی نیست. شاید عمر خود نیز بر این اساس به «شورا» معتقد نبود، و خلافت را حق ویژه مهاجرین می پنداشت و حق هرگونه مخالفت را از دیگران سلب نموده بود، بلکه گامی از این فراتر رفته و همانند ابو بکر، خلافت را ملک انحصاری قریش می دانست چرا که در میان مهاجرین کسانی بودند که از قبیله قریش و یا از نژاد عرب نبودند، بنابراین برای سلمان فارسی، عمار یاسر،

بلال حبشی، صهیب رومی، ابو ذر غفاری و هزاران صحابی غیر قریشی اجازه اظهار نظر در مسأله خلافت نبود.

البته این یک ادعای صرف نیست، و نمی تواند چنین باشد، بلکه این تنها عقیده آنان است، چنانچه تاریخ آن را ثبت نموده و محدثین از زبانشان نقل نموده اند. برای اثبات آن، به خطابه ای که در صحیح بخاری آمده است، بازمی گردیم:

«عمر بن خطاب می گوید: قصد سخنرانی داشتم و خطابه ای شگفت انگیز در نظر گرفتم تا در مقابل ابو بکر ایراد نمایم، و تا حدودی مراعات حرمت او را داشتم، وقتی خواستم سخنرانی نمایم، ابو بکر به من دستور سکوت داد، او از من بردبارتر و باوقارتر بود، و به خدا سوگند کلمه ای در خاطر من نبود که او شبیه آن و یا بهتر از آن را بدون آمادگی قبلی نگوید، تا آنکه سکوت نمود و سپس خطاب به انصار گفت: هر فضیلتی که درباره شما گفتم شما درخور آن بودید و این مسأله-خلافت-جز برای این قبیله از قریش شایسته نمی باشد»(۱).

بدین ترتیب برای ما روشن می شود که ابو بکر و عمر به اصل «شورا» و حق تعیین سرنوشت، اعتقادی نداشتند.

بعضی از مورخین می گویند: ابو بکر در برابر انصار به این حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم استدلال نمود: «خلافت در میان قریش می باشد» و در صحت آن جای تردید نیست، ولی چنانچه

ص: ۱۶۰

صحیح بخاری و مسلم و دیگر صحاح و کتب روایی معتبر سنی و شیعه تصریح نموده اند، حقیقت این است که آن حضرت فرمود:

«پس از من دوازده تن خلیفه اند و تمام آنان از قریش می باشند»^(۱) و صریح تر از آن این حدیث است که: «پیوسته این مسأله -خلافت- در میان قریش خواهد بود، هرچند از مردم دو تن باقی مانده باشند» و نیز «مردم در نیک و بد پیرو قریش اند»^(۲).

بنابراین اگر تمام مسلمانان به این احادیث معتقد باشند، چگونه کسی می تواند مدعی گردد که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سرنوشت خلافت را به «شورا» واگذار نمود تا مسلمانان هر کس را بخواهند از این طریق انتخاب نمایند. ای اندیشمندان آیا این تناقض نیست؟! و راهی برای رهائی از این تناقض برای ما در کار نیست، مگر اینکه به روایات اهل بیت علیهم السلام و گفتار شیعه و سخن آن دسته از دانشمندان سنی که بر مسأله تعیین خلفا از نظر اشخاص و تعداد و اسامی توسط پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تأکید دارند، تمسک جوئیم. و نیز از این طریق می توانیم با موضعگیری عمر نسبت به انحصار خلافت در میان قریش آگاه شویم؛ او کسی است که به اجتهاد در مقابل نص حتی در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم معروف بود، و «صلح حدیبیه»، «نماز خواندن بر منافقان»، «مصیبت روز پنجشنبه» و «ممانعت از بشارت دادن به بهشت» از سوی او بزرگترین شاهد بر آن است، بنابراین شگفتی نیست که او

ص: ۱۶۱

-
- ۱- (۱) - در این خصوص بنیاد معارف اسلامی قم تحقیقی جامع و کامل انجام داده که بصورت یک جلد کتاب به زودی در دسترس علاقمندان قرار خواهد گرفت. (مترجم)
- ۲- (۲) - صحیح مسلم ج ۳-ص ۱۴۵-حدیث سوم و چهارم.

پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در مقابل حدیث صریح خلافت، اظهار اجتهاد نموده و قبول سخن آن حضرت را که نسبت به خلافت علی بن ابی طالب علیه السلام به این دلیل که از نظر سن از دیگران کوچکتر می باشد لازم نداند، و به حدیثی که کلمه «قریش» بصورت کلی و عمومی در آن به کار رفته است اکتفا نماید.

و همین بود که عمر را واداشت تا قبل از مرگش، شش نفر از بزرگان قریش را برگزیند تا میان احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و آنچه خود او نسبت به حق قریش در خلافت معتقد بود، توافقی ایجاد نماید و شاید داخل کردن علی را در آن گروه با علم به اینکه آنها قطعا او را انتخاب نمی کنند، یک بازی سیاسی از سوی عمر بود تا علی را وادار به دخول در آن جمع نماید و جای عذر و بهانه ای برای پیروان و محبانش که قائل به اولویت او هستند نگذارد، ولی امام علی علیه السلام تمام این مسائل را در خطبه ای که برابر عموم مردم ایراد فرمود، تذکر داده و ضمن آن خطبه چنین گفته است:

«من در این مدّت طولانی که همراه با شدّت و محنت بود، صبر کردم تا اینکه او (عمر) راه خود را پیمود و خلافت را در گروهی قرار داد که گمان نمود من هم یکی از آنها هستم. خدایا! به تو پناه می برم از این شورا.

چطور شد که مردم نسبت به اولی (ابو بکر) درباره من شک و تردید کردند تا جائی که امروز همسان با این اشخاص شده ام ولی به هر حال در فراز و نشیب ها (تا آنجا که مصلحت اسلام اقتضا می کرد) با آنها همراهی کردم. پس یکی از آنان به دنبال کینه و دشمنی که (با من) داشت، گام در راه باطل نهاد و دیگری برای

خوشایند داماد خویش، از من کناره گیری جست و دو نفر دیگر که زشت است نام آنها برده شود»^(۱).

چهارم-حضرت علی سلام الله علیه، در مورد همه مسائل با آنها احتجاج کرد ولی هیچ فایده ای نداشت. و آیا ممکن است که حضرت علی علیه السلام برای بیعت گرفتن، از مردم التماس و گدائی کند؛ همان مردمی که از او روی برگرداندند و قلبشان به دیگری علاقمند شد یا از روی حسد که چرا خداوند این همه فضیلت به او داده و یا از روی کینه و دشمنی، زیرا علی-در گذشته-قهرمانان نشان را کشته و بزرگان نشان را درهم کوبیده و بینی هایشان را به خاک مالیده و آنان را به خضوع واداشته بود و خودخواهی و تکبرشان را با شمشیر شجاعتش پامال کرده بود تا اسلام آوردند و تسلیم شدند، و او در هر حال سربلند و الالمقام بود و همواره از پسر عمویش دفاع می کرد و در راه خدا از ملامت هیچ ملامت کننده ای نمی هراسید، و هیچ یک از امور مادی دنیا، تصمیم او را بهم نمی زد؛ و همانا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم، کاملاً به این مسائل علم داشت و در هر مناسبتی که پیش می آید، فضیلتهای برادرش و عموزاده اش را تکرار می کرد تا او را در دل آنان جایگزین نماید و می فرمود:

«حب علی ایمان و بغضه نفاق»^(۲).

دوستی علی ایمان است و دشمنی اش نفاق.

«علی منی و أنا من علی»^(۳).

ص: ۱۶۳

۱- (۱) - نهج البلاغه - خطبه شقشقیه ۳ - شرح محمد عبده، ج ۱، ص ۳۴.

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۸۶ - حدیث ۱۳۱، مستدرک حاکم ج ۳ - ص ۱۲۶.

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۵ - ص ۲۲، مسند احمد - ج ۴ ص ۱۶۴، مستدرک حاکم - ج ۳ - ص ۱۱۱.

علی از من است و من از علی هستم.

«علیّ ولیّ کل مؤمن بعدی»^(۱).

علی، ولیّ هر مؤمنی پس از من است.

«علی باب مدینه علمی و أبو ولدی»^(۲).

علی در شهر علم من و پدر فرزندان من است.

«علی سید المسلمین و امام المتقین و قائد الغرّ المحجلین»^(۳).

علی سرور مسلمانان و پیشوای تقوای پیشگان و رهبر نورانی صورتان است.

ولی دریغا که بازهم جز حسد و کینه افزونتر، نتیجه ای نداشت، و بدین سان بود که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم پیش از رحلتش، او را خواست و او را در آغوش گرفت و گریست و به او فرمود:

«ای علی! من می دانم که تو را در سینه این قوم، دشمنی هائی هست که پس از من، آنها را ظاهر می سازند، پس اگر با تو بیعت کردند، بپذیر و اگر نکردند، شکبیا باش تا مرا در حال مظلومیت، ملاقات کنی»^(۴).

پس اگر ابو الحسن سلام الله علیه بعد از اینکه برای ابو بکر بیعت گرفته شد، صبر و تحمل کرد، طبق وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم

ص: ۱۶۴

۱- (۱) - مسند احمد ج ۵-ص ۲۵، مستدرک حاکم-ج ۳-ص ۱۱۱.

۲- (۲) - مستدرک حاکم-ج ۳-ص ۱۲۶.

۳- (۳) - منتخب کنز العمال (که در حاشیه مسند احمد به چاپ رسیده) ج ۵-ص ۳۴، مطالب السؤل-ج ۲-ص ۴۴.

۴- (۴) - الریاض النظره فی مناقب العشره از طبری (باب فضائل علی بن ابی طالب).

به او بوده است، و بی گمان در این کار، حکمت ها نهفته است.

پنجم- به آنچه گذشته است اضافه کن که: انسان مسلمان هرگاه قرآن را بخواند و در آیاتش بیندیشد، از داستانهای قرآنی، نتیجه می گیرد که در امتهای گذشته نیز همین بلاها و مصیبت ها- بلکه بیشتر- پیش آمده؛ کیست که نداند که قابیل از روی ظلم و ستم برادرش هابیل را به قتل می رساند؟ و این نوح، نیای پیامبران است که پس از قریب هزار سال از جهاد پیگیر، جز گروه اندکی از قومش، کسی به او نگرید و حتی همسر و فرزندش نیز جزء کافران بودند؛ و این لوط پیامبر است که در جوارش جز یک خانه از مؤمنین وجود نداشت؛ و از آن سوی فرعونها چقدر در زمین ظلم و ستم روا داشته و مردم را برده و بنده خود قرار دادند و جز یک مؤمن که ایمان خود را کتمان می کرد، میان آنها نبود؛ و هان! این برادران یوسف و فرزندان یعقوب بودند که برای کشتن برادر کوچکشان، باهم نقشه کشیده و توطئه کردند، بی آنکه یوسف گناهی مرتکب شده باشد و تنها گناهی همین بود که پدر، او را بیش از دیگر فرزندانش دوست می داشت؟ و این بنی اسرائیل بودند که خداوند به خاطر حضرت موسی آنان را نجات داد و دریا را برایشان شکافت و دشمنانشان- فرعون و سپاهیان- را غرق کرد، بی آنکه مشقت جنگیدن و ستیزیدن داشته باشند، ولی تا از دریا بیرون آمدند، هنوز پاهایشان خشک نشده بود که سری به بتها زده و به موسی گفتند:

ای موسی! برای ما نیز خدائی قرار بده، همچنان که آنها خدایانی دارند که موسی در پاسخ فرمود: براستی شما گروهی جاهل و نادان هستید. و هنگامی که موسی به میقات پروردگارش روانه شده بود و برادرش هارون را بر آنان گماشت، علیه او توطئه کرده

ص: ۱۶۵

و می خواستند او را به قتل برسانند و به هر حال به خدا کافر شده و گوساله را پرستیدند، و پس از اینکه پیامبران الهی را به قتل رساندند، خدای تعالی فرمود:

«أَفَكَلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِيقًا كَذَّبْتُمْ وَفَرِيقًا تَقْتُلُونَ» (۱).

چگونه است که هرگاه پیامبری به سوی شما آمد و برخلاف هوای نفس شما، دستوری داد، تکبر ورزیدید، پس گروهی از پیامبران را تکذیب کرده و گروهی دیگر را به قتل رساندید؟!

و این هم حضرت یحییٰ فرزند زکریا است که پیامبر خدا و مردی پارسا و از شایستگان و صالحان است، چه سان کشته می شود و سرش را به یکی از تبهکاران بنی اسرائیل هدیه می دهند.

و اینان یهود و نصاری هستند که علیه حضرت عیسی توطئه می کنند و می خواهند او را به قتل رسانده یا بر دار بیاویزند؛ و هان، این هم امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم است که ارتشی سی هزار نفری آماده کرده است تا حسین، گل خشبوی رسول الله و سرور جوانان اهل بهشت را به قتل برسانند و درحالی که او بیش از هفتاد نفر از یارانش همراه ندارد، همه را حتی فرزند خردسالش را به قتل می رسانند.

پس دیگر چه جای شگفتی می ماند؟ چرا از سخن پیامبر خدا تعجب کنیم که به اصحابش فرمود:

«هان! شما سنتهای گذشتگان را واجب به واجب و گام به گام دنبال می کنید، حتی اگر آنان در سوراخ

ص: ۱۶۶

سوسماری رفته باشند، شما هم می روید، عرض کردند: آیا مقصودتان یهود و نصاری هستند؟ فرمود:

پس چه کسانی؟! (۱).

چه تعجیبی دارد، درحالی که ما در صحیح بخاری و صحیح مسلم، سخن پیامبر را می یابیم که فرمود:

«اصحاب مرا در روز رستاخیز به سوی چپ می برند، پس می پرسیم: آنان را به کجا می برید؟ گفته می شود به خدا قسم به سوی جهنم، آنگاه می گویم: پروردگارا! اینان اصحاب من اند! جواب داده می شود: تو نمی دانی که پس از رحلت چه بدعتها در دین نهادند پس من می گویم: دور باد از رحمت خدا کسی که پس از من، تبدیل در دین خدا کند. و می بینم که تنها به اندازه چند شتر سرخود کسی از آنان نجات نمی یابد» (۲).

آری! آیا بازهم جای تعجب است اگر پیامبر بفرماید: «امت من هفتاد و سه فرقه می شوند که تنها یک فرقه در بهشت و بقیه در دوزخ اند» (۳).

خدای بزرگ، پروردگار عزت و جلالت و خدائی که به رازهای نهان ما آگاه است، راست گفت که فرمود:

«وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (۴).

ص: ۱۶۷

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۱۴۴ و ج ۹- ص ۱۲۶.

۲- (۲) - صحیح بخاری ج ۷- ص ۲۰۹ و صحیح مسلم ج ۴- ص ۱۷۹۲ (باب الحوض).

۳- (۳) - سنن ابن ماجه- کتاب الفتن- ج ۲- حدیث شماره ۳۹۹۳، مسند احمد- ج ۳- ص ۱۲۰، سنن ترمذی- کتاب الایمان.

۴- (۴) - سوره یوسف- آیه ۱۰۳.

و بیشتر مردم مؤمنین نیستند، هرچند تو (ای پیامبر) تلاش در ترغیب آنان کنی.

«بَلْ جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ وَ أَكْثَرُهُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۱).

پیامبر به حق آنان را دعوت کرد ولی بسیاری از آنان از حق گریزان و روی گردانند.

«لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ» (۲).

ما برای شما حق را آوردیم ولی بسیاری از شما مردم، نسبت به حق تنفر دارید.

«أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ» (۳).

همانا وعده خدا حق است ولی بیشتر آنان نمی دانند.

«يُضِلُّونَكُمْ بِأَفْوَاهِهِمْ وَ تَأْبَى قُلُوبُهُمْ وَ أَكْثَرُهُمْ فَاسِقُونَ» (۴).

با زبان شما را راضی نگه می دارند ولی در قلب هایشان با شما مخالف و دشمن اند و بیشتر آنان فاسق و تبهکارند.

«إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ» (۵).

همانا خداوند بدون شک بر مردم حق و فضل دارد ولی بسیاری از آنان شکرگزار نیستند.

«يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ أَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ» (۶).

نعمت خدا را می شناسند و باین حال، آن را نادیده می گیرند و بیشترشان کافرند.

ص: ۱۶۸

۱- (۱) -سوره مؤمنون- آیه ۷۰.

۲- (۲) -سوره زخرف- آیه ۷۸.

۳- (۳) -سوره یونس- آیه ۵۵.

۴- (۴) -سوره توبه- آیه ۸.

۵- (۵) -سوره یونس- آیه ۶۰.

۶- (۶) -سوره نحل- آیه ۸۳.

«وَلَقَدْ صَرَّفْنَا فِيهِمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (۱).

و ما باران را بر مردم فرستادیم تا متذکر شده و عبرت بگیرند ولی بسیاری از مردم جز راه کفران پیش نگرفتند.

«وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ» (۲).

و بسیاری از آنها ایمان به خدا نمی آورند جز اینکه در همان حال، مشرک اند.

«بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ الْحَقَّ فَهُمْ مُعْرِضُونَ» (۳).

بلکه بسیاریشان حق را نمی دانند و از این روی از حق روی گردانند.

«أَفَمِنْ هَذَا الْحَدِيثِ تَعْجَبُونَ وَ تَضْحَكُونَ وَ لَا تَتَّبِعُونَ وَ أَنْتُمْ سَامِدُونَ...» (۴).

آیا از این سخن تعجب می کنید، و می خندید و گریه نمی کنید و در خواب غفلت فرورفته اید؟!

ص: ۱۶۹

۱- (۱) -سوره فرقان- آیه ۵۰.

۲- (۲) -سوره یوسف- آیه ۱۰۶.

۳- (۳) -سوره انبیاء- آیه ۲۴.

۴- (۴) -سوره نجم- آیه ۶۱-۵۹.

چگونه افسوس نخورم؟ بلکه چگونه هر مسلمانی که این حقایق را می خواند، افسوس نخورد بر آن زیان بزرگی که مسلمانان دیدند از دور نمودن علی از خلافتی که پیامبر، او را بر آن نصب فرموده بود ولی امت از رهبری حکیمانه و دانشهای بی شمارش محروم ماند.

اگر هر مسلمانی، بدون تعصب و بدون عاطفه بنگرد، خواهد دید که علی (علیه السلام)، دانشمندترین انسان پس از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) است و تاریخ گواه است که بزرگان اصحاب در آنچه بر آنان دشوار می آمد، رو به سوی او می آوردند و از او استمداد می جستند، و تنها عمر بن خطاب در بیش از هفتاد مورد گفت: «لو لا علی لهلك عمر»^(۱) اگر علی نبود، قطعا عمر به هلاکت می رسید، درحالی که او هرگز از هیچ یک از آنها سئوالی نکرد و مطلبی نپرسید.

و تاریخ خود شهادت می دهد که علی بن ابی طالب شجاع ترین و نیرومندترین اصحاب بود و اگر بسیاری از قهرمانان از اصحاب

ص: ۱۷۱

۱- (۱) - مناقب خوارزمی - ص ۳۹، استیعاب ج ۳ - ص ۱۱۰۳، تذکره سبط ص ۱۴۷، مطالب السؤل ص ۱۳، تفسیر نيسابوری (سوره احقاف)، فیض القدیر - ج ۴ - ص ۳۵۷.

در مواقع کارزار پا به فرار گذاشتند، او در تمام مواقع ثابت و پایرجا ماند، و او را بس است مدال افتخاری که پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) به او عطا فرمود، آنگاه که فریاد برآورد:

«فردا پرچم را به دست مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند، مردی شجاع و حمله ور که هرگز فرار نمی کند و خداوند قلبش را برای ایمان آزموده است» که ناگهان گردنهای اصحاب کشیده شد ولی رسول خدا پرچم را تنها به دست پراقتدار علی سپرد(۱).

و در کوتاه سخن، مسئله دانش و قدرت و شجاعتی که مخصوص حضرت علی است، نزد خاص و عام معروف است و هیچ کس در آن شک و تردیدی به خود راه نمی دهد، و اگر نبود نصوص ثابت و محکم در مورد ولایت او در روز غدیر و غیر از آن، کافی بود به قرآن روی آوریم که ببینیم، رهبری و امامت را جز برای انسانی عالم، شجاع و نیرومند نمی پذیرد.

و درباره ضرورت پیروی از عالمان می فرماید:

«أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى، فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ» (۲).

آیا آن کس که به سوی حق راهبری می کند، سزاوارتر است به پیروی یا آن که نمی کند مگر آنکه خود هدایت شود، پس شما را چه شده است، چگونه قضاوت می کنید؟

و در مورد ضرورت رهبری دانشمند، شجاع و مقتدر می فرماید:

ص: ۱۷۲

۱- (۱) - صحیح بخاری ج ۴ - ص ۵ و ص ۱۲، ج ۵ - ص ۷۶ و ۷۷، صحیح مسلم ج ۴ ص ۱۸۷۲ - حدیث ۳۵.

۲- (۲) - سوره یونس - آیه ۳۵.

«قَالُوا أَنَّى يَكُونُ لَهُ الْمُلْكُ عَلَيْنَا وَنَحْنُ أَحَقُّ بِالْمُلْكِ مِنْهُ وَلَمْ يُؤْتَ سَعَةً مِنَ الْمَالِ، قَالَ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاهُ عَلَيْكُمْ وَزَادَهُ بَسِيطَةً فِي الْعِلْمِ وَالْجِسْمِ وَاللَّهُ يُؤْتِي مُلْكَهُ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (۱).

گفتند کجا روا است که او بر ما حکومت کند در حالی که ما سزاوارتر از او به پادشاهی هستیم و او را چندان پولی نیست، پیغمبرشان در جواب گفت که خداوند او را برگزیده و در دانش و نیروی جسمی، او را افزونی بخشیده و خداوند ملک خود را به هر که خواهد می بخشد که او بحقیقت توانگر و دانا است.

و بی گمان خداوند علی را نسبت به تمام اصحاب، افزونی در علم و دانش بخشیده که به حق در شهر علم پیامبر و تنها پایگاه اصحاب پس از رسول خدا بود، و هرگاه اصحاب در حل مسئله ای دچار مشکل می شدند، ندا می دادند که: «هیچ مشکلی نیست جز اینکه مشکل گشایش علی است» (۲).

و به او توانائی جسمی بیشتری داد که به حق شیر چیره دست خدا بود و در طی نسلها شجاعت و توانائیش ضرب المثل شده تا آنجا که تاریخ نویسان داستانهای در شجاعت و پهلوانیش نقل می کنند که به معجزه نزدیک تر است مانند کندن در خیبری که بیست مرد نیرومند از اصحاب از کندنش ناتوان ماندند و از پشت بام کعبه بر کندن بت بزرگ «هبل» و گرداندن سنگ بزرگی که تمام سپاهیان از

ص: ۱۷۳

۱- (۱) -سوره بقره- آیه ۲۴۷.

۲- (۲) -مناقب خوارزمی ص ۵۱، تذکره سبط ابن الجوزی ص ۱۴۸، ابن المغازلی ص ۷۹.

حرکت دادنش عاجز ماندند^(۱)، و روایتهای دیگری که در این زمینه بسیار است.

و همانا پیامبر (صلی الله علیه و آله) پسر عمویش علی را در هر مناسبتی، وصف و مدح کرده و خصوصیتها و ویژگی هایش را برمی شمرد. گاهی می فرمود: «این برادر من، وصی من، و جانشین من پس از من است؛ پس او را اطاعت کرده و گوش به سخنانش فرادهید»^(۲).

و گاهی می فرمود: «أنت منی بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی»^(۳). نسبت تو به من نسبت هارون به موسی است، جز اینکه پس از من پیامبری نیست.

و در جای دیگر فرمود: «هر که می خواهد چون من زندگی کند و مانند من بمیرد و در همان بهشت جاویدانی که خدایم وعده فرموده، سکونت گزیند، پس ولایت علی بن ابی طالب را داشته باشد چرا که او هرگز شما را از هدایت خارج نسازد و به سوی گمراهی رهنمون نگردد»^(۴).

و کسی که سیره پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) را دنبال کند، مشاهده می کند که حضرت به سخنان و احادیث اکتفا نکرده بلکه در عمل نیز، این سخنان را به اثبات رسانده است، مثلا- هرگز در تمام دوران زندگی، کسی را بر علی ریاست و فرماندهی نبخشید علی رغم فرماندهی دادن به برخی از اصحاب بر برخی دیگر مانند ریاست دادن عمرو بن عاص بر ابو بکر و عمر در غزوه

ص: ۱۷۴

۱- (۱) - شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (مقدمه).

۲- (۲) - تاریخ طبری- ج ۲- ص ۳۲۱، تاریخ ابن اثیر- ج ۲- ص ۶۳.

۳- (۳) - صحیح مسلم- ج ۴- ص ۱۸۷۰- حدیث ۳۰.

۴- (۴) - مستدرک حاکم- ج ۳- ص ۱۲۸ و ج ۵- ص ۲۴.

ذات السلاسل (۱). و ریاست دادن یک نوجوان که همان اسامه بن زید باشد بر تمام آنان، پیش از رحلتش، و اما علی بن ابی طالب در هیچ اعزامی نبود جز اینکه او امیر و فرمانده بود تا آنجا که یک بار حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) دو گروه را اعزام کرد علی را امیر یک گروه و خالد بن ولید را ریاست گروه دیگر داد و فرمود: اگر دو سپاه متفرق و از یکدیگر جدا شدید، هریک بر سپاهیان خود فرماندهی کند ولی اگر یک جا جمع شدید، علی فرمانده کل سپاهیان باشد.

از اینها چنین بدست می آید که علی، ولی و امیر همه مؤمنان پس از پیامبر است و سزاوار نیست که کسی را بر او مقدم بدارند. اما متأسفانه مسلمانان از اینکه علی کنار زده شد، بسیار ضرر و زیان دیدند و تا امروز همچنان از آنچه در گذشته کاشته اند، ثمره بد برداشت می کنند و اینک دانسته اند که پیشینیان چه دسته گلی به آب دادند.

آیا در صورتی که امت اسلامی نخواهد راه خدا و رسولش را بپیماید کسی را می توان بهتر از علی بن ابی طالب (علیه السلام) شایسته تر برای خلافت یافت. چه اینکه اگر علی به خلافت رسیده بود، در طول مدت سی سال، همان گونه که پیامبر (صلی الله علیه و آله) حکومت کرده بود، بدون هیچ تغییر و تبدیلی در میان امت حکومت می کرد، ولی ابو بکر و عمر به اجتهاد و رأی خودشان در برابر نص صریح قرآن و نبی اکرم، اجتهاد کردند و مردم کار آنها را به عنوان سنتی واجب الاتباع پذیرفتند. و هنگامی که عثمان به خلافت رسید، این قدر در احکام کم و زیاد کرد که گفته شد: او با کتاب خدا و سنت

ص: ۱۷۵

رسول و سنت ابو بکر و عمر مخالفت کرده است، و اصحاب به عنوان اعتراض، علیه او قیام کرده و انقلابی همگانی برپا نمودند که منجر به مرگ او و ایجاد فتنه ای بزرگ در میان امت اسلامی گردید که تا امروز زخمش بهبود نیافته است.

ولی علی بن ابی طالب به کتاب خدا و سنت رسولش مقید بود و سرسوزنی از آن فراتر نمی رفت؛ که بزرگترین دلیل بر آن، همین مخالفتش با پذیرفتن خلافت بود درحالی که با او شرط کرده بودند که طبق کتاب خدا و سنت رسول و سنت خلفا عمل کند!

بجا است سؤال کننده ای پرسد؛ چرا علی می بایست به کتاب خدا و سنت رسولش مقید باشد درحالی که ابو بکر و عمر و عثمان ناچار به اجتهاد و تغییر در احکام الهی شدند؟!

پاسخ این است که: علی دارای علمی بود که آنان نداشتند و همانا پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) او را اختصاص داد به هزار باب از دانش که از هر بابی، هزار باب دیگر گشوده می شد (۱). و به او فرمود: «ای علی! تو کسی هستی که پس از من، موارد اختلاف امت را برای آنها توضیح و تبیین می نمائی» (۲). ولی خلفا حتی بسیاری از احکام ظاهری قرآن را نیز نمی دانستند چه رسد به اینکه تأویل آیات را بدانند. بخاری و مسلم در صحیح خود در باب تیمم آورده اند: در ایام خلافت عمر بن خطاب، شخصی از وی سؤال کرد: ای امیر المؤمنین! من جنب شدم و آب نیافتم، چه باید بکنم؟ عمر

ص: ۱۷۶

-
- ۱- (۱) - منتخب کنز العمال ج ۵-ص ۴۳، ینابیع الموده ص ۷۳ و ۷۷، تاریخ دمشق ج ۲-ص ۴۸۳.
 - ۲- (۲) - مستدرک حاکم ج ۳-ص ۱۲۲، تاریخ دمشق ج ۲-ص ۴۸۸، کنز العمال ج ۱۱-ص ۶۱۵ حدیث ۳۲۹۸۳.

گفت: نماز نخوان!! و همچنین حکم «کلالة»^(۱) را نمی دانست تا وقتی که از دنیا رفت و همواره می گفت: ای کاش از رسول خدا، حکم کلالة را پرسیده بودم، درحالی که هر دو مسئله در قرآن ذکر شده و اگر عمر که اهل سنت او را از الهام شدگان دانسته و دارای سطح علمی والا می دانند، چنین باشد، پس حساب دیگران که در دین بدعتها گذاردند بی آنکه علم و دانشی داشته باشند و یا از کتاب خدا چیزی بدانند و تنها به اجتهادهای شخصی خودشان اکتفا می کنند، پاک است.

و شاید کسی بپرسد: اگر امر چنین است، پس چرا امام علی، موارد اختلاف را پس از وفات پیامبر، برای مردم توضیح نداد؟

پاسخ این است که: امام علی هیچ وقت از توضیح موارد دشوار و اختلاف انگیز در میان امت، فروگذار نبود و پیوسته مرجع اصحاب در تمام مسائل مشکل و دشوار بود و هرگاه فرصتی پیدا می کرد، توضیح می داد، نصیحت می کرد و مسائل مردم را حل می نمود ولی آنها هرچه با هواهای خودشان سازگار بود از او می گرفتند و هرچه با سیاستشان مخالف بود، کنار می گذاردند، و تاریخ بهترین گواه ما در این مسئله است.

حقیقت این است که: اگر علی بن ابی طالب و امامان از ذریه اش نبودند، مردم هرگز مسائل دینشان را نمی فهمیدند ولی- همان گونه که قرآن به ما می آموزد-مردم کمتر دنباله رو حق هستند، و چنین بود که پیروی از هواهای خود کرده و در برابر ائمه اهل البیت،

ص: ۱۷۷

۱- (۱) - کلالة: در معنای کلالة اختلاف است و ظاهرا به معنای وارث غیر پدر و مادر و فرزند باشد. (مترجم)

مذهبی تراشیدند و اختراع کردند که حکومت‌های وقت نیز بر آنها سخت گرفته و آنان را وادار به همکاری و همیاری با خود می کردند و آزادی حرکت و تماس مستقیم (با خاندان وحی) از آنان گرفته شده بود.

اما علی کسی بود که بر فراز منبر می رفت و به مردم اعلام می کرد: ای مردم! آنچه نمی دانید از من پرسید؛ و او را بس است که نهج البلاغه را برای ما باقی گذاشت و ائمه اهل البیت علیهم السلام از علوم خود، آن قدر به ما رساندند که آسمان و زمین را پر کرده است و ائمه سنی و علمای شیعه به آن شهادت می دهند.

بازگشت به اصل مطلب:

اگر برای علی (علیه السلام) میسر شده بود که سی سال طبق سیره پیامبر (صلی الله علیه و آله) بر مردم حکومت کند، همانا اسلام امروز جهان را فرا گرفته بود و عقیده متین و محکم در قلوب مسلمانان جایگزین شده و فتنه های کوچک و بزرگ رخ نمی داد و نه کربلائی می بود و نه عاشورائی. اگر همان طور حکومت سایر ائمه اهل البیت (۱۱ امام پس از علی) که پیامبر، آنان را به نام وصی خود قرار داده بود، ادامه می داشت، جز مسلمانان، ملتی بر روی زمین وجود نداشت و دنیا نه چنین بود که امروز مشاهده می کنیم و زندگی ما-به معنای واقعیش-زندگی ای انسانی بود. ولی خدا می فرماید:

«أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ» (۱).

آیا مردم می پندارند که اگر بگویند، ما ایمان داریم، آنها را رها کرده

ص: ۱۷۸

و آزمایش نمی شوند؟!

آری! امت اسلام در این آزمایش مردود شد، همان گونه که امتهای گذشته شدند و همانا پیامبر در موارد گوناگونی این امر را اعلام(۱) و آیات قرآن نیز بر آن صحه گذاشته است(۲).

این همان انسان ظلوم جهول است که پیامبر درباره اش فرمود:

«هیچ کس با عمل و کارش داخل در بهشت نمی شود جز اینکه خداوند او را مورد رحمت و فضلش قرار دهد»(۳).

ص: ۱۷۹

۱- (۱) - مانند حدیث پیروی کردن از سنت یهود و نصاری که قبلاً ذکر او گذشت، و همچنین حدیث حوض که آن نیز تذکر داده شد.

۲- (۲) - مانند آیه ای که می فرماید: «أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ» (سوره آل عمران- آیه ۱۴۴) و آیه ای که خدای تعالی می فرماید: «وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا» (سوره فرقان- آیه ۳۰) - پیامبر گفت: پروردگارا قوم من قرآن را کنار گذاردند.

۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۱۰، صحیح مسلم- ج ۴- ص ۲۱۷۰- حدیث ۷۵.

بسیار اتفاق می افتاد که در جمع استادان و فرهنگیان، نسبت به نرسیدن خلافت به صاحب اصلیش علی بن ابی طالب، تأسف و تأثر می خوردم، روزی یکی از آنان به من اعتراض کرده گفت:

علی بن ابی طالب چه کاری برای اسلام و مسلمین کرد؟ او تمام زندگی خود را در جستجوی خلافت گذراند و بدین خاطر هزاران مسلمان را به قتل رساند، و اصلاً تمام جنگهایش در همین زمینه بود؛ درحالی که خلفای سه گانه که پیش از او بودند، زندگی خود را در نشر اسلام و عزت آن افزودند و فتحها کردند و کشورها گشودند؛ و اگر ابو بکر صدیق نبود، اعراب از اسلام برگشته بودند و اگر عمر بن خطاب نبود، فرس و روم به اسلام گرایش پیدا نمی کردند و اگر عثمان بن عفان نبود، جنابعالی مسلمان نبودی!^(۱).

سپس رو به دوستانش کرده گفت: ولی هنگامی که علی به

ص: ۱۸۱

۱- (۱) - در اینجا استاد اشاره به فتح آفریقای شمالی در دوران عثمان می کند و معنای سخنش این است که اگر این کشورگشائی نبود، ما همچنان بربری باقی مانده و از اسلام چیزی نمی دانستیم.

خلافت رسید، طوفانی در آن ایجاد کرد و همه چیز را بهم ریخت! و امور مسلمانان دگرگون شد و اسلام رو به عقب گرد و شکست گذاشت، درحالی که در دوران خلفائی که «تیجانی» آنان را دست کم می گیرد و در عدالتشان تردید می کند، عزیز و ارجمند بود!!

چه می توانستم در پاسخ به آخرین تهمتش بدهم که سخنش را با آن پایان داد، جز اینکه خونسردی خود را حفظ کنم و از پروردگارم طلب مغفرت نمایم. به هر حال پاسخ دادم: برادران گرامی ام! آیا با سخنان استاد موافقت می کنید؟ برخی پاسخ مثبت دادند و برخی یا از روی رودربایستی که با من داشتند و یا واقعا قانع نشده بودند، از پاسخ امتناع ورزیدند.

به آنان گفتم: اجازه ام بدهید که جمله جمله با استاد بحث کنم، سپس له یا علیه من حکم کنید ولی از شما خواهش دارم، تعصب را کنار گذارده و بحق داوری نمائید. گفتند: بفرما.

گفتم:

اولا- به عکس آنچه استاد گفتند، علی بن ابی طالب هرگز در زندگیش دنبال خلافت نرفت، بلکه عکس آن صحیح است، زیرا اگر علی دنبال خلافت راه افتاده بود، لازم بود که جسد پیامبر را بدون غسل و کفن رها کند و مانند دیگران به سوی سقیفه بشتابد، بویژه آنکه استدلال او متین تر و مستندتر بود و بسیاری از اصحاب با او همفکر بودند. و پس از فوت ابو بکر نیز دیدیم که خلافت به عمر منتقل شد و او صبر کرد و با آنان مخالفتی ننمود. و اما پس از وفات عمر، خلافت، خود به سوی او روی آورد ولی باز هم امتناع کرده نپذیرفت، چون شرطهائی قرار داده بودند که او را مقید می نمود؛ و این بزرگترین دلیل بر رد ادعاهای استاد است، زیرا اگر او واقعا

دلبسته خلافت بود، چه اشکالی داشت که در آن مجلس به شرط عمل به سنت شیخین، خلافت را قبول کند، سپس به میل و خواست خود عمل نماید، همان گونه که عثمان کرد؟ ولی عظمت و بزرگواری علی از چنین جاهائی پیدا می شود زیرا او هرگز در زندگیش دروغ نگفت و هیچ وقت پیمان شکنی نکرد، و به خاطر همین اصول انسانی بود که علی به خلافت نرسید و دیگران پیروز شدند، زیرا آنان به خاطر رسیدن به هدف، دست به هر کاری می زنند. ولی او که درود خدا بر او باد می فرمود:

«من می دانم که چه چیز شما را اصلاح می کند ولی هرگز با پشت پا زدن خودم به اصول انسانی، شما را اصلاح نخواهم کرد.»

چه عظیم و بزرگمرد است این انسان والا. تمام تاریخنگاران نقل کرده اند که ابو سفیان، بزرگ قریش به سوی او آمد و او را به خلافت تشویق و ترغیب کرد و به او قول داد که هم پول و هم سپاهیان مسلح در خدمت او قرار می دهد تا با ابو بکر و حزبش نبرد کند ولی حضرت او را کنار زده فرمود: «من از آنچه در قلب تو می گذرد آگاهم!» پس اگر او دنبال خلافت بود و خود را برای رسیدن به آن حاضر بود به آب و آتش بزند، این پیشنهاد را بدون تأمل می پذیرفت، لیکن تنها به خاطر حفظ اسلام و مسلمین فداکاری کرد و شکیبائی به خرج داد و تحمل نمود؛ و مگر او نبود که هنگام وصله زدن به نعلینش، به ابن عباس فرمود: «به خدا سوگند، این (نعلین پاره پاره) نزد من از خلافت بر شما محبوب تر است جز اینکه حقی را اقامه کنم یا باطلی را سرکوب نمایم.»

بنابراین، ادعای جنابعالی-ای استاد- که علی در پی خلافت

بود، تاریخ و حقیقت امر آن را تکذیب می نماید.

ثانیا-اینکه ادعا کردید علی به خاطر دستیابی به خلافت، هزاران مسلمان را به قتل رساند و تمام جنگهایش به همین دلیل بود، این نیز ادعائی است دروغ و پر از تهمت و بهتان و وارونه جلوه دادن حقایق؛ پس اگر شما از روی جهل و نادانی، چنین سخنی گفتید، باید استغفار کرده و توبه کنید، و اگر از روی علم بود، بدان که علمت همه اش زور گوئی و تهمت و افترا است، زیرا تمام جنگهای امام را که یادآور شدید، پس از به خلافت رسیدن وی به وقوع پیوست؛ آن هم خلافتی که خود به دنبال علی راه افتاد و مردم او را وادار به پذیرفتنش نمودند بلکه تهدید به قتلش کردند اگر قبول نکنند، و تاریخ گواه است که علی بیست و پنج سال خانه نشین بود و در طول مدت حکومت خلفا، در هیچ جنگی شرکت نکرد و هیچ وقت شمشیر نکشید؛ پس چگونه جنابعالی ادعا می کنی که تمام جنگهای حضرت برای رسیدن به خلافت بوده است؟ و چگونه می گوئی که او به خاطر خلافت هزاران نفر از مسلمانان را به کشتن داد؟!

مثلا جنگ جمل که عائشه و طلحه و زبیر آتشش را برافروختند، بر آن حضرت تحمیل شد زیرا آنها وارد بصره شدند و دست به فساد و تباهی و کشتار بیگناهان و غارت بیت المال زدند(۱)؛ و اینکه جنگ جمل به نام جنگ ناکثین نیز نامیده می شود، به این دلیل است که طلحه و زبیر، بیعت خود را شکستند زیرا از حضرت علی خواسته

ص: ۱۸۴

۱- (۱) -مراجعه کنید به تاریخ طبری، ابن اثیر، یعقوبی، مسعودی و هرکس خروج عایشه و جنگ جمل را در کتاب خود بررسی کرده است.

بودند که ولایت کوفه و بصره را به آنان واگذار کند و حضرت نپذیرفته بود^(۱).

و اما جنگ صفین که معاویه بن ابوسفیان بر حضرت تحمیل کرد، این معاویه بود که هزاران مسلمان بی گناه و در رأس آنها سرورمان عمار بن یاسر را به کشتن داد، تنها به خاطر دستیابی به خلافت! پس برادر، چرا این قدر حقایق را وارونه جلوه می دهی، با اینکه خود تاریخ شهادت می دهد که معاویه این جنگ ظالمانه را به ادعای خونخواهی برای عثمان برپا کرد ولی در حقیقت می خواست خود به حکومت رسد؛ و این خود معاویه است که علیه خویش گواهی می دهد، چرا که پس از برافروختن آتش آن جنگ خانمانسوز که هزاران مسلمان بی گناه را به خاک و خون کشید، وارد کوفه شد و خطبه ای خواند که در آن چنین آمده است:

«من به خدا قسم با شما کارزار نکردم که نماز بخوانید یا روزه بگیرید یا حج بجای آورید و یا زکات بدهید زیرا خودتان این اعمال را بجا می آورید! ولی من با شما جنگیدم که بر شما حکومت کنم و خداوند حکومت را به من داد هرچند شما از آن نگران و ناراحتید»^(۲).

و این جنگ صفین به نام جنگ قاسطین و بغاه (فسادگران) نامیده می شود.

ص: ۱۸۵

-
- ۱- (۱) - تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۴۲۹، تاریخ ابن کثیر ج ۷ - ص ۲۲۷، یعقوبی ج ۲ - ص ۱۸۰.
 - ۲- (۲) - تاریخ ابن کثیر ج ۸ - ص ۱۳۱، مقاتل الطالبیین ص ۴۵، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۴ - ص ۱۶.

و اما جنگ نهروان که همان جنگ خوارج است؛ این نیز از سوی «مارقین» یعنی خارجین از دین، بر حضرت علی تحمیل شد. پس این بود جنگهایی که حضرت علی در آنها شرکت داشت و در هر جنگی، مردم را به عمل به قرآن فرامی خواند و حجت را بر آنان تکمیل می کرد، و شما ای استاد! کافی است که کتابهای تاریخ را مطالعه کنید تا از این پس حق را از باطل تشخیص داده و اولیای خدا را متهم نسازید!

در آن بین استاد دیگری که ظاهرا متخصص در تاریخ بود، زبان به سخن گفتن گشوده چنین گفت: هرچه شما گفتید، همه اش صحیح و درست است. و امام علی «کرم الله وجهه» منزه است از اینکه در خلافت طمعی داشته باشد و یا اینکه یک نفر را به خاطر آن به قتل برساند، ولی متأسفانه تا هنوز برخی از مسلمانان در علی، شک و تردید دارند درحالی که بسیاری از نصرانی ها و مسیحی ها او را تجلیل کرده و از او به بزرگی یاد می کنند؛ من اخیرا کتابی را مطالعه کردم که نامش «الامام علی صوت العدالة الانسانیة» بود و نویسنده اش نصرانی است؛ واقعا عجیب است که یک نفر نصرانی آن چنان علی را بشناسد و معرفی کند، و هر کس این کتاب را بخواند، عظمت علی را درمی یابد.

شخص سومی، سخن او را قطع کرده گفت:

چرا از اول چنین حرفی را نزدی؟

پاسخ داد: من در حقیقت چیزهایی را راجع به برادر تیجانی شنیده بودم ولی در گذشته او را نمی شناختم، و اکنون خواستم پاسخش را به آن استاد بشنوم تا معلوم شود چقدر آگاهی و اطلاع دارد، و بحمد الله او با بیان و استدلالش ما را مغلوب ساخت. از آن

گذشته چنین بنظر می رسد که استاد (اعتراض کننده) امام علی را خوب می شناسد ولی نسبت به ابو بکر و عمر تعصب به خرج داد و برای اینکه نسبت به برادر تیجانی عکس العمل نشان دهد، حضرت علی را مورد اهانت قرار داد، درحالی که خود متوجه نبود!

به هر حال آن استاد اعتراض کننده برای اینکه از این گرداب خود را برهاند و در برابر حاضرین رسوا نشود، این استدلال دوستش را مورد تأیید قرار داد، زیرا اکنون دیگر حق از باطل جدا شده بود و برای او بهتر بود که به عنوان یک متعصب و مدافع از اصحاب معرفی شود تا اینکه نادان و جاهل و جعل کننده حقایق! و لذا چنین گفت:

آری! من می خواستم بگویم که خلفا حق بزرگی بر اسلام و مسلمین دارند و هر کاری کرده باشند به هر حال آنها هم بشرند و کسی قایل به عصمت آنان نیست ولی بر ما است که خوبی ها و محاسن آنان را گوشزد کنیم؛ اما شیعیان، بقدری در دوستی علی افراط می کنند که دیگر خلفا را نادیده می گیرند!

گفتم: بگذارید ردّ خود را بر استاد تکمیل کنم زیرا مسائلی هست که باید توضیح داده شود تا در اذهان برخی از حاضرین، شبهه ای نماند. و آن پاسخ استاد که ادعا کرده بود خلفای سه گانه که پیش از امام علی خلافت کردند، زندگی خود را در نشر و تبلیغ اسلام گذراندند و کشورگشائی کردند و اگر آنان نبودند، من مسلمان نبودم، این است:

اولا- اگر غرض از آن فتحها و کشورگشائی ها، تقرب به خداوند و عزت اسلام بوده است، پس خدا آنان را پاداش می دهد ولی اگر غرض خودخواهی و گرفتن غنایم و اموال و به اسارت در آوردن زنان

بوده است که آنها را تملیک کنند، پس نه اجری و نه ثوابی دارد.

تاریخ به ما خبر می دهد که وقتی مخالفین عثمان بن عفان زیاد شدند و مردم علیه او قیام کردند، او با مروان بن حکم و معاویه مشورت کرد و آن دو نفر چنین نظر دادند که سپاهی را برای فتح آفریقا گسیل بدارد تا آنان را کاملاً مشغول سازد و دیگر کسی وقت اضافی نداشته باشد جز برای کشتن شپشهای اسب سواریش! (۱).

و بدین سان عثمان سپاهی مجهز به فرماندهی عبد الله بن ابی سرح، برادر رضاعیش، برای فتح آفریقا فرستاد، و هنگامی که او آفریقا را فتح کرد، عثمان تمام مالیات آنجا را به خودش بخشید و هیچ یک از مسلمانان را با او شریک نکرد! و این عبد الله بن ابی سرح کسی است که پس از ایمان آوردن، مرتد و کافر شد و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) او را مهدور الدم نموده خونش را مباح دانست، و هنگامی که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به فتح مکه رفت، به اصحابش سفارش کرد که او را بکشند هرچند به پرده های کعبه آویزان باشد، ولی عثمان او را پنهان نگهداشت، و وقتی مکه فتح شد او را نزد رسول خدا (صلی الله علیه و آله) آورد و شفاعتش کرد و پیامبر چیزی نگفت ولی منتظر ماند که همان گونه که فرموده بود یک نفر بلند شود و او را به قتل برساند، و لذا عمر عرض کرد: ای رسول خدا! چرا با چشم به من اشاره نفرمودی؟ حضرت فرمود: برای ما گروه پیامبران، سزاوار نیست چشمک بزیم و کار لغو انجام دهیم (۲).

پس به این دلایل آفریقا فتح شد و به دست مانند چنین

ص: ۱۸۸

۱- (۱) - تاریخ طبری - ج ۴ - ص ۳۳۳، تاریخ ابن اثیر ج ۳ - ص ۱۴۹.

۲- (۲) - تاریخ طبری و تاریخ ابن اثیر در باب فتح مکه، استیعاب در شرح حال عبد الله بن ابی سرح.

شخصی، آفریقا مسلمان شد و من هم از راه او مسلمان شدم!!

ثانیا- کی گفته است که اگر سقیفه و کودتا و دور نگهداشتن علی نبود، فتحهای اسلامی بیشتر و نافع تر و برتر می بود و امروزه اسلام تمام جهان را فرامی گرفت؟! درحالی که اندونزی که هیچ یک از خلفا آنجا را فتح نکرده و تنها از راه بازرگانان و قانع کردن مردم با دلیل و برهان نه با شمشیر، مسلمان شد، امروز بیشترین مسلمانان را در آن کشور می یابیم و این کشور بسیار بهتر از اسپانیا است که از راه چنان افرادی و با شمشیر گشوده شد و امروز علیه اسلام و مسلمانان است. برادران! بگذارید داستان مختصری را در این زمینه برایتان تعریف کنم:

«یکی از پادشاهان می خواست به سفر حج برود که در آن زمان یک سال به طول می انجامید و لذا وزیر خود را به جای خود نشاند و پس از اینکه شاه به سفر رفت، برخی از اطرافیان علیه آن وزیر شوریده و او را بقتل رساندند و یکی را از میان خودشان بجای او برگزیدند؛ و این وزیر جدید کارهای بسیار ثمربخش و مفیدی را انجام داد: راه ها را هموار کرد، مساجد و حایم های زیادی را بنا نمود و برخی از قبیله های مخالف را به مسالمت و خضوع واداشت و خلاصه وضعیت کشور بهتر از گذشته اش شد.

پادشاه که برگشت و خبردار شد که وزیرش و جانشینش را به قتل رسانده اند، بسیار عصبانی و خشمگین شده و دستور اعدام مخالفین را صادر کرد، یکی از آنان جلو آمده چنین گفت:

ای پادشاه ارجمند! آیا این همه خدمت که ما انجام دادیم و اعمال شایسته و خوبی را در پیشرفت کشور به پایان رساندیم، کافی نیست که ما را شفاعت کند؟

شاه با خشم فراوان گفت: ساکت شو ای خبیث! شما با قتل جانشین و وزیر من، اعتدا به شخص من کرده و حرمتی برای من قائل نشدید وانگهی آنچه شما انجام دادید، او به تنهایی چندین برابر شما می توانست انجام دهد».

حاضرین از شنیدن این داستان خندیدند و گفتند: ما مقصود ترا فهمیدیم.

گفتم: پس بیاید باهم آخرین سخن استاد را هم بررسی کنیم که گفت: وقتی امام علی به خلافت رسید، تمام امور را به هم گره زد و درهم پیچید...!

همه ما می دانیم و تاریخ نیز گواه است که مسائل کشور بزرگ اسلامی در دوران عثمان بهم گره خورده و درهم پیچیده شد زیرا او خویشان و فامیلهای نزدیک خود را که در فساد و تباهی سرآمد دیگران بودند، به قدرت رساند و آنان را بر گرده مسلمانان سوار کرده، ایالتها را به آنان سپرد ولی سهمیه برگزیدگان و نیکان از اصحاب چیزی جز کتک خوردن(۱) و تبعید شدن(۲) و استخوانها در هم شکستن(۳) نبود و بدین سان اسلام رو به قهقرا و شکست گذاشت زیرا مسلمانان در اسارت بنی امیه درآمدند.

پس ای استاد! چرا حقیقت را به مردم نمی گوئی و چرا راه صلاح و رستگاری را پیش پای شاگردانت نمی گذاری تا افکارشان

ص: ۱۹۰

۱- (۱) - مانند کتک خوردن عمار بن یاسر، این صحابی جلیل القدر بود که در اثر شدت ضربات، مبتلا به فتق شد و ماه ها معالجه می کرد.

۲- (۲) - مانند تبعید شدن ابو ذر غفاری رضوان الله علیه که با فتودالها مبارزه کرد و در نتیجه در تنهایی از دنیا رفت.

۳- (۳) - مانند کتک خوردن و در نتیجه خرد شدن استخوانهای عبد الله بن مسعود که مخالف دادن اموال مسلمانان به فاسقین بود.

روشن شود و راه هدایت را پیش گیرند.

آری! امام علی (علیه السلام) هنگامی که به خلافت رسید بسیاری از مردم یا از گروه ناکثین و یا مارقین و یا قاسطین شده بودند و سایرین نیز در گروه منافقین بودند و اسلام حقیقی را فقط چند تن از همراهان علی داشتند که با او بیعت کردند همان گونه که با پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) بیعت کرده بودند، و امام این قدر در راه اصلاح امت اسلامی تلاش و جهاد نمود تا در همین راه به شهادت رسید. و پس از او فرزندش حسن فدای اصلاح امت شد و توسط زهری که معاویه به او داد، به شهادت رسید، و پس از حسن فرزند دیگرش حسین همراه با تمام یاران و اهل بیتش برای اصلاح در امت جدش به شهادت رسیدند و اصلاً یکی از امامان اهل بیت علیهم السلام را نمی یابی جز اینکه یا با شمشیر کشته شده و یا با زهر به شهادت رسیده و همه در راه اصلاح و خیرخواهی امت جدشان، قربانی شدند.

من بدین مناسبت داستان ظریفی را برای شما نقل می کنم که به ارزش و مقام علی بن ابی طالب (علیه السلام) پی ببرید:

شخصی نزد امام علی (علیه السلام) آمد و عرض کرد: ای امیر المؤمنین! مطلبی به ذهنم خطور کرده، که می خواهم از شما استفسار نمایم.

فرمود: هر چه می خواهی بپرس.

عرض کرد: چرا امور کشور برای ابو بکر و عمر هموار بود ولی برای شما نبود؟

حضرت علی فوراً پاسخ داد: برای اینکه ابو بکر و عمر بر افرادی نظیر من حکومت می کردند، لذا امور برای آنها هموار بود ولی من بر افرادی نظیر تو حکومت می کنم، لذا همه چیز بهم ریخته و مضطرب است!

ص: ۱۹۱

این براستی پاسخی تمام و کامل است از استادی که پس از رسول خدا، مانند او در تاریخ دیده نشده است.

حاضرین از این روایت شگفت زده شدند و گفتند: او به راستی در شهر علم است من هم سختم را چنین به پایان رساندم:

و اما اینکه استاد می گوید که من از قدر آنان کاسته و در عدالتشان (یعنی خلفای سه گانه) تردید می کنم، تهمتی است که مبتنی بر هیچ دلیل و برهانی نیست و من چیزی را پیش خود نیاورده بلکه آنچه در بخاری و مسلم آمده و سایر مورخین اهل سنت نقل کرده اند، بازگو می کنم؛ پس اگر این سخنان از منزلت آنان می کاهد و در عدالتشان تردید ایجاد می کند، شما آن مورخین و حدیث نویسان را ملامت کنید نه مرا؛ تنها چیزی که از من طلبکارید، این است که هر وقت مطلبی را نقل کردم، از من مطالبهٔ مصادر مورد وثوق نزد اهل سنت بکنید، و حق ندارید به من تهمت بزنید جز پس از مراجعهٔ به آن کتابها و مصادر و یافتن حدّ اقل یک دروغ از من!

همه باهم گفتند: آری! در تمام چنین بحثهایی لازم است که این مسائل رعایت شود و لذا از استاد خواستند که از من پوزش بطلبد، او هم معذرت خواست و الحمد لله رب العالمین.

ص: ۱۹۲

بر ولایت علی

گویا اراده خداوند متعال بر این تعلق گرفته بود که ولایت علی آزمایشی برای مسلمانان باشد، پس هر اختلافی ایجاد شد به سبب آن بود و چون خدای سبحان به بندگانش رحیم و مهربان است، لذا نسلهای بعدی را به آنچه گذشتگان انجام داده اند مؤاخذه نمی کند.

به هر حال خداوند آن رویداد مهم را با رویدادهای مهم دیگری که شبیه به معجزه است، درهم آمیخته تا انگیزه ای برای امت اسلامی شود و آن را برای نسلهای پس از خود نقل کنند و آیندگان از آن عبرت بگیرند و شاید از طریق بحث و گفتگو، راه حق و هدایت را دنبال کنند.

نخستین استدلال:

این استدلال در رابطه با کیفر کسانی است که ولایت علی را تکذیب کردند، چرا که پس از منتشر شدن خبر غدیر خم و نصب امام علی بعنوان جانشین و خلیفه پیامبر بر مسلمانان، و پس از اینکه پیامبر (صلی الله علیه و آله) به آنان فرمود: حاضرین غایبین را آگاه سازند، به هر حال این خبر به گوش حارث بن نعمان فهری رسید و او را خوش

نیامد(۱)، پس بر حضرت رسول وارد شد و مرکب سواری خود را روبروی در مسجد بست سپس خدمت حضرت رسید و گفت: ای محمد! ما را امر کردی که گواهی به وحدانیت خدا و رسالت خودت بدهیم، از تو پذیرفتیم و به ما دستور دادی که پنج بار در شبانه روز نماز بخوانیم و ماه رمضان را روزه بگیریم و حج خانه خدا برویم و زکات اموالمان را بپردازیم، همه را از تو قبول کردیم! باز هم کافی نبود که آمدی و پسر عمویت را بالا بردی و بر همه مردم برتری دادی و گفتی: «هر که من مولای اویم، پس علی مولای او است»، آیا این از جانب خودت بود یا از جانب خدا؟.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) در حالی که چشمهایش سرخ شده بود (از عصبانیت و ناراحتی) سه بار فرمود: «به خدائی که جز او خدائی نیست، این از جانب خدا است، نه از من» پس حارث گفت:

خداوندا! اگر آنچه را محمد می گوید حق و صحیح است، پس سنگی از آسمان بر ما نازل کن یا ما را به عذابی دردناک معذب ساز!!

راوی گوید: حارث هنوز به شتر خود نرسیده بود که خداوند از آسمان سنگی بر او وارد کرد که بر فرق سرش نشست و از دبرش خارج شد و این آیه نازل گشت: «سَأَلَ سَائِلٌ بِعَذَابٍ وَاقِعٍ، لِّلْكَافِرِينَ لَئِيسَ لَهُ دَافِعٌ» سؤال کننده ای خواست که عذابی بر او واقع شود،

ص: ۱۹۴

۱- (۱) - از این داستان متوجه می شویم که برخی از اعراب خارج مدینه، علی بن ابی طالب را دشمن می داشتند و او را هرگز دوست نداشتند همچنان که محمد (صلی الله علیه و آله) را دوست نمی داشتند: از این روی می بینید که این مرد تندخو و بی ادب بر پیامبر وارد می شود و بی آنکه سلام کند صدا می زند: یا محمد!! خداوند راست گفت که فرمود: «کفر و نفاق اعراب بیشتر است و روا است که ندانند حدود آنچه خداوند بر پیامبرش نازل کرده است».

هان، چنین عذابی را کسی نمی تواند از کافران دفع و رفع نماید(۱).

این حادثه را گروهی دیگر از علمای اهل سنت، غیر از اینها که ذکر کردیم، نقل کرده اند هر که خواهان مصادر بیشتری است به کتاب «الغدیر» علامه امینی مراجعه نماید.

استدلال دوم:

این استدلال مربوط می شود به کیفر کسی که رویداد غدیر را کتمان کرد و نفرین امام علی، او را گرفت.

داستان از این قرار بود که حضرت علی (علیه السلام) در یکی از روزهای خلافتش، مردم را در یک جایی وسیع گرد آورد و از روی منبر فریاد برآورد: «شما را به خدا قسم می دهم هر مسلمانی که روز غدیر خم، سخن پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) را شنید که فرمود: «من کنت مولاه فعلی مولاه»-هر که من مولای اویم، علی مولای او است، اکنون بلند شود و آنچه را شنیده است گواهی دهد، و هیچ کس بر نمی خیزد جز آنکه با دو گوش خود سخنان پیامبر را شنیده و با دو دیدگانش او را دیده است؛ پس تنها سی نفر از اصحاب که شانزده نفرشان اهل بدر بودند، برخاستند و شهادت دادند که پیامبر (صلی الله علیه و آله) دست علی را بلند کرد و به مردم فرمود: «آیا می دانید که من از مؤمنین نسبت به خودشان هم اولاتر و سزاوارتر هستم؟» عرض کردند: آری، سپس فرمود: «هر که من مولای اویم، پس این (علی) مولای او است، خداوند، آن کس که ولایتش را پذیرفت

ص: ۱۹۵

۱- (۱) - شواهد التنزیل حسانی ج ۲ ص ۲۶۶، تفسیر ثعلبی، تفسیر قرطبی ج ۱۸- ص ۲۷۸، تفسیر منار- رشید رضا- ج ۶- ص ۴۶۴، ینابیع الموده قندوزی حنفی- ص ۸۲۳، حاکم در مستدرک ج ۲- ص ۵۰۲، سیره الحلیه ج ۳- ص ۲۷۵، تذکره الخواص ابن الجوزی ص ۳۱.

دوست بدار و آن کس که با او دشمنی ورزید، دشمن بدار...».

ولی برخی از اصحاب، گرچه در روز غدیر حاضر بودند، باین حال در اثر حسد یا کینه نسبت به امام، برای شهادت برنخواستند و از جمله آنها انس بن مالک بود که حضرت علی پس از پائین آمدن از منبر، به او فرمود:

ای انس بن مالک! چرا همراه با دیگر اصحاب پیامبر بلند نشدی و آن گونه که آنها شهادت دادند، شهادت ندادی به آنچه در آن روز شنیده بودی؟

گفت: یا امیر المؤمنین! من سالخورده شده ام و فراموشی به من دست داده است!!

حضرت علی فرمود: اگر دروغ می گوئی، امیدوارم خداوند ترا به چنان بیماری پیسی مبتلا کند که عمامه او را نپوشاند.

راوی می گوید: او از جایش بلند نشد مگر آنکه پیسی تمام صورتش را فراگرفته بود، و لذا پیوسته پس از این حادثه می گریست و می گفت: نفرین بنده شایسته خدا مرا گرفت زیرا برای او شهادت ندادم.

و این داستان معروف و مشهور است و ابن قتیبه در کتاب «المعارف» آن را نقل کرده که انس را جزء بیماران مبتلا به برص و پیسی شمرده است (۱) و همچنین امام احمد بن حنبل در مسندش این داستان را آورده و در آخر گفته است: همه شهادت دادند جز سه نفر که نفرین امام آنها را گرفت (۲).

ص: ۱۹۶

۱- (۱) -المعارف ابن قتیبه دینوری-ص ۵۸۰.

۲- (۲) -مسند امام احمد بن حنبل- ج ۱-ص ۱۱۹.

اکنون جا دارد نام آن سه تن را نیز که امام احمد از آنان یاد کرده است، به روایت بلاذری (۱)، در اینجا بیاوریم. او پس از اینکه داستان را نقل می کند، می گوید که: زیر منبر، سه نفر نشسته بودند: انس بن مالک و براء بن عازب و جریر بن عبد الله بجلي، آنگاه حضرت علی بار دیگر مردم را به شهادت طلبید ولی هیچ یک از آن سه نفر پاسخش را ندادند، سپس فرمود: خداوندا! هر کس با علم به قضیه، این شهادت را کتمان کند، او را از دنیا نبر تا اینکه علامتی در او ایجاد کنی که به آن شناخته شود.

راوی گوید: و بدین سان انس بن مالک به مرض پسی گرفتار شد و براء بن عازب کور و نابینا گردید و جریر به حالت اعراب بازگشت درحالی که هجرت کرده بود (تعرب بعد الهجرة) و در خانه مادرش درگذشت.

و این داستان، بسیار مشهور است و گروه زیادی از تاریخنگاران آن را نقل کرده اند (۲). پس ای انسانهای باخرد! عبرت بگیرید «فاعتبروا یا اولی الالباب».

و کسی که پژوهشگر است، از این داستان که بیش از ربع قرن از آن گذشته است و امام علی آن را احیاء و زنده می کند درحالی که داشت به فراموشی سپرده می شد، مقدار ارزش و عظمت و بلندی همت و صفای قلب علی را می فهمد که هرچند علی صبر را بیش از

ص: ۱۹۷

-
- ۱- (۱) - انساب الاشراف بلاذری ج ۲ ص ۱۵۶.
 - ۲- (۲) - تاریخ ابن عساکر (تاریخ دمشق) ج ۲ ص ۷. شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید (تحقیق محمد ابو الفضل) ج ۱۹-ص ۲۱۷ عبقات الانوار- ج ۲- ص ۳۰۹. مناقب علی بن ابی طالب، تألیف ابن مغزلی شافعی- ص ۲۳. سیره الحلبیه ج ۳- ص ۲۷۴.

حقیقت ادا کرد و به ابو بکر و عمر و عثمان پیوسته نصیحت نمود، خیرخواهی داشت تا آنجا که در نصیحت به آنان، مصلحت اسلام و مسلمین را منظور نمود، در عین حال رویداد غدیر را با تمام وجودش در درون خود حمل می کرد و در تمام لحظات زندگی از آن غفلت نمی نمود و هرگاه فرصتی پیدا می شد آن را احیاء و زنده می کرد تا آنجا که از دیگران نیز می خواست که در حضور مردم، شهادت و گواهی دهند.

و بنگر که بزرگداشت این رویداد مبارک چگونه بود و چه حکمتی بزرگ در آن بود که امام صحبت را بر تمام مردم، چه آنان که در روز غدیر حضور داشتند و چه آنان که نداشتند، تمام کرد، پس اگر حضرت فرموده بود که: ای مردم! همانا پیامبر در روز غدیر مرا به جانشینی خود نصب کرد، چندان در نفوس حاضرین تأثیری نمی گذاشت و شاید بر آن حضرت خرده می گرفتند که چرا در طول این مدت سکوت را اختیار کرده است.

ولی وقتی فرمود: من سوگند می دهم به خدا هر کس را که در روز غدیر از پیامبر آن سخن را شنید که برخیزد و گواهی دهد؛ در حقیقت آن حدیث پیامبر را از زبان سی نفر صحابی که شانزده نفر آنان اهل بدر بودند، به سمع مردم رسانید، و بدین سان راه را بر تکذیب کنندگان و تردید کنندگان و آنان که نسبت به سکوت حضرت در طول آن مدت اعتراض داشتند بست زیرا در سکوت این سی نفر همراه با آن حضرت، درحالی که آنان از بزرگان اصحاب بودند، دلیل روشنی بود بر خطرناک بودن موقعیت و معلوم بود که در آن سکوت، مصلحت اسلام گنجانده شده است، که بر کسی پوشیده نیست.

از آنچه گذشت متوجه شدیم که خلافت نزد شیعیان به اختیار و انتخاب خدای سبحان و تعیین رسول خدا (صلی الله علیه و آله) پس از وحی به او است. و این سخن کاملاً با فلسفه اسلام در احکام و قوانینش سازگار است زیرا خدای سبحان است که می آفریند آنچه را می خواهد و برمی گزیند و او اختیار می کند، و مردم را روا نیست که اختیار کنند «يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَ يَخْتَارُ، مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» (۱).

و از اینکه خداوند برای امت محمد (صلی الله علیه و آله) چنین خواست که بهترین امته باشند، بنابراین می بایست دارای رهبری حکیمانه، عالمانه، شجاعانه، پارسایانه، زاهدانه و در برترین درجات ایمان باشد، و چنین اوصافی ممکن نیست در کسی یافت شود جز آن کس که خدای متعال او را برگزیده و ویژگی هائی به او بخشیده که او را قابلیت رهبری و زعامت می دهد.

خدای تعالی می فرماید: «اللَّهُ يَصْطَفِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ رُسُلًا وَمِنَ النَّاسِ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ بَصِيرٌ» (۲). خداوند از فرشتگان، رسولانی را

ص: ۱۹۹

۱- (۱) -سوره قصص-آیه ۶۸.

۲- (۲) -سوره حج-آیه ۷۵.

برمی‌گزیند و همچنین از مردم، و همانا خداوند شنونده و بینا است.

همچنان که خداوند انبیا و پیامبران را برگزید، اوصیا و جانشینانشان را نیز برگزید. رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «هر پیامبری را وصی و جانشینی است و همانا وصی من علی بن ابی طالب است»^(۱).

و بدین سان، شیعیان خود را آسودند و امر خویش را به خدا و رسولش وا گذاشتند و دیگر کسی در میان آنان یافت نمی‌شد که برای خود ادعای خلافتی کند یا در آن طمع نماید، نه با نص و نه با اختیار؛ زیرا:

اولا-نص، اختیار و شورا را نفی می‌کند.

ثانیا-نص از سوی رسول خدا بر افرادی محدود و مشخص با نامشان آمده است و دیگر جائی برای هیچ یک از سایرین نمی‌ماند که خود را در آن جمع بگنجانند و اگر چنین کرد (از نظر شیعیان) فاسق و خارج از دین است.

ولی خلافت نزد اهل سنت و جماعت با اختیار و شورا است؛ و بدین سان دری را گشودند که بر روی هیچ یک از افراد امت نمی‌توان بست و هر دور و نزدیک را در آن به طمع انداختند و هر خوب و بد را به میان کشاندند تا آنجا که از قریش به بردگان و عبید و به ایرانیان و ممالیک و ترک و مغول کشیده شد. یکی از شاعران عرب، خلافت اسلامی را چنین توصیف می‌کند:

«ای خلافت اسلامی، تو آن قدر بی‌رنگ و لاغر شدی که

ص: ۲۰۰

۱- (۱) - تاریخ ابن عساکر شافعی ج ۳-ص ۵، مناقب خوارزمی ص ۴۲، ینابیع الموده ص ۷۹.

تمام اعضای درونت از شدت ضعف پدیدار گشت و هر مفلس و ناداری تشنه ات شد».

و این چنین بود که تمام آن ارزشها و شرایطی را که در خلیفه، لازم و ضروری می دانستند، بر باد رفت زیرا بشر به هر حال خالی از عاطفه و غرایز نفسانی و خودخواهی نیست که ممکن است تا به حکومت رسید، پشت پا به تمام آن ارزشها بزند و دگرگون گردد و بدتر از گذشته اش شود، و تاریخ اسلامی بهترین گواه بر ادعای ما است چه دیدیم که فاسقان و تبهکاران و مفسدان امت بر آنها حکومت کردند و دیدیم کسانی به خلافت روی آوردند که نه حیا داشتند و نه دین و نه اخلاق اسلامی.

من از آن می ترسم که برخی از خوانندگان فکر کنند مبالغه و گزافه گوئی می کنم؛ پس اگر چنین می اندیشند، بهتر است تاریخ امویان و عباسیان و دیگران را ورق بزنند تا خود دریابند که چگونه امیر-به اصطلاح-مؤمنان علنا و در ملاء عام، می می نوشد و با بوزینه گان بازی می کند و طوق زرین در گردنشان می افکند! و امیر-به اصطلاح-مؤمنان کنیزکش را لباس خود می پوشاند تا به جای خود با مسلمانان نماز جماعت برپا دارد! و امیر-به اصطلاح-مؤمنان چون کنیزش حبابه از دنیا می رود، وی عقل خود را از دست می دهد! و امیر-به اصطلاح-مؤمنان برای ترانه یکی از شاعران این قدر مست و شاد می شود که عضو حساس او را می بوسد!!! و چرا بحث از این فاسدانی بکنیم که بر مسلمانان حکومت راندند و جز پادشاهانی فاسد، هیچ ارتباطی با خلافت اسلامی نداشتند، بیائید باهم سری به خلافت سومین از خلفای راشدین-که او را برتر از علی بن ابی طالب می دانند-بزنیم، و او را

ص: ۲۰۱

که «ذو النورین» لقب دادند و ادعا کردند که فرشتگان از او خجالت می کشند، ببینیم که بقدری مرتکب اعمال زشت و ناهنجار شد تا اینکه انقلابی اسلامی و فراگیر علیه او برپا شد و آن قدر پیش رفتند که او را از چارچوب اسلام خارج ساختند و خونش را مباح دانستند و در مقبره کافران بدون غسل و کفن به خاکش سپردند و جنازه اش را سنگ باران نمودند.

هرآن کس که کتابهای تاریخ را ورق بزند از اعمال و کارهای این خلیفه مسلمین که از یک انسان معمولی اگر سر بزند، قبیح و زشت است، در شگفتی و تعجب وامی ماند.

البته این موضوع سخن ما نیست، اگر کسی در این زمینه خواست تحقیق کند، به تاریخ های طبری، ابن اثیر، ابو الفداء، ابن قتیبه و دیگر کتب تاریخی مراجعه کند. تنها خواستم بدیها و زشتی های «اختیار» و «انتخاب» مردم را یادآور شوم و این تر را از ریشه اش غیر قابل قبول معرفی کنم زیرا ما اگر کسی را امروز برگزینیم، چه بسا فردا بر او خرده بگیریم و بدانیم که در انتخابمان اشتباه کرده و گزینشمان غلط بوده است همچنان که برای خود عبد الرحمن بن عوف رخ داد که عثمان بن عفان را برای خلافت برگزید، و پس از مدت زمانی پشیمان شد هرچند دیگر با آن گردابی که برای امت اسلامی درست کرده بود، پشیمانش سودی نداشت.

و اگر یکی از بزرگان اصحاب و از اولین نسلهای اسلام که همان عثمان باشد، نسبت به پیمانی که با عبد الرحمن بن عوف بست وفادار نماند و اگر یکی دیگر از بزرگان اصحاب که عبد الرحمن بن عوف است، اختیار و انتخابش غلط از آب درآید، پس دیگر چه

جائی برای انسان اندیشمند می ماند که نسبت به چنین تر خامی که جز اضطراب و آشفتگی و خونریزی در پی نداشت، خوشبین گردد؛ و اگر بیعت ابو بکر- همان گونه که عمر وصفش کرد- کاری عجولانه بود که خداوند شرش را از مسلمانان بدور ساخت، و بسیاری از اصحاب از آن دوری جسته و با آن مخالفت ورزیدند، و اگر بیعت علی بن ابی طالب پس از آن در ملاء- عام صورت گرفت ولی برخی از اصحاب بیعت را شکستند و نتیجه اش جنگ جمل و جنگ صفین و جنگ نهروان و ریختن خون بی گناهان بود، پس چگونه خردمندان نسبت به این نظریه ای که تجربه شد و از آغاز به شکستی مفتضحانه انجامید و جز مصیبت و بلا برای مسلمانان، نتیجه ای نداشت، خوشبین و آسوده خاطر می گردند؟ بویژه اگر بدانیم اینها که قائل به شورا هستند، پس از انتخاب خلیفه، نه می توانند او را عوض کنند و نه می توانند او را عزل نمایند، و چه بسا تلاشهای مسلمانان، در عزل عثمان، بی ثمر ماند و او هم هرگز استعفا نکرد و پیوسته می گفت: «پیراهنی را که خداوند به من پوشانده، هرگز از تن نمی کنم!».

و آنچه بیشتر ما را نسبت به این نظریه، منزجر و متنفر می نماید، چیزی است که امروزه در غرب متمدن!! می بینیم، غربی که ادعای دموکراسی در انتخاب رئیس حکومت دارد، و می بینی که چگونه احزاب گوناگون بر سر قدرت چه جنگ و جدالها می کنند و با کارتل ها و دیگر مؤسسات اقتصادی بند و بست می نمایند و به هر قیمتی که شده است، می خواهند به کرسی صدارت دست یابند و در این راه میلیاردها دینار صرف تبلیغات می شود و چه انرژی های زیادی که از حساب ملت های مستضعف و بیچاره به هدر می رود که

خود آن ملتها بیشترین نیاز را به آن دارند. و تا یکی از آنان، توسط همان بازی سیاسی متفق علیه-که همان اکثریت آراء است زیرا تنها راه حل نزاع می باشد-به حکومت دست یافت، عاطفه اش گل می کند و فوراً یاران و دوستان و خویشان و همکاران حزیش را در منصبهای وزارت و مسئولیتهای بزرگ و مراکز مهم اداری می گمارد، و اما دیگران که در حزبهای مختلف دیگر هستند، در طول مدت ریاستش، به مخالفت با او پرداخته و در راهش مشکلات تازه پدید آورده و تا آنجا که در توان دارند، در پی رسوا کردن و شکست دادن به او می کوشند و به هر حال این ملت بیچاره است که ضررها و زیانهای جبران ناپذیر، در هربار، باید متحمل شود. ای بسا ارزشهای انسانی که لگدمال شده و ای بسا فسادهای شیطانی که به نام آزادی و دموکراسی و با شعارهای جذّاب و فریب انگیز شیوع پیدا کرده، تا آنجا که پلیدترین اعمال، صورت مشروعیت به خود گرفته و دلیل بر تمدن و پیشرفت، شناخته می شود.

چه والا و چه مقدّس است عقیده شیعیان که خلافت را اصلی از اصول دین به حساب می آورند زیرا بوسیله خلافت، زندگی اجتماعی و زندگی فردی تأمین می شود. و سخن شیعیان که می گویند این منصب، انتخاب الهی است، سخنی بجا و رأیی منطقی و عقیده ای خردپسند است که وجدان و خاطر انسانی را آسوده می سازد و نصوص، از قرآن و سنّت، مؤیّد این قول است، گو اینکه راه را بر طمعکاران و ناکثان و منافقان و خودپسندان می بندد و بینی ستمگران و پادشاهان و مستکبران را به خاک می مالد.

خداوند فرموده که:

«فَرِيقًا هَدَىٰ وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ، إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا

ص: ۲۰۴

الشَّيَاطِينِ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُّهْتَدُونَ» (۱).

گروهی ره هدایت و گروهی راه گمراهی را پیمودند؛ اینان شیاطین را نه خدا را اولیای خود کرده و می پندارند که همانا خود هدایت یافته اند!

ص: ۲۰۵

۱- (۱) -سوره اعراف- آیه ۳۰.

قضا و قدر

اشاره

ص: ۲۰۷

موضوع قضا و قدر یکی از دشوارترین معماها در زندگی گذشته من بود، چه اینکه هیچ شرح و تفسیری کافی برای او نمی یافتم که وجدانم را راضی کند و اندیشه ام را آرام سازد، و بدین سان، حیران و سرگردان ماندم میان آنچه در مکتب اهل سنت فراگرفته بودم که انسان در کردارها و رفتارهایش مجبور است (هرکس برای هرچه آفریده شده، مجبور است) و خداوند دو فرشته را به سوی جنین در شکم مادر می فرستد و آن دو، مدت عمرش و رزق و روزی و کار و عملش را یادداشت می کنند، چه خوشبخت باشد و چه بدبخت (۱)، و آنچه عقلم و وجدانم به من الهام می کرد که خدای سبحان عادل است و به بندگانش ظلم روا نمی دارد، پس چگونه ممکن است آنها را بر کارهایی که انجام نداده اند، مؤاخذه کند و به گناهی که خود بر آنها نوشته و مجبورشان ساخته، کیفر دهد و عذاب نماید؟

من و دیگر جوانان مسلمان، این اندیشه های متناقض را در ذهن خود می پروراندیم به اینکه خدای سبحان، همان خدای نیرومند

ص: ۲۰۹

جباری است که هرچه بکند مورد سئوال قرار نمی گیرد و این مردم هستند که بازخواست می شوند(۱) و او فعال مایشاء است و هرچه اراده کند انجام می دهد(۲) و به تحقیق که پس از آفرینش بندگان، برخی را جهنمی و برخی را بهشتی قرار داده و از قبل تعیین نموده است، وانگهی او خدای رحمان و رحیم و مهربان است که به اندازه یک ذره بی مقدار ظلم نمی کند(۳) و هرگز به بندگان ستم روا نمی دارد(۴) و این مردم خودشان هستند که به خویشن ظلم می کنند نه خداوند است که به آنها ظلم می کند(۵)، و خداوند به مردم مهربانتر است از مادر به فرزندش چنان که در روایت آمده است(۶).

و این تناقض فکری در شناختن نسبت به قرآن کریم، همچنان افزونی می یافت چرا که گاهی به این نتیجه می رسیدم که انسان خود مسئول کارهایش است و خود بر نفسش مسلط است «فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ وَ مَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ» (۷) هر که به اندازه ذره ای کار خیر انجام دهد آن را می بیند و هر که به مقدار ذره ای کار بد انجام دهد، آن را خواهد دید.

و گاهی چنین درک می کنم که انسان مجبور است و هیچ راه و چاره ای ندارد و برای خودش نه منفعت، نه زیان و نه رزق

ص: ۲۱۰

-
- ۱- (۱) -سوره انبیا-آیه ۲۳.
 - ۲- (۲) -سوره بروج-آیه ۱۶.
 - ۳- (۳) -سوره نساء-آیه ۴۰.
 - ۴- (۴) -سوره فصلت-آیه ۴۶.
 - ۵- (۵) -سوره یونس-آیه ۴۴.
 - ۶- (۶) -صحیح بخاری ج ۸-ص ۹.
 - ۷- (۷) -سوره زلزله-آیه ۸ و ۷.

و روزی ای می تواند تأمین کند «و ما تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ» (۱) و شما چیزی را نمی خواهید جز اینکه خدا بخواهد. «فَإِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ» (۲) و همانا خداوند است که هر که را بخواهد گمراه می کند.

آری! نه تنها من بلکه بسیاری از مسلمانان در چنین گرداب فکری غوطه ورنند و از این روی می بینی اغلب علما و فضلا، هرگاه از ایشان در مسئله قضا و قدر سؤال می شود، پاسخ قانع کننده ای برای خودشان هم ندارند چه رسد به اینکه دیگران را پاسخگو باشند، و لذا می گویند: این مسئله ای نیست که درباره اش بحث کرد! و برخی تحریم می کنند وارد شدن در چنین مسئله دشواری و می گویند: بر مسلمان واجب است که ایمان به قضا و قدر داشته باشد و خیر و شر را همه از سوی خدا بدانند! و بس!

و اگر مخالفی از آنان پرسد: چگونه خداوند بنده اش را مجبور به ارتکاب گناهی می کند، آن وقت او را به جهنم می اندازد؟! فوراً آن بیچاره را متهم به کفر و زندقه و خروج از دین می کنند و خلاصه این قدر در این زمینه بی خیال و بی اعتنا هستند که گویا عقلمانشان یخ زده و توان تفکر از ایشان گرفته شده تا جائی که معتقدند ازدواج، طلاق و حتی زنا-العیاذ بالله- همه اینها اموری ثبت شده و جزء قضا و قدر است و هیچ راه برو و برگشت ندارد و حتی می گویند:

خوردن و آشامیدن انسان هم در اختیارش نیست، و ما نمی توانیم چیزی را بخوریم یا بیاشامیم جز آنچه خدا برایمان نوشته است، لذا ممکن است کسی بی اختیار شراب بخورد و یا حتی قتل نفس

ص: ۲۱۱

۱- (۱) -سوره انسان- آیه ۳۰.

۲- (۲) -سوره فاطر- آیه ۸.

نماید!!

به یکی از علمایمان که این سخنان را دنبال هم قطار می کرد گفتم: ولی قرآن ادعاهای شما را تکذیب می کند، و اگر شما آنچه را می گوئید از حدیث گرفته اید، آن احادیث دروغ است زیرا نمی شود که حدیث نبوی مخالف و معارض قرآن باشد.

خدای تعالی در قرآن می فرماید:

«فَأَنْكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ» (۱).

ازدواج کنید با زنانی که خود می پسندید.

و این آیه دلیل است بر آزادی انتخاب همسر و یا در مورد طلاق می فرماید:

«الطَّلَاقُ مَرَّتَانٍ، فَإِمْسَاكٌ بِمَعْرُوفٍ أَوْ تَسْرِيحٌ بِإِحْسَانٍ» (۲).

طلاق (رجعی) دو بار است، پس چنانچه شخصی، همسرش را طلاق داد یا می تواند به او رجوع کند با نیکی و خوبی و یا او را رها کند با خیراندیشی و احسان.

در اینجا نیز اختیار بدست انسان است.

و در مورد زنا می فرماید:

«وَلَا تَقْرُبُوا الزَّانِيَ إِِنَّهُ كَانَ فَاحِشَةً وَ سَاءَ سَبِيلًا» (۳).

و به زنا نزدیک نشوید زیرا کاری بسیار زشت و راهی نادرست است.

در اینجا هم معلوم است اختیار با خود انسان است.

در مورد خمر و شراب می فرماید:

«إِنَّمَا يُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ يُوقِعَ بَيْنَكُمُ الْعَدَاوَةَ وَ الْبَغْضَاءَ

ص: ۲۱۲

۱- (۱) -سوره نساء- آیه ۳.

۲- (۲) -سوره بقره- آیه ۲۲۹.

۳- (۳) -سوره اسراء- آیه ۳۲.

فِي الْخَمْرِ وَالْمَيْسِرِ وَيُضِدُّكُمْ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَعَنِ الصَّلَاةِ، فَهَلْ أَنْتُمْ مُتَّهِنُونَ» (۱).

بدون تردید شیطان بوسیله شراب (خمر) و قمار می خواهد میان شما ایجاد دشمنی و عداوت کند و شما را از یاد خدا و از نماز دور بدارد، پس آیا فروگذار هستید یا نه؟! و در اینجا نیز نهی به معنای اختیار است.

و در مورد قتل نفس، فرموده است:

«وَلَا تَقْتُلُوا النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ» (۲).

و نفسی را که خدا حرام کرده، جز با حق نکشید.

و فرموده است:

«وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمُ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ لَعَنَهُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا» (۳).

و هر کس مؤمنی را عمداً بکشد، کیفرش دوزخ است که در آن برای همیشه خواهد ماند و خدا بر او غضب کرده و نفرینش نموده و عذابی دردناک برای او فراهم آورده است.

این نیز مفید اختیار است در قتل نفس و حتی در مورد خوردن و آشامیدن، برای ما حدود و اندازه اش را تعیین کرده که مفید اختیار است، فرموده:

«وَ كُلُوا وَ اشْرَبُوا وَ لَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ» (۴).

بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید زیرا خداوند مسرفان را دوست نمی دارد.

ص: ۲۱۳

۱- (۱) -سوره مائده- آیه ۹۱.

۲- (۲) -سوره انعام- آیه ۱۵۱.

۳- (۳) -سوره نساء- آیه ۹۳.

۴- (۴) -سوره اعراف- آیه ۳۱.

پس آقای من! بعد از این همه استدلالهای قرآنی، چگونه می گوئید که همه چیز از خدا است و بنده در اعمالش مجبور است؟

پاسخ داد: خدای سبحان، خود به تنهایی در جهان آفرینش تصرف می کند، مگر نشنیده ای که می فرماید:

«قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ وَتُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَتُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ إِنَّكَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» (۱).

بگو، خداوند مالک آفرینش از آن تو است، به هر که خواهی ملک می دهی و از هر که خواهی می گیری و هر که را بخواهی عزیز و هر که را بخواهی ذلیل و خوار می نمائی، تمام خیر در دست تو است و تو بر هر چیز توانا و مقتدری.

گفتم: هیچ اختلافی باهم نداریم که همه چیز بستگی به مشیت و اراده خدای سبحان دارد و اگر خدا هر چه بخواهد، انجام می دهد و در توان انس و جن و سایر مخلوقات نیست که با اراده الهی مخالفت کنند، ولی بحث و اشکال ما در مورد کردار و اعمال بندگان است، که آیا این اعمال از آنها سر می زند یا از خدا است؟!

گفت: شما به دین خودتان و من هم به دین خودم!! و بدین ترتیب، در بحث و مناقشه را تا آخر بست.

این روش بیشتر علمای ما است که به آنچه خود عقیده دارند، اکتفا کرده و خواهان تغییر و بهتر فهمیدن نیستند، و این تغییر را بدعت می انگارند.

من فراموش نمی کنم که پس از دو روز نزد همان عالم باز گشتم

ص: ۲۱۴

۱- (۱) -سوره آل عمران- آیه ۲۶.

و به او گفتم: اگر تو واقعا بر این باوری که خدا همه کارها را انجام می دهد و برای بندگان جای اختیار و انتخاب نیست، پس چرا همین عقیده را در مورد خلافت اعمال نمی کنی و نمی پذیری که خدای سبحان خود آفریده و خود اختیار می کند و جای اختیار و انتخاب برای بندگان نیست؟!

گفت: آری! می پذیرم، و معتقدم که خداوند خودش ابو بکر، سپس عمر، سپس عثمان و پس از آنها علی را انتخاب کرد و اگر می خواست علی را اولین خلیفه قرار دهد، جن و انس نمی توانستند او را منع کنند.

گفتم: اکنون که چنین شد.

گفت: چگونه شد؟

گفتم: یا اینکه بپذیری که خداوند خلفای راشدین چهارگانه را انتخاب کرده و سپس مسأله را به خود امت واگذار نموده که هر که را می خواهند اختیار کنند، و یا اینکه بگوئی که خداوند انتخاب را از مردم سلب کرده و خود به تنهایی تمام خلفا را از روز وفات پیامبر تا قیام قیامت انتخاب می نماید؟

گفت: من قول دوم را می پذیرم: «قُلِ اللَّهُمَّ مَالِكُ الْمُلْكِ...».

گفتم: پس هر انحراف و گمراهی و جنایتی در اسلام، توسط پادشاهان و امراء واقع شد، از خدا است زیرا خداوند خود، آنها را بر کرده مسلمانان مسلط کرده است!

گفت: آری، چنین است!! یکی از صالحین چنین قرائت کرده است: «و اذا اردنا أن نهلك قرية أمرنا مترفيها» و اگر خواستیم قریه ای (شهری) را هلاک کنیم مترفین آنان را امیر قرار می دهیم!!!

با تعجب گفتم: پس شهادت علی بدست ابن ملجم و شهادت

حسین بن علی، از اراده خداوند است؟!

با قیافه حق بجانب گفت: آری! آیا نشنیده ای که پیامبر به علی فرمود: شقی ترین افراد، آن کس است که بر فرق تو می زند و محاسنت از خون سرت تر می گردد، و همچنین سرور ما حضرت حسین نیز، پیامبر خبر از کشته شدنش در کربلا داد و به ام سلمه همین مطلب را فرمود و همچنین پیامبر می فهمید که سرور ما حسین نیز، خداوند بواسطه او بین دو گروه بزرگ از مسلمانان اصلاح می کند، بنابراین هر چیزی از ازل نوشته شده و هیچ راه چاره ای برای انسان نیست. پس تو مغلوب شدی نه من؟!

چند لحظه ای سکوت کردم و به او نگریستم که چگونه از اینکه به خیال خودش بر من پیروز شده، شاد و خندان به نظر می رسد، ولی از آن سوی در فکر بودم که چگونه به او بفهمانم که علم خدا به اشیاء دلیل قطعی نیست به اینکه خود او آن اعمال را انجام داده و مردم را مجبور و وادار به آن نموده، زیرا قبلاً مطمئن بودم که ذهن او قابلیت پذیرش چنین مطلبی را ندارد؛ به هرحال بار دیگر از او پرسیدم: پس تمام پادشاهان و رؤسای جمهور چه در گذشته و چه اکنون-همان ها که با اسلام و مسلمین می جنگند-آنان را خدا تعیین و نصب کرده است؟ گفت: آری، بدون شک!

گفتم: حتی کشور استعمارگر فرانسه که تونس و الجزائر و مغرب را سالها تحت اشغال قرار داده بود، از سوی خدا نصب شده بود؟

گفت: آری! و خود دیدی که در زمانی مشخص و معلوم، فرانسه از این کشورها خارج شد!

گفتم: سبحان الله! پس چگونه سابقاً دفاع می کردی از آن نظریه اهل سنت که معتقداند رسول خدا (صلی الله علیه و آله) از دنیا رفت و امر خلافت

را به صورت شورا بین مسلمانان رها کرد تا به انتخاب خود یکی را برگزینند؟

گفت: آری! و همچنان بر همان عقیده ام و تا ابد بر این عقیده خواهم ماند!!

گفتم: چگونه بین دو قول، مطابقت و سازش ایجاد می کنی:

انتخاب خدا و انتخاب مردم با شورا؟

گفت: چون مسلمانان ابو بکر را انتخاب کردند، پس خدا او را انتخاب کرد!

گفتم: آیا خداوند در سقیفه وحی بر آنان فرستاد که خلیفه را انتخاب کنند؟

گفت: استغفر الله، پس از پیامبر بر کسی وحی نازل نشد، نه آن چنان که شیعیان معتقدند!!

گفتم: حال ما کاری با شیعه و اشتباهاتشان نداریم، شما از آنچه نزد خودداری ما را قانع ساز. چگونه فهمیدی که خداوند ابو بکر را انتخاب کرد؟

گفت: اگر خدا خلاف آن را می خواست، نه مسلمانان و نه جهانیان می توانستند خلاف اراده خدای متعال کاری را انجام دهند.

آنجا بود که متوجه شدم اینها نه می فهمند و نه قرآن را تدبیر می کنند و لذا طبق نظرشان، هیچ نظریه علمی و فلسفی، قابل قبول نخواهد بود!

و این مرا به یاد داستان دیگری می اندازد: با یکی از دوستانم در باغی قدم می زدیم که آن باغ پر از درخت های خرما بود. من در آن حال، با او در رابطه با قضا و قدر بحث می کردم که ناگهان یک دانه

خرمای تازه از بالای سرم افتاد و آن را از میان علفهای روی زمین برداشتم که بخورم. تا آن را در دهانم گذاشتم، دوستم با تعجب به من گفتم: نخور مگر چیزی را که خدا برایت نوشته و مقدر کرده باشد! ولی بدان که این میوه به نام تو از بالا افتاده پس برای تو نوشته شده و آن را می توانی بخوری!

گفتم: حال که تو ایمان داری به اینکه این خرما برای من نوشته شده، پس من آن را نمی خورم. و فی الفور آن را از دهانم بیرون انداختم.

گفتم: سبحان الله! اگر چیزی برای تو نوشته نشده باشد، خدا آن را از درون شکمت بیرون می آورد!!

گفتم: پس من آن را می خورم، و فوراً آن را برداشتم که برای او ثابت کنم که من در خوردن و یا نخوردنش اختیار تام دارم. بالاخره دوستم مرا با دقت زیر نظر گذاشت تا اینکه آن قطعه خرما را تا آخر خوردم. سپس گفتم:

به خدا قسم آن خرما برای تو نوشته شده بود! و بدین سان بر من پیروز شد چون دیگر برایم امکان نداشت که آن خرما را از شکم بیرون آورم!!!

آری! این عقیده اهل سنت در مسئله قضا و قدر است و به عبارت دیگر این عقیده اینجانب بود آن هنگام که سنی بودم و کاملاً طبیعی است که با چنین عقیده ای در اضطراب و پریشانی فکری بسر ببرم و میان تناقض ها دست و پا بزنم و کاملاً طبیعی است که با چنین اندیشه خامی، در جمود بمانیم و درجا بزنیم و فقط منتظر باشیم که خداوند چیزی را در ما عوض کند، بجای اینکه خود، خویشتن را بسازیم و تغییر دهیم تا خدا به ما کمک کند. و چنین

است که می بایست از مسئولیت ها گریزان باشیم و آنها را به خدا واگذار کنیم، پس اگر به یک نفر زانی یا دزد و یا مجرمی که دختر خردسالی را مورد تجاوز به عنف قرار داده و آن را به قتل رسانده، اعتراض کنی که چرا چنین کاری را مرتکب شدی؟ در پاسخ خواهد گفت: خدا قادر است که مرا منع کند؛ پس این کار به اراده خدا بوده و او چنین مقدر نموده است، من هم انسان مجبوری بیش نیستم!!

آیا همین طور است؟! پس چرا همین خداوند است که بازخواست می کند آنان را که دخترهای خود را زنده به گور می کردند و می فرماید: «بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ؟» - به چه گناهی کشته شد؟.

خداوند! به تو پناه می بریم از این بهتان بزرگی که اینان به ساحت مقدس می زنند؟

آری! کاملاً طبیعی است که دانشمندان غربی ما را تحقیر کنند و از این خرافه گوئی و بذله گوئی ها بر ما ریشخند بزنند، بلکه گاهی با مسخره آن را «نوشته شده اعراب» معرفی کنند و عامل اصلی کوه فکری و درجا زدن ما بدانند.

طبیعی است که پژوهشگران بدانند، چنین اعتقاد واهی از دولت امویان سرچشمه گرفته زیرا آنان شایع می کردند که خدای سبحان ملک و حکومت را به آنان بخشیده و بر مردم مسلطشان نموده و لذا بر آنان واجب است که از این امیران و حاکمان اطاعت کنند و بر آنها نشورند، چرا که اطاعت آنان، اطاعت خدا و خروج بر آنان، عصیان امر الهی است و در آن صورت خروج کنندگان باید به قتل برسند. و ما از تاریخ شواهد زیادی بر این مطلب داریم.

این عثمان بن عفان است که وقتی از او می خواهند استعفا

بدهد، مخالفت کرده و می گوید: «پیراهنی را که خدا بر من پوشانده، بیرون نمی آورم!» (۱) زیرا به نظر و عقیده او، خلافت لباسی است که خدایش پوشانده و هیچ کس حق ندارد آن را خارج سازد جز خداوند، آن هم فقط پس از مرگ!!

و این معاویه است که می گوید: «من با شما کارزار نمی کنم که نماز بخوانید یا زکات بدهید، بلکه من با شما می جنگم که بر شما حکومت کنم، و خداوند این حکومت را به من داده است هرچند شما را خوش نیاید» (۲). این دیگر از عثمان هم فراتر رفته، زیرا خداوند متعال را متهم می سازد به اینکه او یاریش داده که مسلمانان را قتل عام کند و بر آنان حکومت نماید. و این خطبه معاویه، معروف و مشهور است. و حتی آن روز که فرزندش یزید را انتخاب کرد و او را علی رغم مخالفت مردم، بر آنها ولایت داد، ادعا می کرد خداوند، پسرش یزید را جانشین وی کرده که بر مردم حاکم باشد، و این را تاریخنگاران نقل کرده اند که وقتی می خواست برای یزید بیعت بگیرد، نامه ای به عاملش مروان بن حکم در مدینه فرستاد و چنین مطالبی را بیان کرد (۳).

و حتی ابن زیاد پلید هنگامی که علی بن الحسین زین العابدین (علیه السلام) را بر او وارد کردند و آن حضرت در غل و زنجیر بود، پرسید: این کیست؟ گفتند: علی بن الحسین است. گفت: آیا خدا حسین بن علی را نکشت؟ عمه اش زینب پاسخ داد: بلکه دشمنان خدا و دشمنان رسول خدا او را کشتند.

ص: ۲۲۰

۱- (۱) - تاریخ طبری (حصار عثمان) و تاریخ ابن اثیر.

۲- (۲) - مقاتل الطالبیین ص ۴۵، تاریخ ابن کثیر ج ۸- ص ۱۳۱، ابن ابی الحدید- ج ۴ ص ۱۶.

۳- (۳) - الامامه و السیاسه ج ۱- ص ۱۵۱ (بیعت معاویه برای یزید در شام).

ابن زیاد پرسید: چگونه دیدی رفتار خدا را به اهل بیت؟

حضرت زینب پاسخ داد: جز خیر و نیکی چیزی ندیدم. اینان قومی بودند که خداوند شهادت را برایشان مقدر کرده بود، پس رهسپار بارگاه های خود شدند، و زود است که خداوند بین تو و آنها جمع کند و آنجا است که با تو احتجاج و مخاصمه کنند و خواهی دید که در آن روز پیروزی از آن کیست. مادرت به عزایت بنشیند ای پسر مرجانه (۱).

این چنین بود که این عقیده غلط میان بنی امیه و همکاران و یارانشان پخش شد و در میان امت اسلامی شیوع پیدا کرد، جز شیعیان اهل بیت که از آن بیزارند.

ص: ۲۲۱

۱- (۱) -مقاتل الطالبيين-مقتل الحسين.

همین که با علمای شیعه آشنا شدم (۱) و کتابهایشان را مطالعه کردم، گوئی دانش نوینی در قضا و قدر، کشف کردم، در این مورد امام علی (علیه السلام) با بیانی روشن و کامل پاسخ گفت، آن هنگام که شخصی از او درباره قضا و قدر پرسید.

حضرت فرمود:

«ويحك لعلك ظننت قضاء لازما، و قدرا حاتما، و لو كان ذلك كذلك لبطل الثواب و العقاب، و سقط الوعد و الوعيد. ان الله سبحانه أمر عباده تخييرا، و نهام تحذيرا، و كلف يسيرا، و لم يكلف عسيرا، و أعطى على القليل كثيرا، و لم يعص مغلوبا، و لم يطمع مكرها، و لم يرسل الانبياء لعبا، و لم ينزل الكتب للعباد عبثا، و لا خلق السموات و الارض و ما بينهما باطلا [ذلك ظن الذين كفروا، فويل للذين كفروا من النار]» (۲).

خدا تو را رحم کند! خیال کردی (رفتن ما به جنگ اهل شام) قضا و قدر

ص: ۲۲۳

-
- ۱- (۱) -مانند شهید سید محمد باقر صدر (قدس سره) که در این زمینه بسیار به من کمک کرد و آقای خوئی و علامه طباطبائی و آقای حکیم و دیگران.
 - ۲- (۲) -شرح نهج البلاغه محمد عبده ص ۴۸۱-حکمت ۷۸.

لازم و حتمی خداوند بود؟ پس اگر چنین بود، پاداش و کیفر امری بیهوده بود و بشارت به خیر و خوبی و انداز به شرّ و بدی، ساقط می شد. خداوند سبحان بندگانش را امر کرده با اختیار (یعنی آنها را مختار گذارده) و نهی نموده از راه ترس دادن و اعلام خطر کردن و اعمالی را آسان، واجب کرده و هرگز بر مردم سخت نگرفته و بر کار خوب کم پاداش زیاد داده و او را نافرمانی نکرده اند از این جهت که مغلوب باشد و اطاعت نکرده اند از این جهت که مجبور کرده باشد، و پیامبران را برای بازی نفرستاده و کتابهای آسمانی را برای بندگان بیهوده نازل نکرده و آسمان ها و زمین را از روی باطل نیافریده، این گمان کسانی است که کافر شدند، پس وای بر این کافران از آتش جهنم.

راستی چقدر این بیان، شیوا و روشن است من تاکنون بیانی رساتر از این و برهانی مستدل تر بر حقیقت از این نیافتم، زیرا انسان مسلمان قانع می شود که اعمالش کاملا به اختیار و اراده خودش است چرا که خدای سبحان ما را امر کرده ولی آزادی انتخاب را به خودمان واگذار نموده است و این معنای سخن امام است که فرمود: «ان الله أمر عباده تخیرا».

و همچنین خدای متعال ما را نهی کرده و اعلام خطر نموده که اگر مخالفتش کنیم، ما را کیفر دهد، از این سخن چنین برمی آید که انسان، آزادی تصرف دارد و می تواند مخالفت امر خدا را بکند، ولی در آن حالت، مستوجب عقاب و عذاب الهی می گردد و این معنای سخن امام است که فرمود: «و نهاهم تحذیرا».

و همچنین امام مسأله را بیشتر توضیح داده و فرموده است: «و لم یعص مغلوبا» معنایش این است که اگر خدا می خواست چیزی را بر بندگانش تحمیل کند، اگر تمام آنها جمع می شدند،

نمی توانستند او را شکست بدهند، و این دلیل است که آزادی و اختیار در اطاعت یا نافرمانی و معصیت را به آنها واگذار کرده، و این مطابق سخن حق است که فرمود:

«قُلِ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ، فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ» (۱).

بگو که حق از سوی پروردگارتان آمده است، پس هر که می خواهد، ایمان بیاورد و هر که می خواهد کافر شود.

و پس از آن، حضرت علی، عمق وجدان انسانی را مخاطب قرار می دهد، و دلیلی قاطع و محکم می آورد بر اینکه اگر انسان در کارهایش مجبور بود-آن چنان که برخی می پندارند-پس فرستادن پیامبران و کتابهای آسمانی، بیهوده و بی ارزش بود که خدای عز و جل منزله است از آن. زیرا نقش انبیاء و پیامبران-درود خدا بر تمام آنها باد-و علت نازل شدن کتابهای آسمانی، اصلاح مردم و بیرون آوردن آنان از تاریکی ها به سوی نور و درمان کامل بیماری های درونیشان و نشان دادن راه زندگی واقعی و سعادت‌مندانه به آنها است. خدا فرمود:

«إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (۲).

همانا این قرآن مردم را به سوی استوارترین راه هدایت می کند.

امام علی بیان خود را پایان می برد به اینکه اعتقاد به جبر همان اعتقاد به باطل بودن آفرینش آسمانها و زمین است، و این کفر است و خدا وعده جهنم به معتقدینش داده است.

ص: ۲۲۵

۱- (۱) -سوره کهف-آیه ۲۹.

۲- (۲) -سوره اسراء-آیه ۹.

بنابراین اگر ما نظر شیعیان را با دقت دنبال کنیم، آن را نظری درست، رأیی محکم و سخنی متین می‌یابیم، زیرا درحالی که گروهی ره افراط را پیموده و قائل به جبر شدند، گروه دیگری ره تفریط را برگزیده و قائل به تفویض (واگذاری) شدند ولی امامان اهل بیت، که سلام و درود خدا بر آنان باد، آمدند که این مفاهیم و عقیده‌ها را تصحیح کرده و آنها و اینها را به سوی حق رهنمون سازند، پس ندا دادند که: «لا جبر و لا تفویض و لکن أمر بین الامرین» نه جبر است و نه واگذاری، ولی امری میان این دو است.

امام جعفر صادق (علیه السلام) برای این مطلب، مثل آسانی زده که همه مردم آن را درک کنند، لذا در پاسخ سؤال کننده‌ای که پرسیده بود:

به چه معنی است سخن شما که می‌گوئید نه جبر است و نه واگذاری، ولی امری بین دو امر است؟ فرمود:

«لیس مشیک علی الارض کسقوطک علیها».

راه رفتن تو بر زمین مانند افتادن تو بر آن نیست.

معنایش این است که ما به اختیار خودمان بر روی زمین راه می‌رویم ولی هنگامی که بر زمین سقوط می‌کنیم، آنجا دیگر به اختیار خودمان نیستیم؛ پس کیست که دوست داشته باشد روی زمین بیفتد و برخی از اعضای بدنش بشکند و مانند معلولین گردد؟!!

بنابراین، قضا و قدر، امری است بین جبر و اختیار یعنی بخشی از آن را ما به اختیار و اراده خودمان انجام می‌دهیم و بخش دیگرش از اراده ما خارج است و ما خاضع در برابر آن هستیم و توان مقاومت و دفعش را نداریم؛ پس نسبت به قسمت اول، مورد سؤال و مؤاخذه قرار می‌گیریم ولی در مورد دوم، بازخواست نمی‌شویم. به عبارت دیگر: انسان در این حالت و در آن وضعیت،

مخیر است و در عین حال مجبور هم می باشد:

۱-مخیر است در کارهایی که پس از تفکر و اندیشیدن از او صادر می شود، زیرا پا به مرحلهٔ تخییر و درگیری میان انجام دادن یا فرونهادن می گذارد، و در نتیجه یا انجام می دهد و یا خودداری می کند. این اشاره است به سخن باری تعالی که فرمود:

«وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا» (۱).

و قسم به نفس انسانی که خدا آن را خوب آفرید، پس شر و خیر را به او الهام کرد که هر که نفس خود را از گناه پاک داشت، رستگار شده و هر که آن را آلوده کرد، زیانکار خواهد بود. یعنی: تزکیه و پاک داشتن نفس و همچنین آلوده کردن آن به کارهای ناروا و زشت، نتیجهٔ اختیار درونی هر انسان است، همچنان که رستگاری و زیان، نتیجهٔ عادلانه و قطعی آن اختیار می باشد.

۲-مجبور است در آنچه او را احاطه کرده است از قوانین و حرکت جهان که آن حرکت خاضع است برای اراده حق تعالی با تمام جزئیات و کلیات و اجرام و ذراتش؛ بنابراین، انسان نمی تواند جنس خود را یعنی نر و ماده بودن خود و یا رنگ خود را اختیار و انتخاب کند، چه رسد به اینکه اختیار پدر و مادرش بدست او سپرده شده باشد که مثلا پدر و مادری پولدار یا فقیر و نادار باشند، و حتی نمی تواند انسان اندازهٔ قد و قامت خود و شکل و قیافهٔ ظاهریش را تعیین و انتخاب نماید. زیرا او ناچار خاضع است برای عوامل گوناگونی که از قدرت او بیرون است مانند بیماریهای ارثی

ص: ۲۲۷

و یا قوانین جهان طبیعت که برای او و در خدمتش کار و فعالیت می کنند بی آنکه او تحمل سختی و شدتی بنماید، پس او می خوابد هر وقت که خسته شد و بیدار می شود آن گاه که خستگیش رفع شد، و می خورد در موقعی که گرسنه است و می آشامد در هنگام تشنه شدن. می خندد، هر گاه خرسند می شود و گریه می کند و دلتنگ می گردد هر وقت، محزون و غمگین می شود و سرانجام در درون وجودش کارخانه هائی هستند که همواره هورمونها و سلول های تازه تولید می کنند و نطفه های آماده فرزند شدن می سازند، و در همان حال طبق برنامه ای منظم و مرتب، بدنش در حال تکوین و پیشرفت عجیب و غریبی است ولی او غافل است و نمی داند که چگونه عنایت الهی پیوسته همراه او است و او را در تمام لحظات زندگی و حتی پس از مرگ دربر گرفته است. خدای متعال در این زمینه می فرماید:

«أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى؟ أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُُمْنَى، ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى، فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنْثَى، أَلَيْسَ ذَلِكَ بِقَادِرٍ عَلَى أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَى» (۱).

آیا انسان می پندارد که او را مهمل و بیهوده گذارند؟ آیا او در آغاز فطره آب منی نبود، که پس از نطفه شدن، خون بسته و سپس چنین آفریده و آراسته گردید؟ و خداوند از او نر و ماده خلق کرد. آیا خداوند قادر نیست که مرده ها را زنده کند؟

آری! خداوند! ای پروردگار والای ما! ترا حمد و ثنا می گوئیم

ص: ۲۲۸

و از هر عیب و نقص منزهت می دانیم زیرا تو آفریدی و چه خوب آفریدی و تو تقدیر نمودی، سپس ما را هدایت کردی و تو می میرانی و زنده می کنی. ای بزرگوار خدائی که سلطنت ملک هستی در قبضه قدرت تو است؛ دور باد آن کس که تو را مخالفت کند و از تو دوری جوید و تو را چنان که می بایست بشناسد، نشناسد.

و چه بهتر که این بحث را با سخنی از امام علی بن موسی الرضا، هشتمین امام از ائمه اهل بیت علیهم السلام، خاتمه دهیم که آن حضرت معروف به علم و دانش بود و درحالی که چهارده سال از عمرش نگذشته بود، اعلم اهل زمانش بود(۱).

شخصی از او پرسید در رابطه با سخن جدّ بزرگوارش امام صادق که می فرماید: «لا جبر و لا تفویض...» حضرت پاسخ داد:

«من زعم أن الله يفعل أفعالنا، ثم يعذبنا عليها فقد قال بالجبر، و من زعم أن الله فوض أمر الخلق و الرزق الى حججه، فقد قال بالتفويض، و القائل بالجبر كافر، و القائل بالتفويض مشرك. أما معنى الامر بين الامرین، فهو وجود سبيل الى اتیان ما أمر الله به، و ترك ما نهى عنه، أى أن الله سبحانه أقدره على فعل الشر و تركه، كما أقدره على فعل الخير و تركه، و أمره بهذا و نهایه عن ذاك».

هر که پنداشت که خداوند خود اعمال ما را انجام می دهد، سپس ما را بر آنها عذاب و کیفر می دهد، پس سخن به جبر گفته و هر که پنداشت که

ص: ۲۲۹

خداوند امر بندگان و رزق و روزی را به حجت‌هایش (یعنی امامان) تفویض و واگذار کرده، سخن به تفویض گفته است، و کسی که قائل به جبر باشد کافر و آن کس که قائل به تفویض باشد، مشرک است.

اما معنای «أمر بین الامرین» این است که خداوند راهی برای انجام اوامرش و ترک آنچه نهی کرده است، پدید آورده، یعنی خدای سبحان انسان را توانای بر کار بد و ترک آن نموده همچنان که به او توان انجام کارهای خوب و ترک آن داده است، و به اینها او را امر کرده و از آنها خودداری نموده است.

این بخدا بیانی است کافی و شافی که همه مردم، فهمیده‌ها و بی سوادها آن را درک کرده و می‌توانند با عقلهای خود، آن را خوب بفهمند.

و چه راست گفت پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) که درباره شان فرمود:

«از آنان پیشی نگیرید که هلاک می‌شوید و از آنان دوری نجوئید که هلاک می‌شوید و به آنان یاد ندهید چرا که از شما دانشمندتر و اعلم هستند- لا تتقد موهم فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتهلكوا و لا تعلموهم فانهم أعلم منکم» (۱).

ص: ۲۳۰

۱- (۱) - ابن حجر در صواعق المحرقة - ص ۱۸۸، مجمع الزوائد ج ۹ - ص ۱۶۴، ینابیع الموده ص ۴۱، الدر المنثور سیوطی ج ۲ - ص ۶۰ و...

آنچه مورد تعجب است این است که اهل سنت و جماعت علی رغم اعتقاد به قضا و قدر حتمی و اینکه خدای سبحان بندگانش را در کارهایشان مجبور ساخته و هیچ اختیاری به آنها نداده است، در مسئله خلافت می گویند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از دنیا رفت و امر خلافت را به صورت شورائی بین مردم رها کرد که خودشان یک نفر را انتخاب کنند. ولی شیعیان درست به عکس این مطلب می گویند، زیرا درحالی که معتقدند انسان در تمام اعمالش مخیر است و بندگان خدا هر کاری را بخواهند می توانند انجام دهند، ولی در مسئله خلافت می گویند که هیچ کس حق اختیار ندارد.

به نظر می رسد که تناقضی در سخنان هر دو گروه باشد ولی واقعیت چنین نیست. اهل سنت آن هنگام که می گویند خدای سبحان بندگانش را در تمام کارها مجبور ساخته با واقعیت و حقیقت، معارضه و تناقض دارد زیرا خداوند که تنها مخیر نزد آنها است، برای آنان-به اعتقاد خودشان-یک اختیار وهمی و خیالی را به آنها واگذار کرده، زیرا آن کس که در روز سقیفه، ابو بکر را انتخاب کرد، عمر بود و سپس سایر اصحاب تبعیت کردند ولی

در حقیقت آنان اجرای امر خدائی کردند که آنها را واسطه قرار داده بود نه چیز دیگر، همان گونه که ادعا می کنند.

ولی شیعیان وقتی می گویند که خدای سبحان بندگان را در تمام اعمال مخیر گردانیده، هیچ تناقضی با این سخنشان ندارد که می گویند خلافت، فقط بدست خداوند است و او است که می آفریند و انتخاب می کند و آنان حق انتخاب ندارند «وَرُبُّكَ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَيَخْتَارُ مَا كَانَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ» زیرا خلافت نیز مانند نبوت از اعمال بندگان نیست و به آنها واگذار نشده است؛ پس همان گونه که خداوند، پیامبرش را از میان مردم برمی گزیند و او را در میان آنان برمی انگیزاند، همین حکم در مورد خلیفه رسول خدا نیز اجراء می شود و بر مردم است که اطاعت امر خدا کرده، یا او را نافرمانی کنند، همان گونه که در مورد انبیا و در طول تاریخ بشریت انجام پذیرفت.

بنابراین، بندگان حتی در انتخاب خداوند، آزادند (که اطاعت یا عصیان کنند) ولی انسان مؤمن شایسته، انتخاب الهی را می پذیرد و آن کس که به نعمت خدا کفران ورزیده، انتخاب الهی را رد می کند و علیه او می شورد. خدای تعالی فرمود:

«فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى. وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى، قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا، قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسِيتَهَا، وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى» (۱).

هر که از راه هدایت من پیروی کند، بی گمان نه گمراه و نه بدبخت

ص: ۲۳۲

می شود. و هر که از ذکر من اعراض و پشت کند، قطعاً زندگی تلخ و پر مشقتی خواهد داشت و روز قیامت، او را نابینا محسور می کنیم.

می گوید: پروردگارا، چرا مرا نابینا محسور کردی در حالی که من بینا بودم، خدا فرمود: همچنان که آیات ما به تو رسید و تو آنها را فراموش کرده و پشت پا به آنها زدی، امروز هم فراموش می شوی و از یاد برده می شوی.

پس بنگر به نظریه و تز اهل سنت و جماعت در این مسئله بالخصوص که جایی برای ملامت کردن و سرزنش کردن کسی باقی نمی گذارند زیرا هر بلا و مصیبتی در اثر خلافت و اختلاف پدید آمد و آن همه خونها که ریخته شد و حریمها که هتک شد، همه را از سوی خدا می دانند!!! یکی از آنان که ادعای فهم داشت به من گفت: «و لو شاء ربک ما فعلوه» اگر خدا می خواست آن کارها انجام نمی پذیرفت!

ولی طبق نظریه شیعه، هر کس عامل و مسبب انحرافها شده و هر که امر الهی را در این زمینه نافرمانی کرده، به اندازه گناهی که مرتکب شده است و گناه آنان که از او پیروی و تبعیت کرده اند، تا روز قیامت، متحمل مسئولیت می شود و باید بازخواست شود. در حدیث آمده است: «کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیت» همه شما سرپرست هستید و هر کس نسبت به زیردستان و رعایایش مسئولیت دارد.

خداوند فرمود: «وَقَفُوهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ» (۱) و در روز حساب، نگاهشان دارید که سخت مسئولیت دارند.

ص: ۲۳۳

از بحث‌های گذشته، نظر شیعه و سنی را در مسئله خلافت و روش پیامبر در این میان طبق سخن هر دو گروه، فهمیدیم. حال اگر کسی بپرسد: آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم چیزی را برای امتش واگذار نموده که بر آن اعتماد کنند و در موارد اختلاف به سوی آن روی آورند، همان گونه که از آیه قرآن نیز استفاده می شود که فرمود:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ، فَإِن تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَ الرَّسُولِ إِن كُنتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ، ذَلِكَ خَيْرٌ وَ أَحْسَنُ تَأْوِيلًا» (۱).

ای کسانی که ایمان آوردید، اطاعت کنید خدا و اطاعت کنید پیامبر و اولی الامر را، پس اگر در چیزی اختلاف داشتید، آن را ارجاع بدهید به خدا و پیامبرش اگر ایمان به خدا و روز قیامت دارید، این راه هم بهتر است و هم بازگشت برتری دارد.

آری! لازم است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم برای امت

ص: ۲۳۵

مطلب اساسی بعنوان زیربنا واگذار دارد که مردم بر آن تکیه کنند، چرا که او، رحمت بر عالمیان برانگیخته شد و او تلاش می کرد که امتش برترین امتهای باشد و پس از او اختلاف در میانش پدید نیاید، و لذا راویان و اصحاب از او نقل کرده اند که فرمود:

«انی تارک فیکم الثقلین، کتاب الله و اهل بیتی و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»(۱).

من در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها گذاردم، کتاب خدا و اهل بیت، و همانا این دو هرگز از یکدیگر جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند(۲).

و این حدیث، صحیح است و در کتابها ثبت شده است که بسیاری از محدثین سنی و شیعه آن را نقل کرده و در مسانید و صحاح خود از طریق بیش از ۳۰ صحابی آورده اند؛ و از اینکه اینجانب طبق معمول به کتاب شیعیان و به سخنان علمایشان استدلال نمی کنم، پس بر من لازم شد که تنها، نام علمای سنی که این حدیث ثقلین را آورده اند و اقرار به صحتش کرده اند، یاد آور شوم تا اینکه بحتم همیشه محکم و متین و موصوف به عدل و انصاف باشد (هرچند از عدل و انصاف است که به قول شیعیان

ص: ۲۳۶

۱- (۱) - مستدرک حاکم ج ۳- ص ۱۴۸.

۲- (۲) - این روایت در کتابهای دیگر حدیث با اختلاف اندکی در الفاظ، چنین نقل شده است: «انی تارک فیکم الثقلین، ما ان تمسکت بهما لن تضلوا بعدی ابداء، کتاب الله و عترتی اهل بیتی، و انهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض، فانظروا کیف تخلفونی فیهما» من در میان شما دو چیز سنگین و گرانبها واگذاردم که تا هر وقت به این دو تمسک بجوئید، هرگز پس از من گمراه نمی شوید: کتاب خدا و عترتم اهل بیت، و همانا این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا روزی که در حوض بر من وارد شوند؛ پس ببینید چگونه پس از من با این دو رفتار می کنید.

نیز استدلال کنم) و اینک فهرستوار نام برخی از راویان حدیث را از علمای اهل سنت می آوریم:

۱- صحیح مسلم- کتاب فضائل علی بن ابی طالب ج ۷-.

۲- صحیح ترمذی ج ۵- ص ۳۲۸.

۳- امام نسائی در خصائصش ص ۲۱.

۴- امام احمد بن حنبل ج ۳- ص ۱۷.

۵- مستدرک حاکم ج ۳- ص ۱۰۹.

۶- کنز العمال ج ۱- ص ۱۵۴

۷- الطبقات الکبری (ابن سعد) ج ۲- ص ۱۹۴.

۸- جامع الاصول ابن اثیر ج ۱- ص ۱۸۷.

۹- جامع الصغیر سیوطی ج ۱ ص ۳۵۳.

۱۰- مجمع الزوائد هیشمی ج ۹- ص ۱۶۳.

۱۱- فتح الکبیر نبهانی ج ۱- ص ۴۵۱.

۱۲- اسد الغابۀ ابن اثیر ج ۲- ص ۱۲.

۱۳- تاریخ ابن عساکر ج ۵- ص ۴۳۶.

۱۴- تفسیر ابن کثیر ج ۴- ص ۱۱۳.

۱۵- التاج الجامع للاصول ج ۳- ص ۳۰۸.

و همچنین از مصادر شیعه، به کتاب عقبات الانوار ج ۱- ص ۹۴ مراجعه کنید.

از اینها که بگذریم ابن حجر نیز این حدیث را در صواعق المحرقة اش نقل کرده و اقرار به صحت آن دارد. ذهبی در تلخیص نیز اقرار به صحتش کرده به شرط اینکه شیخین (بخاری و مسلم) بپذیرند، و خواری و حنفی و ابن مغزلی شافعی و همچنین طبرانی در معجمش و صاحب سیره نبویه در حاشیه کتاب السیره الحلبیه

و صاحب ینابیع الموده و دیگران، این روایت را نقل کرده اند.

پس آیا جای سخن می ماند که کسی ادعا کند اهل سنت حدیث ثقلین را نمی دانند و این از ساخته های شیعیان است؟! ای مرگ بر تعصب نادان و جمود و رکود فکری و عصیبت جاهلیت.

حال بگذار بحث خود را ادامه دهیم با آزاداندیشانی که برای خدا در جستجوی حق اند تا شاید راه هدایت را بیابند:

بنابراین، حدیث ثقلین که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آن سفارش به تمسک جستن به کتاب خدا و عترت پاکش می کند، از نظر اهل سنت، حدیثی است صحیح، همچنان که گذشت، و اما نزد شیعیان این حدیث به تواتر رسیده و سندش از ائمه طاهرین علیهم السلام نقل شده است، پس چرا برخی از اشخاص در آن تردید می کنند و تلاش می نمایند که سخن پیامبر را با جمله «کتاب الله و سنتی» تحریف نمایند. مثلاً نویسنده کتاب «مفتاح کنوز السنه» در صفحه ۴۷۸ کتابش، همین واژه «کتاب خدا و سنت رسولش» را آورده و آن را از بخاری و مسلم و ترمذی و ابن ماجه و دیگران نقل کرده است، ولی اگر شما در این چهار کتاب جستجو کنید، هیچ اشاره ای-نه به دور و نه به نزدیک-به این حدیث نمی یابید، البته ممکن است در بخاری بابی تحت عنوان «کتاب الاعتصام بالکتاب و السنه»^(۱) پیدا کنید ولی وجودی از این حدیث در کتاب نخواهید یافت. تنها چیزی که در صحیح بخاری و کتابهای یادشده دیده می شود، حدیثی است که می گوید: طلحه بن مصرف ما را حدیث کرد گفت: از عبد الله بن ابی اوفی پرسیدم: آیا

ص: ۲۳۸

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۸ - ص ۱۳۷.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم وصیت کرد؟

گفت: نه!

گفتم: پس چگونه، وصیت را بر مردم واجب دانسته و امر به آن کرد؟

گفت: پیامبر به کتاب خدا وصیت کرد(۱).

ولی به هر حال حدیث رسول خدا که در آن بفرماید: «ترکت فیکم الثقلین کتاب الله و سنتی» پیدا نمی شود، و به فرض اینکه این حدیث در برخی از کتابها پیدا شود، اعتباری ندارد زیرا اجماع برخلاف آن است، همان گونه که بیان شد.

تازه اگر هم بخواهیم در جمله «کتاب الله و سنتی» کنکاش بیشتری کنیم، متوجه می شویم نه از نظر نقلی و نه از نظر عقلی با واقعیت سازگار نیست. و در رد آن، وجوهی داریم:

نخست-بفرض اینکه ما بپذیریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از نوشتن احادیثش منع فرموده، و هیچ کس ادعا نکرده که در زمان پیامبر، احادیث سنت نبوی را می نوشته است، پس سخن پیامبر که من در میان شما کتاب خدا و سنتم را واگذاردم، پذیرفته نمی شود چرا که کتاب خدا از طریق کتاب وحی نوشته شده و در سینه مردان نهفته و محفوظ بود و هر یک از اصحاب با مراجعه به قرآن نوشته شده، می توانست آیات را دریابد هرچند خود از حفاظ قرآن نباشد و اما در مورد سنت نبوی، چیزی از آن در دوران

ص: ۲۳۹

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۶۸. صحیح ترمذی- کتاب الوصایا. صحیح مسلم- ج ۳- ص ۱۲۵۶ حدیث ۱۶. صحیح ابن ماجه- کتاب الوصایا.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نوشته نشده و جمع آوری نگردیده بود؛ پس سنت نبوی-همان طور که همه می دانند و بر آن اجماع دارند- عبارت است از چیزهایی که پیامبر فرمود یا انجام داده و یا صحتش را مورد تأیید قرار داده است، و مخفی نیست که پیامبر اصحابش را جمع نمی کرد که سنت نبوی را به آنان بیاموزد، بلکه به هر مناسبتی که سخن می گفت برخی از اصحاب حاضر بودند و چه بسا بیش از یک نفر از اصحاب در مجلس نبود، پس با چنین وضعی چگونه حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم می تواند بفرماید: من در میان شما سنتم را گذاشتم؟!

دوم- سه روز پیش از وفات پیامبر و درست آن هنگام که درد بر حضرت افزون شد، از مردم خواست که قلم و کاغذی برایش بیاورند تا مطلبی را برای آنها بنویسد که هرگز پس از او، گمراه نگردند، عمر بن خطاب گفت: «درد بر رسول خدا افزایش یافته و او هذیان می گوید و کتاب خدا ما را بس است»!! (۱).

پس اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، قبلاً به آنها گفته بود که «کتاب خدا و سنتم را در میان شما می گذارم» هیچ مناسبتی نداشت که عمر بن خطاب بگوید: کتاب خدا ما را بس است! زیرا او و دیگر اصحابی که سخنش را تکرار کردند، رسول خدا را رد کرده بودند و کسی که رسول خدا را رد کند-بدون شک-کافر است، و من گمان نمی کنم اهل سنت و جماعت، به این معنی راضی شوند؛ گو اینکه شخص عمر، اصحاب را از نوشتن حدیث و روایت کردن آن

ص: ۲۴۰

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۱۳۸ (باب مرض النبی و وفاته). صحیح مسلم- کتاب الوصیه- ج ۳- ص ۱۲۵۹- حدیث ۲۲.

منع کرده بود.

از این روی، یقین می‌کنیم که چنین حدیثی را برخی از متأخرین که نسبت به اهل بیت، دشمنی و عداوت داشته‌اند، جعل کرده‌اند، بویژه پس از اینکه اهل بیت را از خلافت کنار زدند. گویا کسی که حدیث «کتاب الله و سنتی» را جعل کرده، تعجب کرده است که چگونه مردم کتاب خدا را گرفتند ولی اهل بیت را کنار زدند و پیروی از دیگران کردند؛ پس چنین اندیشید که با ساختن این حدیث، آن روند را تصحیح می‌کند و انتقاد و خرده‌گیری را از اصحابی که مخالفت وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کردند، دور می‌سازد.

سوم- معروف است که نخستین رویدادی که انگیزه مخالفت با ابو بکر در آن بود، قانون ستیز با منع کنندگان زکات می‌باشد که حتی عمر بن خطاب نیز با او مخالفت کرده، به این حدیث پیامبر استشهاد می‌نمود که می‌فرماید: «هر که گفت: لا اله الا الله، محمد رسول الله، مال و خونش را از من نگاه داشت جز در مورد حقش، و حساب او با خدایش می‌باشد» پس اگر سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله مشخص و معلوم بود، نمی‌بایست ابو بکر آن را نداند و نسبت به آن جهالت ورزد در حالی که او سزاوارتر از سایر مردم به شناخت سنت می‌باشد.

البته عمر پس از آن، به تأویل و تفسیر ابو بکر نسبت به آن حدیث که بدان استشهاد کرده بود، قانع شد زیرا ابو بکر به او گفت که: زکات، همان حق مال است (که در روایت استثنا شده است) ولی گویا آنها غفلت داشتند یا تغافل کردند از سنت واقعی پیامبر که هرگز جای تأویل و تفسیر ندارد، و آن داستان ثعلبه است که از پرداختن زکات به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امتناع ورزید و در آن مورد

ص: ۲۴۱

آیه قرآن نیز نازل شد ولی حضرت با او نجنگید و هرگز او را مجبور به پرداخت نکرد. و آیا ابو بکر و عمر داستان اسامه بن زید را نشنیده اند که پیامبر او را در رأس یک فوج فرستاد، و هنگامی که وی بر دشمنانش چیره شد و آنان را شکست داد، در پی یکی از افراد رفت، و وقتی او را یافت، فوراً آن شخص گفت: لا اله الا الله! ولی اسامه او را به قتل رساند. هنگامی که خبر را به پیامبر دادند، (با اعتراض) به اسامه فرمود: ای اسامه! آیا او را کشتی، پس از اینکه لا اله الا الله گفت؟! اسامه گفت: او می خواست به آن جمله پناه ببرد! اسامه گوید: حضرت دوباره و چندباره اعتراض خود را تکرار کرد تا آنجا که آرزو می کردم، پیش از آن روز مسلمان نشده بودم (۱).

بنابراین نمی توانیم حدیث «کتاب الله و سنتی» را تصدیق و قبول کنیم زیرا اصحاب اولین کسانی بودند که نسبت به سنت نبوی جهل ورزیدند، پس چه رسد به آنان که پس از آنها آمدند و چه رسد به آنها که خانه هایشان از مدینه دور بود.

چهارم- آنچه معروف است این است که بسیاری از کارهای اصحاب-پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم مخالف سنت پیامبر بود، پس یا اینکه این اصحاب، از سنت آگاهی داشتند و عمداً مخالفت می کردند و در مقابل نصوص پیامبر، از پیش خود اجتهاد می نمودند که در این حال، سخن خدای سبحان بر آنان منطبق می شود که فرمود:

«ما كَانَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَلَا لِلْمُؤْمِنَاتِ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ

ص: ۲۴۲

روا نیست بر هیچ مؤمن و مؤمنه‌ای، در مورد امری که خدا و رسولش، آن را خواستند و به آن دستور دادند، که از پیش خود اختیاری داشته باشند؛ و هر که نافرمانی خدا و رسولش کند، ره گمراهی و ضلالتی آشکار پیموده است.

و یا اینکه سنت رسول خدا را نمی دانستند که در آن حال، حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند آنها را سفارش به سنتش کند در جایی که می داند اصحابش و نزدیک ترین افراد به وی، آگاهی و اطلاعی از آن ندارند، چه رسد به افرادی که پس از آنها می آیند و اصلاً نه پیامبر را دیده و نه شناخته اند! و اگر می خواست سفارش به سنتش کند، بر او واجب بود به آنان دستور دهد که سنتش را بنگارند تا دومین مرجع برای مسلمانان گردد.

و اما اینکه می گویند پیامبر می ترسید که سنت با قرآن آمیخته شود، که این مطلب کاملاً اشتباه است زیرا حضرت می توانست نویسندگانی را مخصوص وحی قرار دهد همچنان که نویسندگانی را فقط برای نوشتن قرآن قرار داده بود و می توانست هر دو مصدر را در کتابی ویژه قرار دهد چنانکه امروز در میان ما هست؛ و در آن صورت صحیح بود که بفرماید: «کتاب خدا و سنتم».

پنجم- مخفی نیست که تا دوران عباسیان، سنت نگاشته نشده بود و نخستین کتابی که در این زمینه نوشته شد، موطأ امام مالک بود که پس از فتنه بزرگ و رخداد حزه (واقعه الحزه) و قتل عام اهل مدینه منوره، و در نتیجه کشته شدن اصحاب انجام پذیرفت؛ پس

ص: ۲۴۳

چگونه انسان اطمینان می کند به راویانی که برای رسیدن به دنیا، خود را به سلطان نزدیک می کردند و تقرب می جستند؛ و بدین سان روایتها دگرگون شد و تناقض بسیار در آن پدید آمد و امت اسلامی به مذهبهای گوناگون منقسم شدند؛ بنابراین اگر یکی از مذاهب، مطلبی را قبول داشت، مذهب دیگر آن را نمی پذیرفت و آنچه این مذهب، آن را صحیح می دانست، مذهب دیگر آن را تکذیب می کرد. آنگاه چگونه ممکن است بپذیریم که پیامبر سفارش به سنتش کرده درحالی که خود علم داشت به اینکه منافقین و منحرفین بر او دروغ می گویند و خود می فرمود: «همانا دروغگویان بر من زیاد شده اند پس هر که بر من دروغ بگوید، جای خود را در دوزخ بیابد»^(۱). بنابراین، اگر در دوران زندگی حضرت، دروغگویان بر او زیاد شده بودند بدین معنی که برخی از اصحاب احادیثی ساختگی از او نقل می کردند و به او نسبت می دادند، چگونه امتش را مجبور به پیروی از سنتش می کند درحالی که شناختی نسبت به درست از نادرستش و صحیح از سقیمش ندارند.

ششم- اهل سنت و جماعت در صحاحشان روایت می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم دو چیز گرانبها یا دو جانشین یا دو شیء را جای گذاشت، گاهی روایت می کنند که کتاب خدا و سنت رسولش است و گاهی می گویند که فرموده است: «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من» و ضرورتاً چنین نتیجه می گیریم که این حدیث دوم اضافه بر کتاب خدا و سنت

ص: ۲۴۴

رسولش، سنت خلفا را نیز تثبیت کرده است؛ پس مصادر تشریح بجای دوتا، سه تا می شود، و این منافات دارد با حدیث صحیح ثقلین که سنی و شیعه بر آن اجماع و اتفاق قول دارند و آن «کتاب خدا و عترت پیامبر است» که بیش از ده مصدر از مصادر مورد اعتماد اهل سنت را در مورد آن ذکر کردیم، علاوه بر مصادر شیعه که از آنها یادی به میان نیاوردیم.

هفتم- اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم یقین داشت به اینکه اصحابش که قرآن به لغت و زبان آنها (و بقول خودشان به لهجه هایشان) نازل شده است، بسیاری از تفسیر و تاویلهای آیات قرآن را نمی دانند و درک نمی کنند، پس چه رسد به آنان که پس از آنها می آیند و اسلام می آورند و از رومیان و ایرانیان و اهالی حبشه و تمام افرادی که زبان عربی را ندانسته و به آن تکلم نمی کنند، می باشند.

در کتابهای حدیث آمده است که از ابو بکر سؤال شد از معنای کلام خدا که فرمود: «وَ فَاکِهَةٌ وَ أَبًا»- میوه و علف، ابو بکر در پاسخ گفت: «چه آسمانی مرا زیر سایه اش قرار دهد و چه زمینی مرا در برگیرد که درباره کتاب خدا چیزی بگویم که علم به آن ندارم»^(۱) از عمر نیز چنین مطلبی نقل شده است.

انس بن مالک گوید: عمر بن خطاب روی منبر این آیه را خواند:

«فَأَنْبَتْنَا فِيهَا حَبًّا وَ عِنَبًا، وَ قَضْبًا وَ زَيْتُونًا وَ نَخْلًا، وَ حَدَائِقَ غُلْبًا، وَ فَاکِهَةً وَ أَبًا»^(۲). سپس گفت، همه این ها را فهمیدیم ولی «أَب» به چه

ص: ۲۴۵

۱- (۱) - قسطلانی در ارشاد الساری ج ۱۰- ص ۲۹۸، ابن حجر در فتح الباری ج ۱۳- ص ۲۳۰، تفسیر ابن اثیر ج ۴- ص ۵۰۴، تفسیر خازن ج ۴- ص ۳۵۴.

۲- (۲) - سوره عبس- آیه ۳۱-۲۷.

معنایی است؟! و اضافه کرد: «این دیگر به خدا قسم، امر به تکلف و دشواری است؛ حال چه می شود که معنای اَب را ندانیم؟ پس شما مردم، هرچه را که از کتاب خدا فهمیدید، به آن عمل کنید و هرچه را نفهمیدید به خدایش واگذار کنید!» (۱).

و آنچه در اینجا در مورد تفسیر قرآن گفته می شود، در آنجا در مورد تفسیر و شرح سنت نبوی نیز گفته می شود چه بسا احادیثی که مورد اختلاف میان اصحاب و میان مذاهب و میان سنی و شیعه بوده و هست، چه آن اختلاف نتیجه تصحیح حدیث یا تضعیفش باشد یا نتیجه تفسیر حدیث و فهمش باشد. برای نمونه چند مورد را تقدیم خوانندگان عزیز می نمایم:

ص: ۲۴۶

۱- (۱) - تفسیر ابن جریر ج ۳۰-۳۸، کنز العمال ج ۱-۲۶۷، حاکم در مستدرک ج ۲ ص ۱۴، ذهبی در تلخیصش، خطیب در تاریخش ج ۱۱-۴۶۸، زمخشری در تفسیر کشاف ج ۴-۷۰۴، خازن در تفسیرش ج ۴-۳۵۴، ابن تیمیه در مقدمه اصول تفسیرش ص ۳۰، ابن کثیر در تفسیرش ج ۴-۴۰۴.

راست بودن حدیث یا دروغ بودنش

این همان چیزی بود که برای ابو بکر در آغازین روزهای خلافتش رخ داد، آن هنگام که فاطمه زهرا (س) از او خواست که فدک را به او بازگرداند چه اینکه پس از وفات پیامبر، ابو بکر فدک را از او گرفته بود، و ابو بکر ادعای فاطمه (س) که پدرش رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فدک را در ایام حیاتش به او واگذار کرده و هدیه داده است، تکذیب کرد و همچنین هنگامی که فاطمه زهرا (س)، میراث پدرش را از او مطالبه کرد، ابو بکر به او گفت که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته است: «ما گروه پیامبران، میراثی باقی نمی گذاریم، آنچه از ما می ماند صدقه است».

ولی این بار فاطمه (س) او را تکذیب کرد و گفت که نسبت دادن چنین حدیثی به پدرش دروغ است و با کتاب خدا با ابو بکر احتجاج نمود و اختلاف و نزاع میان آن دو بقدری شدت یافت که بخاری و مسلم هر دو در صحیحشان آورده اند: «فاطمه (س) از دنیا رفت درحالی که خشمگین بر ابو بکر بود و با او قهر کرده، سخنی با وی نمی گفت».

و همچنین است اختلاف ام المؤمنین عایشه با ابو هریره در مورد کسی که در ماه رمضان صبح می کند درحالی که جنب شده است که عایشه روزه اش را صحیح می دانست ولی ابو هریره معتقد بود هرکس در حال جنابت صبح کند، روزه اش باطل است. اکنون اصل داستان را بشنوید:

امام مالک در موطناً و بخاری در صحیحش از عایشه و ام سلمه دو همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رمضان صبح می کرد درحالی که از جماع نه احتلام جنب شده بود و آن روز را روزه می گرفت.

ابو بکر بن عبد الرحمن گوید: من و پدرم نزد مروان بن حکم بودیم که وی در آن وقت امیر و والی مدینه بود، پدرم به او گفت که: ابو هریره معتقد است هر که در حال جنابت صبح کند، آن روز را بخورد و روزه نگیرد، مروان گفت: عبد الرحمن! تو را به خدا قسم می دهم که نزد ام المؤمنین عایشه و ام سلمه بروی و حتماً از آنها سؤال کنی. من و عبد الرحمن (پدرم) نزد عایشه رفتیم؛ پدرم بر عایشه سلام کرد و پرسید: ای ام المؤمنین ما نزد مروان بن حکم بودیم، به او گفته شد که ابو هریره می گوید: هر که صبح از خواب بیدار شود درحالی که جنب شده باشد، آن روز را روزه نگیرد.

عایشه گفت: ای عبد الرحمن! مطلب آن طور نیست که ابو هریره گفته است؛ آیا می خواهی مخالفت کنی با کاری که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انجام می داد؟ عبد الرحمن گفت: نه به خدا قسم!

عایشه گفت: «من بر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شهادت می دهم که حضرت صبح می کرد درحالی که در اثر جماع نه احتلام، جنب شده بود، و آن روز را روزه می گرفت». ما از آنجا

بیرون رفتیم تا اینکه بر ام سلمه وارد شدیم، پس پدرم از او سؤال کرد، او هم همان گونه که عایشه گفته بود، پاسخ داد.

راوی می گوید: از آنجا خارج شدیم و نزد مروان بن حکم بازگشتیم؛ عبد الرحمن به او گفت آنچه را آن دو گفته بودند. مروان گفت: تو را قسم می دهم ای ابا محمد! که سوار بر اسبم شوی- زیرا دم در حاضر است- و حتماً به سوی ابو هریره بروی که او اکنون در سرزمین خودش در «عقیق» است و به او مسائل را بازگو کنی.

عبد الرحمن سوار شد، من هم با او سوار شدم و رفتیم تا ابو هریره را ملاقات کردیم. سرانجام بمدت یک ساعت عبد الرحمن با ابو هریره سخن گفت و ماجرا را برایش شرح داد.

ابو هریره گفت: من علمی به آن ندارم! یک نفر به من خبر داده بود!!^(۱).

برادر خواننده! به این صحابی بنگر که نزد اهل سنت روایت کننده اسلام است! چگونه با ظنّ و خیال، به احکام و مسائل شرعی پاسخ می دهد و آنها را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهد، درحالی که حتی نمی داند چه کسی به او خبر داده است! مبارک باشد بر آنها چنین احکامی که حتی مصادرش نیز مشخص نشده است!

داستانی دیگر از تناقض های ابو هریره

عبد الله بن محمد روایت کرد که هشام بن یوسف از معمر از

ص: ۲۴۹

۱- (۱) - صحیح بخاری ج ۲- ص ۲۳۲ (باب روزه داری که جنب می شود)، موطأ مالک ج ۱- ص ۲۹۰- حدیث ۱۱.

زهري از ابو سلمه از ابو هريره نقل مي کند که گفت: پيامبر صلي الله عليه و سلم فرموده: «لا عدوى و لا صفر و لا هامه...» هيچ حيوان يا انساني از حيوان ديگر مرض نمي گيرد!! و درد شکم مربوط به مار شکم نيست که انسان را مي آزارد (يا اينکه حرام بودن ماه محرم به ماه صفر نمي رسد) و هيچ جغد يا پرنده اي شومي ندارد. يک نفر اعرابي پرسيد: اي رسول خدا! پس چه سزي دارد که شترها در شن زار مانند غزالان مي چرند، ناگهان يک شتر أجب (بيمار به مرض زرد زخم) با آنها همراه مي شود و همه را گرفتار مي سازد؟ پيغمبر صلي الله عليه و آله و سلم فرمود: پس کي آن اولي را بيمار کرده است؟!

ابو سلمه گويد: پس از مدتي شنيدم ابو هريره را که مي گفت:

رسول خدا صلي الله عليه و آله و سلم مي فرمود: آدم مريض بر انسان سالم وارد نشود (که شايد مرضش واگير باشد و به او برسد) و ابو هريره حديث اولي را انکار مي کرد. گفتيم: مگر نه تو ما را حديث کردي که واگيري مرض وجود ندارد! ابو هريره (که رسوا شده بود) به زبان حبشي، کلمات نامفهومي را بر زبان جاري کرد! ابو سلمه گويد: پس از آن ديگر نيافتم ابو هريره را که حديث فراموش کند!!! (۱).

اي خواننده خردمند! آيا اين است سنت پيامبر صلي الله عليه و آله و سلم يا بگو آنچه به پيامبر نسبت مي دهند، که مي بيني ابو هريره در يک جا مي گويد: او علمي ندارد تنها يک نفر به او خبر داده است! و در جائي ديگر، وقتي تناقض گوئيش را به رخس مي کشند، به آنها پاسخي نمي دهد و تنها با زبان حبشي، سخنان نامفهومي را مي گويد که هيچ کس نداند!!

ص: ۲۵۰

من به خدا نمی دانم چگونه چنین کسی راوی اسلام نزد اهل سنت شناخته شده؟!؟

اختلاف عایشه و ابن عمر:

ابن جریح گوید: از عطاء شنیدم که می گفت: عروه بن زبیر بیان کرد: من و ابن عمر به دیوار اطاق عایشه تکیه داده بودیم و صدای مسواک کردنش را می شنیدیم. من گفتم: ای ابو عبد الرحمن (ابن عمر) آیا پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در ماه رجب، اعمال عمره را انجام داد. او گفت: آری! می گوید: من به عایشه گفتم: مادر! آیا نمی شنوی ابو عبد الرحمن را که چه می گوید؟ گفت: چه می گوید؟ گفتم:

می گوید که پیامبر در ماه رجب عمره را بجای آورد.

عایشه گفت: خدا ابو عبد الرحمن را پیامرزد. حضرت رسول در ماه رجب، عمره را بجا نیاورد. راوی می گوید: ابن عمر می شنید، پس نه گفت آری و نه گفت نه؛ فقط سکوت کرد! (۱).

اختلاف عایشه با سایر همسران پیامبر (صلی الله علیه و آله):

از عایشه نقل شده که گفت: سهله دختر سهیل که همسر ابو حذیفه و از قبیله بنی عامر است، نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و گفت: ای رسول خدا! سالم را می دیدیم که بسیار در منزل ما رفت و آمد می کرد، و ما هم بیش از یک خانه نداشتیم. شما درباره او چه نظر می دهید؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت: او را شیر بده!!

ص: ۲۵۱

سهله گفت: چگونه او را شیر بدهم درحالی که مرد بزرگی است و محاسن دارد؟!!

بازهم پیامبر گفت: به او شیر بده!!!

عایشه ام المؤمنین به این حدیث عمل کرده و هرکس از مردان را که می خواست بر او وارد شوند، دستور می داد به خواهرش ام کلثوم دختر ابو بکر و دختران برادرش که به او شیر بدهند!!! ولی دیگر همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم- مادران مؤمنین- سر باز زدند و به هیچ وجه اجازه ندادند بدان صورت کسی بر آنان وارد شود و گفتند: نه، به خدا قسم، احدی حق ندارد بدین صورت بر ما وارد شود و اگر پیامبر امری کرده است، اجازه ای است که تنها به دختر سهیل داده است.

و چنین بود نظر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد شیر دادن به مرد بزرگ! (۱).

براستی انسان پژوهشگر وقتی چنین روایتی را می بیند، در وهله اول، به دیدگان خود شک می کند و نمی تواند آنچه را که می بیند و می خواند تصدیق نماید. ولی این حقیقت تلخ و دردناکی است که ساحت مقدس رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم را آلوده می کند و از آن حضرت، انسان فاسدی-و العیاذ بالله- می سازد که به ارزشهای اخلاقی و انسانی، تا آخرین حد، بی اهمیت و بی بندوبار است و از دین خدا احکامی می سازد که دیوانگان را به خنده می اندازد و هیچ عقل و ذوق و وجدان و مروت و حیا و ایمانی آن را

ص: ۲۵۲

۱- (۱) - صحیح مسلم- ج ۲- ص ۱۰۷۸- ح ۳۱، موطأ امام مالک ج ۲- ص ۶۰۶ حدیث ۱۲.

نمی پذیرد و گرنه چگونه یک انسان مسلمانی می تواند چنین احادیث مسخره ای را از رسول خدا؛ این بزرگمردی که حیاء و غیرت را از ستونهای ایمان به حساب می آورد، بپذیرد؟!

و آیا یک نفر مؤمن اجازه می دهد که همسرش پستانهای خود را در آورد و در دهان مرد بالغی بگذارد که از آن شیر بخورد، سپس مادر او گردد؟!!!!

خداوندا تو خود می دانی که این بهتانی عظیم و تهمتی بزرگ است. چگونه می توان تصور کرد، پیامبری که بر ما حرام کرده است دست زدن و مصافحه کردن با زن نامحرم، اکنون اجازه دهد که پستانهای آن زن نامحرم را بمکیم؟! من نمی دانم، چه کسی چنین احادیثی را جعل کرده است ولی مسأله تا اینجا ختم نمی شود بلکه متأسفانه این به صورت یک سنت در آمد و عایشه دنبال افرادی می فرستاد که می خواست بر او وارد شوند و به خواهرش ام کلثوم دستور می داد که آنان را شیر دهد، و خود ای خواننده تصور کن که در محرمیت بوسیله شیر دادن می بایست پنج بار حد اقل شیر دهند که طرف در هربار از شیر سیر شود چرا که خود عایشه نقل می کند که: در آغازی که قرآن نازل شده بود، ده بار مشخص شیر دادن، موجب محرمیت می شد، سپس آن حکم به پنج بار شیر دادن نسخ شد... (۱).

در این صورت، بر هر مردی لازم بود که اقل پنج بار بر ام کلثوم -خواهر عایشه- وارد شود و در هربار به حد سیر شدن، به او شیر دهد تا ملاقات با عایشه برایش آزاد شود، پس از آن که بر او حرام

ص: ۲۵۳

بوده است. و شاید همان بود که مردم را مشتاق می کرد که برای دیدار با عایشه بشتابند و او را وصف و مدح کنند و تعظیم نمایند و به درجه ای بالا ببرند که بزرگان اصحاب، به آن مقام نائل نیامدند و اعلام کنند که نزد عایشه نصفی از دین وجود دارد پس دیگر چه مردی خصوصا در آن زمان می ماند که دوست نداشته باشد بر ام المؤمنین همسر پیامبر و دختر خلیفه وارد شود؛ آن هم از چه راهی؟ از راه خوردن شیر ام کلثوم دختر ابو بکر و دختران برادرش!!!

این روایتهای ذلت باری است که به بزرگترین و والاترین انسانی که بشریت شناخته است، نسبت می دهند.

خوب بنگر ای خواننده عزیز! به این روایت که وقتی سهله بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم خرده می گیرد که چگونه به او شیر بدهم درحالی که مردی است بزرگ و دارای ریش و سبیل؟ رسول خدا می خندد و می گوید: آری! من هم فهمیدم که مرد بزرگی است!!! (۱).

و بین که چگونه راوی این داستان جرأت ندارد، آن را بازگو نماید. ابن رافع پس از روایت حدیث می گوید: قریب یک سال گذشت و از ترس، جرأت نداشتم این حدیث را بازگو کنم تا اینکه قاسم را دیدم، پس به او گفتم: تو مرا حدیثی یاد دادی که تاکنون آن را تکرار نکرده ام گفت: آن چیست؟ به او خبر دادم. گفت: از من روایت کن و بگو که عایشه آن را به من خبر داده است (۲).

ظاهرا عایشه تنها کسی است که چنین حدیثی را روایت کرده و لذا سایر همسران پیامبر بر او اعتراض کرده و گفتند: نه به خدا

ص: ۲۵۴

۱- (۱) - صحیح مسلم (باب رضاعه الکبیر) ج ۲- ص ۱۰۷۶- حدیث ۲۶.

۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۲- ص ۱۰۷۶- حدیث ۲۸.

قسم اجازه نمی دهیم مردی از این راه بر ما وارد شود. و من بر این باورم این قسمت که در آخر سخن زنان پیامبر آمده است- که گفتند: آنچه رسول الله اجازه دهد، اجازه مخصوص است برای سالم نه شخصی دیگر- این قسمت را حدیث گویان و راویان اضافه کرده اند زیرا خیلی آبروریزی بود که تمام همسران پیامبر، عایشه را تکذیب کنند و در رابطه با مثل چنین حدیثی بر او اعتراض نمایند. و حق هم دارند که چنین امری را تکذیب و منکر بدانند زیرا آنان بیش از عایشه نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آگاهی و اطلاع دارند زیرا آنها هشت بانو هستند که در میانشان ام سلمه، این بانوی صالحه باتقوا است که سالخورده شده و عقلش تکامل یافته است، وانگهی چنین اعتراضی از آنان، با غیرت و شرافت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم سازگار نیست که در مورد محرم شدن کوتاهی و تساهل کند.

و شاید ام المؤمنین عایشه با سایر مادران مؤمنین (همسران پیامبر) موافق باشد که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم در مانند چنین اموری کوتاهی و بی اعتنائی نمی کند؛ خوب است از او (عایشه) بشنویم که درباره خویش می گوید: روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بر من وارد شد که یک نفر نزد من نشسته بود؛ بسیار بر پیامبر گران آمد و آثار خشم و غضب را در سیمایش مشاهده کردم. به حضرت عرض کردم: این برادر من از رضاعت است. عایشه گوید، حضرت فرمود: «در مورد برادرانتان از رضاعت، خیلی دقت کنید، زیرا رضاعت، تنها از گرسنگی است» (۱).

ص: ۲۵۵

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۱۰۷۸ - حدیث ۳۲ (کتاب الرضاعه من المجاعه).

و شاید عایشه در زمان حیات پیامبر نیز اجتهاد می کرده و شیر دادن به مرد بزرگ را صحیح می دانسته است. و با این روایت ثابت کرد که در زمان پیامبر نیز آن را مباح و جایز می دانسته، ولی پیامبر با او موافقت نکرده و خصمانه شده و با شدت با او سخن گفته است، سپس ادامه داده به اینکه رضاعت تنها از راه گرسنگی است یعنی رضاعت ممکن نیست مگر برای کودکانی که فقط با شیر زندگی می کنند، پس این حدیث-همان گونه که روشن است- رضاعت بزرگها را باطل و حرام می داند. (۱)

ص: ۲۵۶

۱- (۱) صحیح بخاری- ج ۳- ص ۱۵۰ (کتاب الشهادت).

اگر عمر و ابو بکر در سنت پیامبر اختلاف می کنند(۱) و اگر ابو بکر و فاطمه در سنت نبوی اختلاف دارند(۲) و اگر همسران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در سنت پیامبر باهم اختلاف دارند(۳) و اگر ابو هریره تناقض گوئی می کند و با عایشه در سنت نبوی اختلاف می نماید(۴) و اگر ابن عمر با عایشه در سنت نبوی اختلاف می ورزند(۵) و اگر عبد الله بن عباس و ابن الزبیر، در سنت دو نظر مخالف دارند(۶)، و اگر علی بن ابی طالب و عثمان بن عفان، در سنت پیامبر باهم اختلاف

ص: ۲۵۷

-
- ۱- (۱) - اشاره به اختلاف آن دو، در جنگیدن با مانعین زکات که مصادرش را نیز ذکر کردیم.
 - ۲- (۲) - اشاره به داستان فدک و حدیث «ما گروه پیامبران میراث نمی گذاریم».
 - ۳- (۳) - اشاره به داستان شیر دادن به افراد بزرگ سال که عایشه آن را روایت کرده و زنان پیامبر با او مخالفت کردند.
 - ۴- (۴) - اشاره به روایتی که می گوید: پیامبر جنب می شد و روزه می گرفت، که عایشه آن را تکذیب کرد.
 - ۵- (۵) - اشاره به روایت عمره بجا آوردن پیامبر در ماه رجب که عایشه آن را نادرست خواند.
 - ۶- (۶) - اشاره به اختلاف آن دو در حلال بودن متعه یا حرام بودنش (بخاری- ج ۶- ص ۱۲۹).

دارند(۱)، و اگر اصحاب میان خودشان، برداشت های گوناگون از سنت و سیره نبوی دارند(۲) تا آنجا که تابعین، پس از آنان، بیش از هفتاد مذهب داشتند که ابن مسعود برای خود صاحب مذهب بود و همچنین ابن عمر، ابن عباس، ابن الزبیر، ابن عیینه، ابن جریح، حسن بصری، سفیان ثوری، مالک، ابو حنیفه، شافعی، احمد بن حنبل و بسیاری دیگر، صاحب مذهب بودند، ولی حکومت عباسیان همه مذاهب را کنار زد و تنها چهار مذهب که نزد اهل سنت و جماعت، معروف اند، باقی گذاشت.

و علی رغم کم بودن مذاهب (و منحصر بودنشان در چهار مذهب) ولی در اغلب مسائل فقهی و شرعی باهم اختلاف دارند، این برمی گردد به اختلاف آنان در سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم زیرا یکی از آنان-مثلا-مبنای فتوایش در مسأله را طبق آنچه از احادیث پیامبر، صحیح دانسته، قرار می دهد و دیگری با رأی خودش اجتهاد می کند یا بر مسئله ای قیاس می کند، زیرا نص و حدیث در دسترس ندارد، و از این روی، می بینی در مسئله ای-مانند مسئله شیر دادن-اختلاف بزرگ و زیادی باهم دارند، زیرا روایتهای متناقض بسیاری در دستشان است، تا آنجا که یک نفر رضاعت را با یک قطره شیر تمام شده می داند درحالی که دیگری ده بار یا پانزده بار شیر دادن تا سر حد سیری را شرط می داند.

ص: ۲۵۸

۱- (۱) - اشاره به اختلافشان در متعه حج (بخاری- ج ۲- ص ۱۵۳).

۲- (۲) - اختلاف در بسم الله و وضو و نماز مسافر و بسیاری از مسائل فقهی که امکان آمارگیری از آن میسر نیست.

اختلاف سنی و شیعه در این مسئله، به دو علت اساسی است:

اول اینکه شیعیان اگر در عدالت یکی از روایت، حرف داشته باشند و خدشه کنند، هرچند از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم هم باشد، آن حدیث را نادرست می دانند زیرا شیعیان قائل به عدالت تمام اصحاب نیستند، درحالی که اهل سنت و جماعت به عدالت همه اصحاب معتقدند.

اضافه بر اینکه اگر حدیثی با روایت امامان اهل بیت معارضه داشته باشد، رد می کنند و نمی پذیرند زیرا روایت اهل بیت را بر روایت دیگران مقدم می دانند، هرچند راویان دیگر، دارای مرتبه ها و مقام های بلند و بالائی باشند؛ و در این مورد دلیل هائی از قرآن و سنت دارند که حتی نزد مخالفینشان نیز ثابت است، و به برخی از آنها اشاره کردیم.

دومین علت اختلاف میان آنها، از مفهوم خود حدیث برمی آید چرا که اهل سنت و جماعت، آن را بگونه ای تفسیر می کنند، مخالف تفسیر شیعیان، مانند حدیثی که قبلا یاد آور شدیم که حضرت فرمود: «اختلاف اُمّتی رحمه» اختلاف امت من رحمت است. اهل سنت این حدیث را چنین معنی می کنند که اختلاف

مذاهب چهارگانه در مسائل فقهی، رحمتی برای مسلمانان است، ولی شیعیان معنای روایت را، رفت و آمد میان امت و زیارت یکدیگر و اهمیت دادن به فراگیری علم و دانش از یکدیگر می دانند، که اشاره ای به این دو معنی قبلا گذشت، به آنجا مراجعه کنید.

گاهی اختلاف میان شیعه و سنی در مفهوم حدیث پیامبر نیز ممکن است نباشد ولی اختلاف در آن شخص یا اشخاصی است که در حدیث از آنان نام برده شده، مانند سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم که فرمود: «علیکم بسنتی و سنه الخلفاء الراشدين من بعدی» بر شما باد به عمل کردن به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من که اهل سنت، آن خلفا را عبارت از ابو بکر، عمر، عثمان و علی می دانند ولی شیعیان معتقدند که مقصود، امامان دوازده گانه هستند که نخستین آنان علی بن ابی طالب علیه السلام و آخرینشان مهدی محمد بن الحسن العسکری (عج) است.

یا آن سخن پیامبر که می فرماید:

«الخلفاء من بعدی إثني عشر کلهم من قریش» خلفای پس از من دوازده نفرند، همه آنان از قریش می باشند.

شیعیان مقصود از این خلفاء را ائمه دوازده گانه از اهل بیت علیهم السلام می دانند درحالی که اهل سنت و جماعت، نمی توانند تفسیر و معنای درستی برای این حدیث بیابند. و گاهی حتی در رویدادهای تاریخی متعلق به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نیز اختلاف می ورزند مانند اختلاف در روز ولادت باسعادتش که اهل سنت آن را دوازدهم ربیع الاول دانسته و جشن می گیرند درحالی که شیعیان در روز هفدهم ربیع الاول بدان مناسبت، جشن می گیرند. البته این اختلاف ها در سنت پیامبر، امری طبیعی

و معمولی است اگر یک مرجع دارای حکم قطعی باشد که به او مراجعه کنند و همگان نظرش را بپذیرند و همان گونه که به پیامبر اطمینان دارند، به او نیز اعتماد و اطمینان داشته باشند تا اختلاف برای همیشه از میان برود و نزاع فیصله پیدا کند، و به آنچه خدا خواسته حکم نماید، و همه تسلیم شوند هرچند در درونشان، ایرادی وجود داشته باشد.

و قطعاً وجود چنین شخصی در طول زندگی امت، ضروری و لازم است؛ این داوری عقل است که هیچ حرف در آن نیست و قطعاً پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از آن غفلت نمی کند که او کسی است که علام الغیوب، آموزشش داده است، و می داند که پس از رحلتش، امتش در کلام خدا تأویل و تفسیرهای گوناگون می کنند، پس ضروری است که پیش از رفتن از میان امت معلمی فهمیده و توانا برای آنان مهیا و آماده کند که اگر خواستند از صراط مستقیم منحرف شوند، راه راست را به آنان بنمایاند و هدایتشان کند؛ و آن حضرت همچنین رهبر عظیمی برای امتش، آماده و مهیا کرد و در تربیت و تعلیمش از آغاز ولادتش تا وقتی که به درجه کمال رسید بالاترین تلاش را کرد و نسبتش به او، مانند نسبت هارون به موسی گردید، پس این مسئولیت بزرگ و حساس را به او واگذار کرده فرمود: «من در تنزیل قرآن با آنان می جنگم و تو در تأویل قرآن، با آنان می جنگی» (۱) و فرمود: «یا علی تو هستی که موارد اختلاف

ص: ۲۶۱

۱- (۱) - «أنا أقاتلهم على تنزيل القرآن و أنت تقاتلهم على تأويله» - خوارزمی در مناقب ص ۴۴، ینابیع الموده - ص ۳۳۲، ابن حجر عسقلانی در اصابه - ج ۱ ص ۲۵، کفایه الطالب ص ۲۳۴، منتخب کنز العمال ج ۵ - ص ۳۳، احقاق الحق ج ۶ ص ۳۷.

امتم را پس از من برای آنها بیان می کنی» (۱).

بنابراین قرآن که کتاب ارجمند خدا است، نیاز به کسی دارد که در راه تفسیر و توضیح آیاتش، کارزار کند زیرا کتاب، به هر حال سخن نمی گوید و حرف نمی زند و قابلیت برداشت ها و تأویلهای متعددی دارد و در آن ظاهر و باطن است، تا چه رسد به احادیث متفرقه پیامبر.

و اگر امروز در کتاب و سنت بدین سان است، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نمی تواند دو ثقل ساکت و گنگی، برای امت بجای گذارد که افراد بی دین و آنان که دلهایشان پاک نیست، به هر نحو که بخواهند تأویل و تحریف کنند و برای رسیدن به دنیا و ایجاد فتنه و آشوب، متشابهات را دنبال کنند تا سبب گمراهی افرادی که پس از خود می آیند، بشنوند زیرا نسلهای آینده ممکن است به آنها حسن ظن داشته باشند و معتقد به عدالتشان باشند، هرچند در روز رستاخیز پشیمان می شوند.

«يَوْمَ تَقَلَّبُ وُجُوهُهُمْ فِي النَّارِ يَقُولُونَ يَا لَيْتَنَا أَطَعْنَا اللَّهَ وَ أَطَعْنَا الرَّسُولَ، وَ قَالُوا رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَ كُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّنَا السَّبِيلَا، رَبَّنَا آتِهِمْ ضِعْفَيْنِ مِنَ الْعَذَابِ وَ الْعَنَّهُمْ لَعْنًا كَبِيرًا» (۲).

روزی که صورت‌هایشان بر آتش پیوسته بگردد، در آن روز می گویند: ای

ص: ۲۶۲

۱- (۱) - «أنت يا علي تبين لامتي ما اختلفوا فيه من بعدى» مستدرک حاکم ج ۳ - ص ۱۲۲، تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۲ - ص ۴۸۸، مناقب خوارزمی - ص ۲۳۶، کنوز الحقائق مناوی - ص ۲۰۳، منتخب کنز العمال ج ۵ - ص ۳۳، ینابیع الموده ص ۱۸۲.

۲- (۲) - سوره احزاب آیه ۶۸-۶۵.

کاش پیروی از خدا و رسولش می کردیم و می گویند: خدایا! ما اطاعت امر بزرگان و پیشوایان خود کردیم که ما را به راه گمراهی درآوردند، پروردگارا! آنان را به عذابی سخت و مضاعف، معذب کن و به لعنتی شدید، لعن و نفریشان کن.

«كُلَّمَا دَخَلَتْ أُمَّةٌ لَعْنَتْ أُخْتَهَا حَتَّىٰ إِذَا آدَارُكُوا فِيهَا جَمِيعًا قَالَتْ أُخْرَاهُمْ لِأَوْلَاهُمْ، رَبَّنَا هَؤُلَاءِ أَضَلُّونَا فَأَتِيهِمْ عَذَابًا ضِعْفًا مِنَ النَّارِ، قَالَ لِكُلِّ ضِعْفٍ وَلَكِنْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱).

هر امت و قومی که وارد آتش جهنم شوند، قوم دیگر را لعن و نفرین کنند تا آنگاه که جهنم همه شان را در برگیرد، آنگاه آخرین فرقه به فرقه نخستین گویند که خدایا، اینها ما را گمراه نمودند، پس عذابشان را در آتش افزایش ده، و دو برابر کن خداوند فرماید همه را عذاب به اندازه گناه خود می دهیم ولی شما نمی دانید.

و آیا گمراهی جز از آن راه بود؟ هیچ امتی نبوده است که خداوند برای آنان پیامبری نفرستد که راه را به آنان بنمایاند و به صراط مستقیم رهنمونشان باشد، ولی پس از درگذشت پیامبرشان، تحریف و تأویل کرده و کلام خدا را تغییر می دادند. مثلاً هیچ عاقلی می تواند تصور کند که رسول خدا، حضرت عیسی علیه السلام به نصاری گفته باشد که او خدایشان است؟! حاشا که او جز آنچه خدایش دستور داد نگفت «مَا قُلْتُ لَهُمْ إِلَّا مَا أَمَرْتَنِي بِهِ» ولی هواهای نفسانی طمع ها، شهوت ها و حب دنیا بود که آنان را بدانجا کشاند؛ و مگر عیسی آنان را بشارت به «احمد» نداده بود و قبل از او حضرت موسی، بشارتشان نداده بود ولی تأویل کرده و نام

ص: ۲۶۳

محمد و احمد را «نجات دهنده» و منقذ خواندند و تا هنوز منتظرش هستند!

و آیا امت محمد صلی الله علیه و آله و سلم جز از راه تأویل و تحریف بود که هفتاد و سه فرقه شدند و همه آنان جز یک فرقه در آتش دوزخ اند.

هان، امروز، ما میان این فرقه ها زندگی می کنیم، آیا فرقه و گروهی هست که ضلالت و گمراهی را به خودش نسبت دهد؟ یا به عبارت دیگر: آیا یک گروه پیدا می شود که ادعا کند، مخالفت کتاب خدا و سنت رسولش کرده است؟ یا به عکس هر فرقه و گروهی معتقد است که تنها خودش به کتاب و سنت چنگ زده است. پس چه باید کرد؟

آیا راه چاره را پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم یا روشن تر بگوئیم، خدا نمی دانست؟ زیرا پیامبر بنده خدا است که از جانب او مأموریت دارد «فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ، لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ» ای پیامبر یادآوری کن که تو فقط یادآورکننده و تذکر دهنده ای و تو بر آنان مسلط نیستی.

خدایا از تو طلب آمرزش و مغفرت می کنم. تو به بندگانت مهربان هستی و خیر و خوبی آنان را می خواهی، پس قطعاً راه حلی برای آنان قرار داده ای تا هر که می خواهد هلاک شود و ره انحراف را پیماید، پس از آمدن حجت و دلیل، هلاک گردد «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ».

پس روا نیست که خدای سبحان، بندگانش را رها کند و بدون هدایت آنها را واگذارد؛ مگر اینکه معتقد شویم که خداوند خودش برای آنان خواهان اختلاف و گمراهی و متفرق شدن است تا آنها را در دوزخ افکند!! و این عقیده ای باطل و غلط است. من به خدا پناه

می برم و طلب آمرزش و استغفار می نمایم از این سخن که هرگز لیاقت جلال و حکمت الهی را ندارد.

پس اینکه از زبان پیامبر نقل می کنند که کتاب خدا و سنتش را میان آنان رها کرد، راه حلّ معقولی برای قضیه ما نیست بلکه آن را پیچیده تر و دشوارتر کرده و راه تأویل را بیشتر می گشاید و دهان منحرفین و فاسدین را نمی بندد. آیا ندیدی آنان را که وقتی بر امامشان خروج کردند، فریاد برآوردند که: داوری تو ای علی پذیرفته نیست و هیچ حکمی جز حکم خدا وجود ندارد! و این چه شعار ظریفی است که شنونده را مجذوب خود کرده می پندارد که آنان تلاش برای اجرای احکام خدا می کردند و احکام بشر را رد می کردند ولی حقیقت چیز دیگری است.

خداوند می فرماید:

«وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يُعْجِبُكَ قَوْلُهُ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيُشْهَدُ اللَّهُ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ وَهُوَ أَلَدُّ الْخِصَامِ» (۱).

و از مردم کسی پیدا می شود که سخنش را در زندگی دنیائی خود، مورد پسند قرار می دهد و او هم به آنچه در قلبش است، به خدا قسم می خورد ولی خود او سخت ترین دشمنان است.

آری! بسیاری از شعارهای جذاب و جالب، ما را فریب می دهند و نمی دانیم پشت آنچه اهداف و غرضهائی نهفته است، ولی امام علی علیه السلام آنها را خوب می شناسد زیرا او در شهر علم است، لذا در پاسخشان فرمود: «أَنَّهُا كَلِمَةٌ حَقٌّ يَرَادُ بِهَا الْبَاطِلُ» این سخن حقی است که برداشت باطلی از آن می شود.

ص: ۲۶۵

آری! کلمات حقی که برداشت باطل از آنها می شود فراوان است. چگونه؟

وقتی خوارج به امام علی می گویند: حکم و داوری از آن خدا است نه تو ای علی! آیا خداوند خودش در زمین برای آنان ظاهر می شود و در آنچه اختلاف کرده اند، حکم می کند؟ یا اینکه می دانند حکم خدا در قرآن است و علی طبق رأی خویش آن را تأویل کرده است؟ پس چه دلیلی دارند و چه کسی می پذیرد که آنها حکم خدا را دانسته و علی نمی داند درحالی که علی از آنان دانشمندتر و راستگوتر است و پیش از آنان مسلمان شده و اصلاً مگر اسلام غیر از علی، کسی را-در آن دوران-داشت؟

بنابراین شعار آنان، شعار جذّاب و فریبنده ای بود که ساده اندیشان را فریب دهند و آنان را به سوی خود جذب کنند تا بوسیله آنها در جنگ با علی یاری جویند و نبرد را به نفع خود خاتمه دهند همچنان که در زمان ما نیز رخ می دهد، چرا که همان مکر و همان فریب وجود دارد و کم نشده بلکه بیشتر و افزونتر و رنگین تر شده است، زیرا حيله گران و دغلبازان این زمان، از تجارب گذشتگان استفاده می کنند، پس چه بسا سخنان حقی که در زمان، برداشت باطل از آنها می شود، مثلاً همین شعار جذّاب و فریبنده و هابیان که در برابر مسلمانان بلند کرده می گویند: «توحید داشته باشید و شرک به خدا نوزید» چه مسلمانی با این سخن موافقت ندارد؟ و حتی همین نام سنت و جماعت که بر فرقه ای از مسلمانان است، چه کسی نمی خواهد که موافق با جماعت باشد، آن هم جماعتی که پیروی از سنت پیامبر می کنند؟ و حتی شعار بعضی ها که می گویند: «امت واحده ای که مکتبی جاویدان دارد»

کدام یک از مسلمانان فریفته این شعار نمی شود، پیش از آن که مسائل درونی حزب بعث و بنیانگذار نصرانیش میشل عفلق را بدانند؟

ای علی بن ابی طالب! خدای تو را پاداش دهد، هان! این حکمتت جاویدان است و در طول تاریخ خواهد ماند که چه بسا سخن حقی که برداشت باطلی از آن شود.

یکی از علما پشت تریبون قرار گرفت و فریاد زد: «هر که بگوید من شیعه ام، به او می گوئیم: تو کافر شده ای و هر که بگوید: من سنی ام به او می گوئیم: تو کافر شده ای! ما شیعه و سنی نمی خواهیم، ما فقط اسلام می خواهیم» و این هم کلمه حقی است که اراده باطل از آن شده است؛ اسلامی که این مرد عالم می خواهد چیست؟ در جهان ما اسلام های گوناگون وجود دارد، بلکه در نخستین قرن اسلام، نیز اسلامهای متعددی بود، آنجا اسلام علی و اسلام معاویه وجود داشت و هر دو دارای پیروان و مریدهایی بودند تا آنجا که میانشان، جنگ برپا شد و آنجا اسلام حسین بود در حالی که اسلام یزید نیز وجود داشت؛ یزیدی که اهل بیت را بنام اسلام به شهادت رساند و ادعا کرد که حسین بن علی چون بر او خروج کرده، پس از اسلام خارج شده است!!

و همچنین اسلام ائمه اهل بیت و شیعیانشان است در مقابل اسلام حکام و ملت‌هایشان! و در طول تاریخ، اختلافهای زیادی میان مسلمانان می بینیم. و همچنین اسلام سازشکار وجود دارد -چنانکه غرب می خواهد، زیرا پیروان چنین اسلامی به یهود و نصاری اظهار مودت و محبت کردند و در برابر دو ابرقدرت سر خضوع و خشوع فرود آوردند- و اسلام سازش ناپذیر نیز هست که

ص: ۲۶۷

غربی ها آن را اسلام تعصب و عقب گرا و یا دیوانگان خدا می نامند(۱) به هر حال آن دانشمند سخنران، بحمد الله، پس از مدتی از سخنانش پشیمان شد.

از همه این مطالب می فهمیم که جایی برای باور کردن و تصدیق حدیث «کتاب الله و سنتی» به همین دلایلی که یادآور شدیم، وجود ندارد. ولی حقیقت در حدیث دوم متجلی شده و می درخشد که همه مسلمانان نیز بر آن اجماع دارند «کتاب الله و عترتی اهل بیتی» زیرا با این حدیث، تمام مشکلات حل و رفع می شود و هیچ اختلافی در هیچ آیه ای پیدا نمی شود، در صورتی که به اهل بیت رجوع کنیم که مأموریت یافتیم، مسائل خود را به آنها برگردانیم و نظر آنها را بپذیریم بویژه اینکه اینان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تعیینشان فرموده، لیاقت این امر را دارند و هیچ یک از مسلمانان در فراوانی دانش و علمشان و در زهد و تقوایشان، شک و تردید ندارد چرا که اینان در هر فضیلتی پیشتاز بوده اند و خداوند از هر رجس و پلیدی آنها را پاک و مطهر گردانیده و علم کتاب را میراث آنان قرار داده و هرگز مخالفت با قرآن نمی کنند و در آن اختلاف نمی نمایند، بلکه تا قیام قیامت از آن جدا نمی شوند. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«انی تارک فیکم خلیفتین، کتاب الله، حبل ممدود من السماء الی الارض و عترتی اهل بیتی فانهما لن یفترقا حتی یردا علی الحوض»(۲).

ص: ۲۶۸

۱- (۱) - بنا به عبارت حضرت امام «قدس سره» اسلام آمریکائی و اسلام ناب محمدی. (مترجم)

۲- (۲) - مسند امام احمد بن حنبل ج ۵- ص ۱۸۲، در المنثور سیوطی ج ۲- ص ۶۰، -

من در میان شما دو جانشین باقی می گذارم: کتاب خدا که ریسمان متصلی است از آسمان به زمین، و عترتم اهل بیت، و این هر دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند.

و برای اینکه من از صادقین و راستگویان باشم، بر من لازم است که سخن حق بگویم و از سرزنش هیچ سرزنش کننده ای نهراسم و هدفی جز رضایت خدای سبحان و ارضاء وجدانم پیش از خشنودی و رضایت مردم ندارم زیرا خداوند می فرماید: «وَ لَنْ تَرْضَى عَنْكَ الْيَهُودُ وَلَا النَّصَارَى حَتَّى تَتَّبِعَ مِلَّتَهُمْ» و هرگز یهود و نصاری از تو راضی نمی شوند تا اینکه در گروه آنان وارد شوی و پیروی از دین و مسلکشان کنی.

در هر صورت، حق و حقیقت-در این بحث-به جانب شیعیان است که پیروی از وصیت رسول خدا کرده و عترتش را بر خودشان مقدم داشته و آنان را امامان و پیشوایان خود قرار دادند که با دوستی و محبتشان به خدا تقرب می جویند؛ پس مبارک باد بر آنان رستگاری در دنیا و آخرت زیرا انسان با هر کس که دوست دارد، محشور می شود، چه رسد به کسانی که هم دوستشان داشته باشد و هم از آنان پیروی و اطاعت کند.

زمخشری بدین مناسبت می گوید:

كثُرَ الشُّكُّ وَالْخِلَافُ وَ كَلَّ يَدْعَى أَنَّهُ عَلِي الصَّرَاطِ السَّوِي

فَتَمَسَّكَتْ بِلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ حَبَّيْ لِأَحْمَدَ وَ عَلِي

فَازْ كَلْبَ بِحَبِّ أَصْحَابِ كَهْفِ فَكَيْفَ أَشْقَى بِحَبِّ آلِ النَّبِيِّ

ص: ۲۶۹

شک و اختلاف بسیار شد و هر گروه و فرقه ای ادعا می کند که خود راه مستقیم را می پیماید. پس من تمسک جستیم به «لا اله الا الله» و به محبت محمد صلی الله علیه و آله و سلم و علی علیه السلام اگر یک سگ به دوستی و محبت اصحاب یک غار (کهف) رستگار شد، چگونه من با حبّ اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بدبخت می شوم؟

بار خدایا! ما را از چنگک زدگان به ریسمان ولایتشان و روندگان در راه و خطشان و سوارشدگان در کشتی نجاتشان و معتقدان به امامتشان و محشورشدهگان همراهشان قرار ده که تو خود هدایت می کنی هر که را بخواهی به سوی صراط مستقیم و راه راست.

ص: ۲۷۰

خمس نیز از مواردی است که سنی و شیعه در آن اختلاف دارند.

پیش از داوری به نفع یک گروه یا علیه گروهی دیگر لازم است خلاصه ای درباره اصل مسئله خمس یادآور شویم؛ از قرآن شروع می کنیم که می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَ لِلرَّسُولِ وَ لِذِي الْقُرْبَى وَ الْيَتَامَى وَ الْمَسَاكِينِ وَ ابْنِ السَّبِيلِ» (۱).

و بدانید که هرچه به شما غنیمت و فایده برسد، همانا یک پنجم آن خاص خدا و رسول و خویشان او و یتیمان و بیچارگان و در راه سفر ماندگان است.

و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«أمرکم بأربع: الايمان بالله و اقام الصلاة و ايتاء الزكاه و صيام رمضان و أن تؤدوا الله خمس ما غنمتم» (۲).

به چهار چیز شما را امر می کنم: ایمان به خدا و برپا داشتن نماز و پرداختن زکات و روزه داشتن ماه رمضان و اینکه یک پنجم بهره ها و غنیمت هایتان را به خدا پردازید.

ص: ۲۷۱

۱- (۱) -سوره انفال-آیه ۴۱.

۲- (۲) -صحیح بخاری-ج ۴-ص ۴۴.

شیعیان با پیروی از ائمه اهل البیت علیهم السلام، خمس تمام اموالی که در طول سال بدست آورده اند، خارج کرده و به امام می دهند، و غنیمت را به معنای تمام سودها و منافعی که انسان بدست می آورد- بطور کلی- می دانند.

ولی اهل سنت و جماعت، اجماع بر این دارند که خمس فقط به غنایم جنگی تعلق می گیرد و این سخن حق تعالی را که فرموده:

«وَاعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ» تفسیر می کنند به آنچه که در جنگ بدست آمده است.

این خلاصه ای از سخنان دو گروه در مورد خمس بود که علمای سنی و شیعه در این خصوص مقاله های زیادی نوشته اند. من نمی دانم چگونه خودم یا دیگری را قانع کنم که نظریات اهل سنت را بپذیریم؛ نظریاتی که- به گمانم- از سخنان حکام بنی امیه و در رأس آنان معاویه بن ابی سفیان برآمده است، زیرا معاویه اموال مسلمین را قبضه کرده و تمام سکه های طلا و نقره بیت المال را به خود و اطرافیان و درباریانش، اختصاص داد، و پس از او فرزندش یزید از او تبعیت و پیروی کرد تا جائی که انگوهای طلا را به میمون ها و سگ ها می پوشاند، درحالی که برخی از مسلمانان از گرسنگی جان می سپردند.

بنابراین، تعجب نیست که آیه خمس را مخصوص غنایم جنگ بدانند، زیرا این آیه در ضمن آیات جنگ و قتال آمده است، و در جائی که مصلحتشان اقتضا می کند، چنان به تأویل و تفسیر آیات و مطابقت آیات قبل و بعد می پردازند که حساب ندارد. مثلاً آیه تطهیر را (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً) مخصوص زنان پیامبر می دانند زیرا آیات قبل و بعد از آن،

در رابطه با زنان پیامبر نازل شده است!

و همچنین این سخن خدای تعالی را که فرمود:

«وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ» (۱).

آنان که طلا و نقره را نگه می دارند و آنها را در راه خدا انفاق نمی کنند، آنها را به عذابی دردناک بشارت ده.

تأویل می کنند که این مخصوص اهل کتاب است، درحالی که داستان ابو ذر غفاری رضی الله عنه با معاویه و عثمان بن عفان و تبعید او به ربذه بدلیل اینکه به آنان اعتراض می کرد که چرا طلا- و نقره را در خانه هایشان نگه می دارند و به این آیه استدلال می نمود، مشهور و معروف است. در همان داستان آمده است که عثمان با کعب الاحبار مشورت کرد، و او اعلام کرد که این آیه مربوط به اهل کتاب است؛ اینجا بود که دیگر ابو ذر تاب نیامد و کعب الاحبار را دشنام داد و گفت: مادرت به عزایت بنشیند ای پسر زن یهودی؛ آیا تو آمده ای دینمان را به ما بیاموزی؟ عثمان برآشفته و او را به ربذه تبعید نمود و او در آنجا، در تنهایی و غربت از دنیا رفت و دخترش کسی را نداشت که از او درخواست کند پدرش را غسل و کفن نماید «و لا حول و لا قوه الا بالله».

به هر حال، اهل سنت و جماعت در تأویل آیات قرآن و احادیث پیامبر، روشی حرفه ای و فقهی مشهور دارند که در آن پیروی می کنند از خلفای گذشته و اصحاب بنامی که در نصوص روشن

ص: ۲۷۳

و صریح از کتاب و سنت ره تأویل را می پیمودند(۱)، و اگر در این مورد بخواهیم به تفصیل سخن بگوئیم، نیاز به تألیف کتابی ویژه داریم.

همین بس که انسان پژوهشگر به کتاب «نص و اجتهاد» مراجعه کند تا دریابد چگونه تأویل کنندگان با احکام خداوند بازی می کنند.

من به عنوان یک پژوهشگر حق ندارم که آیات قرآن و احادیث پیامبر را طبق دلخواه خویش یا آن گونه که مذهبم به من القاء می کند، تأویل نمایم ولی چه کنم که می بینم اهل سنت، خود در صحاحشان، وجوب خمس را در غیر مورد جنگ آورده اند و بدین سان تأویل خود و مذهب خود را نقض کردند، و با آن مخالفت نمودند.

باز هم این معیای بی پاسخ می ماند که: چرا می گویند آنچه را که عمل نمی کنند؟ و می بینی آنان را که در کتابها و صحاحشان، همان سخنان شیعیان را تکرار می کنند ولی به آن عمل نمی نمایند، چرا؟! این سؤال همچنان بدون جواب مانده است.

در مورد خمس در صحیح بخاری در باب «فی الرکاز الخمس» آمده است: مالک و ابن ادریس گفته اند که: رکاز (اموالی که در زیرزمین پنهان شده است) که در جاهلیت (قبل از اسلام) زیر خاک پنهان شده باشد، در مقدار کم و زیادش، خمس هست ولی معدن، رکاز نیست. رسول خدا صلی الله علیه (و آله) و سلم فرمود: «فی المعدن جبار و فی الرکاز الخمس» در معدن چیزی نیست ولی در رکاز

ص: ۲۷۴

۱- (۱) - مرحوم آیه الله سید عبد الحسین شرف الدین در کتاب «النص و الاجتهاد» قریب صد مورد را جمع آوری نمود، که اصحاب، نصوص صریح و آشکار را تأویل کردند و بر محققین است که به این کتاب مراجعه کنند زیرا او جمع نکرده جز آنچه را علمای اهل سنت آورده اند و اقرار به صحتش دارند.

و در باب «ما يستخرج من البحر» آنچه از دریا استخراج می شود آمده است:

«وقال ابن عباس رضى الله عنهما: ليس العنبر برکاز، هو شىء دسره البحر و قال الحسن فى العنبر و اللؤلؤ الخمس فانما جعل النبى (صلى الله عليه و آله) فى الرکاز الخمس، ليس فى الذى يصاب فى الماء» (۲).

ابن عباس گوید: عنبر گنج نیست، آن چیزی است که دریا آن را فرو برده است. حسن درباره عنبر و لؤلؤ گفته است که آنها هم خمس دارند و اینکه پیامبر (صلى الله عليه و آله) در گنج خمس قرار داد، این مربوط نمی شود به چیزی که در آب ریخته می شود.

انسان جستجوگر از این احادیث چنین می فهمد که مفهوم غنیمتی که خداوند خمس را در آن واجب کرده است، مخصوص زمان جنگ و غنایم جنگ نیست زیرا رکاز که عبارت از گنجی است که از درون زمین بدست می آید و کسی که آن را پیدا کرده، خود مالکش می گردد، خمس دارد زیرا غنیمت است، و همچنین کسی که عنبر و لؤلؤ را از درون دریا بدست می آورد، باید خمس بدهد چرا که آن هم غنیمت است.

بنابراین، از این احادیث که بخاری آنها را در صحیحش آورده و او در رأس تمام محدثین آنها است بر ما روشن می شود که سخنان اهل سنت، با اعمالشان تفاوت و تناقض دارد، درحالی که نظر

ص: ۲۷۵

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۱۳۷ (باب فى الرکاز الخمس).

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۱۳۶ (باب ما يستخرج من البحر).

شیعیان دائماً مطابق حقیقت است که نه تناقض در آن راه دارد و نه اختلاف، برای اینکه آنها در تمام احکام و عقایدشان، رجوع می کنند به ائمه معصومینی که خداوند هر رجس و پلیدی را از آنان دور ساخته و پاک و مطهرشان گردانیده است و آنان مساوی و برابر با قرآن و کتاب خدایند و هرکس به آنها تمسک کند و پیروی نماید گمراه نمی شود و هر که به آنان پناه ببرد و روی آورد، در امن و امان خواهد بود.

وانگهی مگر می شود، برای برپائی حکومت اسلامی، بر جنگ ها اعتماد کنیم؛ این خلاف بزرگواری و گذشت اسلام است که همواره دعوت به صلح و آرامش می کند. و همانا اسلام دولتی استعمارگر نیست که بر پایه استثمار ملتها و غارت اموال و ذخایرشان برپا شود، آن گونه که غربی ها می خواهند ما را به آن متهم سازند و وقتی از پیامبر اسلام یاد می کنند، با کمال وقاحت، او را کسی معرفی می کنند که نفوذش با زور سرنیزه و قدرت شمشیر توسعه پیدا کرد تا ملتها را زیر سلطه خود درآورد.

و از اینکه «پول» پایه و اساس زندگی است بویژه اینکه تر اقتصاد اسلامی اقتضا می کند که «تأمین اجتماعی»-بقول امروزی ها-را برقرار سازد و برای هر فردی حقوق ماهیانه یا سالیانه اش را تضمین کند، و همچنین حقوق بیچارگان و ناتوانان را محترمانه تأمین نماید.

بنابراین حکومت اسلامی نمی تواند به زکاتی که اهل سنت آن را می پردازند اکتفا کند زیرا در بهترین احوال ۲/۵٪ بیشتر نیست و این نسبت بسیار اندکی از مال است که هرگز نیاز دولت اسلامی را در تهیه نیروی دفاعی و ساختن مدرسه ها و بیمارستانها و راه سازی و... برطرف نمی سازد چه رسد به اینکه حقوق تمام افراد را

بگونه ای که گذران زندگیشان باشد، تأمین نماید و همچنین حکومت اسلامی نمی تواند بر جنگهای خونین و کشتار مردم، برای رفع نیازها و تأمین زندگی و رشد فعالیت ها و پیشرفت افراد و مؤسسات، اعتماد کند که از راه پیکار و کشتار افرادی که میل ندارند مسلمان شوند، خود را بنا کند و پیشرفت نماید!!

امروز ما شاهدیم که دولتهای پیشرفته و بزرگ، بر تمام مواد مصرفی، مالیاتی وضع کرده اند که تقریباً معادل یک پنجم است، و این درست همان مقداری است که اسلام بر پیروانش واجب گردانیده است و غربی ها نامش را (T.V) گذارده اند که ۱۸/۵٪ می شود و وقتی مالیات بر حقوق سالیانه افراد به آن اضافه شود، همان ۲۰٪ (خمس) یا چیزی بیشتر از آن می شود.

بنابراین، امامان اهل بیت علیهم السلام، به اهداف و مقاصد قرآن، اعلم از دیگران بودند چرا که مفسران و مترجمان قرآن اند و بدین سان مظاهر اقتصاد و مظاهر اجتماع را برای دولت اسلامی ترسیم می کردند ولی دریغاً که قدرت و حکومت در دست افرادی بود که خلافت را با زور و با کشتار نیکان از اصحاب، غصب کرده بودند - همان گونه که معاویه کرد - و احکام خدا را طبق مصالح سیاسی و دنیائی خویش تغییر داده بودند، پس خود گمراه شده و مردم را به گمراهی کشاندند و امت اسلامی را چنان به حضيض ذلت کشاندند که تا امروز نتوانسته است درست سربلند کند.

آری! رهنمودهای ائمه اهل بیت، تنها به صورت اندیشه ها و نظریاتی در آمد که شیعیان به آن ایمان آوردند ولی راهی برای اجرای آن پیدا نکردند زیرا پیوسته در شرق و غرب زمین، مورد تعقیب بودند تا آنجا که امویان و عباسیان در طول سالها و قرن ها

آنان را تعقیب کرده و اذیت می نمودند(۱).

ولی همین که دولت امویان و دولت عباسیان، منقرض شدند، شیعیان اجتماع کرده و خمس اموالشان را در پنهانی به نواب امامان می رساندند و هم اینک، این حقوق شرعیه را به مرجعی که از او تقلید می کنند، به نیابت از امام زمان حضرت مهدی سلام الله علیه می پردازند و مراجع نیز این اموال را در مصارف مشروع آن بکار می گیرند؛ از تأسیس حوزه های علمیه گرفته تا مرکز خیرات عمومی و کتابخانه های عمومی و دارالایتام ها و دیگر کارهای ارزشمندی مانند پرداختن حقوق ماهیانه به طلاب علوم دینی و غیر آن. و بدین سان بدست می آوریم که علمای شیعه، مستقل از حکومتها عمل می کردند زیرا خمس، تمام نیازهایشان را برطرف می کرد، گذشته از اینکه به دیگران نیز-هرکس طبق حق خود- می بخشیدند، و هرگز به حکومتها نزدیک نمی شدند. ولی علمای اهل سنت باری بر حکام هستند و آنان کارمندان رسمی هیئت های حاکمه می باشند و حاکم هم به دلخواه خود، برخی را نزدیک

ص: ۲۷۸

۱- (۱) - همان گونه که استاد تیجانی تذکر دادند، همواره و در طول زمان، شیعیان مورد تعقیب و تعرض دشمنان بوده اند و هرگز نمی گذاشتند که دولتی به تمام معنی اسلامی، طبق مذهب اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، تشکیل شود تا اینکه خداوند بر ملت ستم کشیده ایران لطف کرد و در دوران یکی از سلاله های حضرت علی علیه السلام، بزرگمرد تاریخ معاصر، حضرت امام خمینی «قدس سره» و پس از تحمل سالها اذیت و آزار و قتل عام ولی همراه با استقامت و صبر و بردباری و در اثر رهبری های حکیمانه ایشان، انقلاب اسلامی به ثمر نشست و پس از چهارده قرن، یک بار دیگر حکومت اسلامی اهل بیت در ایران زمین پدید آمد که هم اکنون نیز از رهبری های شاگرد مخلص و وفادار امام، حضرت آیه الله خامنه ای به حیات جاودانه خود ادامه می دهد تا ان شاء الله این پرچم سربلند را به صاحب واقعیش ولی الله الأعظم امام زمان ارواحنا فداه بسپارند. (مترجم)

و برخی را دور می سازد و یا اینکه طبق رفتاری که با حاکمان دارند و با در نظر گرفتن منافعشان فتوا می دهند، آنان را به خود مقرب کرده یا از خود می رانند که متأسفانه عالم و فقیه سنی نزدیک ترین افراد به حاکمان، گردیده اند.

هان! ای برادر خواننده! تأثیر این تأویلهای را در روند انحراف امت، بنگر و پس از این جوانان مسلمان را سرزنش مکن که چرا از اسلام دوری جسته و به کمونیستی روی آورده اند که در تر آنان عدالت بیشتری در تقسیم و توزیع ثروت بر تمام افراد ملت می بینند؟ البته با مقایسه وضعیت کشورهای اسلامی که ملاحظه می کنند یک طبقه ای استثمارگر است و تمام ثروت کشور را قبضه کرده و بیشتر مردم را در فقری شدید رها کرده اند و مشاهده می کنند که انسان پولدار و ثروتمندی که از خدا می ترسد، هر سال یکبار فقط زکات اموالش را به مستمندان می دهد که عبارت است از ۲/۵٪ و این مقدار اندک، ده یک نیاز سالیانه آنان را قطعاً تأمین نمی کند.

ص: ۲۷۹

شیعیان می گویند: در فروع دین که عبارت است از احکام مربوط به عبادات مانند نماز و روزه و زکات و حج، یکی از سه امر واجب است:

۱- یا اینکه انسان مجتهد باشد و ادله احکام را بررسی کند، اگر لیاقتش را داشته باشد.

۲- یا اینکه در تمام اعمالش، احتیاط کند، اگر توانش را داشته باشد.

۳- و یا اینکه از یک مجتهد جامع الشرایطی تقلید کند که زنده، عاقل، عادل، عالم، پرهیزکار، باتقوا، مخالف هوای نفس و مطیع امر پروردگار باشد.

و اجتهاد در فروع دین بر تمام مسلمانان واجب کفائی است، پس اگر کسی که شایستگی و صلاحیت علمی کافی را داشته باشد به آن دست یافت از سایر مسلمانان ساقط می شود، و کافی است تقلید کنند از عالمی که زندگی خود را صرف در کسب علم کرده و به مرتبه اجتهاد رسیده باشد؛ البته رسیدن به درجه اجتهاد از امور آسانی نیست که هر کس بدان مقام نائل آید، بلکه نیاز به صرف

بیشترین وقت در فراگیری علوم و معارف اسلامی و آگاهیهای عمومی دارد و این فراهم نمی شود جز برای کسی که بسیار کوشیده و تلاش کرده و عمر خود را در بحث و آموزش گذرانده و بالاخره اجتهاد را جز کسی که دارای بهره ای بزرگ و حظی عظیم است بدست نمی آورد.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود: «من اراد الله به خيرا فقهه فی الدین» خداوند خیر هر کس را بخواهد، او را در دین فقیه گرداند. و این سخن شیعه هیچ فرقی با سخن اهل سنت ندارد جز در مورد زنده بودن مجتهد. ولی اختلاف روشن آنان در عمل به تقلید است که شیعیان معتقدند مجتهد جامع الشرایط، نایب امام (علیه السلام) است در زمان غیبت، پس او حاکم و رئیس علی الاطلاق است و برای او است آنچه برای امام است از قضاوت و داوری در تمام قضایا و حکومت کردن بر مردم و کسی که مخالفت مجتهد کند، مخالفت امام کرده است.

بنابراین، مجتهد جامع الشرایط نزد شیعیان، مرجعی است که نه تنها در فتاوی به او رجوع می کنند بلکه ولایت بر مقلدینش دارد و آنها در تمام احکام و قضایا به او رجوع می نمایند و حل و فصل تمام امور بدست او است، و بدین سان زکات و خمس اموالشان را به او می سپارند که به نیابت از امام زمان (علیه السلام)، طبق احکام شرع، در آنها تصرف کند.

ولی نزد اهل سنت و جماعت، مجتهد دارای چنین مقامی نیست، و آنها معتقد نیستند که امام، نایب رسول الله (صلی الله علیه و آله) است ولی در مسائل فقهیه به یکی از ائمه چهارگانه (اصحاب مذاهب) رجوع می کنند و آنان عبارتند از: ابو حنیفه، مالک، شافعی

و احمد بن حنبل اما اهل سنت در زمان کنونی، منحصرأ به تقلید یکی از آنان، نیز متعهد نیستند و لذا در برخی از مسائل به حکم یکی از ائمه و در برخی دیگر به حکم دیگری-بنا به مصلحت شخصی خودشان-عمل می کنند همچنان که سید سابق چنین کرد و کتابی نوشت که در آن از فقه چهار امام استفاده کرده است زیرا اهل سنت معتقدند که در اختلافشان رحمت است. بنابراین، مالکی حق دارد که اگر حل مشکلش نزد امام مالک پیدا نشد، به رأی ابو حنیفه عمل کند.

نمونه ای برای خواننده عزیز عرض می کنم که مقصودم خوب روشن شود:

در تونس (در وقتی که دادگاه های قضائی تشکیل شده بود)دختر جوانی، به مردی علاقه پیدا کرده بود و می خواست با او ازدواج کند ولی پدرش اجازه نمی داد که با آن جوان ازدواج نماید.

آن دختر از خانه پدر فرار کرد و بدون اجازه پدرش، با آن جوان ازدواج کرد و پدر علیه آن مرد، اقامه دعوا کرده به دادگاه شکایت نمود.

وقتی آن دختر و شوهرش در محضر قاضی حاضر شدند، قاضی سبب فرار او از منزل و ازدواجش بدون اجازه و لیش را پرسید، زن جواب داد: من عمرم بیست و پنج سال است و طبق سنت خدا و رسولش خواستم با این مرد ازدواج کنم ولی پدرم می خواست مرا ناچار به ازدواج با شخصی کند که او را دوست نداشتم، لذا من بر اساس نظر ابو حنیفه که اجازه می دهد فرد بالغ با هر کس دلش می خواهد ازدواج کند، ازدواج کردم.

قاضی-که خدایش بیامرزد-خودش این داستان را برایم

تعریف می کرد؛ گفت: ما در این مسئله تحقیق کردیم، دیدیم حق با دختر است و خیال می کردم یکی از دانشمندان آگاه به او یاد داده بود که در دادگاه چنین سخن بگوید. به هر حال شکایت پدر را رد کرده و ازدواج آن دو را مورد تأیید قرار دادم. پدر از آنجا با عصبانیت بیرون رفت درحالی که دستش را محکم روی دست خود می زد و می گفت: «دختره بدجنس حنفی هم شده است!» یعنی که دخترش مذهب امام مالک را رها کرده و تابع ابو حنیفه شده است.

به هر حال این مسئله مورد اختلاف است که اختلاف مذاهب، آن را پدید آورده، پس درحالی که امام مالک معتقد است دختر باکره بدون اذن ولیش حق ازدواج را ندارد و حتی اگر باکره هم نباشد، نمی تواند به تنهایی تصمیم بگیرد و لازم است که موافقت ولی امرش را کسب نماید، ولی ابو حنیفه می گوید: زن که بالغ شد چه باکره باشد و چه نباشد، حق دارد به تنهایی همسر اختیار کند و حتی خودش عقد را بخواند. بنابراین، این مسئله فقهی آن چنان بین پدر و دختر جدائی انداخت که پدر اعلام برائت از دخترش کرد، و از این قبیل موارد بسیار است که پدران از دخترانشان تبری می جویند، و دلایل گوناگونی دارد، یکی از آنها همین فرار دختر از خانه با مردی است که می خواهد با او ازدواج کند و بی گمان چنین تصمیمی پیامدهای بدی دارد زیرا گاهی پدر، دخترش را از میراث خود محروم می کند و دختر با برادرانش نیز دشمن می شوند چرا که آنان هم در پی اعلام برائت از خواهرشان برمی آیند که آبروی خاندانشان را برده است.

بنابراین، قضیه این طور نیست که اهل سنت می گویند و اعلام می کنند که اختلاف امت رحمت است، یا لااقل در قضایای

اخلاقی رحمت نیست، برای اینکه اگر ما مسائل اجتماعی و عشایری را در نظر بگیریم متوجه می شویم در جامعه ای که طبق اندیشه امام مالک رشد کرده اند که زن حق ندارد از خانه فرار کند و بدون اجازه پدر ازدواج نماید، اگر چنین قضیه ای رخ دهد با او معامله کسی می کنند که گویا از اسلام خارج شده و کار زشتی مرتکب گشته است که هرگز بخشودنی نیست، درحالی که او -طبق مذهب دیگر- کار مشروعی انجام داده و چیزی فراتر از حق خود مطالبه ننموده است. با این وصف، بنظر می رسد که جامعه حنفی نسبت به جامعه مالکی، بی بندوبار است، و از این رو بسیاری از حقوق زنان در لابلاهای این اختلافهای مذهبی بر باد می رود و این را به حساب اسلام می آورند و دیگر جایی برای سرزنش و ملامت برخی از دختران نیست که نسبت به پذیرش دینشان بی اهمیت اند چرا که سختی ها و زجرهای زیادی از فشارهای غیر منطقی و غیر معقول پدران دیده اند.

باز می گردیم به اصل مطلب و می گوئیم که: اهل سنت آن شرایطی را که شیعیان برای امام مقلد و مرجع خود تعیین می کنند، قبول ندارند یعنی او را نایب پیامبر نمی دانند و این عقیده، نشأت گرفته از نظریه شورا و انتخاب خلیفه یا به طریق اولی امام می باشد و چون آنها به خود حق اختیار و انتخاب هریک از ائمه را می دهند، پس برای خود جای این حق را نیز خالی می گذارند که هر وقت خواستند آن امام را عزل یا تبدیل به یکی که او را اصلح می دانند بکنند. بنابراین، در حقیقت آنها پیشوایان و امامان امام اند و این کاملاً به عکس عقیده شیعیان است.

و اگر باز گردیم به اولین امام اهل سنت یعنی ابو بکر صدیق،

می بینیم در نخستین خطبه اش برای ملت می گوید:

«ایها الناس، ائی ولیت علیکم و لست بخیرکم، فان اطعت فاعینونی و ان عصیت فقومونی».

ای مردم! من بر شما والی و حاکم شدم و بهتر از شما نیستم، پس اگر اطاعت کردم، یاریم کنید و اگر تمرد و عصیان کردم به راه راستم وادارید.

پس او اقرار می کند افرادی که او را انتخاب کرده و با او بیعت نموده اند، حق دارند در حال اشتباه و تمرد، او را اصلاح کنند.

و اگر باز گردیم به نخستین امام شیعیان یعنی علی بن ابی طالب، می بینیم افرادی که قائل به امامتش هستند، خاضع در برابر نص و تسلیم ولایت مطلقه اش مانند ولایت خدا و رسولش می باشند زیرا بر این باورند کسی که خدا و پیامبرش او را برگزیده اند، محال است که اشتباه یا گناه کند و امت به هیچ وجه حق ندارد از اوامرش سر باز بزند یا مخالفتش کند. خداوند می فرماید:

«ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُمْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُبِينًا».

برای هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه ای روا نیست در موردی که خدا و رسولش حکمی کردند، برای آنها حق اختیار و انتخاب باشد و هر کس از امر خدا و رسولش سرپیچی کند به شدت گمراه شده است.

و چون انتخاب علی به عنوان امام و پیشوای مسلمانان از سوی خدا و پیامبرش تحقق پذیرفت، پس نمی شود با او مخالفت کرد همچنان که آن امام نیز نمی تواند گناهی مرتکب شود، لذا است که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«علی مع الحق و الحق مع علی و لن یفترقا حتی یردا علی الحوض».

علی با حق است و حق با علی است و این دو هرگز از هم جدا نمی شوند تا در حوض بر من وارد شوند(۱).

براساس این دو نظریه یعنی شورا نزد اهل سنت و نص نزد شیعیان، استدلال هر دو گروه در روش تقلید معلوم می شود. حال نکته ای دیگر جای بحث دارد و آن تقلید میّت است که اهل سنت تقلید می کنند از امامانی که قرن‌ها پیش از دنیا رفته اند و از آن زمان دیگر باب اجتهاد نزد آنان بسته شده است و علمائی که پس از آنها آمده اند، اکتفا کرده اند به شرح و تفسیر فقه بر مذاهب چهارگانه به صورتهای گوناگون نثری و شعری، درحالی که برخی از معاصرین فریاد برآورده اند که باب اجتهاد بازگشائی شود زیرا رویدادهای زمان و مسائلی که در دوران امامان چهارگانه وجود نداشت، چنین اقتضائی دارد.

ولی شیعیان تقلید میّت را جایز ندانسته و در تمام احکامشان به مجتهد زنده جامع شرایط-در دوران غیبت امام معصوم-رجوع می کنند که خود امام آنان را موظف کرده است که به عالمانی عادل -و با شرایطی که قبلا ذکر شد- تا هنگام ظهور آن حضرت، مراجعه کنند.

سنی مالکی-مثلا-می گوید: این حلال است و این حرام است،

ص: ۲۸۷

۱- (۱) -تاریخ بغداد از خطیب بغدادی ج ۱۴- ص ۳۲۱، تاریخ ابن عساکر ج ۳-ص ۱۱۹، حاکم در مستدرک ج ۳-ص ۱۲۴، تاریخ الخلفای ابن قتیبه ج ۱-ص ۷۳، کنز العمال ج ۵-ص ۳۰، صواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۲۲، صحیح ترمذی ج ۵-ص ۲۹۷، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۲-ص ۵۷۲.

طبق نظر امام مالک که چهارده قرن پیش از دنیا رفته است، و همچنین مذاهب حنفی و شافعی و حنبلی زیرا هر چهار امام در یک دوران زندگی کرده و از همدیگر تعلیم دیده اند. از سوئی دیگر مقلد سنی اینان را معصوم از خطا نمی داند- و خود آنها همچنین ادعائی برای خویشتن نداشتند- و اشتباه و خطا را برای آنان روا می دانند و می گویند که آنها در اجتهادشان، مأجور هستند و پاداش می گیرند، پس اگر فتوای صحیحی داده بودند دو اجر و دو ثواب به آنها داده می شود و اگر فتوای اشتباهی باشد، یک اجر و یک ثواب برای آنها نوشته می شود.

و اما شیعه دوازده امامی دو مرحله از تقلید را دارد(۱):

مرحله نخست- دوران امامان دوازده گانه است که قریب سه قرن و نیم به طول انجامید، و در آن مدت شیعیان، از امامان معصومی تقلید می کردند که هرگز به رأی و اجتهاد خود حکمی نمی کردند بلکه از طریق علم و روایاتی بود که از نیاشان حضرت رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) به ارث برده بودند، و لذا می بینیم گاهی امام چنین حکم می کند: پدرم از جدّم از جبرئیل از خدای عز و جل روایت کرد.

ص: ۲۸۸

۱- (۱) -اینکه نویسنده محترم دو مرحله از تقلید ذکر کرده اند، برای این است که یک مقایسه ای بین دو نوع تقلید کرده باشند، تقلید نزد اهل سنت و تقلید نزد شیعیان و برای تقریب اذهان برادران اهل سنت، آن را به دو مرحله تقسیم کرده اند و گرنه، مرحله اول را نمی شود جدای از دوران پیامبر حساب کرد، زیرا دوران امامان اهل بیت علیهم السلام امتداد دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است و همان گونه که اطاعت پیامبر واجب است، اطاعت امام نیز واجب و لازم است و تفاوتی از نظر احکام در این میان وجود ندارد گو اینکه آنچه امامان گفته اند توضیح و تفسیر آیات قرآن و سخنان جاویدان رسول اکرم (صلی الله علیه و آله) می باشد. لیس الا. (مترجم)

مرحله دوم- دوران غیبت است که تا امروز ادامه دارد و در این دوران مقلد شیعی می گوید که این حلال است یا این حرام است طبق فتوای آقای خوئی یا آقای خمینی (۱)- به عنوان نمونه- و هر دو آنها زنده اند و نظرشان، فراتر از اجتهاد در استنباط احکام از نصوص قرآن و سنت طبق روایت امامان اهل بیت و سپس اصحاب عدول نیست، و به هر حال در درجه نخست، روایات ائمه اهل بیت را مورد بحث و بررسی قرار می دهند زیرا این امامان به کارگیری «رأی» و نظر شخصی را در شرع مقدس باطل می دانند و می گویند:

هیچ مسئله ای نیست جز اینکه خداوند در آن حکمی دارد.

بنابراین، اگر ما حکمی را نیافتیم، به این معنی نیست که خداوند آن مسئله را بی حکم رها کرده بلکه این قصور اندیشه و نارسائی فکر ما است که ما را به شناخت حکم نمی رساند و به هر حال ندانستن چیزی دلیلی بر عدم آن نیست. قرآن کریم نیز مؤید این مطلب است، می فرماید:

«مَا فَزَّنَا فِي الْكِتَابِ مِنْ شَيْءٍ» (۲).

ما در کتاب هیچ چیز را بدون بیان نگذاشتیم.

ص: ۲۸۹

۱- (۱) - این کتاب در وقتی تألیف شده که امام خمینی قدس سره در قید حیات بودند.

۲- (۲) - سوره انعام آیه ۳۸.

عقاید شیعه که از نظر اهل سنت نکوهیده است

ص: ۲۹۱

نکوهیده است

برخی از عقایدی که اهل سنت بر شیعیان تقبیح می کنند، فقط به علت تعصب نفرت انگیزی است که امویان و عباسیان در صدر اسلام ایجاد کردند، که در اثر کینه حضرت علی (علیه السلام) داشتن و رشک بر او بردن، حتی بر روی منابر، آن حضرت را لعن و نفرین نیز می کردند. پس هیچ جای شکفتی نیست که شیعیان و پیروانش را دشنام دهند و هر فحش و ناسزائی به آنها بدهند و هر انگ بدی به آنها بچسبانند تا آنجا که اگر به یکی از آنان یهودی گفته شود، کمتر ناراحت می شود که به او شیعه بگویند؛ و پیروان آنان نیز بر این منوال در هر شهر و دیار و هر زمان و هنگام پیش رفتند و انسان شیعی مورد تنفر سنی قرار گرفت زیرا با عقایدشان مخالفت کرد و از گروهشان خارج بود، پس او را به هر سب و شتمی که می خواستند، دشنام و ناسزا می گفتند و به هر تهمتی متهم می ساختند و هر انگی به او می چسبانند و در رفتار و گفتارش، با او به مخالفت و تعرض می پرداختند.

آیا نمی بینی که برخی از نام آوران علمای اهل سنت می گویند:

ص: ۲۹۳

«پوشیدن انگشتر در دست راست سنت و سیره پیامبر است ولی باید آن را رها کرد زیرا شیعیان، این را شعار خود قرار دادند»!!
(۱).

و این حجه الاسلام ابو حامد غزالی است که می گوید:

«مسطح کردن قبرها، در دین مشروعیت دارد ولی چون رافضیان این را شعار خود قرار داده اند، ما از آن می گذریم و قبرهایمان را خریشته ای می کنیم»!!

و این ابن تیمیه، مصلح قرن بیستم نزد برخی از آنان است که می گوید:

«و از اینجا است که برخی از فقها نظر دادند باید بعضی از مستحبات را ترک کرد اگر شعار آنها-یعنی شیعیان-شده باشد زیرا هرچند ترک کردن بدان سبب واجب نباشد ولی برای اینکه سنی از رافضی شناخته شود و مشخص گردد، باید مستحبات را ترک کرد زیرا مصلحت مشخص شدن سنی و تشبه نکردن به آنها و در نتیجه دوری جستن از آنها و مخالفت کردن با آنها، از مصلحت و فایده این مستحب، اعظم و برتر است»!!! (۲).

حافظ عراقی هنگامی که از روش فروهستن عمامه، مورد

ص: ۲۹۴

۱- (۱) -مصنف الهدایه. زمخشری در کتاب ربیع الابرار آورده است به اینکه اولین کسی که با سنت رسول خدا مخالفت کرد و انگشتر را در دست چپ پوشید، معاویه بن ابو سفیان بود.

۲- (۲) -منهاج السنه ابن تیمیه ج ۲-ص ۱۴۳ (باب تشبه به روافض).

«چیزی نیافتم که دلالت کند بر تعیین قسمت راست مگر در حدیثی ضعیف، نزد طبرانی و بفرض ثابت بودنش، شاید آن را از طرف راست می انداخته، آنگاه به طرف چپ می گردانده همان گونه که برخی چنین می کنند ولی چون این شعار امامیه (شیعه) شده است، سزاوار است ترک شود!!» (۱).

خدایا! به تو پناه می بریم، سبحان الله! برادر خواننده، این تعصب کورکورانه را بنگر چگونه اجازه می داد به این «علما» که با سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) مخالفت کنند فقط به خاطر اینکه شیعیان به آن سنت ها، تمسک جسته اند و آن را شعار خویش قرار داده اند، وانگهی خجالت نمی کشند که با کمال صراحت آن را اعلام می کنند.

من خدای را سپاس می گویم که حق را برای هر بیننده ای و هر پژوهشگری که در جستجوی حقیقت است، روشن ساخت؛ ای مدعیان سنت! کیست که به سنت تمسک جسته است؟ بحمد الله بر همه ما ثابت شد که شیعیان هستند که از سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی و تبعیت می کنند، و این شهادت و گواهی خودتان است! و خودتان علیه خویش شهادت دادید که سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را عمدا رها کردید تا با ائمه اهل البیت و شیعیان مخلصشان مخالفت بنمائید، و سنت معاویه بن ابو سفیان را پیروی کردید، که امام زرخری بدان شهادت داد وقتی اثبات کرد اولین کسی که انگشتر

ص: ۲۹۵

را در دست چپ پوشید و با سنت پیامبر مخالفت نمود، معاویه بن ابو سفیان بود.

و سنت عمر را در نماز تراویح که بدعت وی بود، تبعیت کردید و با سنت پیامبر که مسلمانان را امر می کرد به نماز نافله خواندن، آن هم در خانه هایشان، آن هم فرادی نه جماعت، مخالفت کردید، که بخاری در صحیحش آن را آورده است (۱) و عمر خودش اقرار کرد که این بدعت است (۲). او این بدعت را بنا نهاد ولی خود هرگز نماز تراویح نخواند چون به آن ایمان نداشت.

بخاری از عبد الرحمن بن عبد القاری نقل می کند که گفت: یکی از شبهای ماه رمضان با عمر بن خطاب رهسپار مسجد شدیم، مردم را دیدیم که متفرق اند و هرکس برای خودش نماز می خواند؛ عمر گفت: به نظرم اگر اینها را زیر پرچم یک نفر جمع کنم که بر آنها جماعت بخواند، بهتر است. سپس تصمیم گرفت که ابی بن کعب را امام آنان قرار دهد. به هر حال شبی دیگر با او راه افتادیم و به مسجد رفتیم، دیدیم ابی بن کعب جلو ایستاده و مردم پشت سر او نماز می خوانند. عمر گفت: این عجب بدعت خوبی است!! (۳).

ای عمر! چرا این بدعت را در دین گذاری و خودت از آن فرار کردی؟ مگر نه لازم بود تو خودت با آنها نماز بگذاری زیرا تو امیر و فرمانروای آنان بودی، پس چرا خودت از بیرون بر آنها نظاره کردی و گفتی: چه بدعت خوبی است! و آیا چگونه این بدعت،

ص: ۲۹۶

-
- ۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۷ - ص ۹۹ (باب ما یجوز من الغضب و الشده لامر الله عز و جل).
 - ۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۲۵۲ (کتاب صلاه التراویح).
 - ۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۲۵۲ (کتاب صلاه التراویح).

خوب و نیکو می شود درحالی که پیامبر آن را نهی کرده است؟ در روایت است که در یکی از ماه های رمضان مردم با زدن سنگریزه به در خانه پیامبر و فریاد برآوردن، از حضرت درخواست می کردند که برای آنان، نماز نافله ماه رمضان را به جماعت بخواند. حضرت با خشم و غضب بیرون آمد و فرمود:

«بر شما باد به خواندن نماز (نافله و مستحبی) در خانه هایتان، زیرا بهترین نماز انسان، نمازی است که در خانه بخواند مگر اینکه نماز واجب باشد»^(۱).

و همچنین از سنت عثمان بن عفان در بدعتش که خواندن نماز تمام در حال سفر است، پیروی کردید و با سنت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) که نماز را در سفر قصر خواند^(۲)، مخالفت نمودید، و اگر بخواهم مخالفت های شما را با سنت رسول الله بشمارم، نیاز به نوشتن کتابی ویژه دارم ولی شهادت خودتان، بحمد الله، ما را بس است که علیه خود اقرار و اعتراف کردید و این اقرار شما، برای ما هم کافی است - و به آن افتخار می کنیم - که شهادت دهید شیعیان رافضی، سنت پیامبر را شعار خویش قرار دادند.

آیا پس از این بازهم دلیلی بر سخن نادانان می ماند که ادعا می کنند، شیعیان پیروی از علی بن ابی طالب می کنند ولی سنی ها، پیروی از رسول خدا می نمایند؟! آیا می خواهند اثبات کنند که علی با رسول الله مخالفت کرد و برای خودش دین جدیدی ساخت؟ چه تهمت بزرگی! علی بجز مجری سنت پیامبر و مفسر

ص: ۲۹۷

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۲۵۲ (کتاب صلاه التراويح).

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۲ - ص ۳۵. همچنین آمده است که عایشه نیز تأویل کرد و نماز را تمام خواند، به ص ۳۶ همین کتاب مراجعه کنید.

آن و برپا دارنده آن نیست که پیامبر درباره اش فرمود: «علی منی بمنزلة من ربی» (۱) -مقام علی نزد من، مانند مقام من نزد پروردگارم است. یعنی همان گونه که محمد (صلی الله علیه و آله) تنها کسی است که از پروردگارش احکام را به مردم ابلاغ می کند علی نیز تنها کسی است که از رسول خدا (صلی الله علیه و آله) ابلاغ می کند، ولی گناه علی این است که به خلفای قبل از خودش، اعتراف نکرد و گناه شیعیانش این است که در این مسیر، او را پیروی کردند و نپذیرفتند که زیر پرچم خلافت ابو بکر و عمر و عثمان بروند، و لذا آنان را «رافضی ها» نامیدند.

و اگر اهل سنت، با عقاید و سخنان شیعیان مخالفت کنند، دو علت دارد:

۱- دشمنی و عداوتی است که آتش آن را بنی امیه با دروغها، تهمت ها، شایعه ها و ساختن روایتهای دروغین و ساختگی، برافروختند.

۲- عقاید شیعه منافات دارد با تأیید خلفا و تصحیح اشتباهاتشان و اجتهادشان در برابر نص، خصوصا حکام بنی امیه و در رأس آنان معاویه بن ابو سفیان.

اینجا است که انسان پژوهشگر می یابد که اختلاف بین شیعه و سنی در روز سقیفه پیدا شد، و پس از آن شدت یافت، و هر اختلافی از آن پس ظاهر شد، از سقیفه نشأت گرفته است.

بزرگترین دلیل بر این سخن، همین است که اعتقادات شیعیان که مورد نکوهش برادرانشان از اهل سنت قرار گرفته، کاملا با مسئله

ص: ۲۹۸

۱- (۱) -صواعق المحرقة ابن حجر- ص ۱۷۷، ذخائر العقبی ص ۶۴، الرياض النظره ج ۲- ص ۲۱۵، احقاق الحق- ج ۷- ص ۲۱۷.

خلافت ارتباط دارد و شعبه ای از آن است؛ مانند عدد امامان، نص بر امام، عصمت، علم امامان، بداء، تقیّه، مهدی منتظر و...

و ما اگر بدور از عاطفه، در سخن هر دو گروه بنگریم، چندان دوری شدیدی میان عقایدشان نخواهیم یافت، لذا هیچ دلیلی برای آن همه ناسزا و تنفر نمی ماند. چرا که شما وقتی یکی از کتابهای اهل سنت را که به شیعیان دشنام داده، مطالعه می کنی به نظرت می رسد که شیعیان با اسلام مخالفت کرده اند و احکام شرع را پشت سر گذارده اند و دین جدیدی را برای خود اختراع کرده اند.

درحالی که پژوهشگر باانصاف در تمام عقاید شیعه، اصلی ثابت و استوار در قرآن و سنت و حتی در کتابهای مخالفینشان و معترضین و ناسزاگویان به آنها می یابد. وانگهی در عقاید شیعیان، چیزی که معارض با عقل یا نقل و یا اخلاق باشد پیدا نمی کنی.

خواننده خردمند! برای اینکه درستی ادعاهایمان بر تو روشن گردد، باهم آن عقاید را بررسی می کنیم تا خود با دو دیدگانت صدق ادعایم را ببینی و بدانی که آن همه ناسزاگوئی و تهمت، پوچ و بی معنی است.

شیعیان معتقدند که امام، مانند پیامبر، باید معصوم از تمام بدیها و گناهان-چه آنها که ظاهر است و چه آنها که پوشیده و پنهان است-از آغاز کودکی تا روز وفات، عمدا و سهوا، باشد و همچنین باید معصوم از هر خطا، اشتباه، سهو و فراموشی باشد زیرا امامان، حافظان و نگهبانان شریعت اند و برپا دارندگان احکام، و موضع آنان موضع پیامبر است، و همان دلیل که ما را ناچار می سازد به عصمت پیامبر معتقد شویم، خود کافی است که ما را به عصمت امامان برساند، بدون هیچ فرقی در این زمینه (۱).

این نظر شیعیان است در مورد عصمت، آیا در آن چیزی مخالف قرآن و سنت وجود دارد؟ یا عقل آن را محال می داند؟ یا اینکه این عقیده به اسلام ضرر و زیانی می رساند؟ یا قدر و منزلت پیامبر و امام را پائین می آورد؟!

هرگز! ما در این سخن، جز تأیید کتاب خدا و سنت رسولش چیزی نیافتیم و ضمنا با عقل سالم نیز سازگار است و مخالفتی ندارد و از مقام پیامبر و امام نیز نمی کاهد. بلکه برعکس این، سخن گفتن،

ص: ۳۰۱

جهالت و کم عقلی نمایان است، مانند کسی که معتقد است پیامبر اشتباه می کند و برخی از مردم، او را راهنمایی می کنند!!

استدلال از قرآن کریم:

خداوند فرمود:

«إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً» (۱).

خدا خواست که رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور سازد و شما را پاک و مطهر نماید.

بنابراین، اگر دور ساختن رجس که شامل تمام پلیدی ها و خبائث می شود و پاک شدن از همه گناهان، مفید عصمت نیست، پس عصمت دیگر چه معنی دارد!!

خدای متعال فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ» (۲).

چون اهل تقوا را از شیطان، وسوسه ای فرارسد، فوراً خدا را بیاد می آورند و ناگهان بصیرت و بینائی خود را بازمی یابند.

آنگاه اگر شیطان بخواهد یک مؤمن باتقوا را فریب دهد، خداوند او را نگه می دارد و او فوراً متذکر می شود و حق را می بیند و از آن پیروی می نماید؛ چه رسد به کسانی که خدای سبحان آنان را برگزید و رجس و پلیدی را از آنان دور ساخت و پاک و طاهرشان گردانید؟!

ص: ۳۰۲

۱- (۱) -سوره احزاب- آیه ۳۳.

۲- (۲) -سوره اعراف- آیه ۲۰۱.

خداوند می فرماید:

«ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۱).

سپس علم کتاب را به کسانی از بندگانمان دادیم، که آنان را گلچین کرده و برگزیدیم.

و بی گمان کسی که خداوند، او را برگزیده و انتخابش کرده است، معصوم از خطا است. و این همان آیه ای بود که امام رضا-از امامان اهل بیت علیهم السلام- در مجلسی که خلیفه عباسی از علما و دانشمندان برگزار کرده بود، بدان استدلال کرد و برای آنها ثابت نمود که مقصود از برگزیدگان خدا-در آیه-ائمه اهل البیت هستند، و آنها هم اقرار نموده و این سخن را مورد تصدیق قرار دادند (۲).

این نمونه های مختصری بود از قرآن کریم، و گرنه آیات دیگری نیز وجود دارد که عصمت امامان را تأیید می کند مانند قول خداوند: «أُمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا» و... ولی ما به همین اندازه بسنده کردیم زیرا خواننده خود را عادت به خلاصه گوئی داده ایم.

استدلال از سنت پیامبر:

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«يا ايها الناس اني تارك فيكم ما ان اخذتم به لن تضلوا، كتاب الله و عترتي اهل بيتي» (۳).

ص: ۳۰۳

۱- (۱) -سوره فاطر- آیه ۳۰.

۲- (۲) -العقد الفريد ابن عبد ربه ج ۳-ص ۴۲.

۳- (۳) -صحيح ترمذی- ج ۵-ص ۶۲۱-حدیث ۳۷۸۶. مستدرک حاکم- ج ۳-ص ۱۴۸. مسند امام احمد بن حنبل- ج ۵-ص

ای مردم! من در میان شما چیزی را وامی گذارم که اگر به آن تمسک جوئید، هرگز گمراه نمی شوید، کتاب خدا و عترتم اهل بیت.

این روایت-همان گونه که ملاحظه می کنید-صراحت دارد به اینکه ائمه اهل بیت معصوم اند زیرا:

اولا-کتاب خدا معصوم و نگهدارنده شده از هر خطا است و اصلا باطل به هیچ وجه در آن راه نیابد و آن کلام خدا است و هر که در آن شک کند، کافر شده است.

ثانیا-کسی که به این دو (کتاب و عترت) چنگ بزند، از گمراهی در امان شده، پس این دلالت دارد بر اینکه هرگز خطا و اشتباه در کتاب و عترت روا نیست.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«انما مثل اهل بیتی کمثل سفینه نوح، من رکبها نجا، و من تخلف عنها غرق»^(۱).

مثل اهل بیت من، مثل کشتی نوح است، هر که در آن سوار شد، رستگار و هر که از آن دوری جست، غرق شد.

این روایت نیز صراحت دارد بر اینکه امامان اهل بیت از هر اشتباهی مصون هستند و لذا هر که کشتی نجاتشان را سوار شود، نجات یافته و در امان خواهد بود و هر که در آن کشتی هدایت سوار نشود، در گرداب گمراهی، غرق خواهد شد.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«من أحبَّ أن يحيى حياتی و يموت میتی و یدخل

ص: ۳۰۴

۱- (۱) - مستدرک حاکم - ج ۲ - ص ۳۴۳، کنز العمال ج ۱۲ - ص ۹۵ - حدیث ۳۴۱۵۱. و صواعق المحرقة ابن حجر ص ۱۸۶.

الجنة التي وعدني ربّي و هي جنّة الخلد، فليتولّ عليا و ذريته من بعده، فانهم لن يخرجوكم باب هدى و لن يدخلوكم باب ضلالة»^(۱).

هر که خواست مانند من زندگی کند و مانند من بمیرد و در بهشتی که خدایم وعده ام کرده که آن بهشت جاویدان است، داخل گردد، پس ولایت علی و فرزندانش، را بپذیرد، چرا که اینها هرگز شما را از در هدایت خارج نمی سازند و به سوی گمراهی وارد نمی کنند.

و این روایت نیز صراحت دارد بر اینکه ائمه اهل بیت که عبارت از علی و ذریّه اش می باشند، از هر اشتباهی معصوم و مصون هستند زیرا هرگز مردم را در راه گمراهی نمی برند. و طبیعی است کسی که خطا و اشتباه می کند، نمی تواند مردم را هدایت نماید.

و رسول خدا (صلی الله علیه و آله) فرمود:

«انا المنذر و علی الهادی، و بک یا علی یهتدی المهتدون من بعدی»^(۲).

من هشداردهنده و اعلام خطرکننده ام و علی هدایت کننده است، و پس از من به توسط تو ای علی، هدایت خواهان هدایت می شوند.

این نیز صراحت در عصمت امام دارد، چنانکه بر هیچ

ص: ۳۰۵

۱- (۱) - کتّز العمال- ج ۱۱- ص ۶۱۱، مجمع الزوائد هیثمی- ج ۹- ص ۱۰۸، اصابۀ ابن حجر عسقلانی، طبرانی در جامع الکبیر، تاریخ ابن عساکر- ج ۲- ص ۹۹، مستدرک حاکم- ج ۳- ص ۱۲۸، حلیه الاولیا- ج ۴- ص ۳۴۹، احقاق الحق ج ۵- ص ۱۰۸.
۲- (۲) - تفسیر طبری- ج ۱۳- ص ۱۰۸، تفسیر رازی- ج ۵- ص ۲۷۱، تفسیر ابن کثیر ج ۲- ص ۵۰۲، تفسیر شوکانی- ج ۳- ص ۷۰، تفسیر در المنثور سیوطی- ج ۴- ص ۴۵، نور الابصار- ص ۷۱، مستدرک حاکم- ج ۳- ص ۱۲۹، تفسیر ابن الجوزی- ج ۴- ص ۳۰۷، شواهد التنزیل ج ۱- ص ۲۹۳، ینابیع الموده ص ۱۳۰.

حضرت امام علی، عصمت را برای خود و امامان پس از خود (از فرزنداناش) ثابت کرد آنجا که فرمود:

«فأین تذهبون و أنتی تؤفکون؟ و الاعلام قائمه و الآیات واضحه، و المنار منصوبه، فأین یتاه بکم؟ بل کیف تعمهون و بینکم عتره نبیکم و هم ازمه الحق، و اعلام الدین، و ألسنه الصدق؟ فانزلوهم بأحسن منازل القرآن وردوهم ورود الهیم العطاش. أیها الناس خذوها عن خاتم النبیین صلی الله علیه و آله: ((انه یموت من مات منّا و لیس بمیت، و یبلی من بلی منّا و لیس ببال))، فلا تقولوا بما لا- تعرفون فان اکثر الحق فیما تنکرون، و اعذروا من لا- حجه لکم علیه و أنا هو، أ لم اعمل فیکم بالثقل الاکبر و أ ترک فیکم الثقل الاصغر، و رکزت فیکم رایه الایمان»(۱).

کجا می روید و چگونه شما را از راه راست منحرف می سازند درحالی که پرچمها برافراشته شده و آیت ها و نشانه ها آشکار گشته و نشان روشن هدایت نصب گردیده است؛ پس چگونه شما را به بی راهه می برند؟ بلکه چگونه سرگردان شده اید، حال آنکه عترت و اهل بیت پیامبران، در میان شما است و اینان راهنمایان شما به سوی حق و نشانه های دین و زبانهای راستگو هستند. پس آنان را به بهترین منازل قرآن فرود آورید (همان گونه

ص: ۳۰۶

۱- (۱) - نهج البلاغه- ج ۱- ص ۱۵۵. شیخ محمد عبده در شرح خود بر این خطبه، حاشیه ای زده است، می گوید: هر یک از ائمه اهل البیت بمیرد، در حقیقت نمرده است زیرا روح او زنده است و در عالم ظهور نورافشانی می کند.

که از قرآن اطاعت می کنید از آنان اطاعت کنید) و به سوی آنها بشتابید همان گونه که شترهای بسیار تشنه بر سر آب می شتابند.

ای مردم! این را از خاتم انبیا صلی الله علیه و آله و سلم بیاموزید که فرمود: مرده است آن که از ما می میرد، درحالی که نمرده است و پوسیده شده است از ما آن که پوسیده می شود، درحالی که پوسیده نشده است.

پس- درباره عترت-نگوئید آنچه را که نمی فهمید و نمی شناسید چرا که حق بیشتر در آن است که شما انکارش می کنید و معذور دارید کسی را که حجت و دلیلی بر او ندارید، و آن کس من هستم (یعنی من در راهنمایی شما کوتاهی نکردم و اگر شما اطاعتم نکردید در پیشگاه حضرت حق عذری ندارید) آیا من در میان شما طبق ثقل اکبر (قرآن) عمل نکردم و در میان شما ثقل اصغر (اهل بیت) را نگذاشتم و نشانه ایمان را در میان شما نصب نمودم؟...

بنابراین، از این بیان ها از قرآن و سنت نبوی شریف و سخنان امام علی که همه دلالت بر عصمت آنان- که سلام و درود خدا بر آنها باد- دارد، آیا عقل، عصمت کسی را که خداوند او را برای هدایت مردم برگزیده، انکار می کند؟ حتما چنین نیست، بلکه بعکس، عقل آن عصمت را واجب و لازم می داند زیرا کسی که مسئولیت راهبری و هدایت بشریت به او واگذار شده، نمی شود یک انسان معمولی باشد که اشتباه و فراموشی به او دست دهد و بار گناهان بر دوشش سنگینی کند، پس در معرض انتقاد و کوچک شمردن مردم قرار گیرد؟

آری! عقل حکم می کند که چنین کسی باید دانشمندترین و عادل ترین و شجاع ترین و باتقواترین مردم دوران خود باشد و این اوصاف است که رهبر را بالا می برد و او را در دیدگان مردم بزرگ

می نمایاند و احترام و تقدیر همگان را به خود جلب می کند و در نتیجه بدون هیچ رودربایستی یا تملقی از او اطاعت و پیروی می کنند.

پس اگر مطلب همین طور است، این همه دشنام ها و افتراها نسبت به کسی که چنین عقیده ای دارد برای چیست؟ هنگامی که می شنوی و می خوانی آن همه انتقاد اهل سنت را در مسئله عصمت، خیال می کنی که شیعیان مدال عصمت را به هر کس که دوست داشته باشند عطا می کنند یا آن کس که معتقد به عصمت است، سخن زشتی بر زبان جاری ساخته و کافر شده است یا اینکه معتقد به عصمت، بر این باور است که معصوم هرگز نمی خوابد و یا هرگز کسالت خواب او را فرامی گیرد؟ نه این است و نه آن، و نه عجیب است و نه غریب، و نه محال است و نه غیرممکن؛ تنها مطلبی که هست این است که عصمت-نزد شیعیان-به این معنی است که معصوم را هاله ای از عنایت و لطف الهی فراگرفته و هرگز شیطان توان گمراه کردنش را ندارد و نفس اماره نمی تواند بر عقلش چیره شود و او را به گناه وادارد، و این امر را خدا نسبت به بندگان با تقوایش، تثبیت نموده، همان گونه که در آن آیه خواندیم که فرمود:

«إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ...».

و این عصمت که خداوند در یک حالت معین، برای بندگان خودش قرار داده، در اثر فقدان علتش که همان تقوا است زائل می شود، یعنی اگر بنده از تقوای الهی دور ماند، خدا او را مصون و معصوم نمی دارد، ولی امام که خدا او را برگزیده و انتخابش کرده هرگز از تقوا و خشیت پروردگار، به اندازه سرسوزنی، منحرف نمی شود و کنار نمی رود.

قرآن کریم، از حضرت یوسف (علیه السلام) حکایت کرده و می فرماید:

«وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَهَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ، كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۱).

آن زن به یوسف اصرار کرد، و اگر لطف خاص خدایش نبود، یوسف نیز به او میل می کرد و ما میل او را از قصد به آن عمل زشت گردانیدیم و همانا او از بندگان مؤمن (و معصوم) ما است.

قطعا حضرت یوسف قصد زنا نکرده است-آن گونه که برخی از مفسرین تفسیر می کنند-زیرا چنین کار زشتی از انبیای الهی محال است، ولی قصد حضرت این بود که اگر ناچار شود، او را بزند و از خود براند که خدای سبحان او را حتی از مثل چنین کاری هم مصون نگهداشت چرا که اگر این کار هم از او سر می زد، شاید تهمت زدن به او آسان تر می بود و آن زن دلیل محکمتری علیه حضرت یوسف ارائه می کرد و آن وقت خطر زیادتری متوجهش می شد.

در کتاب خدا به نقل قول از حضرت یوسف آمده است:

«وَمَا أُبْرِيءُ نَفْسِي إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَجِمَ رَبِّي» (۲).

و من نفس خود را تبرئه نمی کنم چرا که نفس، انسان را به بدی و کارهای زشت وامی دارد جز آنکه خدا با لطف و مرحمت خویش، انسان را نگهدارد.

بنابراین، خدای متعال وقتی از بندگانش، برخی را برمی گزیند،

ص: ۳۰۹

۱- (۱) -سوره یوسف-آیه ۲۴.

۲- (۲) -سوره یوسف-آیه ۵۳.

آنها را آموزش می دهد، و هر شر و بدی و کار زشتی را از آنان دور نگه می دارد، و نفوسشان را مورد لطف خاص خویش قرار می دهد تا هرگز انحراف و کژی در آنها ایجاد نشود و به کار قبیحی امر نکنند، همه اینها به خاطر این است که اینان بندگان مخلص خدا، به تمام معنای کلمه هستند.

بنابراین هر که نمی خواهد عصمت خداوند را نسبت به بندگان مخلصش و اولیای شایسته اش، پذیرا باشد، آزاد است و ما هرگز نظری را بر او تحمیل نمی کنیم و تازه نظرش را هم محترم می شماریم ولی او هم نباید نظر دیگران را مورد اهانت قرار دهد و آنان را که معتقد به عصمت هستند و دلیل و برهان هم دارند، به فحش و ناسزا بگیرد، همچنان که یکی از آنان وقتی برای سخنرانی به پاریس آمده بود، معتقدین به عصمت را به باد انتقاد و استهزاء گرفت یا بسیاری از علمای اهل سنت که این مسئله مهم را -متأسفانه- با مسخره و اهانت بحث می کنند.

ص: ۳۱۰

شیعیان می گویند که تعداد امامان معصوم، پس از پیامبر (صلی الله علیه و آله)، دوازده امام است نه بیشتر و نه کمتر، و حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) آنان را با نام و عددشان (۱) یادآور شده و فرموده:

۱- امام علی بن ابی طالب

۲- امام حسن بن علی

۳- امام حسین بن علی

۴- امام علی بن الحسین (زین العابدین)

۵- امام محمد بن علی (باقر)

۶- امام جعفر بن محمد (صادق)

۷- امام موسی بن جعفر (کاظم)

۸- امام علی بن موسی (رضا)

۹- امام محمد بن علی (جواد)

۱۰- امام علی بن محمد (هادی)

۱۱- امام حسن بن علی (عسکری)

۱۲- امام محمد بن حسن (مهدی منتظر)

اینان امامان دوازده گانه شیعیان هستند که معتقد به عصمتشان

ص: ۳۱۱

می باشند. و نام اینها را ذکر کردیم که برخی از افتراکنندگان نگویند شیعیان تمام افرادی را که نسبشان به اهل بیت می رسد معصوم می دانند و بگویند که مثلاً ملک حسین، پادشاه اردن یا ملک حسن دوم پادشاه مراکش چون از سادات هستند، پس، اینها هم از اهل بیت اند!! و بالاتر هم که برویم حتی در مورد امام خمینی-که از مراجع تقلید شیعیان است-ممکن است او را هم اضافه کنند به معصومین که این افتراء دروغ محض است که حتی ساده ترین افراد شیعیان هم نمی پذیرد چه رسد به دانشمندان و علمایشان ولی این استهزاکنندگان خیال می کنند، حال که هیچ راه فریبی برایشان نمانده است، از زدن این نوع تهمت ها، و تبلیغات دروغین و خصوصاً جوانان مؤمن را، از شیعیان و امامان و علمایشان منزجر و متنفر نمایند. لازم است بدانند که شیعیان، نه در گذشته و نه حال عصمت را برای احدی جز این امامان که پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) پیش از ولادتشان، نامشان را برده است قائل نیستند. و همانا برخی از علمای اهل سنت اسماء آنها را ذکر کرده اند و بخاری و مسلم هم در صحیحشان عدد ائمه را که دوازده نفر و همه شان از قریش اند، آورده اند(۱).

این احادیث که عدد امامان را مشخص کرده است، سازگار نیست جز با ائمه اهل بیت که شیعیان امامیه، به امامت آنها معتقدند، و اهل سنت می بایست این معما را حل کنند زیرا در صحاح خودشان، عدد امامان دوازده گانه را مشخص کرده اند، ولی یک معمای حل ناشدنی (نام آنان) می ماند که خیلی برایشان دشوار است به این عقیده شیعه، اقرار و اعتراف کنند.

ص: ۳۱۲

۱- (۱) - صحیح بخاری ج ۸- ص ۱۲۷، صحیح مسلم- ج ۳- ص ۱۴۵۲ حدیث ۵.

یکی از مسائلی که اهل سنت، بر شیعیان خرده می گیرند، عقیده شیعیان است به اینکه خداوند، ائمه اهل بیت سلام الله علیهم را به علمی، اختصاص داده که احدی از مردم را با آنان شریک نکرده است و همانا امام، اعلم اهل زمانش است و ممکن نیست در پاسخ سئوالی، ناتوان بماند.

آیا این ادعا، مدرک و دلیلی هم دارد یا خیر؟

خدای سبحان در قرآن کریم می فرماید:

«ثُمَّ أَوْزَنَّا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا» (۱).

آنان را از بندگانمان که برگزیدیم، وارث علم قرآنشان نمودیم.

این آیه دلالت روشنی دارد بر اینکه خدای سبحان، برخی از بندگان را از میان همه مردم برگزید و آنان را وارث علم کتاب (قرآن) نمود، آیا می توانیم این بندگان برگزیده را بشناسیم؟

در صفحات قبل یادآور شدیم که هشتمین امام، از ائمه اهل بیت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) به این آیه استدلال کرده که در

ص: ۳۱۳

بارهٔ خودشان (ائمه) نازل شده است، و این در مجلسی بود که مأمون چهل قاضی از مشهورترین قضات را گردآوری کرد و هریک از آنان چهل سؤال را بر امام مطرح کردند و حضرت همه را پاسخ داد و آنان را سر جای خود نشاند و همه به اعلمیت وی اقرار کردند(۱).

اگر امام هشتم در سن جوانی، بین او و فقها بحث شود و همه به اعلمیت او اعتراف کنند، پس چه جای شگفتی از این سخن شیعیان است که معتقد به اعلمیت امامان می باشند، حال آنکه علما و ائمه اهل سنت، بدان اقرار و اعتراف دارند.

ولی اگر بخواهیم قرآن را با خود قرآن تفسیر کنیم، بسیاری از آیات را می یابیم که معنای واحدی دربر دارند و معلوم می شود که خدای سبحان، برای حکمتی مهم، امامان اهل بیت پیامبر را بعلمی لدنی، از دیگران ممتاز نمود تا پیشوایان هدایت و چراغان روشنائی باشند.

خدای تعالی فرمود:

«يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَ مَنْ يُؤْتِ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا، وَ مَا يَدَّكُرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (۲).

حکمت را به هر که خواست می آموزد و هر که حکمت را فراگرفت، به تحقیق که خیر فراوانی به او رسیده است، ولی جز خردمندان، کسی متذکر نمی شود.

و فرمود:

ص: ۳۱۴

۱- (۱) - عقد الفرید ابن عبد ربه - ج ۳ - ص ۴۲.

۲- (۲) - سوره بقره - آیه ۲۶۹.

«فَلَا أُقْسِمُ بِمَوَاقِعِ النُّجُومِ وَإِنَّهُ لَقَسَمٌ لَوْ تَعْلَمُونَ عَظِيمٌ، إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ، فِي كِتَابٍ مَكْنُونٍ لَا يَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ» (۱).

سوگند به موقع نزول ستارگان و اگر بدانید این سوگند بسیار عظیمی است، که این قرآن کتابی، بزرگ منزلت و گرامی است و در لوح محفوظ است که جز دست پاکان و مطهران بدان نرسد.

خداوند در این آیات، قسمی بس بزرگ یاد کرد که قرآن کریم را اسرار و رموز و معانی باطنی و درونی است، که جز مطهران و پاکان، کسی معانی درونیش را درک نمی کند؛ و مطهران و پاکان کسی جز اهل بیت عصمت و طهارت نیستند که خداوند آنان را از هر رجس و پلیدی بدور کرده و پاک و مطهرشان نموده است.

این آیه نیز دلالت دارد بر اینکه قرآن دارای علوم باطنی است که خداوند تنها ائمه اهل بیت را به شناخت آن، اختصاص داده است و این شناخت برای کسی امکان پذیر نیست جز اینکه از راه آنها وارد شود.

خدای متعال می فرماید:

«هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ، فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ، وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ، يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ» (۲).

او است خدائی که قرآن را بر تو فرستاد این قرآن دارای آیات محکمی

ص: ۳۱۵

۱- (۱) -سوره واقعه- آیه ۷۹-۷۵.

۲- (۲) -سوره آل عمران- آیه ۷.

است که اصل و مرجع سایر آیات کتاب است (و اشتباه و احتمال در آن راه نیابد) و همچنین آیات متشابهی است (که به آسانی نمی توان معانیش را درک کرد) و اما آنان که در دل‌هایشان میل به باطل و انحراف است، دنبال آیات متشابه می روند تا با تأویل کردن آن، شبهه و فتنه پدید آورند، درحالی که تأویل آن را کسی جز خداوند و آنان که علم فراوان دارند، نداند، و اینها می گویند: ما به همه کتاب ایمان داریم، همه اش از سوی پروردگاران است ولی جز خردمندان، دیگران متذکر نمی شوند.

از این آیه بدست می آید که خداوند متعال اسراری را برای قرآن وضع کرده که تأویل آنها را جز خودش و کسانی که در علم استوارند، نمی دانند. و از آیات گذشته چنین بدست می آید که راسخین در علم، همان اهل بیت عصمت سلام الله علیهم می باشند، و از این روی پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) به این حقیقت اشاره کرده، چنین فرمود:

«لا تتقدموهم فتهلكوا و لا تقصروا عنهم فتهلكوا، و لا تعلموهم فانهم أعلم منكم»^(۱).

از آنان پیشی نگیرید که هلاک می شوید و در حق آنان کوتاهی نکنید که هلاک می شوید و به آنان یاد ندهید که از شما عالم تر و داناتر هستند.

و امام علی نیز خود چنین فرمود:

«أین الذین زعموا أنهم الراسخون فی العلم دوننا کذبا و بغیا علینا أن رفعنا الله و وضعهم، و أعطانا و حرمهم، و أدخلنا و أخرجهم بنا یستعطی الهدی و یستجلی

ص: ۳۱۶

۱- (۱) -صواعق المحرقة ابن حجر- ص ۱۸۸، در المثنوی سیوطی- ج ۲- ص ۶۰، کنز العمال- ج ۱- ص ۱۶۶، اسد الغابه فی معرفه الصحابه- ج ۳- ص ۱۳۷.

العمی. ان الائمة من قریش غرسوا فی هذا البطن من هاشم لا تصلح علی سواهم و لا تصلح الولاه من غیرهم»(۱).

کجایند آنها که گمان می کنند، در علم راسخ تر و استوارترند بجز ما اهل بیت؟ ادعای آنان دروغ است و بر ما ظلم کرده اند، زیرا خداوند ما را فضیلت و برتری داده و آنها را ذلیل نموده و فرو گذاشته است و خداوند ما را (علم و فضیلت) عطا کرده و آنها را محروم نموده و خداوند ما را داخل نموده (در فیض خویش) و آنها را خارج ساخته. بوسیله ما درخواست هدایت می شود و بینائی از کوری خواسته می گردد. همانا ائمه و پیشوایان دین از قریش هستند که از هاشم بوجود آمده اند و امامت بر غیر آنان استوار نیست و خلفای غیر آنان صلاحیت ندارند.

بنابراین اگر ائمه اهل بیت، راسخین در علم نباشند، پس اینان چه کسانی اند؟! اما من بر این باورم که در تمام امت اسلامی، چه گذشته و چه حال، کسی نتوانسته است ادعا کند که از آنان علمش افزونتر است. و خداوند می فرماید: «فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»(۲). پس پرسید از اهل ذکر، اگر نمی دانید. و این آیه نیز در حق اهل بیت نازل شده است(۳). و معنایش این است که تمام امت اسلامی پس از وفات پیامبر (صلی الله علیه و آله)، لازم است که برای درک حقایق، به ائمه اهل بیت مراجعه کنند و به تحقیق اصحاب پیامبر-رضی الله

ص: ۳۱۷

۱- (۱) - نهج البلاغه - شرح محمد عبده - خطبه ۱۴۳.

۲- (۲) - سوره نحل - آیه ۴۳، سوره انبیا - آیه ۷.

۳- (۳) - تفسیر طبری - ج ۱۴ - ص ۱۳۴، تفسیر ابن کثیر ج ۲ - ص ۵۷۰، تفسیر قرطبی ج ۱۱ - ص ۲۷۲، شواهد التنزیل حسکانی ج ۱ - ص ۳۳۴، ینابیع الموده، احقاق الحق تستری ج ۳ - ص ۴۸۲.

عنهم- به امام علی بن ابی طالب مراجعه می کردند که مسائل دشوار و مشکل را برای آنان حل کند و در طول سالیان دراز، مردم به ائمه اهل بیت رجوع می کردند که مسائل حلال و حرام را بشناسند و از علوم و اخلاق و دانشهای آنان، کسب فیض بکنند.

ابو حنیفه می گوید:

«لو لا الستتان لهلك النعمان»^(۱).

اگر آن دو سال نبود، نعمان (یعنی خودش) هلاک می شد (از جهالت)

و مقصودش از دو سال، همان دو سالی است که در محضر امام جعفر صادق کسب علم کرد.

امام مالک بن انس می گوید:

«ما رأیت عین ولا سمعت أذن ولا خطر علی قلب بشر أفضل من جعفر بن محمد الصادق، علما و عباده و ورعا»^(۲).

هیچ دیده ای ندیده و هیچ گوشه نشینیده و بر قلب هیچ انسانی خطور نکرده که کسی افضل و برتر از جعفر بن محمد صادق باشد چه از نظر علم و چه از نظر عبادت و پارسائی^(۳).

ص: ۳۱۸

۱- (۱) - تحفه اثنی عشریه - ص ۱۸۶.

۲- (۲) - تهذیب التهذیب - ج ۲ - ص ۱۰۴.

۳- (۳) - امام صادق علیه السلام چون در دورانی بوده است که تا اندازه ای توان نشر علوم آل البیت داشته است، لذا در محضر درسش بیش از چهار هزار نفر از علما و شخصیتهای بزرگ اسلامی استفاده کرده و علم آموختند. کمال الدین محمد بن طلحه شافعی در مطالب السؤل ج ۲ - ص ۵۵ می گوید: «جعفر بن محمد از علمای اهل البیت و بزرگانشان است. او دارای علمی بسیار، عبادتی افزون، دعاهائی مستمر، زهدی آشکار و تلاوتی بسیار بود. معانی قرآن را دنبال می کرد و از دریای بی کرانش، جواهرات استخراج می کرد و عجائیش را بیان می نمود... گروهی از اعیان و اعلام است از محضرش استفاده علمی کرده و از او حدیث نقل -

حال که خود علمای اهل سنت اقرار به اعلیت ائمه اهل بیت دارند، و پس از این همه استدلالهای روشن و بعد از اینکه تاریخ اسلام ثابت کرد که ائمه اهل بیت، اعلم اهل زمانشان بودند، چرا این همه انکار و ناسزا از سوی برخی نادانان دیده می شود و چه جای شگفتی است اگر خدای سبحان، این اولیای برگزیده اش را با حکمت و علم لدنی، ممتاز کند و آنان را پیشوایان و ائمه مسلمین قرار دهد؟ و اگر مسلمانان استدلالهای یکدیگر را به درستی دنبال می کردند، قطعاً به سخن خدا و رسولش قانع می شدند، و بی گمان امت واحده ای بودند که هر یک، دیگری را نیرو بخشیده و تقویت می کرد و دیگر مذاهب گوناگون و مکتبهای مختلف و نظریات و ملت های متشت پیدا نمی شد. ولی به هر حال شد آنچه شد تا هلاک و گمراه شود آن کس که می خواهد گمراه شود پس از دریافت دلیل و برهان و زنده گردد آن کس که زنده می گردد و هدایت می شود با دلیل و برهان و همانا خداوند شنوا و دانا است «لِيَهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَنْ بَيِّنَةٍ وَيَحْيَىٰ مَنْ حَيَّ عَنْ بَيِّنَةٍ وَإِنَّ اللَّهَ لَسَمِيعٌ عَلِيمٌ» (۱).

ص: ۳۱۹

بداء به این معنی است که خداوند چیزی را بخواهد انجام دهد، سپس نظرش در مورد همان چیز تغییر کند، و غیر از آنچه قبلاً تصمیم داشت انجام دهد، کار دیگری بکند.

و اما اینکه اهل سنت، بداء را به این معنی تفسیر می‌کنند که نتیجه جهل و نادانی یا نقصی در ذات مقدس الهی است، و این معنی را به شیعه نسبت می‌دهند یعنی نسبت جهل را به پروردگار می‌دهند، اینها فقط برای طعن در عقیده شیعیان و به استهزاء گرفتن نظرات آنان است، زیرا این تفسیر بکلی باطل است و هرگز شیعیان چنین سخنی را نگفته‌اند و هر که چنین نسبتی به آنها بدهد، بر آنها تهمت زده و افترا بسته است.

شیخ محمد رضا مظفر در کتاب عقائد الامامیه اش می‌نویسد:

«بداء به این معنی محال است بر خدای عز و جل زیرا این نتیجه نقص و جهل است، و نقص و جهل بر خدای متعال محال است و هرگز امامیه چنین سخنی نگفته‌اند». امام صادق (علیه السلام) فرمود:

«من زعم أنّ الله تعالى بدا له في شيء بداء نداه فهو عندنا كافر بالله العظيم».

هر که ادعا کند که خدای تعالی در چیزی برای او بدا حاصل شد از روی

پشیمانی، آن شخص در نظر ما، به خدای بزرگ کافر شده است.

و همچنین فرمود:

«من زعم أن الله بدا له في شيء ولم يعلمه أمس فأبرأ منه».

هر که ادعا کند که خداوند در چیزی برایش بدا حاصل شد که آن را روز قبل نمی دانست، من از او بری هستم.

بنابراین، بدائی که شیعیان معتقدند، از حدود قرآن فراتر نمی رود. خدای سبحان می فرماید:

«يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» (۱).

خداوند هر چه خواهد محو و هر چه را خواهد باقی می گذارد و اثبات می کند، و اصل کتاب نزد او است.

این سخنی است که هم اهل سنت و هم شیعیان، آن را قبول دارند، پس چرا به شیعیان طعنه می زنند ولی بر اهل سنت که آنها هم قائلند خداوند احکام را تغییر می دهد و مدت عمر و رزق و روزی را تغییر می دهد، طعنه نمی زنند؟

ابن مردویه و ابن عساکر آورده اند که علی رضی الله عنه گفت: از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم پرسیدم معنای این آیه را «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ»، حضرت رسول فرمود:

«لاقرن عینیک بتفسیرها، ولاقرن عینی امتی بعدی بتفسیرها: الصدقه علی وجهها و بر الوالدین، و اصطناع المعروف، یحول الشقاء سعاده و یزید فی العمر و یقی مصارع السوء».

من دیدگانت را به تفسیر این آیه روشن می کنم و دیدگان امتم پس از خود

ص: ۳۲۲

را به تفسیر آیه روشن می‌کنم: صدقه دادن و احسان و نیکی به پدر و مادر کردن و کار خیر انجام دادن، بدبختی و شقاوت را مبدل به سعادت و خوشبختی می‌کند و عمر را زیاد می‌کند و انسان را از مرگهای سخت نگه می‌دارد.

ابن منذر و ابن ابی حاتم و بیهقی در شعب از قیس بن عباد نقل می‌کنند که گفت: خدای را امری است در هر شب دهم از ماه‌های حرام، اما در شب دهم از ماه رجب، خداوند هرچه را بخوهد محو و هرچه را بخوهد اثبات می‌کند.

«عبد بن حمید و ابن جدیر و ابن منذر از عمر بن خطاب رضی الله عنه نقل می‌کنند که درحالی که طواف خانه خدا را انجام می‌داد، می‌گفت: خداوند!!! اگر بر من گناه یا بدبختی و شقاوتی نوشته‌ای، آن را محو کن زیرا تو هرچه را خواهی محو و هرچه را خواهی اثبات می‌کنی و اصل کتاب نزد تو است، پس آن را برای من سعادت و مغفرت قرار بده» (۱).

بخاری در صحیحش داستان عجیب و غریبی را از معراج پیامبر و دیدارش با پروردگارش نقل می‌کند و می‌گوید در آن حالت پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: سپس پنجاه نماز بر من واجب شد، من آمدم تا با موسی ملاقات کردم، به من گفت: چه کردی؟ گفتم: پنجاه نماز بر من واجب و فرض شد. موسی گفت: من وضعیت مردم را بهتر از تو تشخیص می‌دهم زیرا با بنی اسرائیل خیلی تلاش کردم (و بی‌ثمر ماند) و همانا امتت تاب و توان این همه نماز واجب را ندارد، پس

ص: ۳۲۳

برگرد و از خدایت بخواه (که تخفیف دهد)، من بازگشتم و از خدایم درخواست تخفیف کردم، خداوند آنها را ۴۰ نماز قرار داد، پس تخفیف داد تا شد ۳۰ نماز و تخفیف داد تا شد ۲۰ نماز، سپس شد ۱۰ نماز و تخفیف داد که در نتیجه پنج نماز واجب ماند. پس من به نزد موسی آمدم، گفت: چه کردی؟ گفتم: خداوند پنج نماز واجب را برای من قرار داد. گفت: بازهم تخفیف بخواه. گفتم: نه، من تسلیم امرم. پس از جانب حق ندا رسید که: من نمازها را امضا کردم (تأیید نمودم) و امر را بر بندگانم آسان ساختم و در مقابل هر حسنه ای، ده برابر آن را به آنها می دهم (۱).

و در روایت دیگری که آن را نیز بخاری نقل کرده است: پس از رجوع محمد (صلی الله علیه و آله) به پروردگارش چندین بار و پس از واجب شدن پنج نماز، موسی از محمد خواست که بازهم به پروردگارش رجوع کند و برای امتش تخفیف بگیرد زیرا تاب پنج نماز را هم ندارند ولی محمد (صلی الله علیه و آله) به او پاسخ داد: «من دیگر از پروردگارم خجالت می کشم» (۲).

آری! بخوان و تعجب کن از عقاید اهل سنت و جماعت، و باین حال آنها شیعیان اهل بیت را مورد استهزاء قرار می دهند که معتقد به بداء هستند، حال آنکه در این داستان، عقیده دارند که خدای سبحان پنجاه نماز را بر محمد (صلی الله علیه و آله) و امتش واجب گردانید، سپس بداء برای او حاصل شد و آنها را چهل نماز کرد، بازهم یک بار دیگر بداء حاصل شد سی نماز را واجب گردانید، بار سوم بداء

ص: ۳۲۴

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۷۸ (کتاب بدء الخلق، باب ذکر الملائکه).

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۲۵۰ (باب المعراج)، صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۱۴۵ - حدیث ۲۵۹ (باب الاسراء برسول الله و فرض الصلوات).

خداوند، نمازها را به بیست تخفیف داد، و در بار چهارم آنها را ده نماز نمود و در بار پنجم، پنج نماز واجب شد. و کسی چه می داند شاید اگر خجالت محمد (صلی الله علیه و آله) از پروردگارش نبود، یک نماز بیشتر نمی ماند یا همه بکلی ساقط می شد؟!

از خدا طلب آموزش می کنم با این سخن زشت و قبیح! ولی هرگز بر آنها خرده نمی گیرم که عقیده به بداء دارند. هرگز! زیرا خدا خود می فرماید: «يَمْحُوا اللَّهُ مَا يَشَاءُ وَيُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ» و قبلا هم ذکر کردیم که اهل سنت معتقدند صدقه دادن، نیکی به پدر و مادر و کار خیر کردن، شقاوت را به سعادت تبدیل می کند و در عمر انسان می افزاید و از مرگ بد در امان می دارد.

و این از بدیهیات است و عقیده درستی است که با مفاهیم دین اسلام و روح قرآن مغایرت ندارد «ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم» خداوند در هیچ قومی تغییر ایجاد نمی کند تا اینکه خودشان در درون خودشان تغییر بدهند. و اگر اعتقاد ما-سنی ها و شیعه ها- به این نبود که خداوند تبدیل می کند و تغییر می دهد، پس هیچ ارزشی برای نمازها و دعاهای ما نبود و هیچ فایده و تفسیری نداشت، همچنین ما همه معتقدیم که خدای سبحان احکام را تغییر می دهد و شرایع و احکام را از پیغمبری تا پیغمبری دیگر عوض می کند و حتی در دوران پیغمبر خودمان (صلی الله علیه و آله) نیز احکام ناسخ و منسوخ وجود دارد، پس عقیده به بداء نه کفر است و نه خروج از دین است و اهل سنت حق ندارند، شیعیان را در چنین عقیده ای تقیح کنند، چنانکه شیعیان نیز حق ندارند این عقیده را بر برادران اهل سنت خرده بگیرند.

ولی من که در این داستان بالخصوص، به آنها اعتراض دارم،

اعتراض من برای چانه زدن پیامبر (صلی الله علیه و آله) با خدایش در نمازهای واجب است که در اینجا نسبت جهل به خدای عز و جل داده شده و شخصیت بزرگترین انسان در تاریخ بشریت، کوچک شمرده شده، که همو پیامبر بزرگمان حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) است که در این روایت آمده است به اینکه حضرت موسی به او می گوید: من از تو بیشتر مردم را می شناسم! و به هر حال فضیلت بیشتر را به موسی داده است که اگر او نبود، خداوند بر امت محمد (صلی الله علیه و آله) تخفیف نمی داد!! به هر حال نمی دانم چگونه موسی می داند که امت محمد تاب و توان خواندن حتی پنج نماز را ندارند، در حالی که خداوند نمی داند و بندگانش را بیش از توانشان، مجبور و مکلف می سازد و بر آنها پنجاه نماز را واجب می گرداند!!؟

و ای برادر خواننده! باهم بیاندیشیم چگونه ممکن است پنجاه نماز در یک روز خوانده شود؟ مگر کسی دنبال کار نرود، درس نخواند، طلب روزی نکند و هیچ کار و مسئولیتی نداشته باشد؟ آن وقت دیگر، وظیفه انسان مانند وظیفه فرشتگان می شود که فقط نماز می خوانند و عبادت می کنند!.

در هر صورت، با یک حساب ساده می توانی نادرست بودن این روایت را دریابی، پس اگر ۱۰ دقیقه را -که زمان تقریبی برای یک نماز جماعت است- ضرب در ۵۰ بکنی، زمان لازم برای انجام ۵۰ نماز، قریب ۱۰ ساعت می شود، حال یا تحمل کن یا این دینی که پیروانش را بیش از توانشان تحمیل می کند، رد کن، و شاید اهل کتاب از یهود و نصاری، عذرشان پذیرفته باشد در عصیان علیه موسی و عیسی ولی چه عذری باقی می ماند در پیروی از محمد که این غل و زنجیر را از آنان برداشت.

بنابراین اگر اهل سنت، شیعیان را در اعتقاد به بداء، استهزاء می کنند، چرا خودشان را مورد استهزاء قرار نمی دهند که برای خدای سبحان پیوسته بداء حاصل می شود و تغییر می دهد تا اینکه در مورد نماز واجب، پنج بار کم و زیاد می نماید، آن هم در یک شب که شب معراج باشد.

مرگ بر تعصب کوری که حقیقت ها را می پوشاند و آنها را وارونه جلوه می دهد تا جایی که شخص متعصب، علیه کسی که با او نظر مخالف دارد، این طور می شوراند که حتی امور روشن و واضح را بر او انکار کند و شایعه پراکنی نماید و تهمت و افترا در ساده ترین مسائلی که خود خیلی بیش از آن دارد، روا بدارد.

این مرا به یاد سخن حضرت عیسی (علیه السلام) می اندازد که به یهودیان فرمود: «شما گاهی را نزد دیگران می بینید ولی چوب بزرگ نزد خودتان را نمی توانید ببینید» یا آن مثل معروف که می گوید:

«رمتنی بدائهای و انسلت» مرا به مرض خود بیمار کرد و در رفت.

شاید برخی اعتراض کنند که لفظ «بداء» نزد اهل سنت نیامده است و این داستان هرچند معنایش تغییر و تبدیل در حکم است ولی نگفته است که برای خداوند بداء حاصل شد. این را که می گویم، به این خاطر است که وقتی داستان معراج را برای استدلال در مسئله بداء نزد اهل سنت با اشخاص مطرح می کردم، برخی به من همین اعتراض را کردند ولی با یک روایت دیگری از صحیح بخاری که لفظ «بداء» را به صراحت آورده است، آنان را متقاعد ساخته و قانع نمودم.

بخاری از ابو هریره نقل می کند که رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: سه نفر در بنی اسرائیل بودند که یکی ابرص و دیگری نابینا

و دیگری کچل بود و برای خدا «بداء» حاصل شد که آن‌ها را آزمایش کند، پس فرشته ای را فرستاد که نزد ابرص (پیسی) بیاید.

فرشته نزد او رفت و به او گفت: چه چیز را دوست می‌داری؟ ابرص گفت: رنگی زیبا و پوستی زیبا، مردم مرا آلوده و کثیف می‌انگارند.

آن فرشته بدنش را مسح کرد (با دست بر بدنش کشید)، پس رنگی خوب و پوستی زیبا پیدا کرد، آنگاه پرسید: چه مالی را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت: شتر! پس ده شتر به او عطا کرد.

نزد آدم کچل آمد و گفت: چه چیز نزد تو بهتر است؟ گفت موی خوبی که کچلی را از من بزداید، زیرا مردم از من متنفر شده‌اند.

دست بر سرش کشید، پر از مو شد. سپس پرسید: از مال چه چیز را بیشتر دوست داری؟ گفت: گاو! پس به او گاوی باردار عطا کرد.

نزد نابینا آمد و گفت: چه چیز را بیشتر دوست می‌داری؟ گفت:

خدا دیدگانم را بازگرداند. دستی بر چشمانش کشید، دیده‌اش بینا شد. گفت: چه مالی را دوست می‌داری؟ گفت: گوسفند. پس به او گوسفندی زاینده بخشید.

و بعد از اینکه شترها و گاوها و گوسفندان این سه نفر زیاد شدند، آن فرشته نزد آنان آمد و از هر یک خواست مقداری را به او ببخشند ولی آن کچل و آن پیسی امتناع ورزیدند، پس خداوند آنها را به حالت اول بازگرداند ولی چون نابینا از گوسفندانش به او داد، خداوند او را برکت بخشید و از بینایش نکاست (۱).

حال به برادرانم نصیحت می‌کنم که این سخن خدا را از یاد نبرند که فرمود:

ص: ۳۲۸

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِنْ نِسَاءٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُنَّ خَيْرًا مِنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللُّقَابِ، بَشَسِ الْأِسْمِ الْفُسُوقُ بَعْدَ الْإِيمَانِ، وَمَنْ لَمْ يَتُبْ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» (۱).

ای مؤمنان! هرگز نباید قومی، قوم دیگر را مسخره و استهزاء کند، شاید آن قوم را که مسخره می کنید بهتر از شما باشند و هرگز نباید زنان با ایمان، زنان دیگر را مورد سخریه قرار دهند، که بسا آنها بهتر از این زنان باشند، و از یکدیگر عیبجویی نکنید و به نام و لقبهای زشت، یکدیگر را صدا نکنید که پس از ایمان، نام فسق را بر دیگر مؤمنین نهادن، بسیار بد و کار زشتی است، و هر که توبه نکند، از ستمگران است.

از صمیم قلب تمنا دارم، مسلمانان به خود آیند و تعصب را کنار گذارند و بجای عاطفه، در بحثها، عقلها را داور قرار دهند، حتی با دشمنانشان و از قرآن کریم، روش بهتر بحث کردن و مجادله کردن به بهترین وجه را فراگیرند که همانا به پیامبر خدا (صلی الله علیه و آله) وحی شد که به دشمنان بفرماید:

«وَإِنَّا أَوْ إِيَّاكُمْ لَعَلَىٰ هُدًىٰ أَوْ فِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (۲).

و ما (که مؤمنیم) یا شما (که مشرکید) قطعاً یا در هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم.

و بدین سان رسول خدا (صلی الله علیه و آله)، در موقع بحث، این قدر تواضع می کند و آنها را بالا می برد تا اگر راست می گویند در جوی آرام،

ص: ۳۲۹

۱- (۱) -سوره حجرات-آیه ۱۱.

۲- (۲) -سوره سبأ-آیه ۲۴.

دليل و برهان خود را ظاهر سازند. ما کجا و اين خلق عظيم کجا؟!.

ص: ۳۳۰

همان گونه که در بحث بداء گفتیم، تقیه نیز از مسائلی است که مورد اعتراض اهل سنت قرار گرفته و برادران شیعه شان را از این بابت اهانت می کنند و آنها را منافق قلمداد می نمایند زیرا آنچه در باطن دارند، ظاهر نمی سازند. و چه بسا با برخی از آنان بحث کردم و خواستم آنان را قانع سازم که تقیه، نفاق نیست ولی در اثر پیروی از عصبیت مذهبشان، قانع نمی شدند زیرا بزرگانشان، تلاش فراوان کردند که حتی پژوهشگران باانصافی را که در پی یاد گرفتن عقاید شیعیان و شناخت بیشتر از آنان هستند، گمراه سازند، و با این سخن که «شیعیان پیروان عبد الله بن سبای یهودی اند و معتقد به رجعت، بداء، تقیه، عصمت، متعه و سایر خرافات و اوهام مانند مهدی منتظر و غیر آن هستند»، آنها را متزجر و متنفر سازند. از این روی خواننده را می یابی که گاهی متنفر می شود و گاهی تعجب می کند، درحالی که می اندیشد تمام این عقاید بدعت در اسلام است و شیعیان این بدعتها را ساخته اند!

و اگر انسان پژوهشگر بخواهد انصاف دهد، می بیند این عقیده ها از اسلام ناب است و نشأت گرفته از قرآن کریم و سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم، بلکه مفاهیم بلندنظر اسلام و شرع مقدس،

استوار نگردد جز با آنها.

جای شگفتی است که اهل سنت، عقیده هائی را مورد تعرض قرار می دهند که کتابها و صحاح و مسانیدشان پر است از آنها و بر آنها گواهی می دهند، پس چه باید کرد با این قوم که می گویند ولی عمل نمی کنند و به آنچه عقیده دارند، طعنه می زنند چرا که شیعیان بدان عمل می کنند؟

همان گونه که در مسئله «بداء» ثابت کردیم که آنها به آن معتقد بودند ولی به دیگران اعتراض می کنند، حال مسئله تقیه را نیز که به عنوان نفاق بر شیعه خرده می گیرند، از زبان خودشان استماع کن.

ابن جریر و ابن ابی حاتم از طریق عوفی از ابن عباس نقل می کنند که در مورد این آیه کریمه که فرمود: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ» (۱) مگر اینکه از آنها تقیه کنید، گفته است: تقیه با زبان است. اگر کسی مجبور شد که سخنی بگوید، هر چند معصیت خدا باشد، اگر او از ترس مردم سخن گفت ولی قلبش مطمئن به ایمان و عقیده اش بود، برای او ضرری ندارد (گناهی بر او نوشته نمی شود) چرا که تقیه تنها با زبان است (۲).

و همچنین حاکم در مستدرک و بیهقی در سننش، از قول عطاء بن عباس آورده است که گفت: در مورد آیه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاهُ» مقصود از «تقاه» تکلم با زبان است درحالی که قلب، مطمئن به عقیده اش باشد. عبد بن حمید از حسن نقل کرده است که گفت:

ص: ۳۳۲

۱- (۱) -سوره آل عمران- آیه ۲۸.

۲- (۲) -تفسیر الدر المنثور سیوطی.

تقیه تا روز قیامت، جایز است (۱).

و می گوید: عبد بن ابی رجاء چنین می خوانده است: «الا ان تتقوا منهم تقیه» (۲).

عبد الرزاق و ابن سعد و ابن جریر و ابن ابی حاتم و ابن مردویه نقل کرده اند و حاکم در مستدرکش تصحیح کرده است و بیهقی در دلائل آورده است که: مشرکین عمار بن یاسر را گرفتند و او را رها نکردند تا به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم دشنام داد و خدایان آنها را به خوبی یاد کرد، وقتی رهایش کردند، نزد رسول خدا صلی الله علیه و سلم آمد، حضرت به او فرمود: چه خبر داری؟ گفت: شر! مرا رها نکردند تا شما را دشنام دادم و بتهایشان را به خوبی یاد کردم.

حضرت فرمود: در قلبت چه احساس داری؟ عرض کرد: مطمئن است به ایمان. فرمود: اگر بازهم تو را گرفتند، همان برنامه تقیه را اجرا کن. آنجا بود که این آیه نازل شد:

«إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ» (۳).

مگر کسی که مجبور شود ولی قلبش مطمئن به ایمان و عقیده اش باشد.

ابن سعد از محمد بن سیرین نقل کرده که: پیامبر صلی الله علیه و سلم عمار را در حال گریه یافت، با دست مبارکش چشمان عمار را پاک کرد و فرمود: «کفار ترا گرفتند و سرت را در آب فروبردند و تو آن حرفها را زدی، اگر بازهم ترا گرفتند، همان حرفها را تکرار کن» (۴).

ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم و بیهقی در سننش به

ص: ۳۳۳

۱- (۱) - سنن بیهقی - مستدرک حاکم.

۲- (۲) - تفسیر الدر المنثور سیوطی ج ۲ - ص ۱۷۶.

۳- (۳) - سوره نحل - آیه ۱۰۶.

۴- (۴) - طبقات الکبری ابن سعد.

روایت علی از ابن عباس نقل کرده است که در مورد این آیه: «مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ...» چنین گفت: خدای سبحان خبر داده است: هر که پس از ایمانش به خدا، کافر شود، غضب خدا بر او بوده و عذابی عظیم در انتظارش است ولی اگر کسی مجبور شد، برای اینکه از دشمنش نجات یابد، سخنی با زبانش بگوید که قلبش آن را قبول ندارد، هیچ گناهی بر او نوشته نمی شود زیرا خدای سبحان سخنی را مورد مؤاخذة قرار می دهد که قلب هم آن را پذیرفته باشد (۱).

ابن ابی شیبیه و ابن جریر و ابن المنذر و ابن ابی حاتم از مجاهد نقل کرده اند که گفت: این آیه درباره مردمی از مکه، نازل شد که ایمان آورده بودند، پس برخی از اصحاب در مدینه به آنها نامه نوشتند که باید مهاجرت کنید، تا معلوم شود از ما هستید. آنها به سوی مدینه راه افتادند، در راه قریش آنان را گرفتند و خواستند آزمایششان کنند؛ آنها از روی اجبار و ناچاری، به زبان، کافر شدند، پس درباره آنها این آیه نازل شد: «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ...» (۲).

بخاری در صحیحش در باب «المداراه مع الناس» - خوشرفتاری با مردم، از ابی الدرداء نقل کرده است که گفت: «ما ممکن است در روی برخی از مردم بخندیم و تبسم کنیم ولی قلوب ما لعنشان کند» (۳).

حلبی در سیره خود آورده است: هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و سلم شهر خیبر را فتح کرد، حجاج بن علاط به او گفت: یا رسول الله! من در مکه خویشان و اموالی دارم، و می خواهم به آنجا بروم پس آیا

ص: ۳۳۴

۱- (۱) - سنن بیهقی.

۲- (۲) - در المنثور سیوطی ج ۲- ص ۱۷۸.

۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۱۰۲.

اجازه می دهید که در صورت ضرورت، از شما بد گوئی کنم و چیزی بگویم؟ پیامبر به او اجازه دادند که هر چه می خواهد- در زبان- بگوید(۱).

در کتاب احیاء العلوم امام غزالی آمده است: «نگهداری جان مسلمان واجب است و در این راه واجب است به ستمگری که قصد خون مسلمانی کرده است، دروغ بگوید»(۲).

جلال الدین سیوطی در کتاب «اشباه و نظائر» می گوید: «در وقت ضرورت، خوردن گوشت میت، و زدن لقمه در مشروب و تلفظ به کلمه کفرآمیز جایز است و اگر در شهری حرام فراگیر بود و حلال به سختی و ندرت پیدا می شد، جایز است رفع نیاز با آنچه که ذکر شد».

ابو بکر رازی در کتاب احکام قرآن، در تفسیر آیه شریفه «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» می گوید: یعنی بترسید از تلف شدن خودتان یا بعضی از اعضای بدنتان، پس تقیه کنید به اظهار محبت بدون اینکه اعتقاد داشته باشید. و این معنی از ظاهر لفظ پدید آید و همه اهل علم بدان گواهی داده اند. همچنان که از قتاده در تفسیر آیه شریفه که می فرماید: «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ»(۳).

می گوید: جایز نیست مؤمن، در دینش کافری را ولی خود قرار دهد. و آنجا که می فرماید: «إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» از آیه چنین برمی آید که اظهار کفر در هنگام تقیه جایز است».

بخاری در صحیحش از قتیبه بن سعید، از سفیان، از ابن المنکدر

ص: ۳۳۵

۱- (۱) - سیره حلبیه ج ۳- ص ۶۱.

۲- (۲) - احیاء علوم الدین امام غزالی.

۳- (۳) - سوره آل عمران- آیه ۲۸.

نقل می کند که عروه بن زبیر او را خبر داد به اینکه عایشه به او گفت:

شخصی از حضرت رسول صلی الله علیه و سلم اذن خواست که بر او وارد شود. حضرت فرمود: اجازه دهید بیاید، او چه فرزند بدی است برای عشیره اش! ولی وقتی وارد شد، حضرت با زبان خوش و آرام با او سخن گفت. من عرض کردم: یا رسول الله، قبل از اینکه بیاید آن طور گفتمی و حالا- این قدر نرم با او سخن می گوئی؟ پیامبر صلی الله علیه و سلم فرمود: ای عایشه! بدترین مردم در نزد خداوند کسی است که مردم او را رها کنند یا از او دوری جویند و از زبانش و دشنامش «تقیه» نمایند(۱).

این احادیث کافی است که دلالت کند بر اینکه اهل سنت معتقد به جایز بودن تقیه تا آخرین حد آن و تا روز قیامت هستند، همچنان که گذشت و حتی غزالی معتقد است که در مورد تقیه واجب است دروغ گفتن، و همه اهل علم معتقدند به روا بودن اظهار کفر چنانکه رازی به آن اعتراف کرد و جایز بودن تبسم کردن در ظاهر و لعن نمودن در باطن چنانکه بخاری اقرار بدان نمود و حتی جایز بودن دشنام دادن به شخص پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در صورتی که خوف بر مالش هست، همان گونه که نویسنده «السیره الحلبیه» تصریح کرد و جایز بودن سخن در معصیت خدا گفتن از ترس مردم، چنانکه سیوطی به آن گواهی داد.

بنابراین دیگر چه جای انکار و اعتراض کردن بر شیعیان است، در مورد عقیده ای که خود اهل سنت بدان معتقدند و در صحاح و مسانیدشان روایت کرده اند که جایز بلکه واجب است، و شیعیان

ص: ۳۳۶

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۷- ص ۸۱ (باب لم یکن النبی فاحشا و لا متفحشا).

چیزی اضافه بر اهل سنت نگفته اند جز اینکه مشهور شده اند به اجرای آن بیش از دیگران و دلیل آن اذیت و آزار و شکنجه های فراوانی است که از اموی ها و عباسی ها دیدند که در آن دوران ها کافی بود به کسی گفته شود: این شیعی و پیرو اهل بیت است که فوراً محکوم به مرگ شود و به بدترین وجهی به دست دشمنان اهل بیت پیامبر به قتل برسد.

بنابراین، چاره ای جز عمل به تقیه نداشتند که ائمه اهل بیت علیهم السلام نیز آنان را به تقیه، سفارش می کردند. از امام جعفر صادق علیه السلام روایت شده است که فرمود: «التقیه دینی و دین آبائی» تقیه، دین من و دین پدران من است و فرمود: «من لا تقیه له، لا دین له» هر که تقیه ندارد، دین ندارد.

و بدین سان تقیه شعار ائمه اهل بیت بود که بدین وسیله از خود و از پیروان و محبانشان، دفع ضرر می کردند و جان مسلمانان را حفظ می کردند و احوال مسلمین را که در دینشان مورد آزمایش قرار می گرفتند، اصلاح می نمودند چنانکه عمار بن یاسر، و افرادی از او سخت تر امتحان شدند.

ولی اهل سنت از آن بلاها و مصیبت ها بدور بودند زیرا با حاکمان ظالم و جائر کاملاً سازش می کردند و لذا نه در معرض مرگ قرار گرفته و نه غارت می شدند و نه ظلمی بر آنها می شد، پس کاملاً- طبیعی بود که تقیه را انکار کنند و بر اجراکنندگان آن خرده بگیرند.

و در این میان، حکام بنی امیه و بنی عباس نقش بزرگی را در استهزاء به شیعیان در مورد تقیه بازی کردند که متأسفانه اهل سنت و جماعت نیز از آنها پیروی نمودند.

ای انسانهای باانصاف! آیا پس از اینکه خدای عز و جل قرآنی

فرستاده است که تلاوت می شود و احکامی که مورد اجرا قرار می گیرد، و پس از اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم -به شهادت صحیح بخاری- خود به تقیه عمل کرد و به عمار بن یاسر اجازه داد که او را دشنام دهد و به ظاهر کافر گردد اگر کفار دوباره قصد شکنجه اش کردند، و بعد از اینکه علمای مسلمین اجازه دادند و پیروی از کتاب خدا و سنت رسولش در عمل به تقیه، آیا بازهم روا است که این قدر شیعیان مورد اهانت و اعتراض قرار گیرند؟.

به تحقیق که اصحاب ارجمند پیامبر صلی الله علیه و سلم در دوران حکومت‌های مستبد، عمل به تقیه کردند؛ مانند دوران امثال معاویه که هر که از نفرین و لعن علی بن ابی طالب، امتناع می ورزید، او را به قتل می رساند، و در این میان داستان حجر بن عدی و یارانش مشهور و معروف است. و همچنین امثال یزید و ابن زیاد و حجاج و عبد الملک بن مروان و هر که مانند آنها بود. اگر من بخواهم موارد عمل به تقیه اصحاب را یادآور شوم، نیاز به نوشتن کتاب بزرگی خواهد بود ولی بحمد الله همین چند دلیل از کتابهای اهل سنت کافی است.

فعلا فرصت را مغتنم شمرده داستان ظریفی را نقل می کنم که برای خودم با یکی از علمای اهل سنت، اتفاق افتاد. در هواپیما باهم ملاقات کردیم و بنا بود هر دو در کنفرانس اسلامی که در انگلستان برگزار می شود، شرکت کنیم. دو ساعت درباره سنی و شیعه بحث کردیم و او از مدعیان وحدت بود. از او خوشم آمد، جز اینکه از یک جمله اش ناراحت شدم که می گفت: اکنون لازم است شیعیان برخی از عقاید خود را که سبب اختلاف و زدو خورد میان مسلمانان می شود، رها کنند.

پرسیدم: مانند چه عقایدی؟

فورا پاسخ داد: مثل متعه و تقیه.

تلاش زیادی کردم که او را قانع کنم به اینکه متعه، ازدواجی شرعی و صحیح است و تقیه اجازه ای است که خداوند به ما داده است ولی او اصرار بر نظر خود داشت و سخنان و استدلالهای من او را قانع نمی کرد و می گفت: شاید آنچه را شما بگوئید درست باشد ولی فعلا مصلحت مهمتری در پیش است و آن وحدت اسلامی است، پس باید برای خاطر این مصلحت مهمتر، آنها ترک شود.

از این منطقی که امر می کند، احکام الهی را بخاطر وحدت مسلمین ترک کنند و اجراء نکنند، باعث تعجب فراوانم شد، ولی به هر حال با شوخی به او گفتم: اگر واقعا وحدت مسلمین متوقف بر همین دو مسئله است، من اولین کسی هستم که می پذیرم و اجابت می کنم!

در فرودگاه لندن پیاده شدیم. من پشت سر او راه می رفتم. وقتی به پلیس فرودگاه نزدیک شدیم، پلیس از او پرسید که علت آمدنش به انگلستان چیست؟

جواب داد: برای معالجه آمده ام!!

من هم گفتم که برای دیدار با دوستانم به اینجا آمده ام! به هر حال، بدون دردسر و معطلی رد شدیم تا به قسمت گرفتن بار رسیدیم؛ آهسته به او گفتم: دیدی چگونه تقیه در هر زمانی مفید است؟

گفت: چطور؟

گفتم: برای اینکه ما هر دو به پلیس دروغ گفتیم؛ من گفتم: به زیارت دوستانم آمده ام و جنابعالی گفتید: برای معالجه و درمان

آمده ام، درحالی که هر دو به خاطر کنفرانس آمده ایم!

خنده ای طولانی کرد و فهمید که من دروغش را شنیده ام، سپس گفت: مگر در کنفرانس های اسلامی، درمان معنوی وجود ندارد؟ من هم تبسمی کردم و گفتم: مگر در این کنفرانس ها دیدار با برادران نیست؟

به موضوع بحث باز می گردم و می گویم که: تقیه-آن گونه که اهل سنت ادعا می کنند-نوعی از نفاق نیست، بلکه عکس آن صحیح است، زیرا نفاق، اظهار ایمان و پنهان داشتن کفر است، درحالی که تقیه اظهار کفر و پنهان داشتن ایمان است و چه فرق بزرگی بین این دو وجود دارد. در مورد نفاق خدای سبحان می فرماید:

«وَ إِذَا لَقُوا الَّذِينَ آمَنُوا قَالُوا آمَنَّا وَإِذَا خَلَوْا إِلَىٰ شَيَاطِينِهِمْ قَالُوا إِنَّا مَعَكُمْ إِنَّمَا نَحْنُ مُسْتَهْزِؤُنَ».

هرگاه با اهل ایمان دیدار می کنند می گویند ما ایمان آورده ایم و هرگاه با شیاطین (انسی) خود خلوت می کنند می گویند: ما با شما هستیم، و ادعای ایمانمان فقط از روی استهزا و مسخره است.

این بمعنای ایمان ظاهر همراه با کفر باطن است و مساوی است با نفاق ولی در مورد دوم، یعنی تقیه. خداوند می فرماید:

«وَ قَالَ رَجُلٌ مُّؤْمِنٌ مِّنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ».

مردی مؤمن از قوم فرعون که ایمانش را مخفی و پنهان نگهداشته گفت...

این بمعنای کفر ظاهر همراه با ایمان باطن است که مساوی است با تقیه، زیرا مؤمن آل فرعون، ایمانش را پنهان کرده و جز خداوند کسی از آن خبر نداشت، ولی در ظاهر به فرعون و مردم وانمود می کرد که او هم بر دین فرعون است و خداوند با عظمت

ص: ۳۴۰

و بزرگی از او در قرآنش یاد کرده است.

حال خواننده گرامی! بیا باهم سخن شیعیان را در مورد تقیه گوش دهیم تا از این پس به آنها تهمت و افترا نزنیم.

شیخ محمد رضا مظفر در کتاب عقائد الامامیه اش آورده است:

«تقیه از نظر وجوب و عدم وجوب، براساس موارد گوناگون ترس از ضرر، احکامی دارد که در کتابهای فقهی علماء وارد شده است و این در هر حال واجب نیست بلکه گاهی جایز است و بعضی از اوقات باید خلاف آن عمل کرد، چرا که اگر در موردی، اظهار حق و بیان آن، موجب پیروزی دین و خدمت به اسلام و جهاد در راه اسلام باشد، آنجا دیگر اموال بی ارزش و جان ارزان می شود و در بعضی از اعمالی که موجب قتل نفس یا رواج باطل یا فساد در دین یا ایجاد ضرر بزرگی بر مسلمانان از قبیل گمراه کردن آنان یا اشاعه ظلم و جور در میانشان، بشود، تقیه حرام می گردد.

و به هر حال، معنای تقیه نزد شیعیان امامیه این نیست که از آنها یک انجمن سرّی برای خرابکاری تشکیل بدهد، چنانکه برخی از دشمنانشان که در ادراک مسائل، اهمیت نداده و به خود زحمت دریافتن نظر صحیح ما را نمی دهند، برایشان ترسیم کرده اند.

و همچنین معنای تقیه این نیست که دین و احکام آن را رازی از رازهای پنهانی قرار دهد و به معتقدینش اجازه پخش آن را ندهد.

مگر نمی بینید که کتابهای شیعیان امامیه در مسائل فقهی و احکام شرعی و مباحث کلامی و عقاید، جهان را فرا گرفته و بیش از هر امتی، در این زمینه ها مطالب نوشته اند.

حال برادر! بین که نه نفاق در کار است و نه دروغ، نه تقلب و نه فریب چنانکه دشمنان می پندارند.

ص: ۳۴۱

نکاح متعہ یا ازدواج موقت مدّت دار، مانند ازدواج دائمی، منعقد نمی شود مگر با عقدی که مشتمل بر قبول و ایجاب است به این معنی که زن به مرد بگوید: خودم را در ازدواج تو در آوردم با مهریه ای که مقدارش این قدر و این مقدار است و به فلان مدّت، سپس مرد بگوید: قبول کردم یا رضایت دادم.

این ازدواج را شرایط و احکامی است که در کتابهای فقهی امامیه وارد شده است، مانند لزوم تعیین مهر و مدّت که به هرچه دو طرف رضایت دهند، صحیح است، و حرام بودن این نوع ازدواج با محارم همچنان که در ازدواج دائم نیز چنین است. وعده نگه داشتن زن صیغه ای پس از تمام شدن مدت به اندازه دیدن دو حیض و یا گذشتن چهار ماه و ده روز در حال وفات همسر می باشد.

و بر دو طرف متعہ هیچ ارث و نفقه ای نیست، پس نه زن از مرد ارث می برد و نه مرد از زن و اما فرزندی که از ازدواج متعہ بدست می آید، مانند فرزند ازدواج دائم است چه در حقوق و میراث و نفقه و چه در تمام حقوق مادی و معنوی، و ملحق به پدرش است.

این حکم متعہ است با شرایط و حدودش، و خود می بینی که هیچ ارتباطی با زنا ندارد چنانکه برخی از جنجال برانگیزان

می پندارند. و اهل سنت نیز مانند برادرانشان از شیعیان متفق القول اند بر تشریح این ازدواج از سوی خداوند متعال که در سوره نساء-آیه ۲۴ آمده است:

«فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِي مَا تَرَضَيْتُمْ بِهِ مِنْ بَعْدِ الْفَرِيضَةِ، إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا».

پس چنانکه شما از آنها بهره مند شدید (متععه کنید) مهر معین که مزد آنها است واجب است به آنها پردازید، و باکی نیست بر شما که پس از تعیین مهر به چیزی رضایت دهید و همانا خدا دانا و آگاه است.

و همه قبول دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم متعه را جایز دانسته و اجازه دادند و اصحاب در دوران حضرت، تمتع کردند.

ولی اختلافشان در این است که آیا این حکم نسخ شده یا نشده است. اهل سنت معتقدند که نسخ شده و حرام شده در حالی که قبلاً حلال بوده است، و نسخ در سنت رخ داده است، نه در قرآن ولی شیعیان معتقدند که این حکم نسخ نشده و تا روز قیامت، حلال است.

بنابراین، بحث فقط مربوط می شود به نسخ شدن یا نشدن آن.

و با بررسی کردن سخنان هر دو گروه، حق برای خواننده روشن می شود و بی گمان هر جا حق باشد، بدون هیچ تعصب و عاطفه ای، از آن پیروی خواهد شد.

دلیل شیعیان که معتقدند این حکم نسخ نشده و تا قیامت پابرجا است این است که می گویند: برای ما ثابت نشده که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی کرده باشد و ائمه ما که از عترت طاهره پیامبرند نیز قائل به حلال بودن آن هستند، و اگر نسخی از

سوی پیامبر صورت گرفته بود، قطعاً ائمه اهل بیت و در رأس آنان حضرت علی آن را می دانستند چرا که اهل بیت از آنچه در درون بیت می گذرد آگاه تر از دیگران اند. ولی آنچه نزد ما ثابت شده این است که خلیفه دوم عمر بن خطاب آن را نهی کرد و به اجتهاد خودش که علمای اهل سنت نیز بر آن شهادت می دهند، تحریم نمود. و ما به هر حال حکم خدا و رسولش را به خاطر رأی و نظر شخصی و اجتهاد عمر، رها نمی کنیم و تغییر نمی دهیم. این است خلاصه سخنان شیعیان در مورد حلال بودن متعه. و این سخن بحقی است زیرا تمام مسلمانان مأمور به پیروی از احکام خدا و رسولش هستند و هر که خلاف خدا و رسولش حکم کرد، هر قدر هم درجه اش بالا باشد، مردود است زیرا در اجتهادش مخالفت صریح با نصوص قرآن و سنت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نموده است.

اما اهل سنت و جماعت معتقدند که متعه حلال بوده و قرآن آن را تأیید کرده و پیامبر به آن اجازه داده و اصحاب هم انجام داده اند ولی پس از این، نسخ شده و در نسخ کننده اش اختلاف دارند.

برخی می گویند که پیامبر پیش از وفاتش آن را نسخ کرد و برخی معتقدند که عمر بن خطاب آن را تحریم نمود و می گویند که: سخن او حجت است زیرا پیامبر فرمود: «بر شما باد به سنت من و سنت خلفای راشدین پس از من...».

آنان که متعه را تحریم می کنند به این دلیل که عمر آن را حرام کرده و کار او لازم الاجرا است، ما با اینها بحثی نداریم زیرا فقط از راه تعصب چنین می گویند و گرنه چطور می شود مسلمانی سخن خدا و رسولش را رها کند و با آنها مخالفت نماید و دنباله روی از

انسانی کند که اشتباهش زیاد است. تازه این نوع اجتهاد در موردی ممکن است پذیرفته شود که سخن صریحی از کتاب و سنت نباشد، ولی اگر نصی و سخن صریحی بود، هیچ کس حق انتخاب از پیش خود ندارد» (و ما كانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا لِمُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْرًا أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ، وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا مُّبِينًا) (۱). هیچ مرد مؤمن و هیچ زن مؤمنه ای در کاری که خدا و رسولش حکم کرده اند را اراده و اختیاری نیست و هرکس مخالفت کند، به گمراهی سختی افتاده است.

و هر که این اصل را قبول ندارد، لازم است که در معلومات خود تجدیدنظر کند و مفاهیم شرع را فراگیرد و قرآن و سنت را بیاموزد چرا که قرآن در همین آیه ای که گذشت و در آیات زیاد دیگری اعلام کفر و گمراهی کسی که به قرآن و سنت تمسک نجوید کرده است.

و اما دلیل از سنت نبوی، این هم بسیار است. و به این سخن پیامبر اکرم بسنده می کنیم که فرمود: «حلال محمد حلال الی یوم القیامه و حرامه حرام الی یوم القیامه» -حلال محمد (صلی الله علیه و آله) حلال است تا روز قیامت و حرام او حرام است تا روز قیامت.

به آنان که می خواهند ما را قانع کنند به اینکه کارهای خلفای راشدین و اجتهادهای آنان برای ما لازم الاجراء است می گوئیم:

«أَتَحَاجُّونَنَا فِي اللَّهِ وَهُوَ رَبُّنَا وَرَبُّكُمْ وَ لَنَا أَعْمَالُنَا وَ لَكُمْ أَعْمَالُكُمْ وَ نَحْنُ لَهُ مُخْلِصُونَ» (۲).

شما با ما در مورد خداوند جدال و بحث می کنید، حال آنکه او پروردگار

ص: ۳۴۶

۱- (۱) -سوره احزاب- آیه ۳۶.

۲- (۲) -سوره بقره- آیه ۱۳۸.

ما و پروردگار شما است و ما مسئول اعمال خود و شما مسئول اعمال خویشتن هستید و ما به خدایمان اخلاص داریم.

و به هر حال آنان که این دلیل را می آورند، با ادعای شیعه موافقت می کنند و خود دلیلی علیه برادرانشان از اهل سنت می باشند.

بنابراین، ما فقط با آن گروه که معتقدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خود، این حکم را تحریم کرد و قرآن را با حدیث نسخ نمود، بحث داریم. و اینان در سخنان و استدلالهای خود سراسیمه اند و اثبات هایشان توخالی است که بر هیچ اساس محکمی، استوار نمی باشد و اگر مسلم در صحیحش، نهی از این حکم را آورده است، برای این است که اگر نهی و منعی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمده بود، اصحابی که در زمان ابو بکر و قسمتی از زمان شخص عمر، به این حکم، عمل کردند- که در صحیح مسلم نیز آمده است(۱)-قطعا آن را نادیده نگرفته و به آن نهی پایبند می شدند.

عطاء گوید: جابر بن عبد الله برای عمره آمده بود، ما به منزلش رفتیم و دوستان سئوالهایی از او کردند، سپس نام «متع» به میان آمد. جابر گفت: آری! ما در دوران رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و ابو بکر و عمر، به متعه عمل کردیم.

پس اگر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم از متعه نهی کرده بود، اصحاب نمی توانستند در دوران ابو بکر و عمر متعه کنند، همان طور که ملاحظه کردید.

بنابراین، حقیقت این است که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم از آن نهی نکرده و آن را تحریم ننموده است و این نهی فقط از جانب

ص: ۳۴۷

عمر بن خطاب بوده، چنانکه در صحیح بخاری آمده است.

مسدّد گوید: یحیی از عمران ابو بکر روایت کرد و او از ابو رجاء از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرد که گفت: آیه متعه در کتاب خدا بود و ما در زمان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به آن عمل کردیم و قرآن آن را تحریم نکرد و پیامبر آن را نهی نفرمود تا از دنیا رفت. ولی یک نفر به میل و نظر خودش، در این باره چیزهایی گفت.

راوی گوید: گفته می شود که آن شخص عمر است (۱).

پس ای خواننده! خود می بینی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن را تحریم نکرد تا از دنیا رفت، همان طور که این صحابی اعتراف می کند و می بینی که حرمت متعه را به صراحت و بدون پرده به عمر نسبت می دهد و اضافه می کند که او به نظر خودش هرچه خواست گفت.

و این هم جابر بن عبد الله انصاری است که به صراحت اعلام می کند: ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و سلم و ابو بکر، روزها با یک کف دست خرما یا آرد، تمتع می کردیم تا اینکه عمر در مورد عمرو بن حریث، آن را نهی کرد (۲).

و اگر برخی از اصحاب را ببینیم که در بعضی از اجتهادات عمر، با او هماهنگ و هم آواز هستند، جای تعجب نیست زیرا در بحث فاجعه روز پنجشنبه- که قبلاً گذشت- تذکر دادیم که بعضی از اصحاب با عمر، هم رأی و همفکر بودند که پیامبر هذیان می گوید و ما را کتاب خدا بس است!! پس اگر اینان در آن روز، و در آن موقعیت

ص: ۳۴۸

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۵- ص ۱۵۸.

۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۲- ص ۱۰۲۳- حدیث ۱۶.

حساس، رسول خدا را مورد اعتراض قرار دادند، بی گمان در بعضی از اجتهاداتش با او توافق نظر دارند، حال توجه کنید به یکی از آنان که می گوید: نزد جابر بن عبد الله بودم، شخصی آمد و به او گفت: ابن عباس و ابن زبیر در مورد متعتین (متعّه النساء و متعه الحج) اختلاف دارند. جابر گفت: ما هر دو متعه را در زمان رسول خدا انجام دادیم، سپس عمر، نهی کرد و دیگر به آن کار بازنگشتم (۱).

لذا به نظرم می رسد، بعضی از اصحاب، نهی از متعه را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده است تا موقعیت عمر بن خطاب را دریابد و نظرش را تصویب کند. و گرنه پیامبر هرگز حکمی را که قرآن حلال نموده، تحریم نمی کند، زیرا در تمام احکام اسلامی که خداوند آنها را حلال کرده است، یک حکم هم نمی یابیم که پیامبر آن را تحریم کرده باشد و هیچ کس جز متعصبین و دشمنان چنین ادعائی را نکرده است، و اگر به زور بپذیریم که رسول خدا از آن نهی کرده، پس امام علی که نزدیک ترین افراد به رسول الله و عالمترین مردم به احکام است، چرا می گوید:

«انّ المتعه رحمه رحمة الله بها عباده، و لو لا نهی عمر ما زنی الا شقی» (۲) - متعه لفظی است که خداوند به آن بندگانش را مورد لطف قرار داده و اگر نهی عمر از آن نبود، جز انسان جنایتکار، کسی زنا نمی کرد.

تازه خود عمر نیز تحریم را به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت نداده و با تمام صراحت اعلام می کند:

ص: ۳۴۹

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۱۰۲۳ - حدیث ۱۷.

۲- (۲) - ثعلبی در تفسیر کبیرش و طبری در تفسیر آیه متعه در تفسیر کبیرش.

«متعتان كانتا على عهد رسول الله و أنا أنهى عنهما و أعاقب عليهما، متعه الحج و متعه النساء»(۱).

دو متعه در دوران رسول الله آزاد بود ولی من از آنها نهی می کنم و کسی که آنها را انجام دهد عقاب می نمایم: متعه حج و متعه بانوان.

و این مسند امام احمد بن حنبل است که بهترین گواه بر اختلاف شدید اهل سنت در این مسئله است که برخی پیروی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم کرده و آن را حلال می داند و برخی پیروی از عمر بن خطاب کرده و آن را تحریم می نماید.

ابن عباس می گوید: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم متعه کرد.

عروه بن الزبیر گفت: ابو بکر و عمر متعه را تحریم کرده اند. ابن عباس (با ناراحتی) گفت: این مرد ک چه می گوید (ما يقول عریه)؟ شخصی گفت: می گوید که ابو بکر و عمر از متعه نهی کردند.

ابن عباس گفت: می بینم که این ها هلاک می شوند، من می گویم، پیامبر گفت، و آنها می گویند: عمر و ابو بکر گفتند! (۲) من سخن پیامبر را بازگو می کنم ولی آنها به گفته عمر و ابو بکر استناد می کنند).

در صحیح ترمذی آمده است: در مسئله متعه حج از عبد الله بن عمر سؤال کردند، گفت: حلال است. سؤال کننده ادامه داد: ولی پدرت از آن نهی کرده.

ابن عمر پاسخ داد: آیا اگر مطلبی را پدرم نهی کند ولی پیامبر آن را بپذیرد، من امر پدرم را پیروی کنم یا امر پیامبر را؟!

آن مرد گفت: بلکه امر پیامبر را (۳).

ص: ۳۵۰

۱- (۱) - تفسیر کبیر فخر رازی (ضمن تفسیر آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ...»).

۲- (۲) - مسند امام احمد بن حنبل - ج ۱۱ - ص ۳۳۷.

۳- (۳) - صحیح ترمذی - ج ۳ - ص ۱۸۵ - حدیث ۸۲۴.

اما اهل سنت و جماعت، در متعه بانوان از عمر اطاعت کردند ولی در متعه حج با او مخالفت نمودند، در حالی که هر دو نهی در یک جا اتفاق افتاد. ولی آنچه برای ما اهمیت دارد این است که ائمه اهل بیت و شیعیان‌شان، با او مخالفت کرده و بر او اعتراض کردند و معتقد به حلال بودن هر دو متعه تا روز قیامت شدند. و به هر حال برخی از علمای اهل سنت نیز، از آنان تبعیت کردند که از آن جمله، دانشمند والامقام تونس و امام جماعت مسجد زیتونی جناب شیخ طاهر بن عاشور رحمه الله علیه را نام می‌برم که در کتاب تفسیر مشهورش «التحریر و التئیر»، هنگامی که به آیه «فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً» می‌رسد، آن را حلال اعلام می‌کند (۱).

آری! باید علما و فقها در اظهار نظر و عقیده شان آزاد باشند و هرگز به تعصب و عاطفه متأثر نشوند و در راه خدا، سرزنش سرزنش کنندگان، آنان را نلرزاند.

پس از این بحث کوتاه، دیگر جایی برای استهزاء و اعتراض اهل سنت نسبت به نکاح متعه نمی‌ماند جز اینکه کسی ره تعصب کور را بپیماید و از هوای نفسش پیروی نماید. و برای همیشه دلیل قطعی و برهان روشن برای شیعه می‌ماند، چرا که حق همواره پیروز است و برتری دارد. و بر هر مسلمانی لازم است که سخن امام علی علیه السلام را به گوش هوش بسپارد و در آن کمی تأمل و دقت نماید که حضرت، متعه را رحمت و لطفی الهی معرفی می‌کند و چنین هم هست؛ چه رحمتی بالاتر از متعه است که آتش شهوتی را فرو می‌نشاند که در اثر برافروخته شدن گاهی انسان را-چه زن و چه

ص: ۳۵۱

مرد-به صورت جانور درنده ای درمی آورد و چه بسا پس از فرونشاندن آن به زور سرنیزه، طرف مقابل را از بین ببرد.

و بر عموم مسلمانان خصوصا جوانان لازم است بدانند که کیفر زنای محصنه، برای طرفین سنگسار کردن است؛ تا کشته شوند پس در این صورت خداوند بندگانش را بدون لطف و رحمت نمی گذارد که او خود خالقشان است و غرائز درونیشان را خود ایجاد کرده است و می داند چه چیز آنان را آرامش می بخشد، و اگر خدای بخشنده و مهربان به بندگانش لطف کرد و متعه را برای آنان حلال نمود، پس دیگر چه نیازی به زنا کردن می ماند جز اینکه انسانی جنایتکار و بدبخت باشد که دست به چنین کار زشتی با آن پیامدهای خطرناک بزند. درست مانند بریدن دست دزد که اگر بیت المالی باشد و نیازمندان و مستمندان را بی نیاز سازد، دیگر کسی جز بدبخت و جنایتکار دست به دزدی نمی زند.

خداوندا از تو طلب آمرزش و مغفرت می نمایم! من در دوران جوانی گاهی به خود می گفتم که چرا این قدر احکام اسلام ظالمانه و شدید است که دستور اعدام مرد و زنی را فقط به خاطر یک عمل جنسی می دهد که ممکن است هر دو طرف یکدیگر را دوست داشته باشند!! آن هم چه اعدامی؟! سخت ترین و شدیدترین کشتن و در جلو روی تمام مردم، آنان را سنگسار کردن! آری، ممکن است چنین احساس را نزد بسیاری از جوانان مسلمان، بخصوص در دوران معاصر بیابیم زیرا در مدرسه و خیابان و همه جا، اختلاط میان زن و مرد وجود دارد و این بی حجابی ها و بدحجابی ها هم بیشتر به این عمل کمک می کند. و اصلا عاقلانه نیست مسلمانی را که-مثلا-در یک شهر مذهبی بزرگ شده است، مقایسه کنیم با

مسلمانی که در یک کشور غرب زده و متمدن! که در همه چیز می خواهد از غرب تقلید کند؛ و بدین سان من نیز مانند بسیاری از جوانان مسلمان در یک کشمکش درونی همیشگی می زیستم؛ کشمکشی بین تمدن غربی یا بهتر بگویم غریزه ای که از من می خواست پاسخ مثبت به آن بدهم و عقیده ای که مرا از کیفر اخروی می ترساند چرا که در کشورهای ما کار بسیار بدی مانند زنا، کمتر مجازات دارد! و اگر مسلمانی از آن دوری جوید به حکم وجدانش می باشد؛ تازه با آن جو فاسدی که وجود دارد انسان یا باید به خودش فشار بیاورد که در نتیجه ممکن است به بیماریهای روانی خطرناکی گرفتار شود و یا اینکه خودش را فریب دهد و خدا را نادیده بگیرد و کم و بیش در منجلاهای فساد و تباهی سقوط کند.

حقیقت این است که من اسرار اسلام را نیافتم و پی به آسانی و سیر در احکام اسلام نبردم تا روزی که شیعه را شناختم و در تمام عقیده های شیعیان گشایش و رحمت فراگیر و حل همه مشکلات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را یافتم و در خلال این معتقدات بود که فهمیدم احکام خدا، سهل و آسان است و هرگز نارسائی و خشونت در آن راه ندارد و خدای سبحان، مشقت و دشواری در دین برای ما قرار نداده است.

بنابراین، امامت رحمت است، عصمت رحمت است، بداء رحمت است، قضا و قدر طبق عقیده شیعیان رحمت است، تقیه رحمت است، ازدواج متعه بزرگترین رحمت است و در کوتاه سخن، این همان حقی است که محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم - که برای جهانیان رحمت است - آن را آورده است.

خدایا! ما را به آنچه فراموش کردیم یا اشتباه نمودیم، مؤاخذه

نفرما!

خدایا! آن امور طاقت فرسا را که بر پیشینیان تکلیف کردی برای ما قرار مده.

خدایا! ما را فراتر از توانمان، تکلیف نفرما و بیامرز ما را و ببخشای گناهانمان را و بر ما رحمت فرما که تنها یار و یاور ما توئی، و ما را بر گروه کافران یاری بخش.

ص: ۳۵۴

این ادعا به خودی خود، بقدری زشت و ناروا است که هیچ مسلمان معتقد به مکتب خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله و سلم، آن را تحمل نمی کند، چه شیعه باشد و چه سنی. زیرا خود پروردگار متعهد به محافظت قرآن شده و فرموده است:

«إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ».

همانا ما قرآن را نازل کردیم و ما قطعاً آن را حفظ می کنیم.

پس هیچ کس نمی تواند حتی یک حرف در آن کم و زیاد کند زیرا آن معجزه جاودانه پیامبران صلی الله علیه و آله و سلم می باشد که باطل هرگز در آن راه ندارد و خدای حکیم و دانا آن را فرستاده است.

واقعیت این است که تحریف قرآن امری است محال زیرا بسیاری از اصحاب آن را از برداشتند و در حفظش مسابقه می گذاشتند و در طول دوران های گذشته تا به امروز همواره فرزندان خود را وادار به حفظ کردن و از بر نمودن آن می کردند، پس دیگر هیچ انسان یا هیچ گروه و حتی هیچ دولتی هم نمی تواند آن را تحریف و تبدیل نماید.

اگر ما سراسر کشورهای اسلامی در شرق و غرب و شمال و جنوب گیتی را بگردیم، همین قرآن موجود را بدون هیچ کم

و کاستی می یابیم و هرچند مسلمانان به فرقه ها و مذاهب گوناگون تقسیم شوند، بازهم قرآن تنها عامل در برگیرنده همه آنان است که هیچ یک از امت بزرگ اسلامی در آن اختلاف ندارند، مگر در مورد تأویل ها و تفسیرها که هر حزبی به آنچه نزد خودشان است خرسندند، و آنچه به شیعه نسبت داده می شود در مورد تحریف قرآن، چیزی جز تهمت و شایعه پراکنی و دروغ نیست چرا که اثری از این عقیده در میان شیعیان وجود ندارد.

و اگر عقیده شیعیان را درباره قرآن بخوانیم، اجماع آنان بر تنزیه قرآن از هر تحریفی مشاهده می شود.

نویسنده کتاب عقائد الامامیه، شیخ محمد رضا مظفر می گوید:

«ما معتقدیم که قرآن وحی منزل است که از سوی خدای متعال بر زبان پیامبر اکرم جاری شده و همه چیز در آن بیان شده است. و این از معجزات جاویدان پیامبر است که بشر از مقابله با آنچه از نظر بلاغت و فصاحت و چه از نظر محتوای بالا و حقایق و معارف والا، ناتوان و عاجز مانده است و هیچ گونه تغییر و تبدیل و تحریفی در آن راه ندارد، و این قرآنی که هم اکنون در میان ما است و آن را تلاوت می کنیم، همان قرآنی است که بر پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» نازل شده است، و هر که ادعائی جز این داشته باشد، تحریف کننده یا غلطانداز و یا نادان و خطاکار است و ره گمراهی را پیموده است چرا که این سخن الهی و کلام جاویدان خداوند است که باطل نه در میان و نه در پیش و نه در پس در آن راه ندارد».

از آن که بگذریم، احکام شیعیان و فقه آنان معروف است و در

دسترس همگان قرار دارد، پس اگر قرآنی جز این در میان آنان وجود داشت، مردم قطعاً از آن باخبر می شدند.

فراموش نمی کنم، نخستین باری که به کشور شیعیان مسافرت کردم، در ذهنم شایعه های زیادی وجود داشت، و لذا هرگاه یک کتاب بزرگ و ضخیمی را می یافتم، فوراً آن را برمی داشتم و مطالعه می کردم که شاید به آن قرآن مخصوص!! دست یابم ولی به سرعت این پندارها بر باد رفت و دانستم که این هم یکی از تهمتها و افتراها علیه شیعیان است که مردم را به آنان بدبین کنند، ولی به هر حال همواره چیزی که باعث این همه تهمت و افترا می شود، باقی می ماند و آن کتابی است به نام «فصل الخطاب فی اثبات تحریف کتاب رب الارباب» تألیف میرزا حسین نوری طبرسی، متوفای سال ۱۳۲۰ هجری که شخصی شیعی است، و تهمت زدگان می خواهند مسئولیت این کتاب را بر شیعیان تحمیل کنند و این بی انصافی است.

ای بسا کتابها که نوشته شده و از حقیقت دور است و فقط گویای نظر نویسنده و مؤلفش می باشد و در آن ها خوب و بد، راست و دروغ، حق و باطل و اشتباه و صواب گنجانده شده است، و چنین کتابهایی نزد تمام گروه های اسلامی یافت می شود و اختصاص به شیعیان ندارد، بلکه به اهل سنت نزدیک تر است تا شیعیان (۱)، پس آیا بر ما روا است که مسئولیت نوشتجات وزیر فرهنگ مصر و استاد ادب عربی دکتر طه حسین را در مورد قرآن و شعر جاهلی بر اهل

ص: ۳۵۷

۱- (۱) - زیرا کتاب «فصل الخطاب» نزد شیعیان ارزش و اهمیتی ندارد، درحالی که روایتهای کم و زیاد شدن آیات قرآن را صحاح اهل سنت از قبیل بخاری و مسلم و احمد بن حنبل آورده اند.

سنت تحمیل کنیم؟! و یا حتی آنچه را که بخاری روایت کرده-و آن را صحیح می دانند-در مورد کم و زیاد شدن آیات قرآن و همچنین صحیح مسلم و دیگر کتابهایشان؟

ولی چه بهتر که از این تهمت صرف نظر کنیم و سیئه را با حسنه پاسخ دهیم؛ و چه خوش گفت استاد محمد مدنی مدیر دانشکده شریعت در دانشگاه الازهر مصر که می نویسد:

«و اما اینکه گفته شده امامیه (شیعیان) معتقد به کم شدن آیات قرآن می باشند، هرگز چنین نیست، و احادیثی که در کتابهایشان آمده است، مانند همان احادیثی است که در کتابهای ما نیز وجود دارد، و اهل تحقیق و پژوهش از هر دو گروه، آن را تکذیب کرده اند و بطلانش را اثبات نموده اند، و امروز دیگر در میان شیعیان امامیه یا زیدیه کسی وجود ندارد که بدان معتقد باشد، چنانکه در میان اهل سنت نیز کسی بدان معتقد نیست».

و افرادی که خواهان تحقیق بیشتر در این زمینه هستند، به کتاب «اتقان سیوطی»-به عنوان نمونه-مراجعه کنند که از قبیل چنین روایتی در آن بسیار دیده می شود.

یکی از نویسندگان مصری در سال ۱۴۹۸ کتابی به نام «الفرقان» تألیف کرد که آن را پر از روایتهای دروغین و غیر قابل قبول در رابطه با تحریف قرآن نمود و از کتابها و مصادر اهل سنت نقل کرده بود که دانشگاه الازهر از حکومت درخواست مصادره این کتاب را کرد زیرا با دلیل و بحث علمی، بطلان آن معلوم بود. حکومت به آن درخواست، پاسخ مثبت داد و کتاب را مصادره کرد. نویسنده کتاب شکایتی تقدیم دادگاه کرد و درخواست جبران خسارت نمود که

آیا با این حال می توان گفت که اهل سنت قداست قرآن را نمی پذیرند؟ یا معتقد به کم و زیاد در آیات قرآن می باشند چرا که فلان شخص کتابی در این زمینه نوشته است؟!

و همچنین شیعه امامیه نیز، اگر در کتابهایشان چیزی از آن قبیل پیدا شود، مانند کتابهای اهل سنت است. در این میان علامه بزرگوار ابو الفضل بن حسن طبرسی از علمای بزرگ امامیه در قرن ششم هجری در کتاب خود «مجمع البیان لعلوم القرآن» می گوید:

«اما ادعای افزایش در آیات قرآن که اجماع بر بطلانش است و اما نقصان در آن را برخی از اصحاب ما روایت کرده اند و گروهی از اهل سنت نیز پذیرفته اند که در قرآن تغییر و نقصانی وجود دارد ولی مذهب راستین اصحاب ما، خلاف آن را می رساند که سید مرتضی «قدس سره» این مطلب را بیان کرده و در کتاب «مسائل الطرابلسیات» به تفصیل در بطلان هر نوع کم و زیادی در قرآن بحث کرده است. وی چنین می گوید: صحت نقل قرآن بدیهی است و علم به آن مانند علم به کشورها و حوادث بزرگ و رویدادهای مهم و کتابهای مشهور و اشعار عرب است که در مورد قرآن، عنایت بیشتری مبذول شده و نگهبانانی در طول تاریخ اسلام داشته است که در هیچ مورد دیگری چنین نبوده زیرا قرآن معجزه نبوت و مصدر تمام علوم شرعی و احکام دینی است و علمای مسلمین بالاترین تلاش و کوشش خود را در نگهبانی و حراست از آن، مبذول داشته اند تا آنجا

که تمام اختلافهای مربوط به اعراب، قرائت، حروف و آیاتش را یادداشت کرده اند، پس با این همه دقت شدید و عنایت راستین، چگونه می تواند کم و زیاد داشته باشد یا تغییر و تبدیل در آن پیدا شود؟! (۱).

و برای اینکه معلوم شود این تهمت به اهل سنت نزدیک تر است تا شیعیان، و تو ای خواننده عزیز بدانی که اهل سنت دیگران را به چیزی که خود بدان سزاوارترند، متهم می سازند، و این یکی از انگیزه هائی بود که مرا وادار به بررسی کلیه عقاید کرد زیرا هرگاه خواستم شیعیان را در چیزی انتقاد کنم، بیزاری خود را از آن اثبات کرده و آن را به خودم چسبانند و دانستم که آنها راست می گویند و سخن حق بر زبان می رانند و در خلال کنجکاوی و پژوهشم بحمد الله قانع شدم و شاید جنابعالی هم بخواهی دلیل را از کتابهای اهل سنت بیابی که مطمئن شوی آنها خود معتقد به تحریف قرآن و کم و زیاد شدن در آن هستند، پس این مطالب را تقدیم شما می کنم:

طبرانی و بیهقی دو سوره را جزء قرآن آورده اند که هر دو را نقل می کنم.

نخستین سوره این است:

«بسم الله الرحمن الرحيم انا نستعينك و نستغفرک و نثني عليك الخير كله و لا نكفرک و نخلع و نترك من يفجرک!» و سوره دوم چنین است:

ص: ۳۶۰

۱- (۱) -مقاله استاد محمد مدنی مدیر دانشکده شریعت در دانشگاه الازهر به نقل از مجله رساله الاسلام-عدد چهارم-سال ۱۱-ص ۲۸۲ و ۲۸۳.

«بسم الله الرحمن الرحيم-اللهم اياك نعبد و لك نصلی و نسجد و اليك نسعی و نحفد، نرجو رحمتك و نخشى عذابك-الجد ان عذابك بالكافرين ملحق!»

راغب در محاضرات، این دو سوره را، سوره های قنوت نامیده است و می گوید که: سرور ما عمر بن الخطاب در قنوت، این دو سوره را می خواند و این دو در مصحف ابن عباس و مصحف زید بن ثابت موجود است (۱).

امام احمد بن حنبل در مسندش از ابی بن کعب نقل می کند که گفت: سوره احزاب را در چند آیه می خوانید؟ به او گفته شد:

هفتاد و چند آیه. او گفت: «من با رسول خدا صلی الله علیه و سلم، آن را به اندازه سوره بقره یا بیشتر خواندم و آیه رجم هم در آن است!» (۲).

ای خواننده خردمند! تو خود شاهدی این دو سوره که در کتاب اتقان و کتاب الدر المنثور سیوطی آمده است و طبرانی و بیهقی هم آن را نقل کرده اند و آنها را سوره های قنوت نامیده اند، اصلاً در کتاب خدا اثری از آن نیست. و این دلالت دارد بر اینکه قرآنی که در دست ما است، این دو سوره را که در مصحف ابن عباس و مصحف زید بن ثابت آمده است، کم دارد و همچنین دلالت دارد بر اینکه غیر از مصحف موجود، مصحفهای دیگری هم هست؛ و اینکه اهل سنت این دو سوره را در دعای قنوت صبحگانه می خوانند و من خودم آن ها را از برداشتم و در قنوت صبحگاهی می خواندم.

ص: ۳۶۱

۱- (۱) -جلال الدین سیوطی در اتقان و در الدر المنثور.

۲- (۲) -مسند احمد بن حنبل- ج ۵-ص ۱۳۲.

اما روایت دوم که امام احمد آن را در مسندش آورده، می گوید که تقریباً سه چهارم سوره احزاب ناقص است! زیرا سوره بقره دارای ۲۸۶ آیه است حال آنکه سوره احزاب بیش از ۷۳ آیه ندارد و اگر احزاب قرآن را بشماریم، سوره بقره بیش از پنج حزب است درحالی که سوره احزاب، یک حزب بیشتر نیست. و این سخن ابی بن کعب است که می گوید: ما همراه با پیامبر آن را مانند سوره بقره یا بیشتر از آن می خواندیم، درحالی که او معروفترین قاریان قرآن است که در دوران پیامبر حافظ قرآن بوده است و عمر او را انتخاب کرد که نماز تراویح را با مردم به جماعت برگزار کند (۱)، سخن او، بی گمان، ایجاد شک و دودلی می کند.

امام احمد بن حنبل در مسندش از ابی بن کعب نقل کرده که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: خدای تبارک و تعالی به من امر کرد که قرآن را بر تو (ابی بن کعب) بخوانم. ابی می گوید: پس پیامبر سوره «لَمْ يَكُنِ الَّذِينَ كَفَرُوا» را که خواند، در آن اضافه کرد:

«و لو ان ابن آدم سأل واديا من مال فأعطيه لسأل ثانيا، فلو سأل ثانيا فأعطيه لسأل ثالثا، و لا يملأ جوف ابن آدم الا التراب و يتوب الله على من تاب، و ان ذلك الدين القيم عند الله الحنيفه غير المشركه و لا اليهوديه و لا النصرانيه و من يفعل خيرا فلن يكفره»!! (۲).

و اگر فرزند آدم به اندازه ذره ای از من درخواست پول کند، پس به او بدهم، دوباره درخواست می کند و اگر بازهم به او بدهم سه باره

ص: ۳۶۲

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۲۵۲.

۲- (۲) - مسند امام احمد بن حنبل- ج ۵- ص ۱۳۱.

می خواهد و هیچ چیز درون انسان را پر نمی کند جز خاک و خداوند بر هر کس که توبه کند می بخشاید و دین استوار نزد خداوند اسلام است نه شرک و نه یهودیت و نه نصرانیت و هر که کار خیری کند، نتیجه اش را می بیند!!! (۱).

حافظ، ابن عساکر در شرح حال ابی بن کعب آورده است که ابو الدرداء با گروهی از اهالی دمشق، رهسپار مدینه شدند. بر عمر بن خطاب که وارد شد، این آیه را خواند:

«ان الذین کفروا جعل فی قلوبهم الحمیة، حمیة الجاهلیة و لو حمیتهم کما حموا لفسد المسجد الحرام»!!

در قلوب کافران، عصبیت جاهلیت گذارده شد و اگر شما هم مانند آنها تعصب بخرج دهید، مسجد الحرام به تباهی کشیده می شود!!!

عمر بن خطاب گفت: چه کسی این قرائت را به شما آموخته است؟

گفتند: ابی بن کعب. پس او را طلبید و به آنان گفت بخوانید. آنها همان آیه را تکرار کردند. ابی بن کعب به عمر بن خطاب گفت: آری! من به آنها یاد داده ام! عمر به زید بن ثابت گفت: تو بخوان. او مانند سایر مردم خواند. سپس عمر گفت: من جز این را نمی دانم. ابی بن کعب گفت: بخدا قسم، ای عمر، تو می دانی که من حاضر می شدم در وقتی که (اصحاب) غایب بودند، و نزدیک می شدم وقتی که دور بودند اکنون به خدا سوگند می خورم اگر دوست داشته باشی، حاضرم در منزل بمانم و هیچ قرائتی یا حدیثی را به کسی یاد ندهم

ص: ۳۶۳

۱- (۱) - سستی کلمات و درهم بودن محتوا و ناموزون بودن معانی، بقدری روشن است که اگر کسی اندک شناختی از قرآن داشته باشد، متوجه دروغ بودن و بی معنی بودن این جملات می شود. (مترجم)

تا بمیرم.

عمر گفت: خداوند مرا ببخش. و رو به ابی کرده گفت: تو خود می دانی که خداوند علم زیادی را به تو بخشیده است، پس از آنچه می دانی به مردم بیاموز!!

می گوید: عمر به جوانی برخورد کرد که در قرآن چنین می خواند: «النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَ أَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَ هُوَ أَبٌ لَهُمْ» به او گفت: ای جوان! این را از کجا آورده ای؟ گفت:

این مصحف ابی بن کعب است. پس نزد او رفت و از او پرسید، ابی در پاسخ گفت: آن وقتی که من با قرآن انس داشتم تو از کف زدن در بازارها لذت می بردی (۱).

ابن اثیر در جامع الاصول و همچنین ابو داود در سننش و حاکم در مستدرکش مانند این آیه آورده اند.

حال ای برادر خواننده! به خودت واگذار می کنم که درباره چنین روایتی که در کتابهای اهل سنت پر است، خودت اظهار نظر کنی درحالی که آنها از این روایات غفلت دارند و به شیعیان تهمت می زنند، حال آنکه شیعیان ده یک این ها را ندارند.

باز هم ممکن است برخی از لجوجان اهل سنت، این روایتها را نیز مورد انتقاد قرار داده و حتی به امام احمد اعتراض کنند که چرا چنین خرافاتی را ذکر کرده و سندهایش را تضعیف کنند به این دلیل که مسند امام احمد و سنن ابو داود از صحاح اهل سنت نیست، چون من خود با آنها طرف شده ام و دیده ام که وقتی به بن بست می رسند حتی در کتابهایی که خود نام صحاح را بر آنها نهاده اند،

ص: ۳۶۴

طعن می زنند که این صحاح شش گانه عبارتند از: بخاری، مسلم، ابو داود، ترمذی، نسائی، ابن ماجه، و برخی سنن ابی داود و موطأ مالک و مسند امام احمد را نیز بر آنها اضافه می کنند.

و برای آن گروه از خودسران و لجوجان، روایتهائی از صحیح بخاری و صحیح مسلم می آورم که دیگر هیچ حرفی نداشته باشند، شاید خدا خواست که بدون تعصب حقیقت را بپذیرند.

امام بخاری در صحیحش (۱) در باب مناقب عمار و حذیفه از علقمه نقل می کند که گفت: وارد شام شدم، دو رکعت نماز بجای آوردم، پس گفتم: خدایا دوست خوبی به من عطا فرما. آنگاه بر گروهی وارد شدم و کنارشان نشستم. پیرمردی آمد و نزدیک من نشست. پرسیدم این کیست؟ گفتند: ابو الدرداء است. به او گفتم:

من از خدا خواسته بودم که یار نیکوکاری را به من معرفی کند، حال خدا دعایم را مستجاب کرد.

او پرسید: اهل کجا هستی؟

گفتم: اهل کوفه ام.

گفت: مگر ابن ام عبد که صاحب نعلین و بالش و آفتابه رسول الله است، در میان شما نیست؟ و مگر آن کس که خداوند از زبان پیامبر «صلی الله علیه و آله» او را از شیطان دور ساخت، در میان شما نیست؟ و مگر رازدار پیامبر «صلی الله علیه و آله» که کسی جز او راز پیامبر را نمی دانست، در میان شما نیست؟ سپس گفت: عبد الله چگونه سوره و اللیل را می خواند؟ من چنین خواندم: «و اللیل اذا یغشی و النهار اذا تجلی و الذکر و الاثنی» گفت: به خدا قسم پیامبر این را دهان به دهان،

ص: ۳۶۵

این چنین به من آموخت. در روایت دیگری اضافه کرده است: آن قدر با من حرف زدند که نزدیک بود آنچه را از پیامبر شنیده بودم، از یاد ببرم(۱).

از این روایتها برمی آید، در قرآنی که نزد ما مسلمانان است کلمه «و ما خلق» اضافه شده است.

بخاری در صحیحش به سند خود از ابن عباس نقل می کند که عمر بن خطاب گفت: خداوند محمد «صلی الله علیه و آله» را به حق مبعوث ساخت و کتاب را بر او نازل کرد، و از جمله آیات قرآن، آیه رجم است که آن را خواندیم و فهمیدیم و درک کردیم. و لذا رسول خدا «صلی الله علیه و آله» رجم کرد و ما هم رجم کردیم. من می ترسم که اگر زمانی بگذرد، مردم بگویند: ما-به خدا قسم-آیه رجم را در کتاب خدا ندیدیم، آنگاه این فریضه واجب را که خدا نازل کرده، ترک کنند.

و در کتاب خدا آمده است که هر که زنا می کند چه مرد باشد و چه زن، در صورتی که شاهد شهادت بدهد یا زن آبستن شود و اقرار کند، باید او را رجم کنند و همچنین ما در کتاب خدا می خواندیم که: «لا ترغبوا عن آباءکم فانه کفر بکم أن ترغبوا عن آباءکم» از پدرانتان روی برنگردانید که برای شما کفر حساب می شود و یا چنین می خواندیم: «ان کفرا بکم أن ترغبوا عن آباءکم»(۲).

امام مسلم نیز در صحیحش در باب (لو أن لابن آدم وادین لابتغی ثالثا) آورده است:

ص: ۳۶۶

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۴- ص ۲۱۶. همین روایت با اختلاف اندکی در الفاظ در صحیح بخاری- ج ۴- ص ۲۱۸ نیز آمده است.

۲- (۲) - صحیح بخاری- ج ۸- ص ۲۶ (باب رجم الجبلی من الزنا اذا أحصنت).

ابو موسی اشعری در پی قاریان اهل بصره فرستاد. سیصد نفر که همه قاری قرآن بودند بر او وارد شدند. گفت: ای نیکان اهل بصره و قاریان آن! قرآن را بخوانید که بزودی دلهایتان تیره گردد چنان که دل‌های پیشینیان سیاه و تیره گشت. همانا ما سوره ای می خواندیم که از نظر تعداد آیات و شدت آنها به سوره براءت شبیه بود و من آن را فراموش کرده ام، فقط یک آیه از آن را ازیر دارم که می گوید:

«لو كان لابن آدم واديان من مال لابتغى واديا ثالثا ولا يملأ جوف ابن آدم الا التراب»- اگر فرزند آدم دو درّه پر از پول داشت، باز درّه دیگری را درخواست می کرد و همانا درون فرزند آدم را جز خاک پر نمی کند!! و سوره دیگری نیز می خواندیم که به مسبّحات (۱) شباهت داشت و آن را هم فراموش کرده ام فقط این آیه را به یاد دارم که می گوید: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ فتنكتب شهادة في أعناقكم فتسألون عنها يوم القيامة»- ای مؤمنان چرا چیزی می گوئید که بدان عمل نمی کنید، پس این شهادت در گردنتان نوشته می شود و روز قیامت درباره آن از شما سؤال خواهد شد (۲).

البته این دو سوره ادعائی که ابو موسی اشعری آنها را فراموش کرده که یکی مانند سوره براءت، یعنی ۱۲۹ آیه و دیگری مانند سوره مسبّحات یعنی تقریبا ۲۰ آیه دارد، هرگز وجود خارجی ندارد جز در خیال ابو موسی. پس ای خواننده عزیز! بخوان و تعجب کن و بخند یا گریه کن که من اختیار را به تو ای پژوهشگر باانصاف واگذار می کنم.

ص: ۳۶۷

۱- (۱) - مسبّحات سوره هائی است که با تسبیح الهی آغاز می شود مانند سبح یا یسّبح. (مترجم).

۲- (۲) - صحیح مسلم - ج ۲ - ص ۷۲۶ - حدیث ۱۱۹.

حال که کتابها و مسانید و صحاح اهل سنت پر است از مثل چنین روایت‌هایی که گاهی ادعائی نقصان و گاهی ادعای زیادی در قرآن دارد، پس این همه اهانت کردن به شیعه ای که اجماع بر بطلان چنین ادعائی دارند، برای چیست؟!

و اگر آن عالم شیعی که نام کتابش «فصل الخطاب» است و در تحریف قرآن نوشته است، در سال ۱۳۲۰ از دنیا رفته است یعنی کتابش را قریب صد سال پیش نوشته، آن عالم سنی مصری پیش از او کتاب «الفرقان» را نوشته یعنی حدود ۴۰۰ سال قبل که شیخ محمد مدنی مدیر دانشکده شریعت در دانشگاه الازهر بدان اشاره کرده است بعلاوه احتمال زیاد دارد که صاحب کتاب «فصل الخطاب» کتاب خود را طبق نظرات کتاب «الفرقان» نوشته باشد چرا که آن شیعی چهارصد سال پس از آن سنی کتابش را نوشته و انگهی وقتی آن کتاب در مصر ممنوع شد و دانشگاه الازهر علیه آن شکایت کرد، با توجه به اینکه هر ممنوعی، مرغوب است، ممکن است در سایر کشورهای اسلامی ممنوع نبوده و بیشترین استفاده را صاحب فصل الخطاب از آن کرده باشد.

به هر حال علما و محققین اهل سنت و شیعه مانند چنین روایت‌هایی را باطل دانسته و با دلیل و برهان ثابت کردند که همین قرآنی که هم اکنون در میان ما و در دسترس ما هست، قرآنی است که بر پیامبرمان حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نازل شده و هیچ زیاد و کم و هیچ تغییر و تبدیلی در آن نیست.

پس چرا اهل سنت در رابطه با روایت‌هایی که شیعه آن را نمی پذیرد و از آن بیزار است، بر آنها خرده می گیرند درحالی که صحاح خودشان، صحت این روایات را ثابت می کند.

مسلمانان! این راه انصاف و عدالت نیست. درست گفت حضرت عیسی که فرمود: آنها کاهی را در چشمان شما می بینند ولی چوبهای بزرگی را در چشمان خودشان نمی بینند.

من این روایتها را با تأسف و تأثر شدید ذکر می کنم و چه خوب بود که آنها را مسکوت گذارده و در زباله دان ها دفن می کردیم ولی چه کنم که برخی از نویسندگان که ادعای تمسک جستن به سنت پیامبر را دارند و پشت سر آنها سرمایه هائی از مؤسسات معروفی، آنان را یاری داده و در تکفیر و طعن بر شیعیان بوژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، تشویق می کنند، مغرضانه دست به هجوم و حمله زده اند، که به آنها می گویم: نسبت به این برادرانتان، تقوا داشته باشید و خدا را فراموش نکنید و به ریسمان الهی چنگ بزنید و متفرق نشوید و نعمت خدا را از یاد نبرید که باهم دشمن بودید، پس میان قلوبتان الفت و دوستی ایجاد کرد و به نعمت الهی، برادر شدید...

ص: ۳۶۹

یکی از موارد اعتراض به شیعیان جمع بین دو نماز ظهر و عصر و دو نماز مغرب و عشاء است که اهل سنت خیال می کنند فقط خودشان نماز را درست برپا می دارند زیرا خداوند می فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» (۱)-نماز برای مؤمنان، به وقتهایش مقرر و واجب شده است و بدین سان شیعیان را بی اعتنا به امر نماز و مخالف حکم خدا و رسولش معرفی می کنند.

پیش از داوری به نفع یا ضرر علیه آنها باید مسئله را از تمام جوانبش مورد بحث و بررسی قرار دهیم و طبق معمول سخن هر دو گروه و استدلالهایشان را بشنویم تا با فهم و درک موضوع حکم کنیم نه اینکه عجولانه، گروهی را محکوم کرده و گروهی را حق به جانب معرفی نمائیم.

اهل سنت و جماعت، اتفاق نظر دارند بر اینکه در «عرفات» جایز است جمع بین دو نماز ظهر و عصر و آن را «جمع تقدیم» می نامند و همچنین جایز می دانند جمع بین مغرب و عشاء در «مزدلفه» و آن را «جمع تأخیر» می نامند، که در این مورد تمام

ص: ۳۷۱

مسلمانان-چه سنی و چه شیعی-بدون استثنا هم رأیند.

اما اختلاف بین شیعه و سنی در جواز جمع بین دو نماز ظهر و عصر یا مغرب و عشا در تمام ایام سال و بدون عذر سفر است.

پیروان ابو حنیفه معتقدند حتی در ایام مسافرت نیز نمی توان جمع کرد و این در حالی است که نصوص روشنی بر جواز آن خصوصا در سفر وجود دارد که بدین سان با اجماع امت-هم شیعه و هم سنی- مخالفت می کنند.

اما مالکی ها و شافعی ها و حنبلی ها جمع بین دو نماز را در سفر جایز می دانند ولی در مورد عذر دیگری مانند ترس و مرض و باران و زمین گل آلود باهم اختلاف دارند.

شیعه امامیه-بدون استثنا-معتقدند بر جواز جمع در غیر سفر یا مرض یا باران و یا ترس که این عقیده را در تبعیت و پیروی از امامان اهل بیت و عترت پاک پیامبر علیهم السلام بدست آورده اند.

اکنون لازم است آنان را مورد اتهام و تردید قرار دهیم زیرا هر وقت اهل سنت بر آنها اشکال می کنند فوراً پاسخ می دهند که ائمه اهل بیت علیهم السلام به آنها یاد داده اند و هر مشکلی برایشان پیش آمده، رفع کرده اند و افتخار می کنند که پیروی از ائمه معصومی می نمایند که به قرآن و سنت، آگاهی کامل دارند.

من به یاد می آورم اولین نمازی را که در آن جمع بین ظهر و عصر کردم نمازی بود که به امامت شهید سید محمد باقر صدر رضوان الله علیه برپا شده بود و با او خواندم چرا که من حتی در نجف بین ظهر و عصر جدائی می انداختم تا اینکه آن روز مبارک رسید که با سید محمد باقر صدر از منزلش بیرون آمدیم و به سوی مسجد رفتیم. در مسجد مقلدینش بودند که مرا بسیار احترام کردند

و جائی را درست پشت سر او برایم قرار دادند و هنگامی که نماز ظهر تمام شد، و نماز عصر برپا شد، به خود گفتم: خوب است جماعت را رها کنم. ولی این کار را نکردم، به دو علت:

۱- هیبت آقای صدر و خضوع و خشوعش در نماز که چقدر مایل بودم نماز طولانی تر شود.

۲- خود را در نزدیک جای نمازگزاران و پشت سر او می دیدم که احساس کردم، نیروئی مرا، بی اختیار، به سوی او می کشاند.

به هر حال نماز عصر که تمام شد، مردم بر او هجوم آورده، پرسشهایی می کردند و من همچنان پشت سرش بودم و سؤال و جوابها را می شنیدم، جز بعضی از جوابها که محرمانه بود، سپس برای صرف نهار مرا با خود به منزلش برد و در آنجا که خودم را مهمان او یافتم، بهترین فرصت بود که راجع به جمع بین دو نماز از او بپرسم.

سید محمد باقر صدر پاسخ داد:

احادیث زیادی از ائمه معصومین علیهم السلام داریم که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، جمع بین نماز ظهر و عصر و همچنین نماز مغرب و عشا کرد بدون اینکه ترس یا سفری وجود داشته باشد و تنها انگیزه اش این بود که امتش به سختی نیفتند.

گفتم: این سختی چیست؟ مگر خدا نمی فرماید: «ما جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ» در دین، حرج و سختی بر شما نیست.

گفت: چون خداوند به همه چیز عالم است، پس به تحقیق علم داشت که در دورانهای بعدی کارهایی همگانی پیش می آید مانند کارهای حکومتی از قبیل سپاه، پلیس و ارتش و کارهای کارمندان مؤسسات عمومی و حتی طلاب و استادان دانشگاه که برای همه

اینان، سخت و مشکل است که پنج بار نماز را در اوقات خود بجای آورند و لذا به رسولش وحی نمود که دو فریضه واجب را در یک وقت بر آنها بخواند تا اوقات نماز سه وقت بجای پنج وقت بشود و این بر مسلمانان آسان تر است و هیچ حرج و مشقتی در آن نیست.

گفتم: مگر سنت نبوی، قرآن را نسخ می کند؟

گفت: من نگفتم که سنت قرآن را نسخ می کند بلکه قرآن را تفسیر می نماید و آنچه بر ما دشوار و سخت است، توضیح می دهد.

گفتم: خداوند می فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا» و در سنت مشهور است که جبرئیل علیه السلام بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و پنج نماز را در شبانه روز بر او خواند که آن نمازها به نامهای ظهر، عصر، مغرب، عشا و صبح نامگذاری شدند.

گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آیه «إِنَّ الصَّلَاةَ...» را تفسیر کرد به تفریق و جمع بین دو نماز، پس آیه دلالت دارد بر تفریق نمازها به پنج وقت یا جمعشان در سه وقت که خدای سبحان آن را وقت صحیح دانسته است.

گفتم: بیخشید آقای من! نفهمیدم! پس چرا خداوند «کتابا موقوتا» فرمود؟

با تبسم گفت: آیا بر این باوری که مسلمانان در ایام حج نماز را در اوقاتش بجای نمی آورند، و چون در عرفه جمع بین ظهر و عصر کرده و در مزدلفه جمع بین نماز مغرب و عشا می کنند، نماز را برپا نمی دارند، درحالی که اقتدا به پیامبر «صلی الله علیه و آله» می کنند؟

کمی اندیشیدم، سپس گفتم: شاید در آنجا عذری بوده است و آن خستگی حجاج است که خداوند خواسته بر آنها تخفیف

گفت: اینجا هم خداوند می خواهد حرج و مشقت را از امت محمد «صلی الله علیه و آله» در دوران های بعدی بردارد تا دین بر آنها سهل و آسان باشد.

گفتم: باز می گردم به این سخنتان که گفتید خداوند به پیامبرش وحی نمود که دو نماز را در یک وقت بر آنها بخواند تا اوقات نماز بجای پنج وقت، تنها سه وقت باشد. این مطلب در چه آیه ای وجود دارد؟

فورا پاسخ داد: در چه آیه ای پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم امر کرده است که در عرفه یا مزدلفه جمع بین دو نماز کنند؟ و در چه آیه ای پنج وقت نماز را ذکر کرده است؟

سکوت کردم و دیگر هیچ پاسخی ندادم، زیرا در این بار، به سخنانش کاملاً قانع شده بودم.

ولی او اضافه کرد: نه هرچه خداوند به پیامبرش وحی می فرستد، قطعاً باید به صورت قرآنی درآید که تلاوت شود:

«قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَاداً لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا» (۱).

بگو اگر دریا مدادی برای کلمات پروردگارم باشد، آب دریا پیش از تمام شدن کلمات پروردگارم، تمام و خشک می گردد، حتی اگر به مانند آن دریای دیگری را به یاری بطلبیم. مگر نه این است که هرچه خداوند به پیامبرش وحی کرده، ما آن را سنت پیامبر می دانیم؟ و لذا است که خداوند می فرماید:

ص: ۳۷۵

«ما آتَاكُمْ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا» (۱).

هرچه پیامبر برای شما آورد (امر کرد) اطاعت کنید و از هرچه نهی کرد، انجام ندهید.

و به عبارت دیگر: هنگامی که پیامبر امر یا نهی می کند، اصحاب حق ندارند به او اعتراض کنند و مطالبه آیه ای از کلام خدا نمایند بلکه باید، بدون چون و چرا، در برابر اوامر و نواهی، مطیع و خاضع باشند چرا که هرچه او می گوید وحی الهی است.

این سخنان آقای سید محمد باقر صدر مرا بهت زده کرد، و من در حقیقت به این مسائل جاهل بودم و لذا بازهم برای اینکه مسئله جمع بین دو نماز واجب بیشتر برایم روشن شود پرسیدم:

-آقای من! آیا ممکن است مسلمان در حالت ضرورت بین دو نماز واجب جمع کند؟

گفت: می تواند بین دو نماز در هر حال و بدون هیچ ضرورت جمع کند.

گفتم: دلیل شما چیست؟

گفت: دلیل ما عمل رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم است که در شهر جمع بین دو نماز کرد، حال آنکه نه در سفر بود و نه خوفی یا بارانی یا ضرورتی وجود داشت و این را فقط برای برداشتن حرج و سختی از ما انجام داد. و این مطلب بحمد الله از طریق ائمه اطهار برای ما ثابت است و حتی برای شماها نیز ثابت است!

تعجب کردم که چگونه چنین مطلبی بر ما ثابت است در صورتی که قبل از آن روز از آن چیزی نشنیده بودم و هیچ یک از اهل

ص: ۳۷۶

سنت را ندیده بودم که بدان عمل کنند بلکه به عکس می دیدم که باطل می دانستند خواندن نماز را و لو به یک دقیقه قبل از اذان چه رسد به اینکه شخصی آن را ساعتها قبل از وقتش یعنی همراه با نماز ظهر بخواند یا اینکه نماز عشا را همراه با نماز مغرب بخواند و این در نزد ما باطل و مورد اعتراض شدید است.

آقای صدر که تعجب و سرگردانی مرا دریافته بود، آهسته به یکی از حاضرین دستور داد دو کتاب صحیح بخاری و صحیح مسلم را بیاورد. و به او امر کرد که احادیث مربوط به جمع بین دو نماز واجب را برای من پیدا کند. و سرانجام خودم در صحیح بخاری خواندم که چگونه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم بین دو نماز ظهر و عصر و دو نماز مغرب و عشا جمع کرد و در صحیح مسلم باب مفصلی درباره جمع بین دو نماز در وطن بدون خوف و باران و سفر، هست که آن را نیز مطالعه کردم.

به هر حال خیلی مایه تعجب و شگفتی من شد، هر چند باز هم نزد خود می اندیشیدم که نکند این دو کتاب (بخاری و مسلم) که نزد آنان است، تحریف شده و در آن کم و زیاد کرده اند و قصد کردم که هر وقت به تونس بازگشتم، آنها را مورد مطالعه قرار دهم.

سید محمد باقر صدر پس از این، نظر مرا پرسید.

گفتم: حق با شما است و در آنچه می گوئید راستگو و صادق هستید. ولی دلم می خواهد سؤال دیگری نیز بکنم.

گفت: بفرما.

گفتم: آیا می شود جمع بین هر چهار نماز کرد، چنان که بسیاری از مردم، وقتی به خانه بازگشتند هر چهار نماز ظهر و عصر و مغرب و عشا را به صورت قضا بجا می آورند؟

ص: ۳۷۷

گفت: این کار جایز نیست مگر در صورت ضرورت، زیرا ضرورتها، ممنوعات را مباح می سازند، چرا که به هر حال نماز بر مؤمنین امری واجب و لازم است «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَوْقُوتًا».

گفتم: خود شما گفتید که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم تفریق کرد و جمع کرد و از آن، وقتهای نماز را که مورد رضایت خدای سبحان است فهمیدیم.

گفت: نماز ظهر و عصر وقت مشترکی دارند که از زوال آفتاب (ظهر) تا غروب آن ادامه دارد و نماز مغرب و عشا نیز وقت مشترکی دارند که از غروب (مغرب) آغاز و تا نیمه شب ادامه دارد و اما نماز صبح یک وقت بیش ندارد که از طلوع فجر است تا طلوع آفتاب؛ پس هر که با این اوقات مخالفت کند، با آیه کریمه «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ...» مخالفت کرده است. پس ما نمی توانیم نماز صبح را قبل از طلوع فجر یا بعد از طلوع آفتاب بخوانیم، چنانکه نمی توانیم نماز ظهر و عصر را قبل از زوال یا بعد از غروب آفتاب بخوانیم یا اینکه نماز مغرب و عشا را قبل از غروب و یا پس از نیمه شب بخوانیم.

از آقای صدر سپاسگزاری کردم و هرچند از سخنانش کاملاً قانع شده بودم، ولی جمع بین دو نماز نکردم مگر پس از بازگشت به تونس و تعمق در تحقیق و پژوهش و سرانجام تشیع و استبصارم.

این داستان من بود با شهید صدر رحمه الله علیه در مورد جمع بین دو نماز واجب و آن را ذکر کردم که برادران اهل سنتم بدانند:

اولاً-چگونه بود اخلاق و رفتار علمائی که تواضع کردند تا به حق وارثان انبیاء در دانش و اخلاق شدند.

ثانیاً-چگونه ما از صحاح خودمان بی خبریم و مسائلی را مورد

اعتراض قرار می دهیم که خود معتقد به صحت آنها هستیم و آنها از سنت صحیح پیامبر است و در نتیجه ما افعال رسول خدا را مورد استهزا و مسخره قرار می دهیم و باز هم ادعا می کنیم که ما اهل سنتیم!!

به اصل موضوع بازمی گردم و می گویم: اگر ما به سخنان شیعیان از در شک و تردید وارد می شویم که همه چیز را به ائمه اهل بیت ارجاع می دهند و شاید ائمه اهل بیت از آن سخنان مبرّا باشند، ولی دیگر نمی توانیم در صحاح خودمان شک و تردید کنیم زیرا ما خودمان را متعهد به پذیرش آنها کرده ایم و اگر در آنها شک کنیم، دیگر از چه باقی می ماند؟!

بنابراین، بر انسان پژوهشگر لازم است که انصاف بدهد و در تمام تحقیقاتش، خدای را مدّ نظر خویش قرار دهد و رضایت حق تعالی را جلب کند شاید خدا او را به صراط مستقیم هدایت کرد و گناهانش را بخشید و در بهشت برین جایش داد.

اکنون روایتی را که علمای اهل سنت در مورد جمع بین دو نماز واجب، آورده اند دریاب تا دیگر نیندیشی که این از بدعتهای شیعیان است.

امام احمد بن حنبل در مسندش از ابن عباس نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم در مدینه مقیم بود و مسافر نبود، باین حال هم نماز ظهر و عصر (۸ رکعت) و هم نماز مغرب و عشا (۷ رکعت) را باهم خواند(۱).

امام مالک در موطأ از ابن عباس روایت کرده که گفت: رسول

ص: ۳۷۹

خدا نماز ظهر و عصر و نماز مغرب و عشا را به صورت جمع (باهم) بجای آورد درحالی که نه خوفی وجود داشت و نه سفری در کار بود(۱).

امام مسلم در صحیحش در باب جمع بین دو نماز در حضر می گوید: ابن عباس گفت: رسول خدا نماز ظهر و عصر را باهم و نماز مغرب و عشا را باهم بجای آورد بی آنکه خوفی باشد یا در حال مسافرت باشد(۲).

و همچنین ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و سلم جمع بین دو نماز ظهر و عصر و دو نماز مغرب و عشا در مدینه کرد بدون خوف و باران. می گوید: به ابن عباس گفتم: چرا چنین کرد؟ گفت: برای اینکه امتش در مشقت نیافتند(۳).

و برای اینکه بدانی این سنت نبوی نزد تمام اصحاب مشهور بوده و به آن عمل می کردند، از مسلم بشنو که در صحیحش در همان باب می گوید:

ابن عباس روزی پس از عصر تا وقتی که آفتاب غروب کرد و ستاره ها پیدا شدند، مشغول سخنرانی بود. مردم فریاد زدند:

نماز! نماز! راوی می گوید: یکی از قبیله بنی تمیم آمد و بدون توقف داد می زد: نماز! نماز! ابن عباس به او گفت: آیا تو می خواهی سنت را به من بیاموزی، مادرت به عزایت بنشیند؟! سپس گفت: من خودم پیامبر صلی الله علیه و سلم را دیدم که جمع بین دو نماز ظهر و عصر و دو نماز مغرب و عشا می کرد. و در روایت دیگری، ابن عباس به آن

ص: ۳۸۰

۱- (۱) - موطأ امام مالک (شرح حوالک) ج ۱- ص ۱۴۴- حدیث ۴.

۲- (۲) - صحیح مسلم- ج ۱- ص ۴۸۹- حدیث ۴۹.

۳- (۳) - صحیح مسلم- ج ۱- ص ۴۹۰- حدیث ۵۱.

شخص گفت: تو می خواهی نماز را به ما یاد بدهی درحالی که در دوران پیامبر «صلی الله علیه و آله» جمع بین دو نماز می کردیم(۱).

امام بخاری در صحیحش در باب وقت مغرب می گوید: آدم روایت کرد که شعبه از عمرو بن دینار روایت کرده که گفت: جابر بن زید را شنیدم از ابن عباس نقل می کند که گفت: پیامبر صلی الله علیه و سلم ۷ رکعت را باهم و ۸ رکعت را باهم بجای آورد(۲).

بخاری در صحیحش در باب وقت عصر گوید: ابا امامه می گفت: با عمر بن عبد العزیز نماز ظهر را بجای آوردیم، سپس خارج شدیم و بر انس بن مالک وارد شدیم، دیدیم نماز عصر می خواند. به او گفتم: عمو! این چه نمازی بود که خواندی؟ گفت:

نماز عصر، و این چنین بود نماز خواندن رسول خدا صلی الله علیه و سلم که ما با او می خواندیم(۳).

حال با این همه روایت که در صحاح اهل سنت هست و ما به تعداد کمی بسنده کردیم، جا ندارد تعجب کنیم که چرا اهل سنت، در این مورد شیعیان را توهین می کنند؟ و طبق معمول می گویم که:

«يقولون ما لا يفعلون» می گویند آنچه که به آن عمل نمی کنند و در مورد مسأله ای که معتقد به صحت و درستی آن هستند، بر دیگران اعتراض می کنند!!

امام جماعت شهر «قفصه»(۴) روزی برخاست و در برابر نماز گزاران، به ما مستبصرین توهین کرد و گفت: می بینید که اینها

ص: ۳۸۱

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۴۹۲ - حدیث ۵۸.

۲- (۲) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۴۰ - (باب وقت المغرب).

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۱۳۸ - (باب وقت العصر).

۴- (۴) - قفصه از شهرهای تونس و زادگاه مؤلف است.

دین تازه ای آورده اند زیرا پس از نماز ظهر برمی خیزند و مشغول نماز عصر می شوند. این دین تازه ای است و هیچ ربطی به دین محمد رسول خدا ندارد! اینها درست با قرآن مخالفت می کنند که می فرماید: «إِنَّ الصَّلَاةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ كِتَابًا مَّوْقُوتًا» و خلاصه هرچه می توانست در فحش و ناسزا به مستبصرین کوتاهی نکرد.

یکی از آن مستبصرین که جوان درس خوانده و روشنفکری بود با ناراحتی و رنجش نزد من آمد و سخنان آن امام جماعت را بازگو کرد. من کتابهای صحیح بخاری و صحیح مسلم را به او دادم و از او خواستم که کتابها را در مورد درست بودن جمع بین دو نماز به او نشان دهد که بداند این کاملاً مربوط به سنت پیامبر است، زیرا خودم نمی خواستم با او وارد بحث شوم چرا که در گذشته با زبانی نرم با او بحث کرده بودم ولی او با فحش و ناسزا و تهمت پاسخم داده بود.

به هر حال دوستم آن بار که به مسجد رفت، پس از تمام شدن نماز، در مقابل حاضرین از امام پرسید: نظر شما در رابطه با جمع بین دو نماز چیست؟

امام گفت: این از بدعتهای شیعیان است.

دوستم گفت: ولی در صحیح بخاری و مسلم مورد تأیید قرار گرفته است.

گفت: این سخن اصلاً درست نیست.

فورا دوستم آن دو کتاب (صحیح بخاری و صحیح مسلم) را به او داد و گفت: باب جمع بین الصلواتین را مطالعه کن. هنگامی که او حقیقت را یافت، برای اینکه در برابر نماز گزاران آبروی خود را حفظ کند، کتابها را روی هم گذاشت و به دوستم داد و گفت: این

مخصوص پیامبر است و توهم اگر می خواهی پیمبر بشوی، می توانی این چنین نماز بخوانی!!!

دوستم می گفت: من فهمیدم آدم نادان و جاهل و متعصبی است، و لذا از آن روز سوگند یاد کردم که دیگر پشت سر او نماز نخوانم.

ای خواننده باانصاف، خود به این تعصب جاهلانه ای که دیده ها را کور و دلها را سیاه می کند تا از دیدن حق بگریزد، بنگر و خود قضاوت کن. داستان این مرد شباهت دارد به داستانی که نقل می کنند: دو نفر برای صید از منزل بیرون رفتند. از دور سیاهی دیدند. اولی گفت آن کلاغ است، ولی دومی اصرار کرد که بز است.

به هر حال هر دو بر رأی خود اصرار کردند تا اینکه نزدیک سیاهی شدند، دیدند حق با اولی بوده و کلاغ است. و کلاغ بیچاره هم از ترس آنها پرواز کرد و رفت. اولی گفت: به تو نگفتم: این کلاغ است.

حال قانع شدی؟ ولی دوستش باز هم اصرار بر نظر خود داشته گفت: سبحان الله! بزی است که پرواز می کند!!

به هر حال از دوستم خواستم دوباره نزد آن امام نادان بروم و به او بفهمانم که ابن عباس چنان نمازی می خوانده، و انس بن مالک و بسیاری از اصحاب جمع بین دو نماز می کرده اند؛ پس چرا می خواهد آن را مخصوص پیامبر بداند. تازه مگر پیامبر بهترین الگو برای ما نیست؟ «و لکم فی رسول الله اسوه حسنه»؟ ولی دوستم پوزش خواست و گفت: هیچ لزومی ندارد زیرا اگر خود پیامبر هم نزد او بیاید، قانع نمی شود.

این حقیقتی است تلخ که کتاب خدا نیز این احتمال محال را چنین بیان می کند:

«فَإِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ إِذَا وَلَّوْا مُدْبِرِينَ، وَمَا أَنْتَ بِهَادِ الْعُمِّيِّ عَن ضَلَالَتِهِمْ، إِنْ تُسْمِعُ إِلَّا مَنْ يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ مُسْلِمُونَ» (۱).

تو ای پیامبر، این مردم مرده (به ظاهر زنده) را نمی توانی به سخن حق شنوا کنی و دعوت خود را نمی توانی به گوش این کران که روی برمی گردانند برسانی و نیز تو نمی توانی مردمی را که کوردل اند از گمراهیشان برهانی، تو تنها می توانی آنان را که به آیات ما ایمان دارند و تسلیم امر ما هستند، سخن خدا را به آنها برسانی و تفهیمشان کنی.

در هر صورت، بسیاری از جوانان وقتی به این حقیقت (جمع بین دو نماز) پی بردند و صحت آن را دانستند، بحمد الله به نماز خواندن بازگشتند درحالی که آن را ترک کرده بودند زیرا از خواندن نماز در پنج وقت ناتوان بودند و از اینکه چهار وقت را یکجا در شب جمع کرده و باهم به صورت قضا بخوانند، هم ملول و خسته شده بودند، و اینجا بود که حکمت جمع بین دو نماز واجب را دریافتند، زیرا تمام کارمندان و دانشجویان و حتی عامه مردم در این سه وقت به راحتی می توانستند نماز را بخوانند، و بدین سان سخن پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را نیز فهمیدند که برای رفع سختی و حرج از امتش، بین دو نماز جمع می کرد.

ص: ۳۸۴

علمای شیعه اجماع دارند بر برتری سجده کردن بر زمین زیرا از اهل بیت عصمت علیهم السلام از قول جدشان صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کنند که فرمود: «بهترین سجود، سجود بر زمین (خاک) است» و در روایت دیگری فرمود: «سجده روا نیست جز بر زمین یا چیزی که از زمین می روید و خوردنی و پوشیدنی نیست».

نویسنده وسائل الشیعه از محمد بن علی بن الحسین از هشام بن حکم از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: «سجده بر زمین بهتر و بافضیلت تر است زیرا دلیل بر تواضع و خضوع بیشتری است».

در روایت دیگری از محمد بن حسن به اسنادش از اسحاق بن فضل نقل می کند که از امام صادق علیه السلام در رابطه با سجده بر بوریائی که از نی بافته شده پرسید. حضرت فرمود: اشکال ندارد.

ولی سجده بر زمین، نزد من محبوبتر است، چرا که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گذاشتن صورت را بر زمین دوست می داشت، و من هم برای تو دوست می دارم چیزی را که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دوست می داشته است.

اما علمای اهل سنت سجده بر فرش و قالی را نیز جایز می دانند هرچند بر بوریا برتر می دانند. در برخی از احادیثی که بخاری

و مسلم در صحیح خود نقل کرده اند، تأکید بر این دارد که رسول خدا صلی الله علیه و آله سجده گاه کوچکی از سعف درخت خرما و گل درست کرده بود و روی آن سجده می کرد.

مسلم در صحیحش در کتاب حیض از یحیی بن یحیی و ابو بکر بن ابی شیبه از ابو معاویه از اعمش از ثابت بن عبید از قاسم بن محمد از عایشه نقل می کند که گفت: رسول خدا صلی الله علیه و سلم به من فرمود: سجده گاه (مهر) مرا از مسجد بیاور. گفتم: من در حال حیض هستم فرمود: حیض تو در دستت نیست!

اصل روایت چنین است: «قالت: قال لی رسول الله: ناولینی الخمره من المسجد. قالت: فقلت: انی حائض. فقال: ان حیضتک لیست فی یدک» (۱) سپس در معنای کلمه «خمره»، مسلم اضافه می کند: «و الخمره هی السجاده الصغیره، مقدار ما یسجد علیها» معنای خمره، سجده گاه کوچکی به اندازه سجده کردن است.

و برای استدلال بر اینکه رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، سجده بر زمین را دوست می داشت، روایتی از صحیح بخاری نقل می کنیم که از ابو سعید خدری نقل می کند که رسول خدا در دهه میانه ماه رمضان (از دهم تا بیستم) اعتکاف می کرد. یکی از سالها که معتکف در مسجد بود شب بیست و یکم که فردایش می خواست از اعتکاف خارج شود فرمود: هر که با من اعتکاف می کرد، در این دهه آخر اعتکاف کند که من (در گذشته) امشب را به خواب دیده بودم و فراموش کرده بودم و در صبح آن روز به خواب دیدم که بر آب و گل سجده می کنم، پس در این دهه آخر اعتکاف را فراموش نکنید

ص: ۳۸۶

۱- (۱) - صحیح مسلم - ج ۱ - ص ۲۴۵ حدیث ۱۳، سنن ابی داود ج ۱ - ص ۶۸.

و در هر روز فرد آن را بیاید. راوی گوید: آن شب باران آمد، مسجد که بر داربستی چوبین قرار داشت، در اثر باران سقفش چکه کرد، پس در همان صبح روز بیست و یکم رسول خدا را با دو چشمانم دیدم که اثر آب و گل در پیشانی مبارکش، پدیدار است(۱).

و برای اینکه بدانیم اصحاب نیز سجده را بر زمین در حضور پیامبر «صلی الله علیه و آله» برتر می دانند، به روایت امام نسائی در سننش در باب تبرید الحصى للسجود علیه می نگریم که می گوید: قتیبه گفت: عباد از محمد بن عمرو از سعید بن حرث از جابر بن عبد الله نقل می کند که گفت: نماز ظهر را با رسول خدا صلی الله علیه و سلم بجای آوردیم، پس به اندازه کف دستی سنگ در دستم گذاشتم تا سرد شود پس در دست دیگرم آن را قرار دادم که وقتی به سجود می روم زیر پیشانیم بگذارم(۲).

از آن که بگذریم، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: «جعلت لی الارض مسجدا و طهورا»(۳)-زمین برای من جای سجده و پاک قرار داده شد.

و همچنین فرمود: «جعلت لنا الارض کلها مسجدا و جعلت ترتبها لنا طهورا»(۴)-تمام زمین برای ما سجده گاه و خاک آن پاک قرار داده شده است.

پس چرا مسلمانان نسبت به شیعیان، تعصب به خرج می دهند، برای اینکه به جای سجده بر فرش، بر خاک و بر زمین سجده

ص: ۳۸۷

۱- (۱) - صحیح بخاری- ج ۲- ص ۲۵۶ (باب الاعتکاف فی العشر الاواخر).

۲- (۲) - سنن امام نسائی- ج ۲- ص ۲۰۴ (باب تبرید الحصى للسجود علیه).

۳- (۳) - صحیح بخاری- ج ۱- ص ۸۶ (کتاب التیمم).

۴- (۴) - صحیح مسلم- ج ۲- ص ۶۴ (کتاب المساجد و مواضع الصلاه).

می کنند؟ و کار به جایی رسیده است که آنان را تکفیر می کنند و بهتان می زنند به اینکه اینان پرستش بت ها می کنند؟! و چه شده است که در عربستان سعودی اگر مهر را در جیب یا چمدان شیعیان ببینند، فوراً آنها را کتک می زنند؟!

آیا این همان اسلامی است که ما را امر به احترام یکدیگر می کند و فرمان می دهد که هر مسلمان موحدی شهادت دهد به وحدانیت پروردگار و رسالت محمد «صلی الله علیه و آله» و نماز بخواند و زکات بدهد و روزه بگیرد و حج خانه خدا بجای آورد، اهانت او حرام است. و آیا می شود کسی تصور کند که انسان شیعی این قدر سختی ها و مشکلات را تحمل کند و این قدر ضرر و زیان ببیند تا اینکه به حج خانه خدا و زیارت قبر پیامبر «صلی الله علیه و آله» نائل آید، با این حال بت پرست باشد؟!

آیا اهل سنت قانع نمی شوند به سخن شهید سید محمد باقر صدر که در کتاب نخستینم «آنگاه هدایت شدم» نقل کردم، که وقتی از تربت از او پرسیدم؛ گفت: ما برای خدا بر زمین سجده می کنیم. پس فرق است بین سجده بر خاک و سجده برای خاک!

و اگر انسان شیعی احتیاط می کند تا سجودش پاک و مقبول نزد خداوند باشد، و اوامر رسول خدا و ائمه اطهار از اهل بیت علیهم السلام را اجرا می نماید، خصوصاً در زمان ما که تمام مساجد به فرشهای گرانقیمت فرش شده است و یا با موکت فرش شده که معلوم نیست از چه ماده ای ساخته شده و بیشتر از کشورهای غیر اسلامی وارد می شود و سجود بر آن روا نیست، پس باز هم سزاوار است که این انسان شیعی را که این قدر به صحت نمازش اهمیت می دهد، از خود برانیم و او را متهم به کفر و شرک، به دلیل شبهه ای نادرست

این مسلمان شیعی که به امور دینش خصوصا به نمازش که ستون دین است، این قدر اهمیت می دهد که حتی گاهی می بینی کمر بندش را باز می کند و ساعتش را-وقت نماز-از دستش بیرون می آورد زیرا آن کمر بند و بند آن ساعت از چرم است و نمی داند از کجا آمده است (و پاک است یا نه؟) و حتی گاهی شلوار فرنگیش را بیرون می آورد تا با شلوارهای گشاد نماز بخواند و تمام این کارها را به خاطر احتیاطش و اهمیتش به نماز انجام می دهد زیرا خود را در برابر خدای بزرگ می یابد و خوش ندارد با وضعیتی که خدایش نمی پسندد، به ملاقاتش برود؛ آیا چنین انسانی سزاوار آن همه استهزاء و بیزاری است یا مستحق تعظیم و احترام؟ چرا که شعائر الهی را تعظیم کرد، و تعظیم شعائر الهی از تقوای دلها، برگرفته می شود.

ای بندگان خدا! تقوای الهی را پیشه کنید و سخن متین بر زبان جاری سازید «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ لَمَسَّكُمْ فِي مَا أَفَضْتُمْ فِيهِ عَذَابٌ عَظِيمٌ، إِذْ تَلَقَّوْنَهُ بِالْأَلْسِنَةِ تَبْتُكُمُ وَتَقُولُونَ بِأَفْوَاهِكُمْ مَا لَيْسَ لَكُمْ بِهِ عِلْمٌ وَتَحْسَبُونَهُ هَيِّنًا وَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ عَظِيمٌ» (۱)- و اگر فضل و رحمت خدا شامل حالتان نمی شد، به مجرد گفتن این سخنان، به شما عذابی سخت می رسید.

زیرا شما آن سخنان منافقان را از زبان یکدیگر بازگو کرده و سخنی بر زبان می رانید که به آن آگاهی ندارید، و این کار را آسان می شمارید درحالی که نزد خداوند بسیار سهمگین است.

رجعت یعنی بازگشت به دنیا پس از مرگ، و این مسئله مختص شیعیان است که من در کتابهای اهل سنت بسیار جستجو کردم، ولی اثری از آن نیافتم جز در بعضی عقاید صوفیان که از عقاید غیبی است و اگر کسی به آن معتقد نباشد کافر نمی شود چنانکه ایمان بدان کامل نمی گردد و یا اینکه ایمان، متوقف بر آن نیست.

به عبارت روشنتر، اعتقاد به رجعت یا عدم اعتقاد به آن، سود و زیانی ندارد، ولی به هر حال، عبارت از روایتهایی است که شیعیان از ائمه اطهار سلام الله علیهم نقل کرده اند که خدای سبحان در آینده برخی از مؤمنان و صالحان و برخی از جنایتکاران و ستمگران را زنده می کند تا مؤمنین از دشمنانشان که دشمنان خدایند، در دنیا پیش از آخرت، انتقام بگیرند.

و اگر این روایات صحیح باشد- که صحیح هم است و نزد شیعه تواتر دارد- الزام و تعهدی به اهل سنت نمی دهد که حتما بدان معتقد باشند، تازه ما هم به آنها نمی گوئیم که باید بدان معتقد باشند، به این علت که ائمه اهل بیت آن را از جد بزرگوارشان صلی الله علیه و آله و سلم، روایت کرده اند، نه خیر! ما که خود را متعهد به انصاف

در بحث و نداشتن تعصب نموده ایم، هرگز آنها را ملزم نمی کنیم جز در مواردی که خودشان، خویشان را ملزم کرده اند و در صحاحشان آورده اند و از اینکه روایتهای رجعت در کتابهای آنان نیامده است، پس آنها آزادند که این روایتهای را نپذیرند و اگر یکی از شیعیان آنان را خواست مجبور به چنین عقیده ای کند، حق دارند رد کنند. ولی حال که شیعیان اعتقاد به رجعت را بر کسی تحمیل نمی کنند و کسی که بدان معتقد نباشد یا حتی تکذیب هم کند، کافر نمی دانند، پس دیگر لزومی ندارد این همه هیاهو و سروصدا علیه شیعیان بلند کنید که چرا معتقد به رجعت هستند، و به هر حال روایات رجعت نزد آنها ثابت است و انگهی بعضی از آیات را نیز به رجعت تفسیر می کنند، مانند سخن حق که می فرماید:

«وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ» (۱).

و به یاد آر روزی را که از هر امتی، گروهی از آنان که آیات ما را تکذیب می کنند، برمی انگیزیم و ردیف می شوند.

در تفسیر قمی از ابن ابی عمیر، از حماد، از امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود: مردم درباره این آیه چه می گویند: «وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا»؟ گفتم: می گویند که آن روز قیامت است.

گفت: نه چنان است که می گویند، آن روز، رجعت است. مگر در روز قیامت خداوند از هر امتی، تنها یک فوج برمی انگیزاند و بقیه را رها می کند؟! نه خیر، درباره قیامت می فرماید: «وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ

ص: ۳۹۲

مِنْهُمْ أَحَدًا» (۱) - و آنان را محشور کردیم و هیچ یک را فروگذار ننمودیم.

در کتاب عقائد الامامیه شیخ محمد رضا مظفر آمده است: این عقیده امامیه گرفته شده از اهل بیت علیهم السلام است که خدای متعال گروهی از مردگان را به همان قیافه ای که قبلاً داشتند، به دنیا باز می گرداند، پس برخی را عزت بخشیده و برخی را ذلیل و خوار می کند و پیروان حق را بر اهل باطل و مظلومین را بر ظالمین غلبه می دهد، و آن زمان، هنگام قیام مهدی آل محمد علیه و علیهم السلام خواهد بود.

و کسی بر نمی گردد جز آن کس که مقامش در ایمان به اوج رسیده یا در فساد بیشترین سهم را داشته، سپس دوباره می میرند و پس از مرگ، محشور می شوند و پاداش و کیفر خویش را درمی یابند و خدای متعال در قرآن کریم آرزوی این بازگشت شدگان را که حتی در بازگشت، درستکار نشدند و به غضب الهی دچار گشتند، ذکر می کند که چگونه برای بار سوم از خدا می خواهند که باز گردند، شاید اصلاح شوند: «قَالُوا رَبَّنَا أَمَنَّاتُنَّ وَأَحْيَيْتَنَا اٰثْنَيْنِ فَاعْتَرَفْنَا بِذُنُوبِنَا فَهَلْ اِلٰى خُرُوجٍ مِّنْ سَبِيْلٍ» (۲) - گفتند خدایا دو بار ما را میراندی و دو بار زنده مان کردی، پس ما به گناهانمان اعتراف می کنیم، آیا راه بازگشتی وجود دارد؟! (۳).

من می گویم: اگر اهل سنت به رجعت ایمان نیاورند، کاملاً حق دارند ولی هرگز حق ندارند نسبت به کسی که آن را باور دارد، اهانت کنند زیرا نصوص نزد آنان ثابت است و کسی که علم ندارد و نمی داند نسبت به کسی که علم دارد، اعتراضی نباید داشته

ص: ۳۹۳

۱- (۱) - سوره کهف - آیه ۴۷.

۲- (۲) - سوره مؤمن - آیه ۱۱.

۳- (۳) - کتاب عقائد الامامیه مظفر - ص ۶۷ (عقیده سی و دوم).

باشد، همچنان که جاهل نسبت به عالم حق اعتراض ندارد و به هر حال ایمان نداشتن به چیزی دلیل بطلانش نیست، چه بسا دلیل و برهان هائی که مسلمانان دارند ولی اهل کتاب از یهود و نصاری به آن معتقد نیستند. و چه عقاید و روایاتی، نزد اهل سنت خصوصاً اولیا و صالحین و اصحاب و مسلک های صوفیانه شان وجود دارد که به نظر محال و غیر ممکن می رسد ولی انگیزه ای برای مسخره کردن و به استهزا گرفتن عقاید اهل سنت نمی شود.

و اگر رجعت در قرآن و سنت پیامبر دلیل و مدرک دارد و بر خداوند هم که محال نیست (۱)، پس وقوع آن در امت محمد «صلی الله علیه و آله» خصوصاً اگر از طریق اهل بیت علیهم السلام رسیده باشد، محال و غیر

ص: ۳۹۴

۱- (۱) - خداوند در این زمینه نمونه هائی را در قرآن ذکر کرده است مانند آن آیه که می فرماید: «أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَرْيَةٍ وَ هِيَ خَاوِيَةٌ عَلَى عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّى يُحْيِي هَذِهِ اللَّهُ بَعْدَ مَوْتِهَا فَأَمَاتَهُ اللَّهُ مِائَةَ عَامٍ ثُمَّ بَعَثَهُ» (سوره بقره- آیه ۲۵۹) یا مانند کسی که بر روستائی گذر کرد که ویران شده بود گفت: خداوند چگونه می خواهد این مردگان را پس از مرگ زنده کند، پس خداوند صد سال او را میراند، سپس زنده اش کرد. و همچنین خداوند گروهی از بنی اسرائیل را کشت، سپس آنان را زنده کرد: «وَ إِذْ قُلْتُمْ يَا مُوسَى لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى نَرَى اللَّهَ جَهْرَةً فَأَخَذَتْكُمُ الصَّيَاعِقُ، وَ أَنْتُمْ تَنْظُرُونَ، ثُمَّ بَعَثْنَاكُمْ مِنْ بَعْدِ مَوْتِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ» (سوره بقره- آیه ۵۴) و به یاد آورید هنگامی که گفتید ای موسی، ما به تو ایمان نمی آوریم تا وقتی که خدا را آشکارا ببینیم، پس صاعقه ای شما را فراگرفت و آن وضعیت را خودتان مشاهده کردید، سپس شما را پس از مرگتان، زنده گردانیدیم شاید خدای را شکر کنید. و درباره اصحاب کهف که بیش از ۲۰۰ سال به صورت مرده در غارشان ماندند، می فرماید: «ثُمَّ بَعَثْنَاهُمْ لِنَعْلَمَ أَيُّ الْحِزْبَيْنِ أَحْصَى لِمَا لَبِئُوا أَمِيداً» (سوره کهف- آیه ۱۱) سپس آنان را برانگیختیم تا معلوم نماییم کدام یک از آن دو گروه، مدت بقای خود در آن غار را بهتر می تواند شمارش کند. این کتاب خدا است که داستان رجعت را در امت های گذشته بازگو می نماید، پس وقوع رجعت در امت پیامبر اسلام «صلی الله علیه و آله» محال نیست.

ممکن نمی باشد، زیرا اهل بیت، راستگو و عالم اند و اما سخن برخی از آدمهای هرزه و فضول که می گویند عقیده به رجعت، عقیده به تناسخ است که بعضی از ملحدین بدان معتقدند، سخنی باطل و بی ارزش است، چرا که هدفی جز غوغا و هیاهو علیه شیعیان ندارند، چه اینکه معتقدین به تناسخ معتقد نیستند که انسان با جسم و جان و صورت و ماهیتش به دنیا بازمی گردد بلکه می گویند که روح از انسانی که می میرد منتقل می شود به بدن انسان دیگری که تازه به دنیا می آید یا به بدن حیوانی؛ و این سخن، کاملاً واضح است که هیچ ربطی ندارد به عقیده مسلمانانی که معتقد به قیامت و برانگیختن مردم از قبرهایشان با جسم و جان خودشان می باشند.

بنابراین، رجعت ارتباطی با تناسخ به هیچ وجه ندارد و این سخن جاهلانی است که نمی توانند بین شیعیان و کمونیست ها تشخیص دهند.

ص: ۳۹۵

مقصود ما از غلو و زیاده روی در حبّ ائمه، این نیست که کسی از محدودهٔ حق خارج شده باشد و دنبال هوای نفس رفته باشد تا اینکه محبوب و معشوقش، همان پروردگار و معبودش گردد، چرا که این کفر و شرک است و هیچ مسلمانی که معتقد به مکتب اسلام و نبوت حضرت محمد «صلی الله علیه و آله» است، آن را قبول ندارد. و همانا پیامبر بزرگ اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، حدودی را برای این حب و دوستی قرار داد، آنگاه که به امام علی علیه السلام فرمود:

«هلک فیک اثنان، محبّ غال و مبغض قال».

دو نفر در تو هلاک شدند، یکی محبّی که به حدّ غلو رسیده است و دیگری دشمنی که از تو روی برمی گرداند.

و فرمود:

«یا علی، انّ فیک مثلاً من عیسی بن مریم، أبغضته الیهود حتی بهتوا أمّه، و أحبّه النصارى حتی أنزلوه بالمنزله التی لیس بها» (۱).

ص: ۳۹۷

۱- (۱) - مستدرک حاکم ج ۳-ص ۱۲۳، تاریخ دمشق ابن عساکر ج ۲-ص ۲۳۴، تاریخ الکبیر بخاری ج ۲-ص ۲۸۱، تاریخ الخلفای سیوطی-ص ۱۷۳، خصائص نسائی-ص ۲۷، ذخائر العقبی ص ۹۲، صواعق المحرقة ابن حجر-ص ۱۲۳.

یا علی، تو از یک نظر مانند عیسی بن مریمی که یهودیان او را دشمن داشتند، تا آنجا که به مادرش بهتان زدند و مسیحیان آن قدر او را دوست داشتند که مقامش را فراتر از آنچه بود رساندند (یعنی او را به درجه الوهیت رساندند)

و این معنائی است که با واژه «غلو» تناسب دارد زیرا محبت بقدری زیاد می شود که محبوب به درجه الوهیت می رسد و منزلتی برای او فرض می شود که در او نیست و یا اینکه دشمنی به قدری زیاد گردد که به درجه بهتان زدن و تهمت دروغ بستن برسد.

و اما شیعیان در محبت علی و ائمه از اولاد علی، غلو نمی کنند بلکه آنان را به منزلتی می رسانند که هم معقول است و هم رسول خدا «صلی الله علیه و آله» آن را می پذیرد و آن اینکه: اینان، اوصیا و جانشینان پیامبرند و هرگز کسی معتقد به نبوتشان هم نیست چه رسد به الوهیتشان و تو ای خواننده عزیز سخن غوغائیان که ادعا می کنند شیعه، علی را پروردگار خود می دانند، از گوش به در کن که اگر همچنین گروهی باشند، نه تنها شیعه نیستند که اصلاً نمی توانند دارای مذهب هم باشند و حتی از خوارج هم نیستند؛ پس گناه شیعیان چیست که می خواهند دعوت خدا و پیامبرش را اجابت کنند که فرمود:

«قُلْ لَا أَسْئَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى» (۱).

بگو، ای پیامبر، من از شما اجر رسالت نمی خواهم جز مودت خویشان و اهل بیتم.

و مودت همان گونه که معلوم است، بالا-تر از محبت است زیرا در مورد محبت رسول خدا «صلی الله علیه و آله» می فرماید: «هیچ یک از شما

ص: ۳۹۸

ایمانتان کامل نیست مگر اینکه برای برادران مؤمنان دوست داشته باشید، همان را که برای خودتان دوست می دارید».

ولی مؤدّت بر شما واجب می کند که به خاطر طرف مؤدّت، خود را از چیزی محروم بدارید و بر او ایثار کنید.

به هر حال گناه شیعیان چیست که می خواهند پیامبر از آنان راضی باشد زیرا می فرماید:

«یا علی، أنت سید فی الدنیا و سید فی الآخرة، من أحبّک فقد أحبّنی و من أبغضک فقد أبغضنی، و حبیبک حبیب الله و بغیضک بغیض الله و الویل لمن أبغضک»^(۱).

یا علی، تو در دنیا و آخرت سروری، هر که تو را دوست داشته باشد مرا دوست داشته و هر که تو را دشمن بدارد مرا دشمن داشته. دوست تو دوست خدا است و دشمن تو دشمن خدا و وای به حال کسی که ترا دشمن بدارد.

و همچنین می فرماید:

«حبّ علی ایمان و بغضه نفاق»^(۲).

دوستی علی ایمان، و دشمنیش نفاق است.

و می فرماید:

«من مات علی حبّ آل محمد مات شهیدا، ألا و من مات علی حبّ آل محمد، مات مغفورا له، ألا و من مات

ص: ۳۹۹

۱- (۱) - مستدرک حاکم ج ۳- ص ۱۲۸ می گوید: این حدیث صحیح است بنابر قول شیخین، نور الابصار شبلنجی ص ۷۳،
ینابیع الموده ص ۲۰۵، الرياض النظره ج ۲- ص ۱۶۵.

۲- (۲) - صحیح مسلم ج ۱- ص ۸۶ حدیث ۱۳۱، صواعق المحرقة ص ۱۲۲، کنز العمال ج ۱۱- ص ۵۹۹.

علی حبّ آل محمد مات تائباً، ألا- و من مات علی حبّ آل محمد مات مؤمناً مستکمل الایمان، ألا و من مات علی حبّ آل محمد بشره ملک الموت بالجنه»(۱).

هر که بر محبت آل محمد از دنیا برود، شهید مرده است؛ هان! هر که بر محبت آل محمد بمیرد، در حالی مرده است که مورد آموزش قرار گرفته، هان! هر که بر محبت آل محمد بمیرد، با توبه مرده است؛ هان! هر که بر محبت آل محمد بمیرد، مؤمنی با ایمان کامل از دنیا رفته، هان! هر که بر محبت آل محمد بمیرد، ملک الموت او را بشارت به بهشت دهد.

آری! چیست گناه شیعیان اگر کسی را دوست داشته باشند که پیامبر درباره اش فرمود:

«غدا لأعطينَ رایتی الی رجل یحب الله و رسوله و یحبّه الله و رسوله»(۲).

فردا پرچم و لوازم را به مردی می دهم که خدا و رسولش را دوست می دارد و خدا و رسولش او را دوست می دارند.

پس کسی که دوست و حبيب علی است، دوست خدا و حبيب رسولش است و او به حق مؤمن می باشد و دشمن علی دشمن خدا و دشمن رسول خدا است و بی گمان منافق است.

امام شافعی در محبت اهل بیت می گوید:

یا اهل بیت رسول الله حبکم فرض من الله فی القرآن أنزله

کفاکم من عظیم الفخر أنکم من لم یصلّ علیکم لا صلاه له

ص: ۴۰۰

۱- (۱) - تفسیر کبیر ثعلبی (آیه مودت) و تفسیر زمخشری (کشاف)، تفسیر فخر رازی ج ۷- ص ۴۰۵، احقاق حق تستری ج ۹-

ص ۴۸۶.

۲- (۲) - صحیح بخاری ج ۴- ص ۲۰ و ج ۵- ص ۷۶، صحیح مسلم ج ۴- ص ۱۸۷۱ حدیث ۳۳ (باب فضائل علی بن ابی

طالب).

ای اهل بیت پیامبر، دوستی و محبت شما، امر واجبی است که خداوند در قرآن، آن را اعلام داشت. افتخار بزرگ شما همین بس که هر که بر شما صلوات نفرستد، نمازش درست نیست (۱).

فرزدق نیز در قصیده معروف خود درباره آنها می گوید:

«گروهی که محبت آنان عین دین و دشمنیشان کفر و تقرب به آنها مایه نجات و رستگاری است. اگر اهل تقوی را بشمارند، آنان امامان و پیشوایانشان اند و اگر برترین اهل زمین را بخواهند نام ببرند، نام آنان برده می شود».

بنابراین، شیعیان چون خدا و رسولش را دوست داشتند، این محبت بر آنان واجب گردید که اهل بیت پیامبر (فاطمه و علی و حسن و حسین علیهم السلام) را نیز دوست بدارند و احادیث در این مورد، افزون از حد شمارش است که علمای اهل سنت در صحاحشان آورده اند و برای نمونه به برخی از آنها اشاره کردیم.

حال که محبت علی و محبت اهل بیت - بطور کلی - محبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم است، بر ما لازم است که اندازه لازم از این محبت را بدانیم تا معلوم شود غلو زیاده روی وجود دارد یا خیر؟.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: ۴۰۱

۱- (۱) - اشاره به تشهد نماز واجب است، که حتی اهل سنت نیز در آنجا واجب می دانند که ضمن فرستادن صلوات بر پیامبر، بر آل محمد نیز صلوات فرستند «اللهم صل علی محمد و علی آل محمد كما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم...» با این حال در موارد دیگر غالباً صلوات را فقط بر پیامبر می فرستند در صورتی که پیامبر این چنین صلواتی را ناقص و «بتراء» می داند. (مترجم)

«لا يؤمن أحدكم حتى اکون احبّ الیه من ولده و والده و الناس اجمعین» (۱).

هیچ یک از شما ایمان نمی آورد مگر اینکه من در نزد او محبوبتر از فرزندانش و پدرش و تمام مردم باشم.

بر این اساس، مسلمان باید علی و اولادش، (ائمه طاهرین) را از تمام مردم، من جمله خانواده و فرزندانش، محبوبتر بداند و ایمان تمام نیست جز به آن، همان گونه که پیامبر فرمود. از این روی، شیعیان غلو و زیاده روی در محبت نمی کنند، بلکه حق هر چیزی را به اندازه لازم ادا می کنند، و به تحقیق که پیامبر به آنها امر کرده است که منزلت و مقام علی را مانند منزلت و مقام سر نسبت به بدن و دو چشم به سر بدانند و آیا هست کسی که از دو چشمانش و از سرش بگذرد؟

ولی از سوی دیگر می بینیم که اهل سنت در محبت و احترام اصحاب بیش از حدّ، زیاده روی می کنند و شاید این عکس العملی در مقابل شیعه باشد که عدالت تمام اصحاب را نمی پذیرند و بدین سان بنی امیه، اصحاب را بالا می بردند و اهل بیت را تحقیر می کردند و حتی هنگامی که صلوات بر پیامبر و آلش می فرستادند، «و علی اصحابه اجمعین» نیز اضافه می کردند زیرا صلوات و درود بر اهل بیت فضیلتی منحصر به فرد است، پس برای اینکه این فضیلت را به دیگری نیز بدهند، اصحاب را به آن درجه والا و ارجمند، بالا بردند، غافل از اینکه خدای سبحان به تمام مسلمانان من جمله اصحاب پیامبر امر کرده است که بر محمد

ص: ۴۰۲

۱- (۱) - صحیح بخاری - ج ۱ - ص ۸۹ (باب وجوب محبه رسول الله...) صحیح ترمذی.

و علی و فاطمه و حسنین صلوات بفرستند و هر که بر آنها صلوات نفرستد، و فقط اکتفا کند به صلوات بر پیامبر، نمازش باطل و مردود است، همان گونه که در صحیح بخاری و مسلم به اثبات رسیده است.

و اینکه می گوئیم درباره اصحاب غلو می کنند زیرا اهل سنت وقتی معتقد به عدالت تمام اصحاب می شوند، از حدود منطق و حق فراتر می روند، چرا که خدا و رسولش شهادت داده اند که در میان آنان فاسقان، مارقان، قاسطان، منافقان و مرتدان از دین وجود دارند(۱).

و غلو کاملاً هویدا است وقتی که می گویند: پیامبر اشتباه می کند و یک صحابی، اشتباه او را تصحیح می نماید!! یا اینکه شیطان در حضور پیامبر، بازی می کند ولی از عمر فرار می کند!! و غلو کاملاً مشهود است در آن سخن که می گوید: اگر خداوند مسلمانان را-با وجود پیامبر در میان آنان-به مصیبتی مبتلا ساخت، کسی جز عمر بن خطاب از آن نجات نمی یابد!!

و غلو روشن تر و واضح تر است هنگامی که سنت پیامبر را نادیده می گیرند و از سنت اصحاب پیروی می کنند خصوصاً سنت خلفای راشدین، که خلاصه ای از آن را بیان کردیم. و غلو اهل سنت به اندازه ای رسیده است که بکلی اجازه نمی دهند سخنی درباره اصحاب یا انتقادی از آنان بشود. و اگر در این زمینه خواهان تفصیل بودی، به بحث خویش ادامه ده.

ص: ۴۰۳

۱- (۱) - صحیح بخاری (باب الحوض) ج ۴-ص ۹۴، صحیح مسلم ج ۴-ص ۱۷۹۲.

این هم یکی از مسائلی است که اهل سنت بر شیعیان خرده می گیرند و اعتراض می کنند و حتی برخی از آنان، این مطلب را مورد تمسخر و استهزا قرار می دهند زیرا معتقدند که محال است یک انسان ۱۲ قرن زنده بماند و دور از دیدگان مردم باشد. حتی یکی از نویسندگان معاصر نوشته است: «شیعیان، اندیشه امام غائب را از پیش خود جعل کردند زیرا در طول زمان با ظلم و ستم فزون از حد حاکمان مواجه بوده اند و از این روی، خود را به آرزوی دیدار مهدی منتظر تسلی می دهند که او بیاید و زمین را پر از عدل کند و از دشمنانشان انتقام بگیرد».

در سالهای اخیر بویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران، بحث درباره مهدی منتظر بیشتر شد زیرا پاسداران انقلاب (و سایر مردم) این مطلب را شعار خود قرار داده و همواره دعا می کردند:

«خدایا، خدایا، تا انقلاب مهدی، خمینی را نگهدار» و اینجا است که مسلمانان بویژه جوانان روشنفکر در همه جا، از حقیقت مهدی می پرسند و پیوسته سؤال می کنند: آیا مهدی منتظر واقعیت دارد؟ و آیا در عقاید اسلامی اثری از او هست یا اینکه از ساختگی های

علی رغم کتابهای بی شماری که علمای شیعه (۱)، در گذشته و حال، درباره مهدی منتظر به تفصیل نوشته اند و علی رغم تماس بسیاری از سنی ها با برادران شیعه شان در کنفرانسهای گوناگون و بحث در مسائل مختلف، با این حال این مسئله، نزد بسیاری از مردم به صورت معمائی حل نشده مانده است زیرا تاکنون گوشه‌هایشان عادت به شنیدن مانند چنین روایت‌هایی نکرده است (۲).

پس حقیقت مهدی منتظر در عقاید اسلامی چیست؟

بحث در این موضوع، به دو بخش تقسیم می شود:

بخش اول: جستجو از امام مهدی در کتاب و سنت.

بخش دوم: بحث درباره زندگی، غیبت و ظهور آن حضرت.

اما در مورد بخش اول، شیعه و سنی اتفاق نظر دارند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، به قدوم و ظهور او بشارت داده و به اصحابش فرموده است که: خداوند او را در آخر الزمان ظاهر خواهد ساخت، که احادیث امام مهدی علیه السلام را شیعیان و اهل سنت در صحاح و مسانید خود نقل کرده اند، و من هم طبق وعده ای که داده ام، استدلال نمی کنم جز با احادیثی که نزد اهل سنت ثابت

ص: ۴۰۶

۱- (۱) - مانند شهید محمد باقر صدر در کتابش: بحث حول المهدی.

۲- (۲) - لازم به تذکر است که بنیاد معارف اسلامی قم، موسوعه ای بزرگ در هفت مجلد درباره حضرت مهدی موعود علیه السلام تهیه کرده که تاکنون پنج جلد آن به چاپ رسیده است و تمام احادیثی را که اهل سنت یا شیعیان درباره آن حضرت در کتابها و مصادر خود به نقل از حضرت رسول یا ائمه اطهار آورده اند و همچنین آیات قرآنی که تأویل به آن وجود مقدس شده است، همه را در این موسوعه جمع آوری کرده و نامش را «معجم احادیث الامام المهدی» نامیده اند که به حق کتاب ارزنده و منحصر به فردی است. (مترجم)

و صحیح است:

در سنن ابو داود آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «اگر از دنیا جز یک روز نماند، خداوند آن روز را بقدری طولانی می کند که یکی از اهل بیتم برانگیخته شود، نام او نام من و نام پدرش نام پدر من است، زمین را پر از عدل و داد می کند پس از اینکه پر از ظلم و ستم شده باشد» (۱).

در سنن ابن ماجه آمده است:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: «ما اهل بیتی هستیم که خداوند بجای دنیا، آخرت را برای ما برگزید و همانا، اهل بیتم پس از من آوارگی و مصیبت‌های بسیاری می بینند، تا اینکه قومی از سوی مشرق برمی خیزند که دارای پرچم‌های سیاه هستند، و طلب خیر می کنند که به آنها داده نمی شود، پس می جنگند و پیروز می شوند، و هرچه بخواهند به آنها داده می شود ولی این بار نمی پذیرند تا اینکه حکومت را بدست مردی از اهل بیتم واگذار می کنند که جهان را پر از عدل کند پس از آنکه پر از ظلم شده باشد» (۲).

و همچنین، ابن ماجه در سننش می گوید:

رسول خدا صلی الله علیه و سلم فرمود: مهدی از ما اهل بیت است، مهدی از فرزندان فاطمه است و فرمود: «مهدی در امت من خواهد آمد، اگر حکومتش کوتاه باشد کمتر از هفت سال یا نه سال

ص: ۴۰۷

۱- (۱) - سنن ابو داود ج ۲ - ص ۴۲۲.

۲- (۲) - سنن ابن ماجه ج ۲ - حدیث شماره ۴۰۸۲ و ۴۰۸۷.

نخواهد بود که ائمتم در طول دوران حکومتش، آن چنان متنعم می شوند و از نعمتهای الهی لذت می برند که هیچ زمانی چنین نبوده است؛ نعمتها فراوان می شود، و اموال انباشته می گردد تا جائی که هر کس برخیزد و بگوید: یا مهدی به من بده، او بگوید:

بردار! (۱).

در صحیح ترمذی آمده است: یکی از اهل بیت من، حکومت را بدست می گیرد که اسمش، اسم من است و هرآینه اگر از دنیا جز یک روز باقی نباشد، خداوند آن روز را آن قدر طولانی می کند تا او حکومت کند.

و فرمود: «دنیا تمام نمی شود تا مردی از اهل بیت من بر اعراب حکومت کند که نامش نام من است» (۲).

امام بخاری در صحیحش آورده است: ابن بکیر روایت کرد از یونس، از ابن شهاب، از نافع مولای ابو قتاده انصاری که ابو هریره گفت: رسول خدا «صلی الله علیه و آله» فرمود: «چگونه خواهید بود اگر فرزند مریم در میان شما نازل شود و امام شما از خودتان باشد» (۳).

حافظ در فتح الباری گوید: «اخبار به حدّ تواتر رسیده است که مهدی از این امت است و عیسی بن مریم نازل می شود و پشت سر او نماز می خواند» (۴).

ابن حجر هیثمی در صواعق المحرقة گوید: «احادیثی که ذکر

ص: ۴۰۸

۱- (۱) - سنن ابن ماجه - ج ۲ - حدیث شماره ۴۰۸۶.

۲- (۲) - صحیح ترمذی - ج ۴ - ص ۴۳۹ - حدیث ۲۲۳۲ و ۲۲۳۰.

۳- (۳) - صحیح بخاری - ج ۴ - ص ۱۴۳ (باب نزول عیسی بن مریم).

۴- (۴) - فتح الباری - ج ۵ - ص ۳۶۲.

ظهور مهدی در آنها آمده است، بسیار زیاد و متواتر است»^(۱).

صاحب غایه المأمول گوید: «بین علمای گذشته و حال مشهور است که باید مردی از اهل بیت در آخر الزمان ظهور کند که نامش «مهدی» است و روایت مهدی را جماعتی از بهترین اصحاب نقل کرده و بزرگان از محدثین، مانند ابو داود، ترمذی، ابن ماجه، طبرانی، ابو یعلی، بزاز، امام احمد بن حنبل و حاکم - که خدا همه را بیامرزد - در کتابهای خود آورده اند. و اشتباه کرده است کسی که احادیث مهدی را تخطئه کند و نادرست بداند».

از معاصرین نیز افراد زیادی احادیث امام مهدی را ذکر کرده اند از جمله مفتی اخوان المسلمین سید سابق در کتابش «العقائد الاسلامیه» که گفته است: «اعتقاد به مهدی از عقاید اسلامی است که باید مورد تصدیق قرار داد».

شیعیان نیز احادیث بی شماری را درباره مهدی علیه السلام نقل کرده اند تا آنجا که گفته شده است: از رسول خدا درباره حضرت مهدی آن قدر روایت شده که درباره هیچ مورد دیگری به آن اندازه نقل نشده است.

پژوهشگر محقق آقای لطف الله صافی در کتابش «منتخب الاثر» احادیث مهدی علیه السلام را از بیش از ۶۰ مصدر معتبر اهل سنت من جمله صحاح شش گانه و بیش از ۹۰ مصدر از کتابهای شیعیان من جمله کتب اربعه نقل کرده است.

و اما در مورد بخش دوم که مربوط به ولادت مهدی علیه السلام و زندگی و غیبتش می باشد، این بخش را نیز علمای اهل سنتی که

ص: ۴۰۹

خیلی ارزشمند هستند از یاد نبرده اند و آنان معتقدند که مهدی همان محمد بن الحسن العسکری و دوازدهمین امام اهل بیت است و تاکنون زنده است و در آخر الزمان ظاهر می شود و زمین را پر از عدل و داد می کند و خداوند دینش را بوسیله او پیروز می گرداند، بنابراین، این بزرگان، اقوال شیعه را در این مورد، کاملاً تصدیق می نمایند و از جمله آنها افرادی هستند که نام می بریم:

۱- محیی الدین بن عربی- کتاب فتوحات مکیه.

۲- سبط ابن الجوزی- کتاب تذکره الخواص.

۳- عبد الوهاب شعرانی- کتاب عقائد الاکابر.

۴- ابن الخشاب- کتاب تواریخ موالید الائمة و وفیاتهم.

۵- محمد بخاری حنفی- کتاب فصل الخطاب.

۶- احمد بن ابراهیم بلاذری- کتاب الحدیث المتسلسل.

۷- ابن صباغ مالکی- کتاب الفصول المهمه.

۸- عارف عبد الرحمن- کتاب مرآه الاسرار.

۹- کمال الدین بن طلحه- کتاب مطالب السئوال فی مناقب الرسول.

۱۰- قندوزی حنفی- کتاب ینایع الموده.

و اگر شخص پژوهشگر دنبال کند، خواهد دید، علمائی که معتقد به ولادت و زنده بودن امام مهدی هستند، چندین برابر تعدادی است که ما ذکر کردیم.

بعد از این، کسی نمی ماند جز افرادی که منکر ولادت و زنده ماندنش هستند که اینان با اعتراف به صحت و درستی احادیث، حجتی علیه معتقدین به امام نیستند زیرا انکار آنان از تعصب و دشمنی سرچشمه گرفته است و گرنه دلیلی برعکس

مطلب ندارند.

قرآن کریم هم این فرضیه را رد نمی کند و چه بسا مثلثائی که قرآن زده است تا اینکه صاحبان افکار پوسیده، آزاد بیاندیشند و عنان افکار و اندیشه های خود را رها کنند تا به یقین برسند و تسلیم شوند که خدای سبحان بر دست پیامبرانش معجزه های بی شماری را به وقوع رسانده تا دشمنان و معاندان، به آنچه افکار محدود و نارسایشان حکم می کند، یا بدان عادت کرده اند، بسنده نکنند.

آری! مسلمانی که قلبش مالا مال از ایمان است هرگز شگفت زده نمی شود که خداوند عزیر را صد سال بکشد، سپس زنده گرداند و پس از زنده شدن آب و غذایش را دست نخورده و خراب نشده بیابد و به الاغش بنگرد که چگونه خداوند استخوانهایش را بهم پیوند می دهد و آنها را پراز گوشت می کند، پس از آنکه استخوانها پوسیده شده باشد، و وقتی این معجزه را با دیدگان خود ببیند، بگوید: «من می دانم که خداوند بر هر چیز توانا و مقتدر است» سبحان الله! چه زود متحول شد. قبل از این رویداد که بر آن قریه ویران شده عبور کرد، تعجب کرد و گفت چگونه خداوند مردگان را زنده خواهد کرد؟!!

مسلمانی که قرآن کریم را تصدیق می کند و تعجب نمی کند که حضرت ابراهیم پرنده را قطعه قطعه کرده و هر قطعه را بر کوهی می گذارد، سپس آن قطعه ها را فرامی خواند و به سوی او می آیند.

مسلمانی که ایمان دارد و تعجب نمی کند که آتش، سرد و نسوز شود و ابراهیم را اذیت نکند چرا که خدا به آن گفته است: ای آتش! سرد شو و بر ابراهیم سلامت باش.

ص: ۴۱۱

مسلمانی که ایمان دارد و تعجب نمی کند که حضرت عیسی بدون نطفه یعنی بدون پدر زائیده می شود و تاکنون زنده است و نمرده و به زمین بازخواهد گشت.

مسلمانی که باور دارد و شگفت زده نمی شود که حضرت عیسی مردگان را زنده می کرد و بیماران سخت را شفا می داد و نابینایان را بینا می کرد.

مسلمانی که مؤمن است و تعجب نمی کند که دریا برای حضرت موسی شکافته شود و بنی اسرائیل بدون اینکه تر شوند در آن راه روند و عصای موسی مبدل به افعی گردد و آب نیل، خون گردد.

مسلمانی که ایمان دارد و تعجب نمی کند که حضرت سلیمان با پرندگان و پریان و مورچگان سخن می گوید و کاخ خود را بر باد استوار می سازد و عرش بلقیس را در کمتر از چشم بهم زدن حاضر می نماید.

مسلمانی که ایمان دارد و تعجب نمی کند که خداوند اصحاب کهف را ۳۰۹ سال به خواب می برد، سپس برمی انگیزاند درحالی که نوه نوه از نیای نیا بزرگتر شده است.

مسلمانی که مؤمن است و تعجب نمی کند که حضرت خضر علیه السلام تا امروز زنده است در صورتی که هزاران سال پیش با حضرت موسی ملاقات کرده است!

مسلمانی که ایمان دارد و شگفت زده نمی شود که ابلیس لعنه الله علیه نمرده و هنوز زنده است درحالی که قبل از حضرت آدم خلق شده و همچنان قافله بشریت را از آغاز خلقتش تا روز مشخص دنبال می کند، باین حال پنهان است و هرگز مردم او را نمی بینند

هرچند کارهای بد و کردارهای زشتش را ملاحظه می کنند، ولی او و خویشانش همه مردم را می بینند.

و سرانجام مسلمانی که به تمام این مسائل ایمان دارد و وقوع آنها را از خدا بعید نمی داند، آیا جا دارد که از وجود حضرت مهدی و پنهان بودنش در یک فترت از زمان برای حکمتی که خدایش خواسته، تعجب کند و آن را محال بداند؟!!

به هر حال آنچه را که قرآن ذکر کرده و خیلی بیش از این است که ما در این چند جمله آوردیم، همه آنها خلاف عادت و غیر منتظره بوده است که اگر تمام مردم جهان جمع شوند، یکی از آن معجزات را نمی توانند انجام دهند، چرا که این معجزات، فقط توسط خداوند امکان پذیر است؛ خداوندی که هیچ چیز در زمین و آسمان او را ناتوان نسازد و تمام مسلمانان، آیات و معجزاتش را با دل و جان پذیرا می باشند، زیرا به آنچه در قرآن آمده است، بدون استثنا ایمان دارند. و در هر صورت، شیعیان، امام مهدی را بیشتر می شناسند چرا که امام و پیشوایشان است و با او و با پدرانش زیسته اند و شیعیان امامان خود را تجلیل و تعظیم می کنند و بدین سان قبرهای امامانشان را زیبا ساخته اند و زیارتشان را بر خود لازم و واجب دانسته و به آنها تبرک می جویند، پس اگر امام دوازدهم که حضرت مهدی سلام الله علیه است، از دنیا رفته بود، قطعاً قبر معروف و مشهوری داشت و برای آنها امکان داشت که معتقد به بازگشتش پس از مرگ باشند، چرا که قرآن این را ممکن دانسته، بویژه اینکه آنها معتقد به رجعت نیز می باشند.

ولی شیعیان تهمت نمی زنند، تقلب و غش نمی کنند و مانند دشمنان متعصبشان، خیالات واهی را در سر نمی پروراند،

از این روی اصرار دارند که حضرت مهدی سلام الله علیه زنده و متنعم به نعم الهی است و برای حکمتی که خداوند خواسته و راسخین در علم از آن آگاهند، مخفی و پنهان شده است و لذا در دعاهایشان همواره از خدا می خواهند در فرجش تعجیل فرماید برای اینکه در ظهورش، عزت مسلمانان و خوشبختی و پیرویشان است و به وسیله او خداوند نورش را کامل می سازد هر چند کافران را خوش نیاید.

پس اختلاف بین سنی و شیعه در مورد امام مهدی علیه السلام، اختلافی اساسی نیست، ما دام که آنها نیز معتقد به ظهورش در آخر الزمان اند و معتقدند که حضرت عیسی (علیه السلام) پشت سرش نماز می خواند و او است که جهان را پر از عدل و داد می کند، بعد از آن که پر از ظلم و جور شده باشد و در زمان حکومتش، مسلمانان تمام گیتی را تحت تصرف خود درمی آورند و همه مردم از رفاه و ثروت برخوردار می شوند که دیگر فقیر و مستمندی روی کره زمین نمی ماند.

تنها اختلافی که هست در مورد ولادتش می باشد که سنی ها معتقدند هنوز متولد نشده است ولی هر دو گروه (سنی و شیعه) اتفاق نظر دارند که در آخر الزمان ظاهر می شود.

پس بیایید ای مسلمانان سنی و شیعه، بر کلمه حق وحدت کنید و این امت متفرق را زیر لوای اسلام جمع کنید و زخمهای امت را مداوا نمائید و جلو خونریزی ها را بگیرید و همگان با اخلاص، در تمام نمازها، از خدا بخواهید، در ظهورش تعجیل فرماید چرا که در آن روز اسلام و مسلمین عزیز می شوند و نصر و پیروزی امت محمد «صلی الله علیه و آله» را دربر می گیرد و سعادت و خوشبختی به تمام بشریت

روی می آورد و جهان تیره، به نور عدالتش روشن می گردد.

حال که تمام مسلمانان-چه شیعه و چه سنی-ایمان به آمدنش دارند، چه از راه ولادت-به قول اهل سنت-یا ظهور پس از غیبت-به قول شیعیان-مهم این است که امام مهدی یک اسطوره خیالی و پندار ساخت شیعیان نیست، بلکه شخصیتی است حقیقی که رسول خدا صلی الله علیه و آله به قدمش بشارت داده گو اینکه او امید تمام بشریت است و اعتقاد به وی از مرز مسلمانان فرارفته که حتی یهود و نصاری نیز ایمان دارند آن مصلح جهانی، زمین را اصلاح خواهد کرد و لذا بی تابانه انتظارش را دارند و از این روی جدّ بزرگوارش صلی الله علیه و آله و سلم او را «مهدی منتظر» نامیده است.

خداوندا، مسلمین را بر خیر و تقوا استوار دار و صفوفشان را بهم پیوسته کن و به قلوبشان الفت بخش و فسادها را از میانشان بردار.

«اللهم کن لولیک الحجه بن الحسن صلواتک علیه و علی آبائه فی هذه الساعه و فی کل ساعه ولیا و حافظا و قائدا و ناصرا و دلیلا و عینا، حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا».

خداوندا! بر محمد و آل محمد درود فرست و در فرجشان تعجیل کن و ما را از یاران و پیروانشان قرار ده.

و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین.

صلوات و درود بی پایان بر اشرف پیامبران و خاتم انبیا حضرت محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله و سلم و بر اهل بیت طیبین و طاهرینش باد.

و السلام

ص: ۴۱۵

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

